بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الفتاح الذی فتح علی المستفتحین ابواب الفتوح وجعل الاوراد الفتحیة عمادا للتراکیب علی النفس المجروح
والصلوٰة والسلام علی رسوله محمد سید اهل الارشاد وعلی آله واصحابه الداعین الی سبیل الرشاد اما بعد
بر ضمیر منیر سالکان بادیهٔ پریشانی و سالکان زاویهٔ حیرانی محب طریق جنید و سری احقر عباد محمد جعفر
جعفری عفا الله عنه پوشیده نماند که این اوراد فتحیه که منسوب است بحضرت قطب الاقطاب
و سلطان اولی الالباب و آفتاب آسمان هدایت و آن دُرّ دریای درایت آن مقتدای حقانی
و آن مرشد صمدانی حضرت امیر سید علی همدانی قدس الله سره العزیز و افاض علینا بره و این اوراد
کثیر البرکات و عظیمة الخاصیات و آیات بینات حضرت صمدیه و احادیث صحیحهٔ حضرت مصطفویه
شاهد است صادق و حجت برهانی است ناطق بر جزالت حال کلمات طیبات او و بر جلال و کمال
برکات و خاصیات او چنانکه در وقت تفسیر این کلمات شواهد و بینات ذکر کرده آید و دلیل
فضیلت و برهان عظمت او همین بس که بصحت پیوسته که هر کلمه از کلمات زاکیات او سبب
فتح پیری از پیران طریقت بوده قدس الله تعالی اسرارهم که بران مداومت نموده و فتح خود ازان

تفسیر

یافته وجه تسمیه اوراد فتحیه نیز همین است و این ضعیف گوید بیت هر که با ذکر خدا انس بگیرد شب و روز نگر
بود مژده صد عالم که روح بخشد هر که در فاتحه اوراد فتحیه شتافت هیچ شک نیست که فتاح فتوحش بخشد
و این کمینه وقتی حاضر بود در حلقه اوراد بخدمت حضرت قطب الاقطاب فی الآفاق و آن مقتدای
و آن مقبول ارباب انتباه و آن مقتول راه آله حضرت شیخ عماد الدین قدس الله روحه العزیز که مالامال
از زلال محبت باده عرفانی و محرم اسرار رحمانی بود عجیب واقع شد و حالتی غریب بوجود آمد چون بعد از اوراد
از سبب آن پرسیده شد فرمودند که اینچنین معلوم شد که بجهت هر کلمه از کلمات این اوراد جمعی از ملائکه
تعیین یافته که چون قاریان اوراد بآن کلمات رسند آن جمع از ملائکه با قاریان موافقت نموده ذکر آن
نمایند و در آن اثنا بکلماتی رسیده شد که از جانب حضرت حق سبحانه بجمیع ملائکه ندا آمد که همه در آن ذکر شریک
گشتند چون همه ملائکه با قاریان خواندن گرفتند حالتی عجیب دست داد و این همه از این جهت بود و بالجمله برکات
و خاصیات این اوراد بسیار است اما چون الفاظ شریفه این اوراد عربی واقع شده و هر خواننده را
قوت آن نیست که استخراج معانی از الفاظ عربی تواند کرد و حال آنکه آنچه بر زبان بگذرد و دل از آن
غافل باشد اعتبار چندانی ندارد بلکه آنکس بعتاب نزدیکتر است از ثواب چه رسد زیرا که اگر کسی پیش
پادشاهی مجازی لفظی ذکر کند که معنی آن نداند و آن پادشاه بر آن حال مطلع گردد سزاینده محل غضب
باشد زیرا که از حسابی نگرفته و در مدح او لفظی چند کیف ما اتفق درج کرده و شک نیست که این عمل
مشعر بسخریت و استهزا ست پس چون باشد حال آنکس که توجه بپادشاه حقیقی نماید و با وی سخن گوید و ظاهر
وجدا کند و نداند که چه میگوید چون صورت حال برین منوال بود مناسب نمود که الفاظ شریفه او بر وفق
آنچه از کتب تفاسیر و شروح احادیث و کتب لغت مفهوم میگردد تفسیر کرده میشود تا باشد که از آن ذوقی
که از خمخانه عشرت و از نشاء شراب محبت بسبب تعقل معانی عبارات شریفه او و ادراک بشارات
و اشارات لطیفه او بر قلوب مستان آله و جبار اسرار سالکان این راه فایض شود چه عجب که کام جان این
لب تشنه زلال وصال و این آرزومند وصال لایزال رسد مصرعه و للارض من کاس الکرام نصیب
بیت ولا نمیکند یار روز و شب گدائی کن بود که دوستان جرعه بما بخشند و از جمله اخبار که
وارد است بر فضیلت ذکر از نماز بامداد تا برآمدن آفتاب آن حدیث است که در سنن ابی داود
وارد شده که گفت پیغمبر علیه السلام که مرا خوشتر آید اینکه بنشینم با جماعتی که یاد کنند خدا را از نماز بامداد

تا برآمدن آفتاب دوستر است نزدیک من ازین که آزاد کنیم چهار کس از فرزندان اسماعیل علیه السلام
و نیز در سنن ترمذی آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هر که بگذارد نماز بامداد را در جماعت و بعد از ان
بنشیند و یاد کند خدای را سبحانه تا برآمدن آفتاب بعد از ان بگذارد دو رکعت نماز باشد او را ثواب
حج و عمره تامه تامه تامه و در صحیح مسلم آمده که نیست که بنشینند قومی که یاد کنند خدای را سبحانه مگر این
که احاطه کنند ایشان را ملایکه و فرو گیرد ایشان را رحمت و فرود آید بر ایشان سکینه یعنی ثبات و قرار
دل و یاد کند ایشان را حق سبحانه و تعالی در جماعتی که نزد پروردگارند و نیز در صحیح مسلم آمده که گفت
پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم که خدای را سبحانه فرشتگان اند سیر کننده و گردنده که فاضلان ملایکه اند طلب کنند
مجلسهای ذکر را پس هر گاه که یافتند مجلس که در وی ذکر است می نشینند با ایشان و می پیچند بالهای
خود تا پر سازند میان خود و میان آسمان دنیا و هر گاه که پریشان شوند اهل ذکر ازین مجلس
عروج کنند ملایکه و برآیند بآسمان کیفیت پرسد حق سبحانه و تعالی از ایشان و حال آنکه او داناتر است
از کجا آمدید گویند از پیش بندگان تو که در زمین اند تسبیح میگویند ترا و تکبیر می گویند و لا
اله الا الله میگویند و حمد تو میگویند و از تو چیزی می طلبند گوید چه می طلبند از من گویند می طلبند از
تو بهشت گوید آیا دیده اند بهشت مرا گویند نی ای پروردگار گوید بطریق تعجب که چون باشد اگر
ببینند بهشت را گویند امان می طلبند از تو گوید از چه امان می طلبند از من گویند از دوزخ تو گوید آیا آنها
دیده اند دوزخ مرا گویند نی گوید آیا چون باشد اگر ببینند دوزخ مرا گویند ملایکه که آمرزش میخواهند از تو
گوید که آمرزیده ام ایشان را و بداده ام انچه می طلبند و امان داده ام ایشان را از انچه امان میخواهند پس
گویند ملایکه که ای پروردگار ما در میان این ذاکران که آمرزیده فلان بنده بسیار گناه گار است
که میگذشت اینجا پس بنشیند ایشان گوید پروردگار که آمرزیدم یعنی وی را نیز بخشیدم و این نیز قومی اند
که بدبخت نمی باشد بسبب ایشان امت ایشان بیت تا رخندان باغ را خندان کند * صحبت
مردان از مردان کند * گر تو سنگ خاره مرمر شوی * چون بصاحب دل رسی گوهر شوی * هر محال از
حال ایشان حال شد * نحس آنجا رفت نیکو فال شد * و در موطای امام مالک و مسند امام احمد حنبل و
سنن ترمذی و سنن ابن ماجه آمده که پیغمبر گفت صلی الله علیه وآله وسلم که آیا خبر بکنم شما را به بهترین
اعمال شما و پاکیزه ترین اعمال شما و بادشاه شما و بلند ترین اعمال شما در درجات شما و بچیزی که بهتر است

شما را از انفاق کردن زر و نقره و بچیزی که بهتر است شما را که رسیدن با دشمنان خود که کافران اند
پس بزنید شما گردنهای ایشان را یعنی شما غازی شوید و بزنند ایشان گردنهای شما یعنی
شما شهید شوید گفتند بلی یعنی خبر کنید ما را قال ذکر الله یعنی گفت که این آن چیز که همه مدح کردم
او را ذکر خداوند است سبحانه و در مسند امام احمد و سنن ترمذی آمده که از پیغامبر صلی الله علیه
وآله وسلم پرسیده شد که کدام از بندگان فاضلتر است و بلند مرتبه تر نزد خدای سبحانه روز
قیامت گفت آنانکه بسیار یاد کنند خدا را سبحانه باز گفته شد که یا رسول الله کیست غازی که
در راه خدای تعالی سبحانه گفت اگر بزند کسی شمشیر خود را در کافران و مشرکان تا که کشته شود
و رنگین شود پس بتحقیق که ذاکر خداوند سبحانه افضل است از روی درجه و باید دانست
که در خبر است که هر کلمه که در وی ثوابی است چون بدر آید از دهان بنده حضرت حق سبحانه او را
مرغی بسازد که نام آن مرغ همین کلما است مثلاً اگر سبحان الله گوید نام او سبحان الله باشد و آن
مرغ همیشه ثناء حق سبحانه گوید و گوینده خود را نزد حق سبحانه و تعالی یاد کند و ثواب آن ثنا را آن
گوینده را باشد و در کلام بعضی از عارفان قدس الله اسرارهم آمده که روزی شخصی در دریا
افتاد و بسی دست و پای زد و سعی بلیغ نمود که خود را بکنار دریا رساند نتوانست پس در آن وقت
این کلمه بر زبانش بگذشت ذلک تقدیر العزیز العلیم یعنی اینست تقدیر خداوند دانا چون
این کلمه بر زبانش بگذشت فی الحال دید که مرغی رسید و چنگ در وی زد و او را در کنار دریا
نهاد و خود دورتر بنشست آن شخص دران حال پرسید که تو چه مرغی که با من اینچنین کاری کردی
آن مرغ گفت ذلک تقدیر العزیز العلیم استغفر الله العظیم سه بار بخواند یعنی آمرزش میخواهم از
خداوند بزرگوار بدانکه معنی استغفار بطلب مغفرت است و معنی مغفرت ستر است یعنی
پوشیدن پس معنی استغفر الله العظیم بحسب تحقیق این باشد که میطلبم از خدای بزرگوار
سبحانه پوشیدن گناهان خود را تا ظاهر نگرداند بر غیر در دنیا و آخرت و نیز باید دانست که این
معنی یعنی ستر گناه معنی استغفار اهل ظاهر است اما استغفار کاملان و ارباب سلوک عبارت
است از طلب پوشیدن وجود خود و وجود اشیا را از نظر شهود تا معنی فنا که مشهور است بحق
سبحانه و رهایست از ماسوی محقق گردد پس طالب فنا و مشتاق لقا را گویند استغفر الله العظیم یعنی

آن باشد که سیطره از فنا و نابودی این کبر را پوشد وجود هر او وجود اشیاء مرا از نظر من تا باقی نماند
در نظر شهود غیر از ذات مقدس حضرت سبحانه و اعظم گناهان بعد از شرک نزد محققان وجود بشری
است که او مانع فناست کما قال وجودک ذنب لا یقاس به ذنب بیت روزی پدرم حکایتی
کرد * که خیل محققان یکی مرد * از درد فراق خود برآشفت * در حالت سکر با خدا گفت *
کار دل دیده نور هم از تو * آخر به چه جرم دور هم از تو * گفتند تو ای حجاب کس نیست * ای رقیبا
حجاب بس نیست * هی هی سبحان الله چنین است * آنجا که نه غیر انیست * این طرفه کسی
پدید هرگز * دین قبله کسی شنید هرگز * دیوانه شود هزار عاقل * آسوده کسی که هست غافل *
اگر گفته شود که استغفار الله ... مستقبل است دلالت بر آن میکند که بعد از این استغفار تعالی
کرده حال آنکه این معنی مراد نیست پس چرا این لفظ اختیار کرده شد گویم سبب آنکه مقصود تجدید
حدوث است باین معنی که استغفار میکنم ربانا تجدید زمان و ساعت بعد ساعت و تجدید به حدوث
نتوان کرد مگر از لفظ مضارع * اگر گفته شود که ظاهر در طلب آمرزش آنست که گفته شود اللهم اغفر لی چنانکه
واقع شده در سایر ادعیه استغفار آنکه خبر داده شود که باستغفار مشغولم پس چرا اللهم اغفرلی نگفت گویم نکته
آنکه لفظ امر گاهی بجای قصد استعلا می باشد مثلا سؤال بنده نیست پس تا توهم استعلا کرده نشود و
ترک آن کرده و اختیار کرد مضارع را چه اگر نزد کریمان محض اظهار طلب و احتیاج کافی است از
برای عطا دیگر باید دانست سبب استغفار در عقب صلواة مفروضات یکی از سه چیز تواند بود
زیرا که سه معنی از احادیث معلوم میشود اول آنکه دعا و سؤالی بعد از صلوات مکتوبات مقبول و مجاب
است چنانکه در سنن ترمذی آمده که گفته شده یا رسول الله کدام دعا مسموع تر است یعنی اقرب
باجابت است گفت آنکه در ثلث آخر شب است و در عقب صلواة مکتوبات دوم آنکه صلوات
کفارات گناهان اند چنانکه در صحیحین آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که پنج نماز کفارت
اند گناهانی را که میان ایشان واقع میشود وقتی که اجتناب واقع شود از کبایر سوم آنکه غفلت در
نماز گناه است چنانکه در صحیح است که از نماز بنده همان قدر مقبول است که بحضور قلب مؤدی شده
باشد و تفصیلش آنست که در کتاب کلمات الطیب آورده از سنن ابی داود و مسند امام احمد و غیر آن که گفت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم که بنده نماز میگذارد حال آنکه نوشته نمیشود برای وی مگر نصف نماز او سه یک

نماز مگر چهار یک نماز نکه پنج یک نماز تا که رسیده باشد یک نماز پس بسبب استغفار یکی ازین معنی یا تواند بود
اول آنکه بنده عالم شده باشد بمعنی اول که سوال بعد از صلوات مکتوبات استغفار بکند بجهت گناهان
سابق و دوم بنده واقف شده باشد بمعنی ثانی که صلوات مکتوبات کفارات اند گناهانی را که
درمیان ایشان واقع میشود و لیکن مترود باشد درین نماز او مقبول هست یا نی پس استغفار بکند
بجهت گناهان سابق بنا بر احتیاط که اگر نماز مقبول نباشد باری بزبان استغفار کرده باشد
و سوم آنکه بنده مطلع گردیده باشد بر آنکه غفلت در نماز بسبب حضور خواطر نفسانی و هجوم وساوس
شیطانی است و سبب نقصان نماز پس استغفار بکند نه از برای گناهان سابقه بلکه از برای
این نماز که بغفلت و ترک ادب مسدود شده و پوشیده نماند که وجه اخیر احسن وجوه ثلثه است
زیرا که دال است بر عدم اعتبار عمل نزد بنده و این معنی است محمود که در وی است و بجای
قبول با وجود ادای نقصان بخلاف وجه اول که او مشعر است باعتقاد بنده بنا بر عمل و این خصلتی
است مذموم که در وی است بهم رسید عمل با وجود صحت ظاهری تا که گفته اند علامت عدم قبول عمل
نزد حق سبحانه اعتقاد بنده است بقبول آن و وجه ثانی ناطق است بآنکه بنده متردد و متحیر است
میان قبول و عدم قبول و این نیز مستحسن نیست بلکه لایق بحال بنده آنست که اعتقاد عدم قبول
نزد او راجح باشد بنا بر آنکه غفلت و سهو بر بنده غالب است و اینجا گفته اند که سبحانک ما عبدناک
حق عبادتک یعنی پاکی ترا نپرستیده ایم ترا پرستیدن حقیقی و لایق بجناب کبریای تو و اما سر
تثلیث استغفار آنست که در صحیح مسلم آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وقتی که میگشت از نماز
بعد از سلام سه بار میگفت استغفر الله و نیز مبالغه و تکرار در دعا و طلب مستحسن است و تکرار اگر
چه بدو بار حاصل میشود اما ختم عمل بر عدد فرد اولی است زیرا که در صحیحین آمده که پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم گفت که خدای تعالی طاق است دوست میدارد طاق را و اول مرتبه که فرد
باشد ثلثه است اما کمال مبالغه در استغفار آنست که بمرتبه سبعین رسد چنانکه آیه ان تستغفر لهم
سبعین مرة فلن یغفر الله لهم بآن مشعر است حاصل المعنی آنکه کوشش تا توانی و استغفار کفار را
بنهایت رسانی خدای تعالی این دعا را از تو نخواهد شنید و ایشان را هرگز نخواهد آمرزید و اما فضیلت
استغفار آنست که حضرت حق سبحانه وعده فرموده در کلام مجید خود که هر که گناهی کند و آمرزش خواهد

البته گناه او را بیامرزد چنانکه گفته ومن یعمل سوءا او یظلم نفسه ثم یستغفر الله یجد الله غفورا رحیما یعنی هر که از و
واقع شود گناه صغیره یا ظلمی کند بر نفس خود گناه کبیره بعد از آن آمرزش خواهد از خدای سبحانه می یابد
خدای را سبحانه آمرزنده و رحمت کننده و رحمت حق سبحانه عبارت است از انعام او و نیز درین قول که
یجد الله غفورا رحیما اشارت است بکمال الطاف و عنایت حضرت خداوند بحال بنده زیرا که بآن اکتفا
نکرده که یجد الله عفوا بلکه گفته یجد الله غفورا رحیما یعنی چون استغفار کند بآن اکتفا نکنم که گناه وی را بیامرزم
بلکه بر آن آمرزش که مطلوب اوست بیفزایم و انعام و اکرام نیز نمایم چنانکه پادشاهی گناه زندانی
بخشد و خلعت نیز پوشاند و در صحیح مسلم آمده که گفت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم که گفت حق سبحانه
تعالی که ای بندگان من شما گناه میکنید در شب و روز و من آمرزم همه گناهان را پس آمرزش جوئید از
من تا بیامرزم شما را و در مسند امام احمد آمده که گفت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم شیطان گفت سوگند بعزت
تو ای پروردگار من که همیشه گمراه سازم بندگان ترا مادام که ارواح در اجساد ایشان باشد پس گفت
پروردگار که سوگند بعزت و جلال من و به بلندی مرتبهٔ من که همیشه بیامرزم ایشان را مادام که آمرزش
جو باشند از من و در مجمع حصن حصین آورده از معجم کبیر طبرانی که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر که آمرزش
جوید برای جمیع مؤمنین و مؤمنات نویسد حق سبحانه و تعالی برای هر مرد مؤمن و زن مؤمنه یک نیکی کامل
و نیز درین کتاب آورده از سنن ترمذی و معجم کبیر طبرانی که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر که آمرزش
جوید برای تمام مؤمنین و مؤمنات روزی بیست و هفت بار یا بیست و پنج بار باشد از آن کسانی که
مستجاب الدعوت اند و از آن کسانی که رزق داده می شود بواسطهٔ ایشان تمام اهل زمین را
و نیز درین کتاب آورده از صحیح ابن حبان و سنن ابی داود و در مشکات نیز آورده از مسند
امام احمد و سنن ابی داود و ابن ماجه که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر که ملازمت کند
استغفار را گرداند خدای سبحانه از برای وی از هر تنگی جای برآمدن و از هر اندوهی
کشادگی و روزی رساند او را از جائی که گمان نداشته باشد و در فضیلت استغفار احادیث بسیار
است که اگر ذکر کرده شود بتطویل می انجامد ولیکن باید دانست که گناهی که باستغفار آمرزیده شود آن گناهی
است که تعلق بحق الله داشته باشد و آن نیز ورای نماز و روزهٔ فرض باشد اما اگر در حق عباد باشد آن
بتوبه و استغفار آمرزیده نشود و در صحیح بخاری آمده روزی پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

جنازه آوردند گفتند که نماز کن بروی گفت آیا هست بروی قرض گفتند هست سه دینار گفت
آیا گذاشته است چیزی گفتند نی بروی نماز نکرد گفته اند این نماز ناکردن بجهة آنست که نماز جنازه
استغفار است میت را و حق عبد باستغفار دفع نمیشود و هرگاه که استغفار پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
دفع نکند حق عبد را از کسی پس کدام استغفار دفع خواهد کرد و بلکه حق عبد از کسی هیچ سبب
دفع نشود بغیر ازاداء وی یا باستحلال از صاحب حق و نیز در صحیح بخاری آورده حدیثی که مضمونش
آنست که ابوبکر صدیق رضی الله عنه بشبهت طعام میخورد و بعد ازان دانسته که این طعام حق
عبد بوده پس امیر المومنین ابوبکر رضی الله عنه دست در حلق خود انداخته و چندان زور کرده
که آن طعام فرود آمده و در بعضی اخبار آمده که بعد ازان امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه
گفت که اگر آن طعام فرود نمی آمد چندان زور میکردم که رودهای من فرود آمدی پس هرگاه که
صدیق اکبر را رضی الله عنه که افضل امت است و مقدم ارباب مشاهده است حق عبد مباح
نباشد دیگر را چه خواهد بود و در سنن نسائی آمده که میگفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پناه میگیرم بخدا
سبحانه از کفر و از دین یعنی حق عبد پس گفت مردی که یا رسول الله برابر میسازی کفر را بحق
عبد گفت آری و در صحیح مسلم آمده که گفت پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم آمرزیده میشود شهید را هر گناهی
که هست غیر از دین پس هرگاه که شهادت کفاره حق عبد نشود دیگر کدام سبب و خصلت کفارت او
شود و در سنن ترمذی و ابن ماجه و دارمی و مسند امام احمد آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
نفس مومن متعلق است بقرض او تا آن زمان که ادا کرده شود آن قرض از وی و در شرح سنن آورده
که صاحب دین اسیر است شکایت میکند بخدای سبحانه از تنهایی در روز قیامت و در مسند امام احمد
و شرح سنن آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که سوگند بآن خدای که نفس محمد بدست اوست
که اگر مردی کشته شود در راه او و باز زنده شود و کشته شود در راه او و باز زنده شود و کشته شود در راه او و حال آنکه
باشد در ذمه او حق غیری در نیاید در بهشت تا زمان ادا کردن آن حق و در صحیح مسلم آمده حدیثی
که مضمونش آنست که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت آیا میدانید که مفلس کیست گفتند
مفلس در میان ما آنست که نیست او را درهم و نیست او را متاعی پس گفت مفلس از امت من
آنست که بیارد روز قیامت نماز و روزه و زکوه و حال آنکه دشنام کرده باشد کسی را و نسبت زنا کرده باشد

کسی را خورده باشد مال کسی را و ریخته باشد خون کسی را پس داده شود این صاحب حق را
از عملهای نیک او و دیگر را از نیکیهای او پس اگر تمام شود نیکیهای او پیش از آنکه داده شود آنچه
او کرده شود آنچه بر وی است گرفته شود از گناهان صاحبان حق و انداخته شود بر وی و بعد از آن
انداخته شود او را در دوزخ و نیز در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که البته قصاص
طلبیده میشود برای گوسفندی بی شاخ از گوسفند شاخ دار و در کتاب شعب الایمان آمده از
عبد الله بن عمر رضی الله عنهما که گفت شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله وسلم که گفت هر که بخرد
جامه به ده درم و در وی یک درم حرام باشد قبول نمیکند حق سبحانه و تعالی نماز را از وی مادامی
که آن جامه بر وی باشد و در سنن ترمذی آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نمیرسد بنده
باین مرتبه که باشد از متقیان تا باین مرتبه نرسد که ترک کند چیزی را که باکی نیست در وی
از بیم چیزی که در وی باکست منقولست که یکی از سلاطین نزدیک حضرت سلطان الطریقه و
برهان الحقیقه مربوب الطاف تجلی ابو المکارم حضرت شیخ علاء الدوله السمنانی قدس الله تعالی
روحه العزیز آهوئی فرستاد و سلام رسانید و نیاز مندی نمود که این گوشت صید است بخور که
حلالست حضرت شیخ قدس سره گفت که مرا درین حال سخن امیر نوروز یاد آمد که آن وقت که در
خراسان بودم من بزیارت مشهد طوس رفته بودم و او شنید و با پنجاه سوار از عقب من بیامد و گفت
میخواهم که مادامی که در خراسان باشی با تو باشم چند روز با وی مصاحب شد روزی آمد و دو
خرگوش آورد و گفت که من خود زده ام بخور گفتم این گوشت خرگوش است هر کس که زده است بخورد
من نمیخواهم خورد گفت چرا گفتم بقول امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه حرام است چون از بزرگان
او را حرام داشته است ناخوردن آن بهتر است ما بر فتیم روز دیگر بیامد و آهوئی بیاورد و گفت
این آهوی را من زده ام به تیری که خود تراشیده ام و بر اسپی نشسته بودم که از پدران ما در قبالهٔ
پیش از غارت تخم به تخم بما رسیده است گفتم این همان حکایت مولانای جلال الدین کرمانی است
که یکی از امرای مقبول که در حوالی همدان نشسته بود با وی دعوی ارادت میکرد روزی به پیش وی
در آمد و مرغابی نهاد و گفت این را باز من گرفته است و حلال باشد مولانا تناول فرماید مولانا
گفت سخن در مرغابی نیست سخن در آنست که باز تو دوش مرغ کدام پیره زن خورده است

بر دار و ببر که لایق شما هست و اسپ تو نیز تا دوش جو کدام مظلوم خورده است امروز او را قوت
دویدن حاصل آمده است تا تو در پشت او آهوی توانی زود را خوردن او را نباشد منقول است
از شیخ شبلی قدس الله سره و صالح عزیز که او در زمان وفات خود میگفت بر من یکدرم مظلمه است و چند
هزار برای صاحب آن تصدق داده ام و هنوز بر دل من ثقلی از آن گران تر نیست الذی
لا اله الا هو صفت بعد از صفت است مر الله را پس حاصل المعنی بعد از ملاحظه ربط این صفت
بموصوف مذکور اینچنین باشد که آمرزش میخواهم از خداوندی که نیست معبودی بر حق مگر او و لفظ
اله بحسب اصل وضع بمعنی مطلق معبود است اعم ازین که معبودی بر حق باشد یا بغیر حق همچون
اصنام مشرکان اما مراد ازوی در اکثر مواضع استعمال معبود بر حق است و اکثر مواضع ازان جهت
گفته شد که آلهة را در قرآن گاهی بر اصنام مشرکان اطلاق کرده شده چنانکه در آیه که واتخذوا
من دون الله آلهة لعلهم ینصرون زیرا که درین آیه معبود بحق راست نیست و قاضی در
تفسیر فاتحه گفته والاله فی الاصل لکل معبود ثم غلب علی المعبود بحق و نیز محقق تفتازانی در مطول
افاده کرده که اگر اله در کلمه طیب بمعنی مطلق معبود برحق بود کذب لازم می آمد درین کلمه زیرا که
اصنام مشرکان معبودان ایشان اند پس چون توان گفت که نیست معبودی مگر خدای سبحانه
واگر گفته شود که اگر بمعنی معبود بحق باشد لازم می آید که مشرک بگفتن کلمه طیب مومن نشود زیرا که
معنی نفی اینچنین میشود که نیست معبود بحق مگر الله سبحانه نه آنکه نیست معبود اصلا غیر از خدای سبحانه
پس لازم نیاید از کلمه طیب نفی الوهیت باطله پس مشرک باین کلمه مومن نشود گوییم معبود بحق مستحق عبود
مستحق عبادت است و آله باطله نزد مشرکان مستحق عبادت باشند پس هرگاه که مشرک گوید نیست معبود بحق
غیر خدای سبحانه گویا گفته است که مستحق عبادت نیست مگر خدای سبحانه پس رجوع کرده باشد
از اعتقاد استحقاق عبادت اصنام پس گردد مومن و تفصیل و تحقیق درین مقام اینست که مستحق
عبادت پیش ما غیر از یک ذات نیست و از نزد مشرکان مستحق عبادت متعدد است یکی آنکه داعی
پرستیم و دیگر اصنام که به توسل ایشان باینها معبودی مستحق لذاته پس مستحق عبادت پیش ایشان
دو باشند یکی مستحق لذاته و یکی مستحق از جهت توسل و این هر دو قسم داخل مستحق مطلق اند پس هرگاه
که گوید نیست مستحق عبادت اصلا مگر خدای سبحانه لازم آید که مطلق مستحق در خدای سبحانه منحصر شد

که این حصر مستلزم ایمان است و دیگر آنکه میتواند که لا اله الا هو تفسیر عظیم باشد تا اشارت باشد
بآنکه عظیمی که در اسماء اله است باین معنی است زیرا که کمال عظمت در مرتبهٔ معبودیة است
خاصه معبودیتی که برحق باشد و خاصهٔ معبودیتی برحقی که در وی شریک نباشد و باید دانست که گفته‌اند
معنی لغوی الٰه که در کلمهٔ طیب مناسب غیر سالکان و غیر کاملان است اما سالک اگر مبتدی
باشد باید که لا اله الا الله را باین معنی گوید که نیست مقصودی مگر الله و اگر متوسط باشد باین معنی
گوید که نیست مطلوبی مگر الله و اگر کسی منتهی باشد باین معنی گوید که نیست هیچ موجودی مگر الله
اما وجه تخصیص مبتدی بمراد آنست که کسی راغب چیزی باشد و باسباب تحصیل او دست نزده
باشد او را مجرد خواهش و آرزومی باشد و او را طالب نگویند چنانکه کسی غلامی گم کرده باشد
و بجستن بر نخواسته او خواهنده و آرزو برنده غلام است نه طالب او و چون مبتدی سالک در
ابتداء سلوک چندانی ثمره مترتب نشده گویا او هنوز دست باسباب تحصیل نزده است پس
او خواهنده و آرزو برنده باشد و حضرت حق سبحانه مراد او و اما متوسط چون بر سعی او بعضی از فوائد
کلی مترتب گشته و سعی او قوت گرفته پس او را طالب توان گفت و حضرت حق سبحانه مطلوب
او و اما منتهی را چون در نهایت مقامات مکاشفه و در آخر مراتب توحید حجاب از پیش نظر
او بالکلیه برخواسته شده و حقیقت حق الیقین روی نموده و ظاهر شده که ماسوی حق را هیچ
وجود حقیقی نیست پس او تواند گفت که لا موجود الا الله اللهم اجعلنا من الواصلین بمرادهم
و من الفائزین بمطلوبهم و من العارفین بمن لا اله الا هو و دیگر آنکه لا اله الا هو کلمهٔ توحید است
و بمعنی لا اله الا الله است و در سنن ترمذی و ابن ماجه آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
که افضل الذکر لا اله الا الله یعنی فاضلترین ذکرها لا اله الا الله است و سبب فضیلة او از سایر
اذکار آنست که در لا اله الا الله چهار فضیلت است اول آنکه او مشتمل است بر اسم ذات
و این سبب آنست که چون این کلمه در یک پلهٔ ترازو قیامت نهند هر چند در پلهٔ دیگر از گناهان
که مادون شرک است نهاده شود باسم الله مقاومت نکند چنانچه مفهوم میگردد از آخر حدیث
بطاقه که گفته است پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که گران نمی آید با وجود اسم الله چیزی و
فضیلت ثانیه آنست که تکرار این کلمه سبب غالب شدن محبت حق سبحانه بر محبت غیر و این

غالب است سبب نجات بنده است از ضرر محبت ماسوی الله چنانکه بعد ازین خواهد آمد وفضیلت
ثالثه آنست که او دلالت میکند بر نفی شریک که سبب نعمت ایمان شرعی است که آن سبب
عصمت جان ومال است در دار دنیا وسبب خلاصی است از خلود در نار در دار عقبی وفضیلت
رابعه آنست که تکرار او بشرائطی که معلوم است نزد ارباب طریقت نتیج ایمان شهودی است
که مقصود ومطلوب همه سالکان وروندگان راه حق است وفضیلت اولی وثانی اگرچه مشترک است
میان او ومیان سایر اذکار اما فضیلت ثالثه ورابعه خاصه اوست که از هیچ ذکری آن حاصل
نشود پس این کلمه ازین وجه افضل اذکار باشد ودر مصابیح ومشکوة آمده از شرح سنن که گفت پیغمبر
صلی الله علیه واله وسلم که گفت موسی علیه السلام که ای پروردگار من تعلیم کن مرا چیزی که یاد کنم
ترا بآن گفت بگو لا اله الا الله پس گفت موسی علیه السلام که ای پروردگار من همه بندگان تو میگویند ومن
میخواهم که چیزی مخصوص گردانی برای ما گفت که ای موسی اگر هفت آسمان وساکنان او را وهفت
زمین را نهاده شود در یک پله ترازو ولا اله الا الله را در یک پله ترازوی دیگر هر آینه میل دهد آنها را لا اله
الا الله یعنی گران تر آید از آنها لا اله الا الله ودر تنبیه الغافلین آورده است که گفت پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم هر که گوید لا اله الا الله بدر آید از دهان وی مرغ سبز که بر وی باشد دو بال سفید مرصع بدر و
یاقوت پس بدر آید این مرغ بر آسمان پس شنیده شود از وی آوازی پست در زیر عرش مثل
آواز زنبور عسل پس گفته شود او را که ساکن شو یعنی آواز مکن گوید نی تا آنکه آمرزیده شود صاحب
من پس آمرزیده شود صاحب او را بعد از آن گردانیده شود برای این مرغ هفتاد زبان که آمرزش
جوید برای صاحب خود تا روز قیامت وهرگاه قیامت بیاید این مرغ بیاید وبگیرد دست صاحب
خود را وکشد او را بسوی بهشت وباید دانست که این شرط آنست که حق غیر متعلق در ذمه او
نباشد واگر گفته شود که چون صاحب آن مرغ آمرزیده شود پس چه باشد فایده استغفار این مرغ
برای صاحب خود تا روز قیامت میگوییم فایده استغفار بعد از مغفرت رفع درجات بهشت چنانکه
در مشکوة آمده از مسند امام احمد که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که بلند سازد حضرت حق سبحانه
درجه را از برای بنده چنانکه بنده صالح در بهشت پس گوید این بنده که ای پروردگار من از کجاست
مرا این درجه پس گوید خدای عز وجل که بسبب استغفار فرزند تو مر ترا ازین حدیث معلوم شد که کسی

صالح و بگناه باشد استغفار کردن در حق او سبب فتح درجه او میگردد و یا گوییم استغفار او بعد از مغفرت صاحبش میتواند که بجهت گناهان آینده صاحبش باشد یا بجهت حقوق عباد باشد که در ذمه صاحب او باشد تا آن کس که طلبد از حضرت حق سبحانه تعالی ارباب حقوق را چیزی و مدارج بهشت چندانکه راضی شوند و معنی استغفار از جهت حقوق عباد آنست که طلبد حضرت حق سبحانه ارباب حقوق را چیزی در مدارج بهشت چندانکه راضی شوند و نیز بصحت رسیده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر که هفتاد هزار بار لا اله الا الله بگوید از آتش دوزخ نجات یابد و در بعضی روایة آمده که آزاد گرداند خود را از آتش دوزخ همچنین هر که بخشد ثواب هفتاد هزار بار لا اله الا الله را آنکس نجات یابد از آتش دوزخ و در **نفحات** در ذکر شیخ ابو الربیع مالقی آورده که در حدیث نبوی وارد است باین معنی که هفتاد هزار بار کلمه لا اله الا الله گفتن را نجات گوینده با آنکس که آنرا بنیت وی گوید اثر تمام است شیخ ابو الربیع مالقی قدس سره گفته است که من این ذکر هفتاد بار گفته بودم ولیکن بنام کسی متعین نساخته بودم تا روزی بر مایده طعامی حاضر شدم با جماعتی و با ایشان کودکی صاحب کشف بود در آنوقت که آن کودک دست بطعام برد تا بخورد ناگاه بگریست گفتندش چرا میگریستی گفت اینکه دوزخ را مشاهده میکنم و مادر خود را در وی در عذاب می بینم شیخ ابو الربیع گفت در باطن با خود گفتم الهی بار خدایا تو میدانی که هفتاد هزار بار کلمه لا اله الا الله گفته ام آنرا بجهة آزادی مادر این کودک از آتش سعیر گردانیدم چون من این نیت را باصل خود تمام کردم آن کودک بخندید و بشاشت نمود و گفت مادر خود را می بینم که از آتش دوزخ نجات یافت الحمد لله پس در طعام خوردن مشغول شد با آن جماعة شیخ ابو الربیع میگوید که مرا صحت خبر نبوی درین باب از کشف آن کودک معلوم شد و صحت کشف آن کودک بخبر نبوی معلوم شد کلام نفحات و دیگر باید دانست که فایده کلمه طیبه آنست که حضرت حق سبحانه بتوحید ما واحد نگردد زیرا که او واحد است در ذات خود و محتاج بتوحید کسی نیست بلکه فائدة توحید راجع به بنده است که بنده بگفتن این کلمه موحد و مؤمن میگردد و دیگر باید دانست که تکرار این کلمه را چندانکه بگذشت در بیان فضایل او تاثیری عظیم است در صقالت قلب و ظهور غیبیات و تجلی ذات مقدس حضرت حق سبحانه و ازین جهة است که مشایخ طریقه قدس الله تعالی اسرارهم این کلمه را اختیار کرده اند از میان سایر اذکار و سالکان متوجه ذات اقدس را بتکرار این

کلمه مع شرایط معروفه ذکر کرده اند تا انوار قلبیه و معارف یقینیه بظهور آید چنانکه عزیزی گفته
بیت: بر تخت وجود هر که شاهنشاه است * او را سوی عالم حقیقت راه است * هر نور یقین
که در دل آگاه است * از گفتن لا اله الا الله است * و از کلمات طیبات انفاس زاکیات
حضرت مرشد صمدانی و آن مقتدای حقایق حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی است قدس الله سره
بیت: ای آنکه ترا غم جمال و جاه است * اندیشه باغ و راغ و خرگاه است * ما سوختگان عالم
تجریدیم * ما را غم لا اله الا الله است * و حضرت سلطان المتأخرین و سلالة المتقدمین و
آن همای همایون سایه حضرت شیخ نجم الدین دایه قدس سره فرموده اند بیت: تا دل ز بد و نیک
جهان آگاه است * دستش ز بد و نیک جهان کوتاه است * زین پیش بوده بی هزار اندیشه
اکنون همه لا اله الا الله است * و دیگر باید دانست که لا اله الا الله دلالت میکند بطریق اجمال
و تفصیل بر وجود ذات و بر وجوب وجود او و بر ثبوت جمیع صفات کمال و بر سلب جمیع صفات
نقصان چنانکه تفصیل او مذکور خواهد شد در تفسیر الله لا اله الا هو و دیگر باید دانست که بهت
ترین اذکار نزد حضرت پروردگار این کلمه است زیرا که اعظم و ابغض ذنوب نزد حضرت علام
الغیوب جل ذکره شرک است و درین کلمه قطع این گناه قبیح است و لهذا که شرک اعظم و ابغض ذنوب است
حق سبحانه با آنکه خود را واسع المغفرت خوانده و توصیف رحمت خود بآن کرده و رحمتی وسعت کل
شیء و مغفرت را مسدود گردانیده بر اهل شرک و ماورای این گناه قبیح را از هر جنس که باشد
در محل جواز مغفرت داشته چنانکه فرموده اند ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک
لمن یشاء یعنی بتحقیق که خدای سبحانه نمی آمرزد این را که شریکی اثبات کرده شود او را و نمی
آمرزد غیر شرک را از کسی که خواهد و در سنن ترمذی و در مسند امام احمد و دارمی آمده حدیثی
مضمونش اینست که گفت حضرت حق تعالی که ای فرزند آدم در پیش در حالتی که بیاری
پر روی زمین از گناه که شریک نسازی با من چیزی را پیش آیم با تو به پری روی زمین از
مغفرت منقول است از حضرت خواجه خواجگان خواجه عبد الخالق غجدوانی رحمة الله علیه
که مضمونش اینست که ایشان در شبی که ماهتابی بوده بغایت روشن بر بام صومعه خود بعبادت
مشغول بوده اند و در همسایگی ایشان زنی با شوهر خود گفت و گوی میکرد که قریب بطلاق [illegible]

که در خانهٔ تو ام اگر گرسنه داشتی یا برهنه همه را صبر کردم و در سرما و گرما هر چه بر من رسید از سختی همه تحمل
کردم و هر چه آوردی زیادت نطلبیدم و تا م ننگ تو نگاه داشتم و از تو پیش کسی شکایت نکردم این
همه را از برای آن تحمل کردم تا همه مرا باشی و من ترا بینم اما اگر با من دیگری را شریک سازی بست
از من بهٔ این پیش خواجه عبد الخالق عجدوانی میروم تا داد خود بیابم دست از دامن خواجه ندارم
از سخن آن زن خواجه خوش وقت شده اند و آب از چشم ایشان روان شده با خود گفته اند که ای
عبد الخالق این زن در محبت مخلوقی اینچنین درست آمده است چنین شد اید را تحمل کرده
این سخن پیش است رهروندگان را در راه اندیشه کردم که این سخن را در قرآن دلیلی یابم این آیت را
یافتم که خداوند تعالی میفرماید ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء
و دیگر باید دانست که حضرت حق سبحانه همچنانکه اشراک را در الوهیة دشمن میدارد در محبت
نیز همچنین دشمن میدارد و شرکاء محبت بر تو اند بعضی ازین شرکاء شریک الوهیة است
که تا بت پرست بت را دوست ندارد نمی پرستد و بعضی ازینها شهوت فرج و شکم است و بعضی
ازینها اموال و اولاد و ازواج و اقارب و اوطانست و ضرر محبت شهوة و مال و مانند
آن فاحش است که این محبت غالب بر محبت حضرت حق سبحانه تعالی یا برابر باشد
تا اگر محبت حق سبحانه غالب باشد آنقدر ضرر ندارد و علامت غالبیة محبت بر محبت دیگر آنست
که یکی ازین دو محبوب را ترجیح کرده شود بر دیگری مثلا حضرت حق سبحانه محبوب است
و شهوت و اموال هم محبوب است پس اگر کسی را بجهة رضای حضرت حق سبحانه ترک
شهوت کند و صرف اموال نماید در جای که امر کرده است بترک شهوت و صرف اموال
آنجا معلوم گردد که محبت حق سبحانه غالب است و سبب نجات باشد و اگر نتواند ترک
شهوت کرد و صرف مال کند محبت شهوة و مال غالب باشد و سبب هلاک باشد و دیگر
باید دانست که چون اشراک در الوهیت دشمن بود و اشراک در محبت بر وجه غالبیة نیز دشمن
بود بنای مسلمانی بر هیچ چیز شد تا اشراک الوهیة منقطع گردد و اشراک این شریک در محبت
حق سبحانه بر منتفی شود و اثبات غالبیة محبت حق سبحانه بر محبت سایر شرکاء محبت بظهور
آید پس میگوییم کلمهٔ طیبه دعوی نفی شریک الوهیة است و نفی این شریک مستلزم نفی محبت

این شریک است زیرا که این شریک را چون وجود نباشد محبت او را نیز وجود نخواهد بود نماز گزاردن
حضرت حق سبحانه را تنها نه غیر او را اثبات این دعوی است زیرا که چون عبادت را تخصیص با کرده
باشد می باید که مستحق عبادت پیش او همین معبود باشد و بس روزه داشتن اثبات است مر غالبیت
محبت حق را بر محبت شهوت فرج و شکم و زکوة دادن اثبات است مر غالبیت محبت حق را
بر محبت مال زیرا که این محبوب را که مال است در راه رضای آن محبوب دیگر صرف کرده
و حج کردن و ترک اولاد و ازواج و اقارب و اوطان گرفتن برای زیارت حج اثبات است
مر غالبیت محبت حق را سبحانه بر محبت اولاد و ازواج و اقارب و اوطان و ترجیح دلالت
دارد در غالبیت محبت حق سبحانه بر محبت مال زیرا که حاجی ترک بعض از اموال میکند و میگذارد
در وطن و بعض دیگر را صرف میکند در رفتن و آمدن و امارتبه جهاد از حج زیاده است زیرا که آنچه
حج دلالت بران میکند جهاد نیز میکند و نیز دلالت دارد جهاد بر غالبیت محبت حضرت حق سبحانه
بر محبت جان و لهذا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جهاد را ذروه سنام دین خوانده یعنی بلندی
کوهان دین و حضرت حق سبحانه وعید فرموده کسانی را که ایشان غیر را دوست میدارند از خدا
سبحانه و از رسول او صلی الله علیه و آله و سلم و گفته قل ان کان آباؤکم و ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم
و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله
و جهاد فی سبیله فتربصوا حتی یاتی الله بامره یعنی بگوای محمد که اگر باشد پدران شما و پسران شما و
برادران شما و مالهای کسب کرده اید ازان و تجارت که میترسید از کساد و مسکنها که خشنود
و خوشحال ازان اگر باشد این چیزها دوستر پیش شما از خدای سبحانه و از رسول او صلی الله علیه
و آله و سلم پس منتظر و نگران باشید تا بیارد حق سبحانه عقوبت خود را و بباید دانست که کسانی که
بشناختند بنای اسلام برین پنج چیز اکتفا نکردند بر گفتن کلمه طیبه احیانا بلکه اکثر اوقات خود را
مستغرق تکرار این کلمه گفتن گردانیده و نیز اکتفا نکردند به پنج وقت نماز بلکه اشراق و چاشت
و تهجد و تسبیحات و امثالهای اینها افزودند چون از نماز ظاهری عاجز آمدند بحقیقت روح نماز
که ربط قلب است بحضرت معبود بی مزاحمت شعور بما سوی اشتغال نمودند و نیز اکتفا نکردند بروزه
ماه رمضان بلکه اکثر اوقات را بروزه مصروف گردانیدند و بعضی گفته اند الدنیا یوم و لنا فیه

صوم و نیز اکتفا نکردند بزکوة معهود بلکه نصف اموال یا کل اموال بداوند یا چیزی دیگر قرض
کردند و برانچه دادند افزودند و همه را داوند منقولست که امیر المومنین عمر بن خطاب رضی الله عنه
نیمه مال خود پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم آورد رسول گفت که بجهت عیال چه قدر گذاشتی
گفت نیمه مال را و امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه تمام مال خود پیش رسول صلی الله
علیه و آله و سلم آورد گفت رسول بجهت عیال چه گذاشتی گفت صدیق خدا و رسول او و گفت بینکما کما بین
کلمتیکما یعنی تفاوت درجه شما در سخن شماست و در نفحات در آخر ذکر شیخ ابراهیم خواص
قدس سره آورده که شخصی از شبلی قدس الله روحه پرسید که از دویست درم چند درم زکوة باید
داد گفت آن تو بگویم یا آن خویش گفت آن تو کدام است و آن من کدام گفت ترا از دویست
درم پنج درم باید داد و مرا از دویست درم دویست و پنج درم گفت این دویست خود دانستم
اما آن پنج کدام اند گفت آن دویست درم که داری بدهی و آن پنج دیگر وام کنی گفت این
مذهب کیست گفت مذهب ابوبکر صدیق است رضی الله عنه و از اینجا معلوم میگردد که ابوبکر
صدیق رضی الله عنه صرف مال باین نوع نیز کرده بود غیر از انکه کل اموال پیش رسول صلی الله
علیه و آله و سلم آورده بود پس هر چند صرف مال بیشتر محبت حق سبحانه غالب تر و بنده بحق نزدیکتر
و از اینجاست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت السخی قریب من الله قریب من الناس قریب
من الجنة و بعید من النار در فصل الخطاب آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
که بهشت سرای جوانمردان است و بنا فرموده است خدای تعالی ولی هرگز مگر صفت
سخاوت هر آینه که نادان سخی دوستتر است پیش حق سبحانه از عابد بخیل و نیز اکتفا نکرده اند
بترک اولاد و ازواج و اقارب و اوطان در مدت سفر که آن وقت رفتن و آمدن است
از حج بلکه ترک اولاد و ازواج و اقارب و اوطان کرده اند بالکلیه با وجود اقامت یا باختیار
غربت و در خبر است که هر گاه دوستی حضرت سبحانه بنده را بسیار شود او را جدا گرداند از
اموال و اولاد و ازواج و عزیزی خود بیت با فاقه و فقر همنشینم کردی + بی خویش و
تبار بی قرینم کردی + این مرتبه مقربان در تست + یا رب بچه خدمت همنشینم کردی
و چون کلمه طیبه از این اسما نفی شرک و نفی محبت غیر است پس تکرار این کلمه مفید نقصان

محبت غیر باشد وسبب ازدیاد محبت حضرت حق سبحانه واین محبت زیاده میگردد وتکرار این کلمه
تا حدی که بنده بدرجه محبت ذاتی میرسد ومحبت ذاتی ثمر تجلی ذاتی میشود وحقیقت شرک آنجا منتفی
میگردد ومحبت حضرت حق سبحانه بر انواع است یکنوع آنست که از ترس عقابست ودوم
آنست که بر طمع ثواب است وسوم آنست که نه از جهة خوف وطمع است واین محبت را
محبت ذاتی میگویند واین محبت را سبب قرب تجلی ذاتی داشته اند وادنا مراتب محبت
نوع اول است واعلی آن آخرا ست واین محبت عارفان وصدیقان وسالکان است
همچنین طاعت حضرت حق سبحانه برین سه نوع است چنانکه گفته اند ؎ خلق جهان که طاعت
داد ار میکنند * هستند بر سه قسم که این کار میکنند * قسمی شدند از پی جنت خداپرست *
وین هم ازانست که تجار میکنند * قومی دگر کنند پرستش ز بیم او * وین کار بندگانست نه
احرار میکنند * جمعی نظر ازین دو جهة قطع کرده اند * بر کار هر دو طایفه انکار میکنند * نسبت
راه عشق که این فرقه میروند * سیر وسلوک راه بهنجار میکنند * وباید دانست که محبت
حضرت حق سبحانه بنده را سابق است بر محبت بنده اورا که چنانکه گفتیم یحبهم ویحبونه بلکه گفته اند
سه محل است که فعل حضرت حق سبحانه سابق است بر فعل بنده اول محبت است چنانکه
یاد کرده آمد دوم توبه است چنانکه فرموده ثم تاب علیهم لیتوبوا یعنی توفیق توبه داد ایشانرا
تا توبه کنند سوم رضاست که رضای حضرت حق سبحانه از بنده سابق است بر رضای
بنده از وی چنانکه فرمود رضی الله عنهم ورضوا عنه وگفته اند که ممکن نیست که بنده
حضرت حق سبحانه را دوست دارد واو بنده را دوست ندارد بلکه محبت حضرت حق سبحانه
غالب است بر محبت بنده او را زیرا که هر صفتی از صفات وی بر وجه کمال است همچو ذات
او پس هر که خواهد که بداند که حضرت حق سبحانه او را دوست میدارد یا نه نظر بر دل خود کند اگر
ان خود را بمحبت حق سبحانه می یابد بی تردد بداند که حضرت حق سبحانه او را دوست میدارد
والا فلا چنانکه گفته اند ؎ هیچ بنده از نیست که جویان تو نیست * ور جویائی دانسته که ترا جویا نیست
؎ هیچ عاشق خود نباشد وصل جو * گر نه معشوقش بود جویای او * میل معشوقان
نهانست وستیر * میل عاشق با دو صد طبل ونفیر * لیک میل عاشقان لاغر کند *

میل معشوقان خوش و بافر کند * لیک عشق عاشقان تن زه کند * میل معشوقان خوش و
فربه کند * میل معشوقان دوزخ افروخته * میل عاشق جان او را سوخته * کهربا عاشق بشکل
بی نیاز * و کاه میکوشد دران راه دراز * عشق ز اوصاف خدای بی نیاز * عاشقی بر غیر
او باشد مجاز * هر که عاشق دیدیش معشوق دان * کو بنسبت هست هم این و هم آن * چون درین
دل برق مهر دوست جست * اندران دل دوستی میدان که هست * در دل تو مهر حق چون شد
دو تو * هست حق را بی گمانی مهر تو * هیچ بانگی کف زدن ناید بدر * از یکی دست تو بی دست دگر
بیدلان را بهر آن جسته بجان * جمله معشوقان شکار عاشقان * تشنگان گر آب جویند از جهان
آب جوید هم بعالم تشنگان * تشنه می نالد که کو آب گوار * آب هم نالد که کو آن آب خوار
جذب آبست این عطش در جان ما * ما از آن او و او هم زان ما * نالهٔ سگ در رهش بی جذبه نیست
زانکه هر راغب اسیر ره زنیست * حاصل آنکه هر که او طالب بود * جان مطلوبش بدو راغب بود
دیگر باید دانست که محبتی که درو فضیلتی هست و چاره نیست که کسی از آن خالی باشد چند نوع است
اول محبت حضرت حق سبحانه و دیگر محبت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر محبت سایر
انبیا علیهم الصلوة والسلام و دیگر محبت آل و اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و سلم
و رضی الله علیهم اجمعین و دیگر محبت مشایخ طریقه از صحابه و غیر صحابه رضی الله عنهم اجمعین و دیگر
محبت علماء شریعت رضی الله عنهم اجمعین و دیگر محبت زهاد و عباد و سایر صالحان اما خاصیت
محبت حضرت حق سبحانه و محبت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آنست که هر که ایشانرا دوست
دارد در آخرت با ایشان باشد اگرچه عمل بسیار نداشته زیرا که در صحیحین آمده از روایت انس بن مالک
رضی الله عنه که او گفت که مردی گفت یا رسول الله قیامت کجاست گفت وای بر تو چه آماده
کرده از برای قیامت گفت آماده نکرده ام از برای قیامت چیزی لیکن این هست که دوست
میدارم خدای را سبحانه و رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که تو
با آنکسی که دوست میداری او را در آخرت گفت انس رضی الله عنه ندیدم مسلمانانی را که شادمان
شده باشند بعد از اسلام همچو شادمانی ایشان ازین بشارت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
ناریان مر ناریان را جاذب‌اند * نوریان مر نوریان را طالب‌اند * جانهاشان جانب علوی شوند

جان موسی جانب سبطی شده * جانچه را اینچنین اکثر بین * که تو جنس کیستی از کفر و دین *
گر به هامان مایلی هامانی * ور به موسی مایلی سبحانی * و نیز در صحیحین آمده که مردی گفت یا رسول الله
چه گوئی در حق کسی که قومی را دوست میدارد و نمیرسد بکردار ایشان گفت مرد با کسی است
که او را دوست دارد و در فصل الخطاب آورده از کلام حضرت حجة الاسلام امام محمد
غزالی قدس روحه که دعوی محبت آسان نیست پس نباید تا آدمی گمان برد که از جمله محبان است
ولیکن محبت را نشان و برهانست باید که آن خود طلب کند و آن هفت است اول آنکه مرگ را
کاره نباشد که هیچ دوست دیدار دوست را کاره نبود اما روا بود که محبت بود و کاره بود تعجیل
مرگ را که زاد آن هنوز راست ساخته نباشد و نشان این آن بود که در ساختن زاد بیقرار بود دوم
آنکه محبوب حق تعالی بر محبوب خود ایثار کند و هرچه داند که سبب قرب وی است نزد محبوب
فرو نگذارد و هرچه داند که سبب بعد است ازان دور بود و این کسی بود که خدای تعالی را
بهمه دل دوست دارد و اگر معصیتی کند دلیل نکند بر آنکه محبت نیست بلکه بر آنکه دوستی وی
بهمه دل نیست سوم آنکه همیشه ذکر حق تعالی بر دل وی تازه بود بی تکلف وی بران مولع بود
و هرکه چیزی را دوست دارد ذکر آن بسیار کند و اگر دوستی تمام بود خود هیچ فراموش نکند چهارم آنکه
قرآن را که کلام وی است و رسول را صلی الله علیه وآله وسلم و هرچه بوی عز و علا منسوبست دوست
دارد و چون دوستی قوی باشد همه خلق را دوست دارد که همه بندگان وی اند بلکه همه موجودات
را دوست دارد که همه آفریده وی اند پنجم آنکه بر خلوت و مناجات حریص بود دوست دارد
که شب درآید تا زحمت عوایق برخیزد و وی بخلوت با دوست مناجات کند و چون خواب
و حدیث از خلوت بشب دوست تر دارد دوستی وی ضعیف بود ششم آنکه عبادت بر وی
آسان شود و ثقل آن از وی بیفتد و چون دوستی قوی باشد هیچ لذت بلذت عبادت
نرسد دشوار چگونه بود هفتم آنکه همه بندگان مطیع وی را دوست دارد و بر همه رحیم و مهربان
و مشفق باشد و همه کافران و عاصیان را دشمن دارد که اشداء علی الکفار رحماء بینهم این و
امثال این علامت بسیار است هرکه را دوستی وی تمام بود در وی همه این صفات موجود بود
و آنکه در وی بعض ازین باشد دوستی بقدر آن بود تمام شد کلام فصل الخطاب دیگر باید دانست

که همچنانکه واجب است که محبت حضرت حق سبحانه غالب باشد بر محبت دیگران همچنین واجب است
که محبت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم غالب باشد بر محبت دیگران زیراکه در صحیحین آمده
که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که مومن نمی شود بعضی از شما تا آن وقت که باشم من دوست تر پیش
او از پدر او و فرزندان او و از همه مردم و در فصل الخطاب آورده که از جمله دوستی رسول الله
است صلی الله علیه وآله وسلم ترجیح سنتهای او بر رای و عقل و یاری کردن بمال و نفس و قول
و علامت دوستی رسول صلی الله علیه وآله وسلم پیروی کردن است او را در ظاهر ایزان در
باطن و از جمله پیروی او در ظاهر ادای فریضها است و اجتناب از نهیها است و متخلق شدن
باخلاق او و مؤدب شدن است بشمایل و آداب او و پیروی کردن است آثار او را و تجسس
کردن است اخبار او را و بی رغبت شدن است در دنیا و روی گردانیدن است از ابنای دنیا
و دور بودن است از اهل غفلت و هوا و ترک کردن است مفاخرت و تکاثر را از دنیا و روی
آوردن است باعمال آخرت و نزدیک ساختن است باهل آخرت و دوست داشتن است
فقیران را و دوست گرفتن است ایشان را و نزدیک ساختن است ایشان را بخود و بسیار نشستن
با ایشان و اعتقاد کردن است فضیلت ایشان را بر اهل دنیا بعد از آن دوست داشتن است از برای
خدای سبحانه قریب محب را یعنی آنانکه نزدیک اند بخدای سبحانه و دوست گردانیده شده اند
پیش خلق و اینها عبارت اند از علماء و عباد و زهاد و دشمن داشتن است از برای خدای سبحانه
بعید مبغض یعنی آنانرا که دوراند از خدای سبحانه و دشمن گردانیده شده اند پیش خلق و اینها عبارت اند
از اهل ظلم و بدعت و دوست داشتن است تابعان رسول را صلی الله علیه وآله وسلم و از جمله پیروی
حال باطن پیغمبر است صلی الله علیه وآله وسلم مقامات یقین و مشاهدات علوم الایمان مثل خوف
و رجاء و شکر و حیاء و توکل و شوق و محبت و فارغ کردن دل را از برای خدای سبحانه و یگانه
ساختن قصد و توجه را از برای خدای سبحانه و موجود شدن اطمینان دل بسبب ذکر خدای
سبحانه تمام شد کلام فصل الخطاب و بعضی از خاصیات دوستی رسول صلی الله علیه وآله وسلم
و تعظیم نام او آنست که هر که او را دوست دارد و نام او را تعظیم کند خدای سبحانه او را بیامرزد
اگرچه گناهان او بجهود بسیار بوده باشد تا حدت در فصل الخطاب آورده از کتاب قوت القلوب

که مردی بوده در بنی اسرائیل که مدتی صد سال عصیان می ورزید و گردن کشی میکرد و حضرت حق سبحانه دلیری مینمود پس دوران هنگام که مرده است گرفتند بنی اسرائیل پای او را و انداختند او را در جای مزبله پس وحی آمده است از حضرت حق سبحانه بموسی علیه السلام که بدرکن او را از جای مزبله بشوی او را و کفن کن و نماز کن برو با همه بنی اسرائیل پس موسی علیه السلام بجا آورده آنچه مامور بوده با آن تعجب کرده اند بنی اسرائیل ازین کار و خبر کرده اند موسی را علیه السلام که بوده درین بنی اسرائیل از همه بیجا و زکننده تر پیش خدای سبحانه و پر گناه تر از وی پس گفته است موسی علیه السلام که دانسته ام آنچه میگوئید ولیکن خدای سبحانه امر کرده است مرا باین پس بنی اسرائیل گفته اند که بپرس از برای ما از پروردگار خود عز و جل یعنی از سر این کار پس موسی علیه السلام پرسیده است از پروردگار خود سبحانه و گفته ای پروردگار من میدانی آنچه میگویند پس وحی فرستاده است خدای سبحانه بموسی علیه السلام که راست گفتند که او نافرمانی من کرده است صد سال ولیکن او روزی از روزها بکشاد تورتیه را نظر کرد بنام محمد صلی اللہ علیه و آله و سلم که مکتوب بود در توریة بوسه داد او را و نهاد او را بر چشم خود پس خبر دادم او را بدین کردار او و آمرزیدم گناهان صد ساله او را و نیز در فصل الخطاب آورده است که گفت پیغمبر صلی اللہ علیه و آله و سلم هر که مرا دوست دارد با من خواهد بود در بهشت و در حدیث است بروایة ابو هریره رضی اللہ عنه که گفت پیغمبر صلی اللہ علیه و آله و سلم قوی ترین محبت است من آن باشد که بعد از من باشند و مرا دوست دارند که اگر مرا ببینند بدهی اهل و مال را فدا کردندی اما فضیلت محبت آل رسول صلی اللہ علیه و آله و سلم آنست که در فصل الخطاب آورده که گفت پیغمبر صلی اللہ علیه و آله و سلم که محبت آل ما نمی باشد مگر از جهة صفای استعداد اهل این محبت و از جهة پاکی آفرینش او را و این محبت سبب آنست که توفیق الٰہی صاحب او از برای حسن متابعت و از برای قبول هدایت که رسد بمقام مشاهده پیش گردد از اهل ولایت محشور گردد با ایشان در قیامت و نیز درین کتاب گفته است که گفت بعضی از عارفان ثمره و فائده محبت خویشان پیغمبر صلی اللہ علیه و آله و سلم عاید است با اهل این محبت از جهة بودن این محبت سبب نجات ایشان زیرا که محبت مقتضی مناسبه روحانیت که آن مناسبت ملزم اجتماع ایشانست با قربای او در حشر

همچنانکه در حدیث آمده که مردی را انگیخته میشود باکسی که او را دوست میدارد و نیز درین کتاب
آورده است که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که هر که میرد با دوستی آل محمد شهید میرد و آگاه
باشید که هر که میرد با دوستی آل محمد بشارت دهد او را عزرائیل به بهشت و بعد از آن منکر و نکیر
آگاه باشید که هر که میرد با دوستی آل محمد گرداند خدای سبحانه زیاده کنند در قبر او ملائکه رحمت را و
آگاه باشید هر که میرد با دوستی آل محمد میرد بر سنت و جماعت خدای سبحانه او را رویت روزی گرداند تمام
شد کلام فصل الخطاب اما خاصیت محبت مشایخ طریقت قدس الله اسرارهم آنست که در شرح شیخ
الاسلام آورده است و نیز منقول است از حضرت سلطان ابوسعید ابوالخیر قدس الله سره در مقامات
ایشان که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که دوست دارد قومی را از برای اعمال ایشان
برانگیخته شود در جماعت ایشان و حساب کرده شود بحساب ایشان اگرچه نکرده باشد اعمال
ایشان را و در کتاب شعب الایمان آورده است که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
که اگر دو بنده یکدیگر را دوست میدارد و از برای حق سبحانه یکی در مشرق و یکی در مغرب آینه
جمع کند ایشان را روز قیامت و گوید هر کدام ایشان را که این است آنکه دوست میداشتی او را
از برای من و در نفحات آورده است که سخنان مشایخ و دوستان حق تعالی دوستی ایشان
آورد و دوستی ایشان ترا با ایشان نسبت افگند چنانکه گفته اند المودة احدی القرابتین یعنی دوستی
یکنوع است از خویشان یعنی خویشی دو نوع است یکی از آن دو موده است و ابوالعباس عطا
قدس سره گوید که اگر نتوانی که دست در دوستی او زنی دست در دوستی دوستان او زن که دوستی
دوستان او نیز دوستی اوست و در تذکرهٔ شیخ علی ابن حمزه اصفهانی قدس سره آورده که او حضرت
رسالت پناه را صلی الله علیه و آله وسلم در خواب دیده که میگفت دوستی این طایفه و این سخنان
عین حقیقت است شیخ الاسلام یعنی خواجه عبدالله انصاری قدس الله سره گفت که
دوستی این کار نزدیک است که از کار بود که از حقیقت هیچ چیز مجاز نرود و غلام الخلیل شخصی
بود که دشمن مشایخ و درویشان بود و قصد خون ایشان میداشت و در آخر عمر مجذوم شد
یکی از بزرگان این طایفه بشنید گفت یکی از رسیدگان متصوفه همت در وی بسته است
و نیک نکرده که او منازع این طایفه بود گاه گاه اعمال ایشان بوی آنجا میگرفت خدا ایش

مشغول شد و این سخن با غلام الخلیل گفتند از ان توبه کرد و هر چه داشت پیش مشایخ فرستاد و گفت که الکار
این طایفه آخر امروز را بتوبه رسانید کسی که اقرار داشته باشد خود چون بود بزرگان گفته اند خویشتن
را در میان ایشان در شمار آن و خویشتن را از ایشان مدان و دوستان ایشان فرا نمای اگر چه
دانی که چگونه سوای عاشق نمائی خویشتن را اگر چه نه تا فردا گویند تو کیستی گوئی از دوستان
ایشانم و چون این سخن ایشان بشنوی اگر چه معنی ندانی سر در جنبان تا فردا گوئی از سر جنبانان ایشانم
گویند بیا که ترا حقی است مگر بدان سبب برهی و در ذکر ابو جعفر صیدلانی قدس الله سره آورده
وی گفته که باول ارادت مصطفی را صلی الله علیه و آله وسلم بخواب دیدم نشسته در صدر رسالت و
جمعی از مشایخ گرد وی بر کرده می مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم می نگریست در آسمان باز کشادند و فرشته
فرود آمد طشت و ابریقی در دست پیش یک یک می نهاد و دست می شستند چون بمن رسید
گفتند بر گیرید که او نه از اینها است ابریق و ار طشت برداشت و بر فتند
گفتم یا رسول الله من نه از ایشان ام اما دانی که من ایشانرا دوست میدارم مصطفی گفت صلی الله
علیه و آله وسلم کسی که ایشان را دوست دارد از ایشان است طشت باز آوردند تا من دست
بشستم مصطفی را صلی الله علیه و آله وسلم در من نگریست و می خندید گفت ما را دوست میدارد که
بابای ابوجعفر گفت که آن وقت صحبت من با این قوم بود ابراهیم ادهم قدس سره گوید شبی
بخواب دیدم که فرشته طوماری در دست داشت و چیزی می نوشت گفتم چه می نویسی گفت نام دوستان گفتم نام من بنویس گفت
تو از ایشان نه گفتم مرا هم بنویس که من نه از ایشانم و لیکن دوست ایشانم اما دوست دوستان ایشان
ایشان را دوست میدارم در این بودم که فرشته در رسید گفت طومار از سر گیر و نام او به سر بنویس
که دوست دوستان من است ابو العباس عطا گوید که اگر نتوانی که دست در دوستی او زنی
دست در دوستی دوستان او زن اگر چه در درجه با ایشان نرسی ترا شفیع باشند و شیخ عمر قدس الله سره
گفت که شیخ شیروانی قدس سره گفت اگر پای در آید بخراسان روید بزیارت کسی که ما را دوست
دارد شیخ عباس قدس سره گفت که شیخ شیروانی قدس سره گفت وصیت میکنم شما را به نیکوئی
با کسی که این طایفه را دوست دارد تمام شد کلام نفحات الانس افضلیت بجهت جمیع دوستان حضرت
حق سبحانه علی وجه العموم فی آنکه تخصیص کرده شود بدوستی آنست که در صحیح مسلم آمده که گفته پیغمبر

صلی الله علیه وآله وسلم که خدای سبحانه میگوید روز قیامت که کجا اند آنانکه یکدیگر را دوست میداشتند
از برای رضای من امروز بپناه آرم ایشان را در سایه خود در روزی که هیچ سایه نیست غیر سایه من
و در موطای امام مالک آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت خدای سبحانه که واجب است
دوستی من کسانی را که همنشینی میکنند با یکدیگر از برای من و کسانی را که با یکدیگر جوانمردی میکنند
از برای من و در مسند امام احمد آمده که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که آیا میدانید
که کدام عمل از عملهای دوستتر است پیش خدای سبحانه بعضی گفتند نماز و زکوة و بعضی گفتند که جهاد و گفت
گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم دوستترین اعمال پیش خدای سبحانه دوستی است از برای
خدای سبحانه و دشمنی است از برای خدای تعالی و دیگر باید دانست که در ماهیت و حقیقت
محبت اقوال بسیار است و قریب بمعنی گفت که محبت حق سبحانه و تعالی بندگان را عبارت است
از اراده او و راه نمودن ایشان را و توفیق دادن در دنیا و ثواب نیک دادن در آخرت و محبت
بندگان او را عبارت است از اراده طاعت او و پرهیز کردن از معصیت و در شرح مواقف
این تفسیر را آورده و نیز گفته اند محبت با خدای را سبحانه کیفیتی است روحانی مترتب بر تصور کمال
مطلق در وی علی الدوام و مقتضی است توجه تام را بحضرت او اما محبت با غیر او را کیفیتی است
مترتب بر تخیل کمالی در وی مانند لذت یا منفعت و در بعضی سعادت نفس کرده و محبت
بنده را میلی طبعی بچیزی که خوش بود بسببی از اسباب اما علی کل تقدیر باتفاق جمیع اهل ارباب
محبت را اثری خاصه است و هرکه آن خاصیت در وجود دریابد البته اهل محبت است و آن
خاصیت آنست که هر نیک از برای محبوب خواهد هیچ بدی در حق او نخواهد و این خاصیت
نسبت بحضرت حق سبحانه باین معنی است که تعظیم او بخواهد و ترک تعظیم او راضی نباشد و محبت را
چهار مرتبه است اول آنکه حظ محبت از محبت پیش از خاصیت مذکوره نباشد و این ادنی
مراتب است دوم آنکه با وجود این امر رضی او باشد سوم آنکه با وجود این مساعی محبوبانه از
او بماند و چهارم آنکه نفس خود را فدای او سازد و باید دانست که همه مراتب محبت شریک اند
درین معنی که بسبب انضمام اند با محبوب در آخرت الحی القیوم این هردو اسم منسوب اند
باین صفت الله تعالی یعنی زنده است الله همیشه و دائم القیام شد بر حفظ خلق و ما فی حدیث

این هر دو اسم را در آن استغفار که استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه منصوب
روایت کرده اند و نصب ضبط کرده اند پس ظاهر آنست اینجا نیز منصوب باشد و رفع این دو اسم
خلاف ظاهر است زیرا که محتاج است بتقدیر مبتدا یعنی هو الحی القیوم چنانکه در آیة الکرسی
و فرقست میان این مقام و آیت زیرا که اعراب این دو اسم اینجا منحصر نیست در رفع بلکه نصب
اظهر است بخلاف آیة الکرسی که اعراب ایشان آنجا منحصر است در رفع و حی در اصل لغت
بمعنی مطلق زنده است و اما مراد از وی در اسماء الله زنده دایمی است و قیوم را در تفسیر آیة الکرسی
تفسیر کرده اند بذاتی که دایم القیام است بتدبیر و حفظ خلق و او فیعول قایم بالامر اذا
حفظه و این تفسیر که ذکر کرده شد قیوم را یک چیز از اجزای حقیقت اوست زیرا که حقیقت او
چنانکه ذکر کرده اند در تفاسیر در بیان فضایل آیة الکرسی و خاصیت آن ذاتیست که قایم
باشد بنفس خود و مقیم باشد غیر خود را پس او واجب الوجود لذاته باشد و موجد غیر خود و هرچه
موجود است مبقی نیز اوست پس دایم القیام باشد بذات بتدبیر خلق و حفظ او و در تفسیر
قاضی در اول سورهٔ آل عمران گفته که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اسم اعظم خداوند
سبحانه در سه سوره است در سورهٔ بقره الله لا اله الا هو الحی القیوم و در آل عمران الله لا اله الا هو
و در طه و عنت الوجوه للحی القیوم و این هر دو وصف دلیل اند بر آن قول که الله لا اله الا هو
زیرا که هرگاه حفظ و تدبیر خلق او کند مستحق عبادة ایشان او باشد نه غیر و اتوب الیه یعنی باز
میگردم بخدای سبحانه و معنی توبه در عرف ترک گناه است و تفسیر آن بباز گشتن بخدای سبحانه
اشارت است بآنکسی که بی توبه است و ارتکاب معاصی میکند بنده نیست بلکه گریخته از خداوند
خود چون توبه کرد و ترک گناه کرد و بازگردید بصاحب خود از اینجا گفته اند که هر که سبب توبه بنده
گردد همچنان باشد که بنده گریخته را بصاحبش رد کرده باشد پس مزد او را باشد از حق سبحانه تعالی
اجرت رد کردن بنده بصاحبش و آوردن توبه بعد از استغفار از آن جهت است که اگرچه باستغفار
گناه آمرزیده میشود اما چون توبه نباشد گاه باشد که باز بگناه افتد و چنان شود که گویا استغفار
نکرده است پس استغفار بی توبه فایده چندانی ندارد و خاصه سالک را که تا سالک توبه نکند و
ترک معصیت ننماید روح او را در فضای عالم ملکوت راه نه دهند چه جای آنکه بحضرت حق سبحانه

توابا. بسیده بعضی بر آنند که استغفار متضمن توبه است بامعنی که مستغفر را باید که همچنان که بزبان استغفار
مینماید بدل طالب هم باشد بر ناکردن گناه که ورنه به الغافلین آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که مستغفر
بزبان و مصر بر گناه همچو کسی است که استهزاء و تمسخر کند با پروردگار خود و درین آیت که و استغفره
انه کان توابا نیز اشارت است بآنکه توبه در ضمن استغفار است و اگر گفته شود که قول خدای سبحانه
و یا قوم استغفروا ربکم ثم توبوا الیه دلالت میکند بر خروج توبه از استغفار جواب گوییم که کلام ما در
استغفار انما دون کفر است و استغفار در آیت مذکوره از کفر است و توبه از سایر معاصی اما صحت
رسیده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میگفت و الله انی استغفر الله و اتوب الیه فی الیوم اکثر من
سبعین مرة پس آیه کریمه و استغفره انه کان توابا باین معنی باشد که و استغفره و تب الیه انه کان
توابا و در توبه سه چیز ضروری است که بی آن سه چیز توبه وجود نگیرد یکی از انها تعلق بماضی دارد
دوم تعلق بحال سوم تعلق باستقبال دارد آنکه تعلق بماضی دارد پشیمانی است از گناه گذشته و آنکه
تعلق بحال دارد آنست که فی الحال باز استاده باشد و آنکه تعلق باستقبال دارد آنست که
بدین عزیمت باشد که بعد ازین هرگز بسر آن گناه نرود و چون این سه چیز حاصل آمده توبه درست
شده و گناه آمرزیده گردید و اگر باز بسر آن گناه رود اگر چه توبه شکسته شود اما او را از گناه پیش
نخواهند پرسید و اما فضیلت توبه آنست که چون توبه درست شد بجای هر یک از گناهان
پیشین حسنه نویسند در نامه اعمال او و اشارت بانیست آنکه گفته خداوند سبحانه که اولئک یبدل الله
سیئاتهم حسنات بیت جمله ماضیها ازین نیکو شوند + زهر پارینه ازین گردد چو قند + سیئات
را مبدل کرد حق + تا همه طاعت شود آن ما سبق در صحیح بخاری و مسلم آمده این معنی که
گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بود در بنی اسرائیل مردی که کشته بود نود و نه کس بعد از ان
بدر آمده و می پرسید که توبه از من قبول باشد یا نباشد پس بیامد پیش گوشه نشین و پرسید که آیا
مرا توبه گفت نه پس بکشت او را و در ایستاد و همچنین میپرسید پس گفت او را مردی که بیا بقریه چنین
و چنین پس دریافت او را مرگ یعنی مقدمات مرگ او را دریافت پس حرکت داد سینه خود را بجانب
قریه توبه بعد از ان خصومت کردند در وی یعنی در قبض روح ملائکه رحمت و ملائکه عذاب پس
وحی کرد خدای سبحانه بقریه توبه که نزدیک شو بقریه که او از و بدر آمده بود که دور شو پس گفت

که بیابند میان این دو قریه را پس یافتند او را بقریه توبه بیک وجب نزدیکتر پس او را آمرزیده شد و در صحیح مسلم آمده حدیثی که مضمونش اینست که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که هر آینه خدای تعالی شادمان تر است بتوبه بنده خود در وقتی که بازمیگردد بوی یکی از شما که بوده باشد اشتر بارداراو در بیابانی پس بدر جسته باشد اشتر از وی و بران اشتر بوده باشد طعام وی و آب وی پس نا امید شده از اشتر و آمده باشد بدرختی و تکیه کرده باشد در سایه وی در حالتی که نومید شده است از اشتر پس در میان اوقات بودن وی چنین بناگاه حاضر شده باشد باین اشتر در حالتی که استاده است در پیش او پس گرفته باشد مهار او را و گفته باشد از غایت شادمانی که خدای تو منم و تو بنده منی و من پروردگار تو ام خطا کرده باشد از غایت شادمانی و حضرت شیخ الاسلام مرشد الخواص و العوام آن شیخ نامی ابو نصر احمد جامی قدس الله سره العزیز در کتاب مفتاح النجات میگوید که مقام توبه از جمله مقامات فاضلتر است و بلندتر است و تایب حقیقی از همه خلق نزدیک خدای عز و جل عزیزتر و گرامی تر و دوست تر است و در شان ایشان است که ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین و توبه بر جمله مؤمنان فرض است چنانکه میگوید الله تعالے و توبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنون لعلکم تفلحون و همه فلاح و نجا تها در توبه است و هر فرض که هست هر یکی را وقتی معلوم است چون نماز و روزه و زکوة و حج و وضو و اغتسال و امثال این همه بوقتی و چیزی مقید است تا آن وقت در نیابد آن فرض بر کسی لازم نشود مگر توبه که هر نفسی که بر زند توبه و استغفار بر تو واجب گردد بظاهر و باطن و مهتر عالم صلوات الله و سلامه علیه میگوید یا ایها الناس توبوا الی الله و استغفروا فانی اتوب الی الله فی الیوم مائة مرة گفت من هر روز صد بار توبه میکنم زیرا که هیچ نفس از آدمی بر نیاید که نه آلایش دارد خاصه از راغب دنیا زیرا که راغب دنیا دنیا را دوست دارد و دوستی دنیا به همه خطاها است چنانکه رسول گفت صلی الله علیه و آله و سلم حب الدنیا راس کل خطیئة بدانکه هر شبان روزی بست و چهار هزار نفس از آدمی بر آید چون این نفسها در رغبت دنیا و دوستی وی بر زند همه معصیت باشد بست و چهار هزار معصیت هر روزی از دیوان وی بر آید که او از چندین معصیت نداند و از ان غافل باشد چون احوال چنین باشد می نگر تا استغفار باید کرد یا نه چون مرد تایب گردد و آنچه شرط توبه است بجا آورد از حلاوت توبه خبر یابد این همه انفاس وی طاعت گردد و اکنون می نگر اگر این بضاعت

بدین هیچ ارزد که شرط توبه بجا آری بشنو که شرط توبه سه چیز است پشیمانی بدل و عذر بزبان و بریدن از بستان و
از گناه و اصل توبه و غنیمت این چیز است شما خواست هر که دست بشما خواهی این زند و باخلاص
و راستی این بجا آرد این مقام که یاد کرده آمد ویرا حاصل آید و او ولی گردد از اولیای خدای عزوجل
صدیقی از صدیقان او و ابدالی از ابدالان او ویرا که کلید همه چیزها توبه است و سر همه دولتها و دولتها
توبه است حکایت است که فضیل عیاض رحمة الله علیه توبه کرد از راه زدن و مالها خصمان میداد جهودی
بیامد و بروی خصمی کرد که ترا چیزی من باید داد و او را هیچ چیز نمانده بود که بدو دادی جهود را گفت که
کمرا بحل کن که هیچ ندارم که ترا خشنود کنم جهود گفت من سوگند خورده ام که تا مال بمن ندهی ترا
بحل نکنم فضیل گفت اگر من چیزی داشتمی با تو این سخن نگفتمی جهود گفت دست در زیر این جامه کن
که راست بیرون آر تا ترا بحل کنم فضیل دست در زیر جامه کرد و مشتی زر بیرون آورد و بوی داد جهود
گفت اسلام اعرض کن من در توریة خوانده ام که هر که از امت محمد صلی الله علیه وآله وسلم توبه کند
براستی خاک در دست وی زر گردد و من خواستم که بدانم که تو دین که میگوئی راست هستی یا نه در
زیر جامه زر شود و بدانستم که دین محمد صلی الله علیه وسلم حق است و توبه تو حقیقی است و بر دست وی مسلمان
شد چنین بسیار بوده است و هست و ازین چند واقعات تا نشان مراد پیش رفته است و مار اعلم
است و تو چنین بضاعتی نیست که کسی قدر آن بداند توبه نجات مراد آنست و حیات دلست
و پرورش جانست و مایه آخرت و تخم سعادت است و راحت روح است و سرور مؤمن است
و شفای درد گناهان است و مرهم ریش دردمندانست و حبل افتادگانست و دلیل گمشدگان است
و نور بصیرت روندگانست و مفتاح سمع جمعانست و صدق نطق ناطقانست و قدم استقامت
متقیانست و استراحت خوف خائفان است و بشارت امید راجیانست هر خصم که خشنود توانی کرد
خشنود کن و باقی که بماند من از خزانه خود خشنود کنم بار دیگر بباید دانست که هر مقامی جداگانه
توبه باید کرد و عاصی را از گناه توبه باید کرد و مطیع را از طاعت دیدن و فراز از پنداشت و عالم
را از حسد و متعلم را از خویشتن دیدن توبه آن گوهری است که هر کس بدست تواند آورد و ا
قیمت بی بها است که هر کس قیمت آن نداند صد هزار گناه گار جافی خاطی را بیامرزند و صد هزار
سوختن مخلص را چنان برگزیده کی را توبه گر است نکنند پندارد که توبه چنین خورد کاری است یا سبک

بفرمانش چندین هزار خلق بدیار ایمان درآیند که یکی بدر توبه در نیاید و هر که این سعادت در نیافت و ازین
نور بهره‌ای نیافت از حضرت عزت خطاب وعید این باشد و من لم یتب فاولئک هم الظالمون
و اگر کسی بدین مقام نرسد نومید نباید بودن و تائبان را دوست باید داشت و نشست و برخاست
با ایشان باید کرد تا موافق قول خدای جل جلاله و رسول او باشد علیه السلام که حق تعالی میگوید
ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین و رسول صلی الله علیه وسلم گفت راس کل طاعة الحب فی الله
والحب اولیاء الله تمام شد سخنان حضرت شیخ الاسلام شیخ احمد جام قدس الله سره واما خاصیت
توبه شکستن آنست که چون امتان پیشین توبه شکستندی برایشان مسخ واقع شدی یا هلاک شدندی
یا عقوبات دیگر واقع شدی و مسخ عبارت است از آنکه صورت مبدل گردد بصورت ادنی مثل
صورت بوزنه یا خوک یا خر و درین امت توبه شکستن اگرچه در ظاهر تاثیری نکند اما در باطن میکند
بیت نقض عهد و توبه اصحاب سبت + موجب مسخ آمد و اهلاک و مقت + پس خدا آن قوم را
بوزینه کرد + چونکه عهد حق شکستند از سر رد + اندرین امت نباشد مسخ تن + لیک مسخ دل بود
ای ذوالفطن + ای بسی صد هزاران بیشتر + گشته از توبه شکستن خوک و خر + واین مضرت گردد
توبه شکستن بکرّات تا بقاء آن بآنست که دیگر بار سر توبه نیاید و بر آن نقض ثابت باشد اما اگر
بعد از توبه شکستن باز توبه کند و آن رخنه که در دین او بسبب توبه شکستن پیدا شده باشد بتازه
توبه تازه مسدود گرداند آن مضرت مندفع شود و ازینجا معلوم گردد که چون توبه درست شود باز
شکسته گردد و این توبه شکستن مانع توبه دیگر نیست بلکه اگر صد توبه کند و نقض آن کند او را باید مانع
توبه دیگر نیست + اسئله التوبة + یعنی میطلبم از خدای سبحانه قبول توبه را فائده بدانکه توبه بسه معنی می‌آید
یکی بمعنی باز گشتن از گناه بحضرت حق سبحانه و این صفت بنده است و دوم بمعنی قبول کردن توبه
و این صفت حق است و مستعمل میشود بلفظ علی مانند آن العبد اذا اعترف و تاب تاب الله علیه
سیوم بمعنی توفیق توبه و این صفت حق است و مستعمل شود بلفظ علی همچنانکه در آیه کریمه تاب الله
علیهم لیتوبوا همچنانکه در آیه دیگر واقع است یعنی و تب علینا انک انت التواب الرحیم و معنی اول
اغلب و اشهر است از روی استعمال از دوم و دوم از سیوم و فرق میان دوم و سوم آنست
که معنی دوم در مواقع استعمال مسبوق است بذکر توبه بنده بخلاف معنی ثالث که مسبوق نیست بذکر توبه بنده

واگر گفته شود بعد از انکه گفت واتوب الیه و توبه کرد چرا گفت که می‌طلبم از وی قبول توبه را با آنکه حق سبحانه
فرموده هو الذی یقبل التوبة عن عباده یعنی حق سبحانه آنست که قبول میکند توبه را از بندگان خود و نیز
در صحیحین آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ان العبد اذا اعترف و تاب تاب الله علیه یعنی بدرستی که
بنده اقرار کند بگناه و توبه کند قبول میکند حق سبحانه توبه او را جواب گوییم که میتواند که طلب قبول
توبه بعد از کردن توبه از جهت کسر نفس باشد باین معنی که توبه اینست که مثل توبه سائر تائبان باشد
در اخلاص و لایق قبول نیست پس میطلبم از وی این را که قبول کند این توبه را از راه فضل یا بمعنی
که این توبه ایست مسبوق بتوبه عظام قبول او استبعادی دارد پس میطلبم از وی این را که قبول کند
این توبه را از راه عنایت و این بر وتیره قصه وحشی قاتل امیر المومنین حمزه است رضی الله عنه
که بعد از قتل حمزه پشیمان شد و داعیه ایمان و توبه در وی پیدا شد اما متردد بود که با وجود قتل حمزه ایمان
و توبه از وی قبول باشد یا نی گوییم میتواند که مرادش آن باشد که میطلبم از وی توبه ازین توبه بی
اخلاص چنانکه بعضی گفته اند استغفار ما محتاج است باستغفار و توبه ما محتاج است بتوبه بیت تو از حال گذشته توبه جو + کی
کنی توبه ازین توبه بگو + نفس تو از بس که آمد خیره سر + هست عذرت از گناه تو بتر + می
بباید آب تاب توبه را + شرط شد برق و سحابی توبه را + و بعضی از افاضل نیز می فرمایند
از عشق بتان سیم غبغب توبه + وز شرب مدام و لاف مشرب توبه + در عین هوس گناه و بر لب توبه
زین توبه نادرست یارب توبه + و در کشاف آورده که اعرابی درآمد در مسجد رسول صلی الله
علیه وآله وسلم گفت آمرزش میخواهم از تو و باز میگردم بتوبه و تکبیر تحریمه گفت پس وقتی که فارغ از نماز
شد گفت او را حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه که یا هذا یعنی ای فلان سرعت زبان
باستغفار توبه کذابان است و توبه تو محتاج بتوبه است پس گفت یا امیر المومنین علی رضی الله عنه
خبر چیست توبه پس گفت امیر المومنین علی رضی الله عنه که توبه اسمی است که واقع میشود
بر شش معنی یعنی شش چیز باید تا توبه درست آید اول ندامت بر گناهان گذشته و دیگر قضای فرائض
ضایع شده و دیگر رد مظالم و دیگر گداختن نفس بر طاعت همچنانکه تربیت کرده او را در معصیت
و دیگر چشانیدن تلخی طاعت همچنانکه چشانیده او را شیرینی گناه و دیگر گریه بجای خنده کردن
گناه را گوییم میتواند که مرادش آن باشد که میطلبم از وی توبه و دیگر این اشارت باشد بقوت نفس

اماره که باعث سرعت نقض توبه اوست باین معنی که توبه کردم شکسته شد فی الحال پس میطلبم از وی
توبهٔ دیگر یا گوییم میتواند که مرادش آن باشد که میطلبم توبه برای عاصیان دیگر پس این هم و غیره
آن باشد که کسی جهت خود استغفار کند و جهت دیگران نیز چنانکه حق سبحانه پیغمبر ما را صلی الله علیه و آله و سلم
فرموده و استغفر لذنبک و للمؤمنین و المؤمنات و خبر داده از نوح علیه السلام که میگفت رب
اغفرلی و لوالدی و لمن دخل بیتی مؤمنا و خبر داده از انصار که میگفت ربنا اغفرلنا و لاخواننا الذین سبقونا
بالایمان یا گوییم مرادش آن باشد که میطلبم از وی بقای توبه را پس اینجا مضاف مقدر باشد
چنانکه بعضی از افاضل گفته اند ؎ ای ز هر روی همه روی تو + روی هر ذره ز هر سوی تو
کار ما چیست که ورزیدن + عادت تو که آمرزیدن + توبه از بنده بود سست نهاد + توبه
آنست کش از تست گشاد + بارها بار ز فکن هر دو تولی + توبه ده توبه شکن هر دو تولی + جامی
دل شده را بخش نجات + توبه روزی کن بر توبه ثبات + یا گوییم مرادش آنست که میطلبم از وی
توبه بجهت گناهان آینده همچنانکه توبه کردم از گناهان گذشته و این اشارت آنست که بر توبه
خود اعتمادی ندارد بجهت قوت نفس اماره و بعضی گفته اند که هر که توبه کرد از گناهی واجب است
بر وی تجدید توبه و ندامت هرگاه که یاد کند گناه را پس میتواند که مرادش آن باشد که میطلبم از وی
توبه و ندامت را هر بار که یاد کنم از گناهان خود را یا گوییم توبه اول از گناه است و توبه دویم از باب
سلوک است که آن توبه است از مرتبه ادنی که از وی ترقی نموده یعنی توبه کردم از گناهان
میطلبم از وی توبه از مراتب نیز یعنی میطلبم این را که اینجا رسم که توبه از مراتب نیز کنم همچون
سالکان یا گوییم که مراد از هر دو توبه اسباب سلوک است پس معنی و اتوب الیه و اسأله التوبة
آن باشد که توبه میکنم از مرتبه گذشته و میطلبم از وی توبه را از این مرتبه که در آنم فی الحال یعنی
میطلبم از وی این را که از این که در آنم بگذارند تا توبه کنم از وی اللهم انت السلام
یعنی الهی توئی سالم و منزه از هر نقصانی و آفتی و تعریف خبر از برای قصد حصر سلامتی است
در ذات او زیرا که در واقع سالم از هر نقصانی و آفتی نتواند بود الا ذات او و حمل سلام که
مصدر است بر ذات از برای مبالغه است مانند رجل عدل و منک السلام یعنی از تست
سلامت مخلوقات از آفات و مکروهات و الیک یرجع السلام یعنی [illegible]

سلامت یعنی سالم از فنا تو خواهی بود و بس و غیر تو همه فانی خواهند شد مانند کل شئ هالک الا وجهه و
یک احتمال دیگر است اینجا یعنی تو ئی مرجع سلامت هر مخلوقی و هر شئی که محتاج الیه چیز نیست مرجع وجود
او را مرجع آن چیز میگویند زیرا که بازگشت آن چیز در وجود بآن شئی است چنانکه گویند زید مرجع
خلق است در حوائج یعنی رجوع خلق در حوائج بسوی اوست اما بدین تقدیر و الیک یرجع السلام
افاده میکند بمعنی و منک السلام و این موجب تکرار است پس حمل بر معنی اول اولی باشد و در بعضی
روایات آمده که جبرئیل علیه السلام آمد نزد یک رسول صلی الله علیه و آله و سلم و گفت پروردگار
تو سلام میگوید پس گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که اللهم انت السلام و منک السلام و الیک
یرجع السلام و بدین تقدیر سلام دوم بمعنی سلام تحیة است یعنی آلهی تو ئی سالم از هر نقصانی ذاتی
و از تست سلام بما و بتو باز میگردد سلام باین معنی که سالم از فنا تو خواهی بود و بس و یا مرجع سلامتی
تو ئی حیّنا ربنا بالسلام یعنی زنده دار ما را ای پروردگار ما بسلامتی از آفات و مکروهات
و ادخلنا دار السلام یعنی در آر ما را در دار السلام و دار السلام را درین آیة و الله
یدعوا الی دار السلام تفسیر بمطلق جنت کرده اند اما در تفسیر این آیة که در سوره البقره واقع است
یعنی قوله و بشر الذین آمنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار چنین گفته اند
که جمع کردن جنت بر جنات بجهت آنست که بهشتیان را پیدا و جهی که ابن عباس رضی الله عنه
ذکر کرده است هفت است جنت فردوس و جنت عدن و جنت نعیم و دار الخلود و جنت المأوی
و دار السلام و علیین و در هر یکی ازین بهشتها مراتب است و درجات متفاوت بحسب تفاوت اعمال
و پوشیده نماند که دار السلام بهمین تقدیر بهشت مخصوص است نه مطلق بهشت پس این دو
تفسیر باهم مخالف باشند و سلام مذکور را بسه نوع تفسیر کرده اند یکی آنکه او نام خدا ئیست سبحانه
یعنی در آر ما را در سرای خود که بهشت است و دوم آنکه سلام بمعنی سلامتی است که مصدر است یعنی
دار سلامتی از آفات و مکروهات و از فنا و انقضا سوم آنکه مراد از سلام سلام تحیت باشد
و بهشت را دار السلام از ان گویند که ملائکه سلام میکنند بر اهل بهشت چنانکه حق سبحانه فرموده
که و الملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم یعنی ملائکه می در آیند بر ایشان از هر دری
آنچنین گویان که سلام علیکم و کثرتی که مفهوم میگردد از کل باب می تواند که بآن اعتبار باشد که خا

هر یکی از اهل بهشت درجی دارد پس خانهای ایشان را درها باشد و میتواند که بآن اعتبار باشد
که هر یک خانه از خانهای اهل بهشت درها در سه باشد چنانکه بعضی خانه اهل دنیا را نیز درهای باشد
پس ملایکه از هر درجی می درآیند و سلام میکنند بر ایشان بلکه حضرت خالق جنت و ولی هر نعمت رب
رحیم حضرت خداوند کریم عمت آلاؤه و جلت نعماؤه از غایت بنده پروری و نهایت مرحمت گستری
بنفس خود بر اهل بهشت سلام میگوید چنانکه گفته سلام قولا من رب الرحیم و تفصیل این قصه آنست
که در سنن ابن ماجه آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم که در میان اوقات بودن اهل بهشت
در نعمت و ناز خود بناگاه مرتفع گردد یعنی ظاهر گردد از جانب بالای سرهای ایشان نوری پس دارند
سرها یعنی سرها بسوی آن نور پس بناگاه پروردگار مشرف شده بر ایشان از بالای ایشان گوید
السلام علیکم ای اهل بهشت و اینست قول سبحانه که سلام قولا من رب الرحیم پس نظر کند با ایشان
و ایشان نظر کنند بوی آن زمان که در حجاب شود از ایشان و باقی ماند نور وی تبارکت ربنا
یعنی بسیار خیر و نفع توای پروردگار ما و برکت عبارت است از کثرت خیر و تبارک را در سوره
اعراف در آن آیه که تبارک الله رب العالمین تفسیر کرده اند بتعالی بسبب وحدانیة الوهیت و بتعظیم
بسبب فردانیة ربوبیته و در سوره مومنین در آن آیه که فتبارک الله احسن الخالقین تفسیر کرده اند
بتعالی و رفعت در علم و قدرت و در اول سوره فرقان تفسیر کرده اند بدو وجه اول بتکاثر خیر دوم
بتزاید بر هر چیزی یعنی بتعالی از هر چیزی در صفات و افعال و در آخر سوره الرحمن که تبارک اسم
ربک ذی الجلال والاکرام تفسیر کرده اند بمطلق تعالی و رفعت بی آنکه تقیید کرده باشند تعالی را بعلم
و قدرت یا بصفات و افعال و اما چون اینجا بمقابله تعالیت افتاده مناسب آنست که او را تفسیر
کرده شود بغیر تعالی یعنی بتکاثر خیر و تعالیت یعنی فایقی بر هر چیزی بقدرت تامه یا برگشته از
صفات مخلوقات یا ذالجلال والاکرام یعنی ای صاحب استغنای مطلق و صاحب فضل عام بعضی
گفته اند در تفسیر این آیت و کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام و غرض از این
قول تبارکت ربنا و تعالیت یا ذالجلال والاکرام استدعای اجابت دو دعای هست که حینا ربنا
بالسلام و ادخلنا دار السلام بوسیله ذکر صفات کمال او یعنی اجابت کن این دو دعا را بحیثیت
آنکه بسیار است خیر و نفع تو و فایقی و تعالی بر هر چیزی بقدرت تامه و استغنا و [illegible]

وعالمیان و صاحب فضل عامی اللهم لک الحمد حمداً یوافی نعمک یعنی الهی تراست حمد حمدی که وفا کند و برسد بهمه نعمتهای تو که بما واصل شده است و معنی حمد وصف کردن است بخوبی بر وجه تعظیم ویکافی مزید کرمک یعنی برابری کند با زیادتی کرم تو که بعد از این واقع شود در دنیا و آخرت بدانکه مکافات از کفو است و کفو چیزی است که مساوی او باشد و مکافات را در کتب لغت تفسیر کرده اند بجزا دادن کسی را بکردارش و اما این معنی اینجا مستقیم نیست پس بضرورت مکافات را حمل کرده شد بر معنی مساوات زیرا که این معنی هم مناسب این مقام است و هم مناسب مأخذ مکافات که آن کفو است و گفته اند که فاضلترین حمدها اینست که الحمد لله حمداً یوافی نعمه ویکافی مزیده کرمه تا اگر شخصی سوگند خورده باشد که فاضلترین حمدها را بگوید چون این حمد گوید سوگند خود راست کرده باشد احمدک بجمیع محامدک ما علمت منها وما لم اعلم یعنی حمد میگویم ترا بجمیع حمدها مر تو آنچه دانسته ام از آنها و آنچه ندانسته ام و محامد جمع محمده است بفتح میم اول و کسر میم ثانی و محمدت مصدر میمی است بمعنی حمد گفتن و پوشیده نماند که حمد گفتن بحمدی که کسی آنرا نداند صورت ندارد مگر آنکه گفته شود که مراد آنست که میخواهم و آرزو دارم که ترا حمد گویم بجمیع محامد معلومه و مجهوله حمد تفسیر جمیع محامد است وعلی جمیع نعمک ما علمت منها وما لم اعلم یعنی بر جمیع نعمتهای تو آنچه دانسته ام از آنها و آنچه ندانسته ام وعلی کل حال یعنی بر همه حال یعنی بر حال شادمانی و حال سختی در حدیث آمده است که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که اول کسی که خوانده شود او را به بهشت روز قیامت آنانند که حمد گویند خدای را سبحانه در شادمانی و سختی و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که گوید نزد عطسه الحمد لله رب العالمین علی کل حال ما دامی که او باشد نیاید درد دندان و درد گوش اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یعنی پناه میگیرم بخدای سبحانه از شیطان سنگسار کرده شده و سبب پناه گرفتن بخدای سبحانه از شر شیطان آنست که حضرت حق سبحانه فرموده که فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم انه لیس له سلطان علی الذین آمنوا وعلی ربهم یتوکلون انما سلطانه علی الذین یتولونه مضمون این آیة آنست که آنچه گفته اند که شیطان سگی است بدرگاه حضرت حق سبحانه که با آشنا کاری ندارد و بیگانه را میگیرد و این که کسی میگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم این معنی دارد که الهی

سنگ خود را نگاه دار چون روی بتو آریم مار انگزد یعنی وقتی خواهی که قرآن بخوانی پناه گیر بخدا
از شیطان سنگسار کرده شده که نیست شیطان بر کسانی که ایمان آورده اند و کار خود بپروردگار
خود گذاشته اند بتحقیق که نیست تسلط او بر کسانی که او را دوست میدارند و فرمان او می برند و بره
توکل میکنند جز این نیست تسلط او بر کسانی هست که بازگشت میکنند از خدای تعالی
و در صحیحین آمده که دو مرد بودند نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و یکی از آن دو مرد دشنام میداد آن
دیگری را در حالتی که در غضب بود بر وجهی که سرخ شده بود بروی او پس گفت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم که من میدانم کلمه که اگر بگوید کسی آنرا میرود از وی تن غضب کرمی یابد و رخود اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم ست باید دانست این سنگساری شیطان باین معنی هست که دران وقت که او
میرود بجانب آسمان تا گوش نهد با سمان و بشنود آنچه ملایکه با یکدیگر میگویند از احوالی که بعد ازین
در روی زمین واقع خواهد شد ستاره ها چون سنگها بسر او میزنند چنانکه حق سبحانه فرموده لقد
زینا السماء الدنیا بمصابیح وجعلناها رجوما للشیاطین یعنی تحقیق که زینت دادیم آسمان دنیا را
بچراغهایی که آن ستاره ها است و گردانیدیم این چراغها را سنگها از برای شیاطین الله لا اله الا هو
ترجمه خدا هیچ معبودی نیست بجز وی حاصل المعنی آنکه خداوند سبحانه و تعالی معبود برحق اوست و بعض قال فی التفسیر ولیس احد المستحق
للعبادة لا غیره و مقصود اصلی همین است که لا اله الا الله و لیکن از جهة شرف اسم الله تقدیم کرده شده
او را و گفته شد الله لا اله الا هو پس الله مبتدا است و لا اله الا هو خبر است و باید دانست که الله
اسم ذاتیست که مستجمع است جمیع صفات کمال را و مسلوب است از وی جمیع سمات نقصان پس
ذکر اسم ذات اشاره باشد به ثبوت جمیع صفات کمال که آن صفات ثبوتیست و بسلب جمیع
صفات نقصان که آن صفات سلبی است و شرک یعنی شراکت غیر با او در الوهیت اگرچه یکی از
صفات نقصان است و داخلیت دران صفاتی که اسم الله مجملا دلالت دارد بر سلب آن
اما چون این صفت نقصان انقص صفات نقصان بود و اقبح آنها ابغض آنها عند الله اکتفا واقع نشده بسبب
او بطریق اشارت و اجمال در ضمن ذکر اسم الله بلکه سلب کرده شد او را بتصریح و تفصیل از جهة
کمال اهتمام الشان سلب او دیگر باید دانست که در سلب این صفت مذمومه و خصلت مردوده
اول آنکه این سلب دلالت میکند بر وجود ذات خداوند سبحانه زیرا که تا او موجود نباشد سلب شریک

کردن از وی صورت ندارد و دیگر آنکه این سبب آل است بر توحد ذات در صفت الوهیت و
این توحد دلالت میکند بر وجوب وجود ذات او زیرا که هر یکی از قضایای مذکوره در سلب
صفات نقصان سالبه ضروری است همچنانکه هر قضیه از قضایای مذکوره در ثبوت صفات کمال
موجبه ضروری است بنا بر آن قاعده که مهملات قضایای اعتقادیه کلیات اند و مطلقات ایشان
ضروریات پس سلب شرکت سلب ضروری باشد و دلالت کند بر ضرورت وحدت ذات
در الوهیت و ضرورت وحدت ذات در الوهیت مستلزم وجوب وجود است زیرا که ضرورت وحدت
در الوهیت یعنی در استحقاق عبادت و وجوب وجود متلازمانند پس سلب شرکت دلالت کرد بر وجوب
وجود ذات و وجوب وجود موجب جمیع صفات کمال است و سالب جمیع صفات نقصان بسبب شرکت
دلالت بر همه اسم ذات اشارت است بآن پس آنچه اسم ذات اشارة بوجه و تاکید یافت
بتصریح بسبب الله لا اله الا هو دلالت کرد بر ثبوت ذات و بر وحدت او در همه صفات ذاتیه
و فعلیه او و بر تنزه ذات از جمیع نقصان و باید دانست که بر همین معنی که الله لا اله الا هو دلالت میکند
اجمالا و تفصیلا دلالت میکند بر وی کلمه طیبه یعنی لا اله الا الله بلا تفاوت الحی القیوم یعنی او
زنده دایمی که دائم القیام است بتدبیر خلق و حفظ او و لفظ الحی خبر مبتدا است محذوف یعنی هو الحی و
القیوم میتواند که صفت حی باشد و میتواند که خبر بعد از خبر باشد یعنی او سبحانه حی است و قیوم
و تحقیق معنی قیوم بگذشت در اول اوراد و درین جمله اثبات است آن مدعی را که الله لا اله الا هو
پس گویا که گفت که متفرد در الوهیت یعنی در استحقاق عبادت اوست و بس زیرا که او زنده است
دایمی که علی الدوام مشغول است بحفظ و تدبیر مخلوقات و هرگاه که حفظ و تدبیر ایشان او کند
مستحق عبادت ایشان او باشد نه غیر او لا تاخذه سنة و لا نوم یعنی نمیگیرد او را پینکی
و نه خواب و مراد ازین کلام بیان کیفیت تدبیر و حفظ است مر خلق را یعنی کیفیت تدبیر و حفظ او
باین نوع است که نمیگیرد او را خواب سبک و نه خواب گران یعنی هرگز غافل نیست از خلق و اگر گفته
شود که قیاس در مبالغه آنست که تقدیم کرده شود نوم را بر سنه زیرا که بعد از نفی سنه که غفلت
قلیل نفی نوم که غفلت کثیر است بی فایده است چرا که هرگاه او را غفلت اندک نباشد غفلت
بسیار نیز نخواهد بطریق اولی اما میتواند که غفلت کثیر نباشد و غفلت قلیل باشد پس عکس در

ترتیب المعنی نباید گوییم این ترتیب بجهة آن اختیار کرده شد که وقوع سنة ولا نوم در واقع بالعکس
ترتیب است و دیگر باید دانست که دران آیه که وهمت کل امة برسولهم لیاخذوه یعنی اسیر دارند او
یعنی اسیر کردن پس چاره است که اخذ اینجا نیز باین معنی باشد اما مراد لازم او باشد که آن غالبیت است
و در آوردن در تحت تصرف یعنی غالب نمی آید بر وی سنة و نه نوم و برین تقدیر حسن ترتیب
ظاهر است زیرا که میتواند که ضعیف غالب نباید و قوی غالب آید پس نفی اخذ نوم بعد از نفی اخذ
سنة فایده داشته باشد و درین کلام یعنی لا تأخذه سنة ولا نوم نفی تشبیه است بمخلوقات و تاکید
آنرا که او قیوم است که هرچه او را است کرد با نوم از محافظت سموات و ارض و غیر ایشان نباید زیرا که
حفظ آنها موقوفست بملاحظه ایشان علی الدوام پس لا تأخذه سنة ولا نوم دفع مانع قیومیت باشد
و گویا گفته که البته او قیوم است زیرا که معنی قیومیت متحقق است با وجود ظهور سببی که مقتضی قیومیت است
یعنی رحمة واسعة له ما فی السموات وما فی الارض یعنی از آن او ست آنچه در آسمانهاست
و آنچه در زمین است و اگر گفته شود که چرا العرش نکرد و ما بین سموات و ارض گوییم بجهة آنکه تعرض
بما فی السموات وما فی الارض تعرض است بما بین ایشان زیرا که هرگاه بالا و پایان از آن او باشد
ظاهر آنست که میانه نیز از آن او باشد و اگر گفته شود که چیزی که در روی زمین است در زمین شامل نیست
یا او از ما بین است یا از ما فی الارض زیرا که ما فی الارض شامل است داخل و خارج را چنانکه
در آیه کریمه و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام چه شک نیست که از هر شجره پاره از و در زمین است و پاره
بیرون و هر دو را ما فی الارض گفته و همچنین است حال دران آیه که و ما من دابة فی الارض الا علی الله
رزقها که بعضی از دواب در زمین است و بعضی بر روی زمین و همه را ما فی الارض گفته و موافق اینست
آنچه در تفسیر آمده که مراد بما فیها چیزیست که موجود در ایشان است خواهی داخل باشد در حقیقت ایشان
یا خارج باشد و متمکن در ایشان اما باید دانست که گاهی چیزی تمام در روی زمین است که هیچ
از و در زمین نیست و مع هذا او را ما فی الارض گفته اند چنانکه در حدیث آمده که ملایکه پیش ذاکران
نزد حق سبحانه بیایند با ایشان گویند که از کجا می آیید ایشان گویند جئنا من عند عباد لک فی الارض و ما بین را
افراد بذکر کرده که دران آیه که له ما فی السموات وما فی الارض وما تحت الثری و باید دانست که فرق است
میان له ما فی السموات وما فی الارض و میان آنکه له ما فی السموات والارض زیرا که ثانی را بمجموع حمل

لنسبه
عباد لک

می توان کرد یعنی مجموع سموات و ارض بلکه بین اینها داخل خواهد بود و درین مجموع بی تکلف و درین
کلام یعنی له ما فی السموات و ما فی الارض دو فایده است یکی اثبات قیومیت او مر آسمانها را و زمین را
چنانکه هرگاه اینها مالک او باشند باید که حافظ اینها نیز او باشد زیرا که حفظ مملوک بر مالک می باشد
نه بر غیر و دوم اثبات مدعای اصل است یعنی الله لا اله الا هو یعنی او متفرد است در الوهیت یعنی در
استحقاق عبادت زیرا که آنچه در سموات والارض است ملک اوست و چون مالک اینها او باشد
مستحق عبادت اینها نیز او باشد که غیر مالک مستحق عبادت مملوک نیست من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه
یعنی کیست آنکه شفاعت کند کسی را نزد او بغیر اذن و اجازت او درین قول اشارت است بکمال عظمت او یعنی هیچ احدی
قادر نیست بر منع مراد او و از روی ازین شفاعت چه جای آنکه منع مراد او کند از روی عناد و مخالفت پس اصل شفاعت
نزد او دلالت میکند بر عظمت او و باز اینکه شفاعت نزد او محتاج باشد باذن او دلالت میکند بر کمال عظمت
او و در بیان کمال عظمت او نفی مساوات و مرافات مخلوقات است با او نیز در روی اثبات تفرد اوست
در الوهیت زیرا که مستحق عبادت عظیم مطلق اوست نه غیر و نیز اثبات آنست که مالک ما فی السموات والارض
او باشد زیرا که آنها را لابدی است از مالکی و با وجود عظیم مطلق دیگری نتواند که مالک باشد یعلم ما بین
ایدیهم و ما خلفهم یعنی میداند آنچه در پیش مخلوقات است از امور آینده در دنیا و آنچه در عقب ایشانست
از امور گذشته یا آنچه در پیش ایشانست از امور آینده بعد از موت ایشان و آنچه در عقب ایشانست
از اموری که پیش از وجود ایشانست زیرا که کسی که روی با آینده دارد و پشت با گذشته یا آنچه
در پیش ایشانست از امور دنیا یا آنچه در عقب رفتن ایشانست از امور آخرت یا آنچه محسوس ایشانست
و معقول ایشانست یا آنچه در می یابند و معلوم ایشان میشود و آنچه در نمی یابند و مجهول میماند
ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء یعنی احاطه نمیکنند بچیزی از معلومات او یعنی عالم نمی شوند
بچیزی از معلومات او مگر بآنچه او خواسته است که بدانند حاصل المعنی آنکه گفته اند که این جمله با جمله
سابق بر روی مجموع این دو دلالت میکند بر تفرد سبحانه و تعالی در الوهیت یعنی در استحقاق عبادت
زیرا که این مجموع دلالت میکند بر تفرد او سبحانه در علم ذاتی تام و این تفرد دلالت میکند در تفرد
الوهیت و مراد بعلم ذاتی علمیست که ناشی از ذات باشد و مراد بتام آنست که متعلق بجمیع اشیا باشد و
هم گفته اند که این مجموع دلالت میکند بر تفرد او زیرا که اول دلالت میکند بر نفی این علم از غیر او

این مجموع دلالت کرد بر تفرد او درین علم و اما آنکه این تفرد دلالت میکند بر تفرد او از ین جهت است
که علم ذاتی تام لازم معبود برحق است هرگاه که این علم در غیر او پیدا نشود باید که غیر او معبود برحق نباشد
والا لازم آید انفکاک لازم از ملزوم وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ و گنجائی داده
در خود و احاطه کرده است کرسی او آسمانها و زمین را گفته اند کرسی در اصل نام چیزی است
که بالای او نشسته شود زیاده نباشد بمقعد قاعد بلکه بقدر مقعد او باشد و اختلاف هست
در آنکه مراد بکرسی اینجا چیست بعضی گفته اند مراد بکرسی عرش است بقرینه آنکه الرحمن علی العرش
استوی پس چون عرش را محل استقرار خود گفته کرسی نیز خود گفته او را و هر تاویلی که در استوی کرده
شود در نسبت کرسی تاویل توان کرد و بعضی گفته اند کرسی مجاز است از علم او یا ملک او و اما وجه
تخصیص احاطه سموات والارض ظاهر نیست زیرا که علم او و ملک محیط عرش نیز هست مگر آنکه گفته
شود که عرش داخل سموات است و بعضی گفته اند کرسی عبارت است از جسمی که در پیش عرش است
و محیط است بسموات و ظاهر آنست که این جسم عبارت است از فلک ثامن که مشهور است
بفلک البروج که او جسمی است بغایت بزرگ چنانکه در حدیث آمده است که گفت پیغامبر صلی الله
علیه وآله وسلم که نیست هفت آسمان و هفت زمین نسبت با کرسی مگر همچو حلقه در بیابانی و بعضی
گفته اند که مراد اینست کرسی حقیقی بلکه این کلام تصویری و تمثیلی عظمت اوست بطریق فرض
یعنی که عظمت او در غایتی است که اگر او را کرسی بودی هر آینه گنجائی دادی در خود آسمانها
و زمین را وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا یعنی گران بار نمی سازد و رنج نمی آرد او را نگاه داشتن آسمانها و
زمین را حاصل آنکه گران نمی آید او را نگاه داشتن اینها و وجه تسمیه این آیة الکرسی اشتمال است بر
ذکر کرسی همچنانکه گفته اند در تسمیه این سوره بسورة البقره که مشتمل است بر ذکر بقره وَهُوَ الْعَلِيُّ
الْعَظِيمُ یعنی اوست خداوندی که عالی است از شرکت غیر در ذات او و در صفات الوهیت او
بزرگوار است مطلق که حقیر است همه چیزها نسبت با او و اما فضیلت و خاصیت این آیت
که در حدیث آمده گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هر که خواند این آیة الکرسی را در عقب هر
نمازی فرض قبض کند روح او را حضرت حق سبحانه بنفس خود یعنی بعزرائیل نگذارد و در صحیح بخاری
آمده که شیطان گفت با بو هریره که هرگاه با رکوی بجامه خواب خود بخوان آیة الکرسی را که باشد

بر تو همیشه از جانب حق سبحانه نگاه دارنده و نزدیک تو نیاید شیطان تا آن وقت که در آئی در صباح و ابو هریره
این سخن را گفته با پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و پیغمبر گفت راست گفت با تو وحال آنکه او دروغ گوی است
یعنی اگرچه او دروغ گوئی است وظاهر آنست که مراد باین نگاه دارنده که در حدیث است همین آیة الکرسی
باشد که جاندار شده باشد و خواننده خود را نگاه دارد و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
هر که خواند آیة الکرسی را بفرستد حق سبحانه تعالی فرشته را که بنویسد از نیکیهای او و محو گرداند از بدیهای او
از ساعت خواندن تا فردا آمدن آن او و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که خواند آیة الکرسی عقب
هر نماز فرض مانع او نباشد از در آمدن بهشت غیر از مرگ مرادت و نماید مگر صدیقی یا عابدی اگر گفته شود که مرگ سبب دخول
جنت است پس او را چون مانع گفته بلکه مانع حیوة است گوییم مراد ازین که مانع نیست غیر موت اینست که همین مانع نیست یا الا ظاهر
که موت مانع نیست پس این مثل آن باشد که دستی در وقت شکایتی از دست خود میگوید ما هیچ گناه نداریم غیر از آنکه شما را دوست
میداریم و چون دوستی گناهی باشد پس مراد این باشد که هیچ گناه نداریم و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که بخواند
آیة الکرسی را در وقتی که در آید بجای خواب خود امین گرداند او را خدای سبحانه بر نفس خودش و بر همسایه
او و همسایه همسایه او و خانهای که در گرد او ست و مراد این باشد که گرداند او را بر نفس خودش امین آن است که
خوف نفس از وی بر دارد یعنی او را محل خوف نفس نباشد و باید که امین در خواب شود و گفته اند مداومة
بر قراة این آیة امانست از چشم زخم و سبب زیادتی شیهان مالست و اسباب دینوی و نجات است
از شر دشمنان و سبب عزت و مهابت است نزد مردمان و غالب شدن است بر دشمنان سبحان الله
سبحه یعنی منزه و پاکست خدای عزوجل از هر چه نالایق است و در مشکوة آمده در کتاب طهارت از
صحیح مسلم که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که سبحان الله و الحمد لله پر میسازد میان آسمانها و زمین را
پس ازین حدیث معلوم شد که تسبیح مساوی تحمید است در فضیلت و حال آنکه در مشکوة در همین محل از
صحیح مسلم آورده که الحمد لله پر میسازد میزان را پس سبحان الله نیز چنین باشد زیرا که برابر اند در مرتبه
ثواب و سبحان الله بمعنی تسبیح است و معنی تسبیح پاک گردانیدن است و اصل سبحان الله
اسبح الله سبحانا بوده است یعنی پاک میگردانم خدا را پاک گردانیدنی و مقصود ازین نیز اینست
که پاک است او و چون دانسته شد که اصل سبحان الله اسبح الله سبحانا بوده است باید دانست
که اسبح الله را انداخته شد از اسبح الله سبحانا زیرا که تسبیح خداوند سبحانه کثیر الوقوع است و خفت در وی

مطلوبست پس باقی ماند سبحانا بعد از ان اورا اضافت کرده شد باسم الله تا معلوم گردد که این تسبیح بنسبت
بکدام ذات است پس سبحان الله شد و این سبحان الله این زمان بجای مجموع اسبح الله سبحانا واقع شده
پس مراد از سبحان الله این باشد که پاکست خدای سبحانه و تعالی و باید دانست که فائده گفتن سبحان الله
نه آنست که حق سبحانه پاک گردد به تسبیح ما زیرا که او پاکست در ذات خود محتاج تسبیح کس نیست پس فایده
او راجع به بنده باشد که او پاک گردد بگفتن او سه من نکردم پاک از تسبیح شان بلکه پاک هم ایشان
شوند و در فشان به الحمد لله سعی و سعیه ربجوا یعنی حمد و ستایش مر خدای را سبحانه در مشکوة آورده
است در کتاب طهارت از صحیح مسلم که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم الحمد لله پر میسازد ترازو
را یعنی ترازوی قیامت او نیز در همین محل از مشکوة آورده از صحیح مسلم که گفت پیغمبر صلی الله علیه و
آله وسلم که سبحان الله والحمد لله پر میسازد میان آسمانها و زمین یا علی التقدیرین معلوم میگردد ازین حدیث
شریف مساوات میان تسبیح و تحمید و نیز در مشکوة آورده در فصل ثانی از باب ثواب تسبیح و تحمید که گفت
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که تسبیح نصف میزان والحمد لله پر میسازد میزان را و این حدیث دال است
بتفضیل الحمد لله اما اسناد این حدیث قوی نیست پس اعتماد بر اول است و دیگر باید دانست
که بعضی از عنایات حضرت خداوندی عز و جل آنست بحال بندگان که حضرت حق سبحانه وقتی که بیان
کرده نهایة کثرت ذنوب بنده را اینچنین گفته که ای فرزند آدم اگر رسد گناهان تو بکبودی آسمان و بعد
از ان آمرزش جوئی از من میان آسمانها و زمین بیامرزم و باک ندارم و ازین حدیث که سبحان الله
والحمد لله پر میسازد میان آسمانها و زمین را مفهوم میشود که بمجرد گفتن این دو کلمه آن قدر ثواب میدهد
که برابری میکند با نهایة گناهان بنده و این نیست مگر از کمال رحمت و وفور عنایت او بحال بندگان حج
و حصن حصین آورده از معجم کبیر طبرانی که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که سبحان الله و بحمده دوستتر است
پیش خدای سبحانه از کوه زر که صرف او را کسی در راه خدا عز و جل کند و صحیح پیوسته از رسول صلی الله
علیه و آله وسلم که او گفته هر که خورد طعامی یا بیاشامد چیزی و بعد از ان حمد خدای سبحانه گوید البته حضرت
حق سبحانه از وی راضی گردد و این نیز از کمال رحمت است که رضای او که مقصود از همه عبادت است
و سرمایه دولتها اوست بگفتن یک کلمه حاصل شود و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم

من اکل طعاما فقال الحمد لله الذی اطعمنی هذا الطعام ورزقنیه من غیر حول منی ولا قوة غفر الله له ما تقدم

من ذنبه ما تقدم یعنی هر که خورد طعام و گوید بعد از آن که این را که حمد خدای را که داد مرا طعام و روزی من
گردانید او را بی حیله از من و بی قدرت من بیامرزد خدای سبحانه گناهان اول و آخر او را همچنین است
که گناهان اول و آخر آمرزیده شود اگر جامه نو پوشد و گوید الحمد لله الذی کسانی هذا و رزقنیه من غیر
حول منی ولا قوة یعنی حمد مر خدای را که پوشانید مرا این جامه و روزی من گردانید او را بی حیله از من
و بی قدرت من و باید دانست که فائده تحمید نه آنست که او ستوده شود و بجهت تحمید ما بلکه او ستوده است
در ذات خود بی تحمید چنانکه گفته والله غنی حمید بلکه فائده تحمید بما راجع است که مستحق ستایش میگردیم و
الله اکبر سی و چهار بار بخوانید یعنی خدای سبحانه بزرگ تر است از همه چیز و در مشکوة آورده در فصل
ثالث در باب ثواب تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر از غیر صحیحین که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که الله اکبر
پر میکند میان آسمانها و زمین را و در مختصر حصن حصین آورده از معجم طبرانی که گفت پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم که لا اله الا الله و الله اکبر دو کلمه اند که یکی از ایشان را نهایت نیست غیر از عرش
و دیگری پر میسازد میان آسمانها و زمین را و باید دانست که غرض از گفتن الله اکبر اظهار این معنی است
که هیچ چیز را با حق سبحانه برابر نمیدارد و این را خاصیت بسیار است بعضی از آن اینست که بیهقی
در کتاب بعث و نشور آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که هر که برسد بخدای سبحانه در حالتی
که برابر نمیدارد با وی چیزی را در دنیا باشد بروی مثل کوهها از گناه آمرزد او را خدای
سبحانه این حدیث مذکور است در مشکوة در فصل ثالث از باب استغفار و امام حجة الاسلام امام
محمد غزالی قدس سره گفته که معنی الله اکبر اینست که او بزرگتر است از آنکه دریابد حقیقت او را
غیر او یا آنکه او بزرگتر است از آنکه گفته شود که او بزرگتر است از همه چیز زیرا که غیر او را بزرگی
نیست بحسب بزرگی او بلکه غیر او موجود حقیقی نیست پس چون توان گفت که او بزرگتر است
از همه چیز و پوشیده نماند که عدم تسویه غیر او که غرض از الله اکبر آنست درین تفسیر اظهر است
و در حدیث آمده که اذا رأیتم الحریق فاطفئوه بالتکبیر یعنی هر گاه که کسی بیند که آتش افتاده در چیزی بسوزد
فرونشاند او را بگفتن الله اکبر و اهل حدیث گفته اند این معنی مجرب است پس دور نیست که آتش دوزخ هم فرو
نشیند بگفتن این کلمه چنانکه مذکور شود در بیان غرض از گفتن الله اکبر لا اله الا الله وحده لا شریک
له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر ده بار بخوانید یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوند تعالی

تنها است نه شریکی او را در الوهیت او را است ملک و او را است حمد و او بر همه چیز قادر است ولفظ وحده
حال است از الله و تاکید حصری است که در لا اله الا الله است یعنی معبودی برحق الله است
و بس در حالتی که یگانه است در الوهیت و ملک بمعنی سلطنت و پادشاهی است و اگر صفت بمعنی باشد مراد از و
اقتدار است و اگر مراد و صفت خلیفه باشد مراد از و خلافت اینجا صفت اله است پس مراد از و الوهیت
چنانکه اهل تفسیر گفته اند در تفسیر آن آیه ولم یکن له شریک فی الملک زیرا که اگر بمعنی سلطنت باشد
راست نیست بحسب ظاهر این معنی که ولم یکن له شریک فی الملک همچنین اینجا اگر ملک بمعنی سلطنت باشد حصر مستفاد از تقدیم خبر راست
نیست بحسب ظاهر مگر آنکه مراد از ملک ملک حقیقی باشد تمام شد چهار تسبیح و باید دانست که سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله بهتر است بنده را نزد خدای سبحانه از مال و فرزند چنانکه گفته المال والبنون زینة الحیوة الدنیا
والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا وخیر املا یعنی مال و فرزندان زینت حیوة دنیا اند یعنی زینت
آدمی میشوند اینها در دنیا آنست و فانی میشوند عنقریب و باقیات و صالحات یعنی خصلتهای نیکی که
باقی اند ثمره آن ابدالآباد و بهتر است نزد پروردگار تو از مال و فرزندان و حال آنکه از جمله باقیات
صالحات است سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر باتفاق همه اهل تفسیر و در صحیح مسلم
آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که هر که گوید سبحان الله در عقب هر نماز یعنی نماز فرض سبحان الله
سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الله اکبر سی و سه بار پس مجموع نود و نه است و گوید در عقب نماز
ده با این کلمه را که لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر آمرزیده شود
خطاهای او اگر چه باشد مثل کف دریاها و نیز در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که فاضلترین
سخنان چهار است سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و در روایتی آمده که دوست ترین
سخنان نزد حق سبحانه چهار است ضرر نمیکند ترا بهر کدام که ابتدا کنی و اگر گفته شود که در حدیث آمده که
افضل الذکر لا اله الا الله باشد پس هر چهار چون افضل باشند گوییم لا اله الا الله افضل مطلق است و
آن سه افضل اضافی یعنی بنسبت بباقی پس منافی نباشد میان فضیلت لا اله الا الله و فضیلت مجموع
و نیز در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر آینه این که گویم سبحان الله والحمد لله ولا
اله الا الله والله اکبر دوست تر است پیش من از آنچه آفتاب بروی طلوع کرده است و نیز سبحان الله
گفتن صدقه ایست و نیز الحمد لله گفتن صدقه ایست و نیز الله اکبر گفتن صدقه ایست و نیز لا اله الا الله

گفتن صدقه بیست و مزاد با آنچه آفتاب بر وی طلوع کرده گفته اند اموال دنیاست و دیگر در صحیح مستدرک
آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر می گردند در گرد
عرش ایشان را آواز است مثل آواز زنبور عسل یاد می دهند صاحب خود را آیا دوست نمی دارد بعضی از شما که باشد
همین کسی که یاد دهد او را و نیز در حدیث آمده که هر که سبحان الله گوید صد بار بامداد و صد بار شبانگاه باشد
همچو کسی که صد حج کرده باشد و هر که الحمد لله گوید صد بار بامداد و صد بار شبانگاه باشد همچون کسی که
به صد اسپ سوار شده غزا کرده باشد با کافران در راه خدا کسی نه و هر که گوید لا اله الا الله صد بار بامداد
و صد بار شبانگاه باشد همچون کسی که صد بنده آزاد کرده باشد از فرزندان اسمعیل علیه السلام و هر که گوید
الله اکبر صد بار شبانگاه و صد بار بامداد نیارد در این روز هیچ ثوابی بیشتر از آنچه او آورده است
مگر کسی که گفته باشد مثل وی یا زیاده کرده باشد بر این و در مسند بزار و در معجم طبرانی آمده که گفت
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که آیا نمی توانند بعضی از شما که کنند هر روزی مثل کوه احد عمل گفتند یا رسول الله
کیست آنکه تواند این کردن گفت همه شما می توانند کردن گفتند یا رسول الله کدام است این عمل گفت
سبحان الله اعظم است از احد یعنی از کوه احد ولا اله الا الله اعظم است از احد والحمد لله اعظم است از
احد و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که امت من سه صنف اند صنفی مشابه با انبیا
و صنفی مشابه به ملایکه و صنفی مشابه به چهارپایان آنانکه مشابه به انبیا اند همت ایشان نماز است و روزه
و صدقه است آنانکه مشابه به ملایکه اند همت ایشان سبحان الله گفتن است ولا اله الا الله گفتن و آنانکه مشابه
چهارپایان اند همت ایشان خوردن است و آشامیدن و شهوت راندن و باید دانست این که ده بار
باید گفتن لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر یافته نشد در این باب
حدیثی و غیر از حدیثی که مذکور است در صحیح ابن حبان و سنن نسائی و مسند امام احمد و آن حدیث این است
که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که گوید در عقب نماز بامداد و نماز شام پیش از آنکه باز گردد و باز گرداند
دو پای خود را یعنی پیش از آنکه باز گردد از هیأت نشستن در التحیات بر گرداند دو پای خود را از این هیأت
ده بار لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر نوشته شود برای وی
ده نیکی و برداشته شود برای وی ده درجه و محو کرده شود از وی ده بدی و باشد در آن روز در پناه
از شیطان و نیز آمده است در سنن ابی داود و ابن ماجه که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که گوید

در وقتی که در صباح در آید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شئی قدیر باشند
این گفتن او را مقدار آزاد کردن ده بنده از فرزندان اسمعیل علیه السلام و نوشته شود برای وے
ده نیکی و فرو ریخته شود از وی ده بدی و بلند گردانیده شود برای وی ده درجه و باشد در پناه از شر
شیطان تا شب در آید و اگر گوید این کلمات را وقتی که در آید در شام باشد و برا مثال این تا در آید
در صباح و پوشیده نماند که چون یکبار گفتن مثال یک بنده آزاد کردن باشد پس ده بار گفتن ده بنده
آزاد کردن باشد و در مختصر حصین آورده از صحیح مسلم و سنن ترمذی که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
که بهترین آنچه گفتم من و پیغمبران پیش از من اینست که لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک
وله الحمد وهو علی کل شئی قدیر و در کیمیای سعادت آورده که در صحیح است هر که گوید این کلمه یعنی لا اله
الا الله وحده لا شریک له له الملک له الحمد وهو علی کل شئی قدیر چنان بود که چهار بنده آزاد کرده باشد
از فرزندان اسمعیل علیه السلام و نیز در کیمیا آورده که فضیلت تسبیح و تهلیل در حق درویش زیاده
بدان سبب است که دل درویش از ظلمت دنیا تاریک نشده باشد و صافی بود و یک کلمه وی که بگوید
همچو تخمی باشد که در زمین پاک افگنده اثر بسیار کند و ثمره بسیار دهد و ذکر در وقتے که بشهوة آگنده بود
همچو تخمی باشد که در شورستان افگنده باشد اثر کمتر کند لا اله الا الله الملک الجبار یعنی
نیست معبود بحق مگر خداوندی که پادشاه جبار است بدانکه ملک و مالک هر دو در لغت بمعنی پادشاه
آمده است واما تفسیر مالک یوم الدین فرق کرده اند میان این دو لفظ بنوعی که گفته مالک از
ملک است بکسره میم که آن تصرف است در اعیان مملوک که بهر نوع که خواهد و ملک از ملک است
بضم میم که آن تصرف است با مر و نهی در مأموران و دیگر باید دانست که ملک بکسر میم اعم است از
ملک بضم میم زیرا که میتواند که کسی را تصرفی باشد اما ملک بضم میم که پادشاهی است نباشد و جبار آنست
که جبر کند خلق را بر هر چه خواهد پس جبر بمعنی جبار باشد و بعضی گفته اند جبار آنست که اصلاح کند حال خلق را
پس جبر بمعنی اصلاح باشد و از نیجاست جبر نقصان و باید دانست که جبار صیغه مبالغه در صفات الله
گاه باعتبار کیفیت است و گاه باعتبار کمیت و گاه بهر دو اعتبار لا اله الا الله الواحد القهار
یعنی نیست معبود بحق مگر خداوندی که یگانه است که غالب است بر همه چیزی لا اله الا الله
العزیز الغفار یعنی نیست معبود بحق مگر خداوندی که یگانه است و غالب است بر همه چیزی

ونیک آمرزندہ گناہان را بمعنی عزۃ غالبیت است بر غیر خود باشد و آنکہ عزیز را در کتب تفاسیر و شروح
احادیث باین معنی کہ مذکور شد تفسیر کردہ اند و در تاج الاسلام گفتہ کہ عزیز بمعنی بے ہمتا نیز می آید و
پوشیدہ نیست کہ عزیز در مقابلہ ذلیل بدال معجمہ کہ بمعنے خوار است نیز می آید پس اگر عزیز را درین مقام
بہر یکی ازین دو معنی اخیر حمل کردہ شود تا تکرار لازم نیاید نظر بقہار خالی از وجہ نیست و غفار صیغہ
مبالغہ است و مبالغہ در مغفرت حق سبحانہ باین اعتبار است کہ او آمرزندہ است صغیرہ و کبیرہ را نہ صغیرہ
تنہا و آمرزندہ است خطا و عمدا را و پوشیدہ و علانیہ را و کہنہ و نو را و گناہ قلیل و کثیر را و نیز آمرزندہ گناہ
گاران بسیار را و نیز آمرزندہ است اگر چہ گناہگار توبہ بتکرار شکستہ لا الہ الا اللہ الکریم الستار
یعنے نیست معبودے برحق مگر خداوندی کریم پوشندہ عیبہا و کریم بمعنی بزرگوار می آید و نیز بمعنی ذات
کثیر الخیر والبرکۃ می آید و از اینجا گفتہ اند کہ الکریم ہو السماحۃ یعنی جوانمردی آسمان است و نسب
درین مقام اخیر است تا تکرار لازم نیاید نظر بعظیمی کہ در ان قول است کہ لا الہ الا اللہ العلی العظیم
لا الہ الا اللہ الکبیر المتعال یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی عظیم الشان فایق است
بر ہمہ چیز بقدرت تامہ و متعال گاہی می آید بمعنی سرکشندہ از صفت مخلوقات لا الہ الا اللہ
خالق اللیل والنہار یعنی نیست معبودے برحق مگر خداوند تعالی کہ او معبود است در ہر مکانی یعنے ہیچ
مکانی نیست کہ آفرینندہ شب و روز و از شب لا الہ الا اللہ المعبود بکل مکان یعنے نیست معبود
برحق مگر خداوند تعالی کہ معبود است در ہر مکانے یعنے ہیچ مکانے نیست کہ عابدی او را عبادت نکردہ
باشد و روی لا الہ الا اللہ المذکور بکل لسان یعنے نیست معبود برحق مگر خدا تعالی
کہ مذکور است بہر زبانی یعنے ہر جانداری کہ ہست بزبان خود او را یاد میکند اگرچہ زبان او را
ہر کس ندانند چنانکہ گفتہ اند مرغان چمن بہر صباحی ٭ خوانند ترا باصطلاحی ٭ بلکہ جاندار
و غیر جاندار ہمہ بتسبیح او مشغول اند چنانکہ حق سبحانہ فرمودہ و ان من شیء الا یسبح بحمدہ پس زندہ
بزبان قال یاد میکند و غیر زندہ بزبان حال و لسان الحال انطق من لسان المقال و میتواند
کہ مراد از زبان لغت باشد چنانچہ در آیۃ کریمہ و من آیاتہ خلق السموات والارض واختلاف السنتکم
والوانکم والسنہ را بلغات تفسیر کردہ اند و نیز در عرف گفتہ میشود فلانکس زبان عرب میداند یعنی
لغت عرب میداند لا الہ الا اللہ المعروف بکل احسان یعنے نیست معبود برحق

نگر خداوندی که مشهور است همچنین لا اله الا الله کل یوم هو فی شان حاصل المعنی آنکه نیست
معبود برحق مگر خدای سبحانه و در هر روزی او در کاریست و جمله ثانی جمله ایست مستقله که ارتباطی
ندارد بما قبل خود مانند یعنی ربنا در این قول که لا اله الا الله یعنی ربنا مگر آنکه اینجا موصوفی تقدیر کرده شود
که بر آن تقدیر صفة الله بشود مانند الذی کل یوم هو فی شان و در حدیث آمده که بعضی از کار او یعنی
در هر روزی اینست که می آمرزد گناهی و دور می کند اندوهی را و رفعت می دهد قومی را و پست اندازد
دیگری را و بعضی گفته اند در هر روز کمینه کار او آنست یا ده خلق جمعی را از عدم بوجود می آرد
و یا ده خلق جمعی را از جمادی به نباتی می رساند و از آن جمعی را از نباتی یا حیوانی بصلب پدر
می برد و از آن جمعی را از صلب پدر برحم مادر منتقل می سازد و جمعی را از رحم مادر بیرون می آرد
و جمعی را بیرون آورده بتمامی دمادم جمعی را از نقا بتمام عقل میرساند و پاره از عاقلان را بدرجه بلوغ میرساند
و پاره از بالغان را مسلمان می سازد و پاره از مسلمانان را در طلب می دهد و پاره از اهل درد را
سوی می گرداند و پاره از مریدان را سالک می سازد و پاره از سالکان را از اهل قرب می سازد و پاره
از اهل قرب را کامل می سازد و پاره از کاملان را بتکمیل میرسانند و گفته اند این قول که کل یوم هو فی شان
اشاره بر قول جهود است که گفته اند که حضرت حق سبحانه در روز شنبه کاری نمی کند لا اله الا الله امانا
بالله یعنی می گوییم لا اله الا الله در حالتی که این کلمه امانست از خدای سبحانه یعنی امانست از عذاب
خدای سبحانه چنانکه در حدیث قدسی وارد شده لا اله الا الله حصنی ومن دخل حصنی امن من عذابی
یعنی لا اله الا الله حصار منست و هر که در آید در حصار من ایمن گردد از عذاب من یعنی از عذاب ابدی
من یا در حالتی این کلمه امانیست آمده از جانب خدای سبحانه و بر تقدیر مراد از آن امانیت امانست
لا اله الا الله امانا من الله یعنی نیست معبود حق مگر خداوندی در حالتی که این کلمه امانست
از خدای تعالی لا اله الا الله امانة من عند الله یعنی می گوییم لا اله الا الله در
حالتی که این کلمه امانت است نزد حق سبحانه و مقصود آنست که این کلمه را امانت گذاشتیم نزد خدای
سبحانه و هر که چیزی را امانت بگذارد نزد خدای سبحانه و با وی بسپرد البته آن چیز محفوظ می ماند در
پناه وی از هر آفتی چنانکه در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم می گفت مسافر را
در وقت وداع کردن استودعک الله الذی لا یضیع ودائعه یعنی امانت می گذارم ترا نزد خدای تعالی

که ضایع نمی شود امانتهائی او که باو سپرده شود و منقول است که شخصی بسفر میرفت و زنی حامله داشت و قاصد
آن متعلق بحمل آن زن بود در وقت روان شدن گفت بار خدایا بتو سپردم حمل این زن را چون آمد از سفر
رفت آن زن پیش از وضع حمل وفات کرد بعد از آن مرد بیامد و این حال را مشاهده کرد گفت این
امر عجیب است من حمل او را بخدای سبحانه سپرده بودم چون ضایع شد و گفت با وجود این احتیاط
می کنم گور آن زن را بشکافت دید که زن وضع حمل کرده و آن بچه پستان او چسپیده شیر می خورد گفت
الهی می توانستی که مادر او را نگاه داری آواز آمد که آنچه بما سپرده بودی نگاه داشتیم اگر مادر او را نیز
بما می سپردی نگاه می داشتیم **لا اله الا الله و لا حول و لا قوة الا بالله** یعنی نیست معبود
بر حق مگر خداوند سبحانه و حول یعنی حرکت و جنبش تغیر می آید و در قوة القلب آورده که حول یعنی انتقال
است از معاصی و قوة یعنی ثبات است بر طاعت یعنی نیست از معاصی و نیست ثباتی و قراری بر طاعت مگر
بتوفیق خدای سبحانه و در حدیث آمده که لا حول و لا قوة الا بالله دوای نود و نه درد است که آسان ترین
آن دردها غم است و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ابو موسی که گوئی لا حول
و لا قوة الا بالله که او گنجی است از گنجهای بهشت و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم که لا حول و لا قوة الا بالله دریست از درهای بهشت و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم که او نهال بهشت است و باید دانست که این کلمه را تاثیری عجیب است
در تسهیل امور صعبه و تیسیر احوال شاقه و در دفع ضرر چنانکه در خبر است که در آن وقت که عرش خدای
سبحانه بر آب بود اول چیزی که آفرید بعد از عرش ملائکه حاملان عرش بوده اند چون ایشان را
بیافرید گفتند ای پروردگار از برای چه کار ما را آفریده گفت از برای داشتن عرش گفتند ای
پروردگار کیست که او را قوت برداشتن عرش باشد و حال آنکه بروی است عظمت تو و جلال تو و وقار تو
گفت شما را برای این آفریده ام ایشان بارها تکرار کردند این سخن را بعد از آن گفت گوئید لا حول
و لا قوة الا بالله پس گفتند و برداشتند عرش را و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و
آله و سلم هر که گوید هر روز صد بار لا حول و لا قوة الا بالله نرسد او را فقر **لا اله الا الله و لا
نعبد الا ایاه** یعنی نیست معبود بر حق مگر خدای سبحانه و نمی پرستیم مگر او را **لا اله الا الله
حقا حقا** یعنی می گوئیم لا اله الا الله در حالتی که این کلمه راست است و حق و عبارت است

از اعراب مطابق واقعه حال باشد از لا اله الا الله و می توانند که حق از اخبار الله باشد که بمعنی متحقق الوجود
و ثابت الوجود است و حال باشد از الله یعنی می گوییم که نیست معبود برحق مگر خداوند سبحانه در حالتی
که متحقق الوجود است و می تواند که مصدری باشد منصوب بفعل مقدر تاکید نفس خود را مانند زید
قائم پس معنی این چنین باشد که ثابت است لا اله الا الله ثابت بودنی **لا اله الا الله ایمانا**
وصدقا یعنی می گوییم لا اله الا الله در حالتی که این کلمه ایمان ور است با آنکه از جهت
ایمان خود و تصدیق خود با صدق این کلمه **لا اله الا الله تعبدا ورقا** یعنی می گوییم لا اله
الا الله از جهت تعبد و بندگی یعنی از این جهت که این گفتن من عبادت و بندگی باشد از جهت بنده
بودن من در واقع **لا اله الا الله تلطفا ورفقا** یعنی می گوییم لا اله الا الله از جهت مهربانی
و سازداری حضرت حق سبحانه با یعنی گفتن ما این کلمه را از مهربانی و سازداری حضرت حق
سبحانه با چنانکه منقول است از امام جعفر صادق رضی الله عنه که می گفت الهی تلطفت باولیائک
فعرفوک و لو تلطفت باعدائک لما جحدوک یعنی الهی لطف نمودی و مهربانی کردی بدوستان
خود که مومنان اند پس شناختند ترا و اگر لطف نمودی بدشمنان خود که کافرانند هر آینه منکر نمی شدند
ترا و تلطف بمعنی مهربانی آمده و بمعنی سازداری نیز آمده و هر دو را اینجا مناسبت تام هست تا بر تقدیر
دوم سوق تفسیر تلطف است **لا اله الا الله قبل کل شیٔ** یعنی میگوییم که نیست معبودی برحق مگر خداوند
سبحانه در حالتی که اول هر چیزی است که غیر اوست بحسب ذات و زمان پس قبل کل شیٔ حال
باشد از الله و نیز تواند که قبل کل شیٔ صفة الله باشد بر تقدیم اسم موصول یعنی الذی قبل کل شیٔ
لا اله الا الله بعد کل شیٔ یعنی میگوییم که نیست معبود برحق مگر خداوند سبحانه در حالتی که او
آخر هر چیز است باین معنی که او باقی خواهد بود بعد از فنا هر چیزی **لا اله الا الله یبقی ربنا**
ویفنی ویموت کل شیٔ یعنی نیست معبود برحق مگر خدای سبحانه باقی خواهد بود پروردگار
ما و فانی میشود و می میرد هر چیزی لفظ واو احتمال عطف دارد و احتمال حال نیز دارد و باید دانست
که مخلوقات بر دو قسم است یکی ذی حیوة و دیگری غیر ذی حیوة و موت را اطلاق مخصوص است
بذی حیوة اما فنا اکثر استعمال او در غیر ذی حیات است اما فنا و موت از جهت رعایت هر دو قسم
مخلوقست و تقدیم فنا بر موت از آن جهت است که غیر ذی حیوة اکثر است **لا اله الا الله**

الملک الحق المبین یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی که پادشاهی است که ظاهر است سزاواری او پس حق بمعنی حقیقی باشد یعنی سزاوار مبین بمعنی ظاهر و نیز می تواند که حق بمعنی متحقق الوجود و ثابت الوجود باشد و مبین بمعنی ظاهر سازنده یعنی پادشاهی است ثابت الوجود ظاهر سازنده وجود بسبب ایجاد مخلوقات لا اله الا الله الملک الحق الیقین یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی که پادشاهی است سزاوار پادشاهی که یقین است سزاواری او لا اله الا الله العلی العظیم یعنی نیست معبود برحق مگر خداوند بلند مرتبه که ندارد مانندی که شریک او باشد در ماهیت یا در صفات الوهیت و بزرگواری که حقیر است همه چیزها نسبت باو لا اله الا الله الحلیم الکریم یعنی نیست معبود برحق مگر خداوند بردبار بزرگوار و نیز می تواند که کریم بمعنی کثیر الخیر والبرکت باشد و گفته اند حلم حضرت حق سبحانه نسبت با بندگان زیاده است بر حلم مادر و پدر بفرزند و درین باب گفته اند

صد پدر صد مادر اندر حلم ما ٭ گر نفس بر اند فتد اندر فنا ٭ حلم مادر کف کف حلم ماست ٭ کف رود آید ولی دریا بجاست ٭

لا اله الا الله رب السموات السبع و رب العرش العظیم یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی که پروردگار هفت آسمان است و پروردگار عرش بزرگ است لا اله الا الله اکرم الاکرمین یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی بزرگترین بزرگتر آنست حضرت شیخ ابوبکر شبلی قدس سره گفته اکرم الاکرمین آنست که چون گناهی بیک شخص بخشد آن نوع گناه را بهمه کس بخشد لا اله الا الله ارحم الراحمین یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی که رحم کننده ترین رحم کنندگان است یعنی رحمت او زیاده است از رحمت دیگران هر رحمت کننده و این که نام او ارحم الراحمین است و رحمت او زیاده است ازین جهت است که رحمت دیگران دارند او رحمت دارد که دیگران ندارند چنانکه رحمتی دارد و فرا رسیده همه اشیا را چنانکه گفته و رحمتی وسعت کل شئی بخلاف رحمت دیگران و دیگر آنکه او رحمتی دارد که الغرض بخلاف رحمت دیگران و دیگر آنکه از جمله رحمتها او وادن نعمت وجود است و ازین دیگری نیاید و دیگر آنکه از جمله رحمتهای نعمت شریعت است از دیگران نیاید و دیگر آنکه از جمله رحمتهای او نعمت بهشت است که ابدی است و این رحمت در دیگری نتواند بود و دیگر آنکه یکی از آثار او نعمت دیدار است در بهشت و این نعمت در دیگری نتواند بود و دیگر آنکه از رحمتهای او نعمت ایمان است

که اصل دیدار و نعیم بهشت است و این نعمت در دیگری نتواند بود و دیگر آنکه او یکی از رحمتهای حق است محمد
صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه گفته و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و او اصل نعمتهاست ایمان و آنچه
به وحی است و ظاهر است که این نعمت در دیگری نتواند بود و پس ثابت شد بدین دلائل که رحمت
او از رحمت دیگران زیاده است پس او ارحم الراحمین باشد و در صحیح مستدرک آمده که گفت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم که خدای را سبحانه و تعالی فرشته است موکل بکسی که گوید یا ارحم الراحمین
پس هر که گوید سه بار یا ارحم الراحمین او را آن فرشته گوید که ارحم الراحمین روی بتو کرد پس بطلب
و در صحیح بخاری و مسلم آمده که خدای سبحانه مهربان تر است به بندگان از مادر بفرزندش و نیز در
صحیح آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که حضرت حق سبحانه صد رحمت فرو فرستاده است از
جمله آن صد رحمت یک رحمت میان جن و انس و چهارپایان و جنبندها پس بسبب آن رحمت
این چیزها مهربانی میکنند و رحم میکنند و باین رحمت مهربانی میکنند حیوان وحشی بر فرزند خود و تاخیر
کرده است نود و نه رحمت دیگر را که رحمت کند بآن بندگان خاص خود را روز قیامت آن کسانیکه
گردن بحکم او آورده اند و او امر و نواهی را بجا آورده اند و در روایت دیگر آمده که روز قیامت
تکمیل کنند آن نود و نه رحمت را باین یک رحمت و بصد رحمت کند بندگان فرمان بردار خود را
منقولست از یحیی بن معاذ رازی رضی الله عنه که او میگفت الهی وقتی فرود آوردی بر ما یک رحمت
از صد رحمت خود از نصیب ما ازین یک نعمت اسلام شد از همه دولتها است پس چون نا امید باشم از
آمرزش تو وقتیکه فرود آری بر ما آن رحمتها را روز قیامت و در کلام بعضی از عارفان قدس الله تعالی
ارواحهم واقعست که برخورداران از صفت رحمت سه طایفه اند عوام و خواص و خاص الخواص عوام و خواص
بواسطه یابند و خاص الخواص بیواسطه برخورداری عوام از صفت رحمانیه است و آن مقبول و مردود می یابد
از بهر آنکه رزق و صحت و شفقت بر عیال کافر و مسلمان راهست و آن از خاصیت صفت رحمانیه است
و اگر نه اثر این رحمت بودی یکشربتی آب هیچ کافری ندادی آنچه فرموده سبقت رحمتی علی غضبی این
سخن بود و هم ازینجا گفته اند یا رحمن الدنیا و برخورداری خواص از صفت رحیمی است با واسطه قبول دعوت
انبیا و متابعت ایشان نعیم هشت بهشت یابند در آخرت که نبی عبادی انی انا الغفور الرحیم و ازینجا گفته اند
یا رحیم الآخرة و برخوردار خاص الخواص از صفت ارحم الراحمین بی واسطه چنانکه انبیا و اولیاء علیهم السلام ایوب

علیه السلام گفت رب انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین و موسی علیه السلام گفت رب اغفرلی ولاخی وادخلنا
فی رحمتک وانت ارحم الراحمین لا اله الا الله حبیب التوابین یعنی نیست معبود بحق مگر خداوندی
که دوست دارنده توبه کنندگان است چنانکه گفت ان الله یحب التوابین یعنی خدای سبحانه دوست
میدارد توبه کنندگان را پس حبیب بروزن فعیل بمعنی فاعل باشد و احتمال دیگر هست که بمعنی مفعول
باشد یعنی محبوب توبه کنندگان زیرا که تا بنده مر خدای را سبحانه بجد دوست ندارد ترک شهوت
و معاصی که محبوبان نفس اند نمی تواند کرد و در تحت امر و نهی که مکروه نفس اند نمی تواند در آمد و از اینجا
گفته اند که علامت دوستی بنده مر خدای را سبحانه امتثال فرمانهای اوست و در حدیث قدسی
آمده که حضرت حق سبحانه گفته است که اهل ذکری اهل مجالستی و اهل طاعتی و اهل کرامتی و اما
اهل معصیتی فلا اقنطهم فان تابوا فانا حبیبهم وان لم یتوبوا فانا طبیبهم ابتلیهم بالمصائب لاطهرهم عن المعائب
یعنی اهل ذکر من همنشینان منند و اهل طاعت من اهل بزرگداشت منند و اما اهل معصیت من
نومید نمی سازم ایشان را پس اگر توبه کنند من حبیب ایشانم و اگر توبه نکنند من طبیب ایشانم مبتلا
میکنم من ایشانرا بمصیبتها تا پاک میگردانم ایشانرا از عیبها لا اله الا الله راحم المساکین
یعنی نیست معبود بحق مگر خداوندی که رحمت کننده مسکینان است و رحمت حضرت حق سبحانه
عبارت از انعام و اکرام اوست و در خبر است که چون اهل فقر و مسکنت روز قیامت بحضرت
خداوند سبحانه ملاقی شوند حضرت حق سبحانه بایشان عذرها گوید چنانکه دوستی با دوست خود عذرها
گوید در وقتی که تقصیری واقع شده باشد در رعایت حقوق دوستی گوید ای بندگان من اینکه
دنیا را از شما باز داشتم نه از آن جهت است که شما نمی ارزیدید بلکه لایق شما نبود و امروز ظاهر
گردانم رفعت درجه شما را اول انعام و اکرام من در حق شما این باشد که در آئید میان عرصات
قیامت و بنگرید هر که شما را در دنیا لقمه نانی داده باشد یا شربتی آبی داده باشد یا شما را لباسی
پوشانیده باشد او را بشما بخشیدم دست او را بگیرید و بخشایش به بهشت در آرید لا اله الا الله
هادی المضلین یعنی نیست معبود بحق مگر خداوندی که راه راست نمائی گمراه کرده
شدگان است لا اله الا الله دلیل الحائرین یعنی نیست معبود بحق مگر خداوندی
راه نمائی حیرانان است لا اله الا الله امان الخائفین یعنی نیست معبود بحق مگر خداوند

که این گروه انند ترسندگانست لا اله الا الله غیاث المستغیثین یعنی نیست معبود بحق
مگر خداوندی که فریادرس فریادخواهان است لا اله الا الله خیر الناصرین یعنی نیست
معبود بحق مگر خداوندی که بهترین یاری دهندگان است و در سورهٔ بقره تفسیر آیه کریمه الا هم
ینصرون همچنین گفته اند که نصرة اخص از معونة است زیرا که نصرت مخصوص است بدفع ضرر پس نصرت
دادی باشد بطریق دفع ضرر و او سبحانه خیر الناصرین از جهت آنست که قوة او در دفع ضرر از قوة همه اهل
نصرة زیاده است و دیگر آنکه نصرت او بی غرض و طمع است و دیگر آنکه قوت نصرت او از خود است
و آن دیگران از وی و دیگر آنکه او را از جهت نصرت مشقتی لاحق نمیشود لا اله الا الله خیر الحافظین
یعنی نیست معبود بحق مگر خداوندی که بهترین نگاه دارندگان است و او سبحانه خیر الحافظین است
بجهة آنکه هر چه داخل در تحت حفظ او شود از جمله آفات محفوظ گردد و دیگری را مجال دخل در او
نباشد بخلاف حفظ دیگران و دیگر آنکه او را در حفظ گرانی و مشقت نمی باشد چنانکه و لا یؤده حفظهما
بخلاف دیگران و دیگر آنکه حفظ او بلا غرض و طمع است بخلاف دیگران و دیگر آنکه او را هرگز غفلت
نمی باشد نسبت بانچه در صدد حفظ اوست بخلاف دیگران لا اله الا الله خیر الوارثین
یعنی نیست معبود بحق مگر خداوندی که بهترین وارثان است و او سبحانه را وارث ازان گویند که مراد
از وارث اینست که مال از میت باو ماند و شک نیست که همه اولیاء اموال فانی خواهند شد و اموال
ایشان باو خواهد ماند کما قال کل شیء هالک الا وجهه و لله میراث السموات و الارض اما آنکه او سبحانه خیر
وارثان است ازانجهة تواند بود که هر وارثی که هست مال را از مورث خود بطریق نیابت میگیرد و
حق سبحانه بطریق اصالة میگیرد که و لله ما فی السموات و ما فی الارض دیگر آنکه بعضی از ورثه مثل زوج
و زوجه ازان قبیل اند که مال میگیرند از میت اما متعهد اولاد میت نمیشوند اگر آن اولاد از ایشان
نباشد و حق سبحانه وارثی است که از مال چیزی نمی گیرد و متکفل اولاد و عیال میت است که و ما من
دابة فی الارض الا علی الله رزقها و دیگر آنکه هر وارثی که هست از مال میت میگیرد و اغلب چنانست
که او را بدعا و استغفار نمی یاد کنند و حق سبحانه و تعالی وارثی است که از مال چیزی نمی گیرد و اغلب
چنانست که میت را می آمرزد و رحمت میکند که و ما کان الله غفورا رحیما و دیگر آنکه هیچ وارثی را آن
قدرت نیست که میت را از عذاب خلاصی دهد هرگاه که خواهد حق سبحانه وارثی است که قادر است

همین معنی چنانکه گفته یغفر لمن یشاء و دیگر آنکه هر وارثی که هست محتاجست بمال مورث خود و حق سبحانه
وارثی هست که احتیاج ندارد بمال هیچ چنانکه گفته یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی
و دیگر آنکه هر وارثی که هست خواهد مرد و حق سبحانه وارثی هست که هرگز نمیرد چنانکه گفته کل شیء هالک
الا وجهه و دیگر آنکه هر مورثی که هست او بموت از وجدا میشود و او وارثی هست که مورث بموت
نزدیک او میرود چنانکه گفته بطریق حکایت از بندگان که انا لله وانا الیه راجعون لا اله الا
الله خیر الحاکمین یعنی نیست معبود بحق مگر خداوندی که بهترین حاکمان است و او سبحانه
بهترین حاکمان از آن جهت تواند بود که در حکم او جور نیست و دیگر آنکه او در حکومت خود هرگز
از کسی رشوت نگیرد بخلاف حاکمان دیگر و دیگر آنکه او سبحانه گاه باشد که حکم کند میان دو کس در آخرت
و بر ظالم ظاهر گرداند ظلم او را و مع هذا مظلوم را چندان خیر دهد از بهشت که راضی شود و ظالم را
خلاص گرداند و دیگر آنکه هر حاکم که هست هرگاه که اهل خصومت متعدد و بسیار شوند که بیکبار میان
همه حکم نکند بلکه بتدریج و ترتیب میکند و او حاکمی است که میان خلق اولین و آخرین در طرفة العین
حکم میکند چنانکه گفته ان الله سریع الحساب و دیگر آنکه گاه باشد که کسی بفرمانی او کرده باشد
و او حکم کرده باشد بظلم او و ظالم عذر دروغی گوید و او بانکه عالم است بکذب او و عذر دروغ او را
قبول کند و گاه باشد خود تعلیم عذر کند چنانکه بزرگی گفته مصرع ای گناه آمرز عذر آموز من
و گاه باشد که بر یکی حکم کرده باشد که او را بدوزخ برند و باز او را ببخشد بنا بر حسن ظن آنکس بعفو او و دیگر آنکه
حکم او چنان محکم است که هیچکس او را تغییر نتواند داد و الله یحکم لا معقب لحکمه لا اله الا الله خیر الرازقین
یعنی نیست معبود بحق مگر خداوندی که بهترین رزق دهندگان است و آنکه حق سبحانه بهترین
رزق دهندگان است از آن جهت است که غیر او بسبب صورت رازق هست زیرا که غیر او
هر که دیگری را رزق دهد از مال خدای سبحانه میدهد و اما خدای سبحانه رازق حقیقی است هرچه که
میدهد از مال خود میدهد و دیگر آنکه هر دیگری را رزق هیچوقت که مخالفت بیند رزق از او باز گیرد و او
سبحانه رازقی است که رزق همه فساق و کفار دریغ ندارد و دیگر آنکه هر که دیگری را رزق دهد در
بعضی اوقات بآن محتاج تواند شد و او رازقی است که آنچه میدهد هرگز بآن محتاج نیست و دیگر آنکه
رزق رازقان انقطاع دارد و او ابد الاباد رازق است و دیگر آنکه هر رازق که هست گاه در تحصیل

آن مشقت میکشد و او رازق هست که ایجاد رزق بسهولت میکند چنانکه گفته انما امره اذا اراد شیئا
ان یقول له کن فیکون و دیگر آنکه هرگاه دیگری را رزق دهد اغلب آنست که بملاحظه فایده میدهد
یا دنیوی یا اخروی و او چنین رازقست چنانکه گفته ما ارید منهم من رزق وما ارید ان یطعمون و
دیگر آنکه هر رازقی که هست رزق او بتربیت جسم مرزوقست و او رازقست که فایده او بجان و تن
هر دو میرسد و دیگر آنکه هر رازقی که هست رزق او میرسد بگماجسام ظاهره و او رازقیست که ترتیب
رزق او میرسد باجسام ظاهره و مخفیه مثل جن و انس و آنها که حالا در نیستند از جوانب و دیگر همه از فا
قادر نیستند بتحصیل هر رزقی که مطلوب و مرغوب مرزوقانست و او قادر است بدین لا اله
الا الله خیر الفاتحین یعنی نیست معبود بحق مگر خداوندی که بهترین فاتحانست و در
قرآن واقعست که ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین و مفسران آنرا دو نوع
تفسیر کرده اند یکی آنکه فاتح از فتاح است بضم فا که بمعنی حکومت است پس فاتح بمعنی حاکم باشد از نیجاست
که قاضی را فتاح گویند دوم آنکه این فاتح از فتح بمعنی بیان مشکل است و تمیز کردن میان دو امر
مشتبه و از نیجاست فتاح مشکلات پس فاتح بمعنی تمیز کننده و بیان کننده باشد و این هر دو معنی
اینجا مستقیم اند اما معنی اول مکرر میشود نظیر بخیر الحاکمین که بگذشت و اینجا یک معنی دیگر است که بقا نیست
مناسب مقام است و آن معنی اینست که فاتح از فتح بمعنی کشادن مطلق باشد اعم از کشادن
امر مشتبه و کشادن چیزی دیگر آنکه میگویند یا فتاح افتح باب قلبی و در قرآن فتح باین معنی نیز آمده
چنانکه گفته فتحنا ابواب السماء حق سبحانه و تعالی بدین تقدیر خیر الفاتحین از انجهت باشد که فتح میکند
بر سالکان راه ملکوت را و باب جبروت را و باب لاهوت را و فتح هیچ فاتحی باینجا نمیرسد و دیگر آنکه
فتح او را دیگری تغییر نتواند داد چنانکه گفته ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها بخلاف فتح
دیگران و دیگر آنکه او در فتح محتاج بغیر نیست بخلاف دیگران که در فتح محتاج اند بوی لا اله الا
الله خیر الغافرین یعنی نیست معبود بحق مگر خداوندی که بهترین آمرزندگانست و اگر
گفته شود خیر الغافرین دلالت میکند که غیر خداوند سبحانه تواند که کسی را بیامرزد و این روا نیست
زیرا که در قرآن آمده و من یغفر الذنوب الا الله یعنی کیست که بیامرزد گناهان را غیر خدای سبحانه
و دیگر بصحت رسیده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تعلیم میکرد گناهکاران را که گویند در مقام استغفار

که فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت یعنی بیامرز مرا که بدرستی شان اینست که نمی آمرزد گناهان
غیر تو و دیگر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم گاهی خود میگفت سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی
فانه لا یغفر الذنوب الا انت یعنی پاکی تراز همه عیبها من ظلم کردم بر نفس خود پس بیامرز مرا که نمی آمرزد
گناهان را غیر تو گویم که گناه دو قسمست یکی گناهی است میان بنده و حضرت حق سبحانه و دیگر گناهیست میان بنده و بنده دیگر
و حصر مغفرت نظر بگناه اول است مغفرت گناه اول خاصه حضرت حق سبحانه و اما مغفرت گناه دوم را حضرت حق سبحانه
تفویض بصاحب حق کرده و او را اجازت داده که اگر خواهد ظالم را بخشد بلکه مظلوم را ترغیب و تحریص
کرده به مغفرت ظالم چنانکه فرموده و لمن صبر و غفر ان ذلک لمن عزم الامور یعنی هر آینه کسی که صبر کند
بر جفای دشمن و ببخشد او را و ترک انتقام کند هر آینه که این صبر و بخشیدن از امور یست که فرض
کرده است او را حق سبحانه یعنی مثل امور مفروضه است و بجای آورد نیست و آن وجوهی
که مذکور شد در غفاری که در لا اله الا الله العزیز الغفار هست جاری است و خیر الغافرین
و اینجا وجه دیگر هست و آن اینست که او حق خود را می بخشد و دیگران حق خود را می بخشد و شک
نیست که حق تعالی اعظم حقوق است وجه دیگر آنکه تا او دیگری را توفیق ندهد نتواند که مظلوم ظالم را
بخشد بخلاف او که او محتاج بتوفیق کس نیست و وجه دیگر آنکه بعد از مغفرت تفضل رحمت میکند چنانکه
در بسیاری از مواضع قرآن که جمع کرده میان مغفرت و رحمت پس وی بهترین آمرزندگان باشد
و وجه دیگر آنست که بگذشت در تفسیر اکرم الاکرمین که چون گناهی شخصی را بخشد آن نوع گناه را
از همه کس بیامرزد و وجه دیگر آنکه ادمی آمرزد و از عاصی بیک عذر هزار کبیره را چنانکه گفته اند
اذا اعتذر الصدیق الیک یوما + تجاوز عن مساویه الکثیره + قال الشافعی
روی حدیثا باسناد صحیح عن مغیره + بان قال النبی یقبل ربی + بعذر واحد الف کبیره + یعنی
هرگاه که دوست تو عذری بیارد یکروزی درگذار از گناهان بسیار و از برای آنکه امام شافعی
رضی الله عنه روایت کرده است حدیثی باسناد درست صحیح از مغیره بن شعبه رضی الله عنه که گفت
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که میگذارد پروردگار من بیک عذر هزار گناه کبیره را و دیگر آنکه عاصی را
عذر تعلیم میکند درگاه است که عذر دروغ را قبول میکند و می آمرزد لا اله الا الله خیر الراحمین
یعنی نیست معبودی بحق مگر خداوندی که بهترین رحم کنندگان است هر وجهی که در ارحم الراحمین است

آن وجه جایز نیست و رحمت دیگر نیز هست اینجا که رحمت او ذاتی هست یعنی ناشی از ذات
او و رحمت دیگران پرتو رحمت اوست لا اله الا الله وحده یعنی نیست
معبود برحق مگر خداوند سبحانه تنها وصدق وعده یعنی راست ساخت وعده
خود را ونصر عبده و یاری کرد بنده خود را واعز جنده و غالب
گردانید لشکر خود را وهزم الاحزاب وحده و هزیمت داد جماعتها مخالفان را تنها
ولا شیء بعده و هیچ چیز نیست بعد از خداوند سبحانه و باید دانست که درین کلام سه احتمال است
اول آنکه مراد ازین کلام آن باشد که هیچ چیز موجود نیست ورای خداوند سبحانه میگویند در خانه کسی
نیست بعد زید یعنی در خانه کسی نیست ورای زید پس مراد از وجود وجود حقیقی باشد که منشا و اثرات
غیر نباشد و لفظ بعد بمعنی ورا باشد چنانکه در آیه کریمه والبحر یمده من بعده سبعة ابحر یعنی محیط را مدد کنند
ورای وی هفت دریا دوم آنکه مراد ازین آن باشد چیزی نیست آخر وی یعنی وی آخر هست هر چیز
و چیزی نیست آخر وی پس لفظ بعد بمعنی آخر باشد چنانکه در حدیث هست که انت الآخر فلیس بعدک
شیء و سیوم آنکه مراد این باشد که چیزی موجود نیست اگر خدای سبحانه نباشد زیرا که منشاء وجود اشیا
همه اوست و این مثل آنست که گویند زراعت نیست بعد تابستان یعنی زراعت نیست اگر تابستان
نباشد لا اله الا الله اهل النعمة یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی که صاحب همه نعمتها است
و الف و لام که در النعمة هست از برای استغراق است و اهل بمعنی صاحب است چنانکه میگویند فلان کس
اهل علم است و اهل فضیلت است و اهل کمال هست وله الفضل و مر او راست فضل باین معنی که
که بعضی از بندگان بطریق فضل معامله میکند در دنیا و آخرت نه بطریق عدل یا باین معنی که هر فضل و فضیلتی
که در غیر است از آن اوست یعنی از و آمده هست وله الثناء الحسن و او راست ثنا نیک گویند
یعنی اوست مستحق ثنای نیک زیرا که هر کس را که ثنای نیک گویند آن ثنا بجهت فضیلتی است
که بفضیلت از و آمده هست پس فی الحقیقه او باشد مستحق ثنا حسن بر غیر لا اله الا الله عدد خلقه
یعنی میگویم لا اله الا الله بعدد مخلوقات وی وزنة عرشه و بوزن عرش خدای سبحانه یعنی
میگویم لا اله الا الله بوزن عرش خدای تعالی یعنی بمقدار وزن گرانی عرش زنة مصدر است
یعنی وزن همچو عدة یعنی وعده و عرش خدای سبحانه چنان بزرگست که در حدیث آمده که گفت

پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نیست هفت آسمان و زمین نسبت بکرسی مگر همچو حلقه در بیابانی و نیز
کرسی نیست نسبت بعرش مگر همچو حلقه در بیابانی **و رِضَا نَفْسِهٖ** و بمقدار رضاء ذات خدای
سبحانه یعنی میگویم لا اله الا الله آن مقدار که راضی شود خدای سبحانه از من و یا آنکه رضاء خدای
سبحانه بسیار است همچو رحمت او و من میگویم لا اله الا الله بمقدار رضای خدای سبحانه و بعضی گفته‌اند
که معنی رضا نفسه اینست که همچنانکه راضی شود خدای سبحانه پس میگویم از روی اخلاص و دیگر بدانکه
لفظ رضای را درین مقام و در نسایه موضعی که واقع شده محدثان و ضابطان تصحیح کرده‌اند بکسر را
و الف تنها و در کتب لغت نیز باین وجه تصحیح یافته اما آنکه بعد از الف همزه باشد آن می‌است تصحیح محدثان
و اهل لغة است و بعضی گفته‌اند که اگر بعد از الف همزه بیارند البته حرف را بفتح باید خواند که مصدر نیز
باین نوع آمده اما این وجه نیز مخالف ضبط ارباب حدیث است **و مِدَادَ کَلِمَاتِهٖ** و بسیار سخنان
خدای سبحانه یعنی میگویم لا اله الا الله ببسیاری سخنان او و گفته‌اند که مداد مثل مدد است بمعنی زیادة
و کثرت آمده و اما اظهر آنست که مداد عبارت است از چیزی که بآن کتابت کرده شود همچو سیاهی و
باید دانست که کلمات حق سبحانه غیر متناهی است زیرا که مقرر شده که او متکلم است از ازل تا ابد و
هر سکوت او روا نیست و حق سبحانه از کثرت کلمات خود در بعضی از مواضع قرآن باین نوع خبر داده
قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا یعنی بگو
ای محمد که اگر باشد دریای محیط مداد کلمات پروردگار من هر آینه تمام شود دریا پیش از آنکه تمام شود
کلمات پروردگار من اگرچه بیاریم مثل آن دریا مدد و دیگر در موضع دیگر بیان کثرت کلمات میکند
بمبالغه زیاده است برین چنانکه گفته ولو انما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر
ما نفدت کلمات الله یعنی اگر باشد آنچه در زمین است از درخت قلمها و دریای محیط را مدد کنند ورا
ی هفت دریای دیگر تمام نشود کلمات سبحانه و بعضی گفته‌اند مراد کلمات الله کلمات است که تفسیر کرده
شود بآن از معلومات خدای سبحانه پس غرض از بیان کثرت کلمات آن کثرت معلومات حق سبحانه
باشد و باید دانست که هرگاه که بنده گوید لا اله الا الله عدد خلقه عادت الله باین جاری شده که می
فرماید ملائکه را بنویسند لا اله الا الله را برای آن بنده بعدد مخلوقات خدای سبحانه و بنا بر این سخن نسبت
که صحیح رسیده از رسول صلی الله علیه وآله وسلم که هر که ثواب و فضلی را بنده آرزو می برد حضرت حق سبحانه

آن را در نامه اعمال وی می‌نویسند و لهذا باشد که بنده در نامه اعمال خود نا کرده را یابد و چون پرسد از جهت آن
گویند این آن اعمال است که آن را شمرده بودی همچنین هر گاه که گوید زنة عرشه می‌نویسند بوزن عرش
همچنین است و رضا نفسه و مداد کلماته که در هر یکی از اینها می‌نویسند بمقتضای آن همچنین این چهار لفظ را
یعنی عدد خلقه الی آخره در عقب هر چه آورده شود مانند سبحان الله و بحمده عدد خلقه الی آخره همچنین کثرت را افاده
میکند و اصل در کثرت عدد قول گفتن عدد خلقه و امثال آن حدیثی است که در صحیح مسلم آورده که
گفت جویریه زوجه نبی صلی الله علیه و آله و سلم که پیغمبر برآمد از پیش وی در اول روز در آن وقت که گذارد
فرض بامداد را و جویریه رضی الله عنها در جای نماز خود بود بعد از آن برگشت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
بعد از آن روز که در چاشت در آمده بود و جویریه رضی الله عنها هنوز نشسته بود گفت آیا همیشه بهمان
حالی که گذاشته بودم ترا بآن حال گفت آری گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که گفتیم بعد از تو
یعنی بعد از برآمدن پیش تو چهار کلمه را سه بار گفته ام که اگر برکشیده شود گفتهای مرا با آنچه تو گفتی
از ابتدای روز هر آینه که غالب آید گفتهای من بر گفتهای تو سبحان الله و بحمده عدد خلقه و رضاء نفسه
و زنة عرشه و مداد کلماته لا اله الا الله صاحب الوحدانیة الفردانیة القدیمیة الازلیة
الابدیة یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی که صاحب صفت وحدانیة است و فردانیة است
و قدیمیة و ازلیة و ابدیة و ظاهر آنست که حرف عطف اینجا مقدر باشد زیرا که خبر بعد از خبر و صفة
بعد از صفة و حال بعد از حال می‌باشد اما مضاف الیه بعد از مضاف الیه مشهور نیست و وحدانیة
عبارت است از یگانگی در ذات باین معنی که شریک ندارد در حقیقت و ماهیة خود و فردانیة عبارت است
از یگانگی در صفات الوهیة و همچنانکه ذوات اشیا شریک نیستند در حقیقت ذات حق سبحانه و تعالی
همچنین صفات وی اشیا شریک نیستند با صفات سبحانه در حقیقت صفات وی پس اگر چه میگوییم
حق سبحانه سمیع است و بنده سمیع است اما حقیقت و خاصیت سمع حق سبحانه دیگر است و از آن بنده
دیگر همچنانکه حقیقت و لذت میوه بهشت دیگر است و از آن میوه دنیا دیگر اگر چه هر دو میوه در
صورت و رنگ شریک باشند و قدیمیة عبارت است از قدیم بودن و قدیم در لغت چیزی کهنه را گویند
چنانکه میگویند گناه قدیم است و حدیث و در اصطلاح فقهاء قدیم چیزیست که اول او را کلان
سال ترین مردم یاد نداشته باشند و در اصطلاح متکلمین قدیم موجودیست که وجود او اول ندارد و مراد

یعنی ازلیست و ازلیت عبارت است از ازلی بودن و ازلی آنست که مستمر است وجود او در ازمنهٔ مقدره
غیر متناهیه از جانب ماضی و ابدیه عبارت است از ابدی بودن و ابدی آنست که وجود او آخر و نهایت
ندارد **لیس له ضد و لا ند و لا شبه و لا شریک** یعنی نیست او را ضد و نه ند و نه مانند و
نه شریک و ضد چیزی آنست که شریک او نباشد در ماهیت و حقیقت و درمیان ایشان مخالفت
باشد نه موافقت و همچنین است ند پس غرض از نفی ند بعد از نفی ضد مگر از مبالغه باشد و اما شبه در لغت
بمعنی مانند است و همچنین شریک بمعنی مطلق انباز است اما مراد از شبه اینجا مانندی است که شریک
باشد در ماهیت اعم ازین که مخالف باشد یا موافق و مراد از شریک نیز در شریک در ماهیت مخالف
یا موافق و مراد از شریک نیز شریک در ماهیت اعم از مخالفت و موافقت پس نفی شبه و شریک
بعد از نفی ضد و ند ترقی باشد **لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد** یعنی
نیست معبود بحق مگر خدا تعالی تنها است نیست شریک او را در الوهیت او راست ملک یعنی الوهیت و
او راست حمد **یحیی و یمیت** یعنی زنده میسازد و می میراند **و هو حی لا یموت** و او زنده است
که هرگز نمی میرد **بیده الخیر** یعنی بید قدرت اوست خیر اگر گفته شود که شر نیز بید قدرت اوست پس
چرا او را جواب گوییم چه آنکه گفته اند مقصود بالذات خیر است و شر مقصود از هر شری آن خیر
کلی است که در ضمن او است و یا این جهت که نسبت شر با و ترک ادب است پس تصریح نکرد بدی
و اذکر وا و را باشارت در آن قول که و هو علی کل شیء قدیر یا ازین جهت شر مطلقا صادر نشود از وی
زیرا که شر و معصوبت و نسبت با آنچه بدو می واقع میشود شر است اما در ذات خود و نظر بحکمت
خیر محض است و لهذا گفته اند هیچ شر قبیح نیست از حق سبحانه و اگر گفته شود که پس وجود کفار محض
خیر باشد و بذات خود و حال آنکه بدیهی است که در وی خیریت هیچ اعتباری جواب گوییم که
وجود کفار در ذات خود خیر محض است زیرا که مبدا صفات کمال خواهد شد و در نفس وجود شریت
نیست بلکه شریت در عدم ایمان است و عدم ایمان صادر نشده از حضرت حق سبحانه بلکه او امریست
مستمر از ازل و لهذا گفته اند وجود آنجا که باشد محض خیر است اگر شری بود راجع بعدم است پس هر چه
از وی صادر شود خیر محض است و اگر شری تسلیم کرده شود و آن بنا بر امریست که از وی صادر نشده و
هو علی کل شیء قدیر و او بر همه چیز قادر است در سنن ترمذی و ابن ماجه وارد شده

که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر که در آید در بازار و گوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد
یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر نویسد خدای تعالی از برای وی هزار هزار نیکی و
محو کند از وی هزار هزار بدی و بلند گرداند برای وی هزار هزار درجه و بنا کند برای وی خانه در بهشت
والیه المصیر یعنی بسوی اوست بازگشت بعد از مردن **هو الاول والآخر والظاهر**
والباطن یعنی اوست اول هر چیزی از این جهت که پیدا کننده اوست و آخر هر چیزی بعد از
فنای او و اوست ظاهر از وجود باعتبار کثرت دلایل و اوست باطن باعتبار حقیقت که در نمی یابد
او را هیچ عقلی و حسی یا اوست ظاهر یعنی غالب بر هر چیزی **و در حدیث آمده** که گفت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم انت الاول فلیس قبلک شیء وانت الآخر فلیس بعدک شیء وانت الظاهر
فلیس فوقک شیء وانت الباطن فلیس دونک شیء وگفته اند اول و آخر از برای جمع بین الوصفین است و
ادیبانه از برای جمع بین المجموعین لمنافقین فی تفسیر هذه الآیة ای هو الجامع بین الصفات المتقابلة
و شیخ شبلی قدس سره گفته که چون توان سخن کردن در صفات ذاتی که جامع است بین الاضداد و
بعضی گفته اند که این قول که الاول والآخر والظاهر والباطن اشارت است بآنکه وجود حقیقی حضرت
سبحانه راست و لیس غیر و دیگری را لیس گویا وجودی نیست غیر را و چون غیر را وجود نباشد پس این صفات
مذکوره منحصر در ذات او باشند **وهو بکل شیء علیم** و او بهمه چیز عالم است و در نفحات در ذکر شیخ
ابراهیم بن عیسی قدس سره آورده که ابراهیم خواص قدس سره گفته است که در بغداد بودم بر کنار دجله
وضو میساختم کسی را دیدم که از آن جانب دجله بر روی آب می آمد روی بر زمین نهادم و گفتم که بعزت
وجلال تو که روی بر ندارم تا این مرد را نمائی ابراهیم بن عیسی را دیدم بیامد و مرا بپا بجهانید و گفت
هرگاه خواهی که کس بر آب او بیاید حق شناسی بگو هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم
لیس کمثله شیء یعنی نیست مثل وی چیزی بدانکه مثل چیزی آنست که شریک او باشد در ماهیت
و حقیقت و دیگر آنکه گفته اند کاف تشبیه اینجا زاید است یعنی نیست مثل و شریک در حقیقت او هیچ چیز
وهو السمیع البصیر یعنی اوست شنوا و بینا اگر گفته شود که سمیع و بصیر را چون توان حصر کردن
در ذات او سبحانه و حال آنکه مخلوقات نیز سمیع و بصیر اند گوییم این حصر بنا بر آنست که سمیع و بصیر مخلوق
را اعتبار نکرده بنا بر آنکه سمع و بصر مخلوق حادث است و فانی نیز بشود و هر چه اول و آخر وی عدم است

میانہ او نیز عدم است یعنی او بمنزلہ عدم است ہمچنانکہ ظاہر میشود و از ظہر متخلل بین الدین و از لفناب تحقق
در انتہا حول بدور اول و آخر و از کفر متوسط بین الایمانین و یا بنا بر آنکہ سمع و بصر مخلوقات واقی نیست
بجمیع مصنوعات و مبصرات مثل مسموعات و مبصرات بعیدہ و ہرچہ ناقص است بمنزلہ معدوم است چنانکہ
ظاہر میشود و در وضوء کہ ناتمام است و در بالی کہ نصاب نرسیدہ باشد و در جاریہ کہ سہر معتبرہ در
صلوۃ اند بنا بایستہ بگویند حسبنا اللہ ونعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر یعنے کفایت گر ما
خدا است سبحانہ و نیک وکیل است حق سبحانہ و نیک خواجہ ایست و نیک یاری دہندہ ایست و مراد
بوکیل اینجا آنست کہ کسی کار خود را با وگذاشتہ باشند نہ آنکہ مامور اینکس باشد و سر در تثلیث این کلمہ
آنست کہ لہذا این کلمہ را دخل تمام است در تسہیل امور صعبہ چنانکہ بتجربہ معلوم شدہ است و اگرچہ تکرار
بدو بار حاصل میشود و اما ختم عمل بر فرد محبوب نسبت عند اللہ چنانکہ در صحیحین آمدہ کہ حق سبحانہ طاق است
و دوست میدارد طاق را و اول مکرری کہ فرد باشد ثلثہ است و قال فی تفسیر القاضی حسبنا اللہ
محسبنا و کافینا من احسبہ اذا کفاہ ویدل علی انہ بمعنی المحسب انہ لا یستفید با لاضافۃ تعریفا فی قولک
ہذا رجل حسبک حق سبحانہ از خاصیت این کلمہ در دفع خوف و اندوہ ہمچنین خبر میدہد کہ قالوا حسبنا اللہ
ونعم الوکیل فانقلبوا بنعمۃ من اللہ وفضل لم یمسسہم سوء واتبعوا رضوان اللہ یعنی پیغمبر صلی اللہ علیہ و
آلہ وسلم و جمعی از مومنان کہ بدر آمدہ بودند بقصد غزا حال آنکہ ترسانیدہ بود ایشانرا شخصی کہ کفار جمع گشتہ
و عظمت تمام جمع شدہ اند از برای شما ایشان گفتند حسبنا اللہ ونعم الوکیل پس برگشتند بنعمت بزرگ
از خدای سبحانہ کہ آن عافیت است و ثبات بر ایمان و بفضل بزرگ کہ آن ربح است در تجارت در حالتی
کہ نرسیدہ بود بایشان بدی مثل جراحت و مکر عدو و پیروی کردن رضای خدای سبحانہ را و در سنن
ابوداود آمدہ کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ ہرگاہ غالب آید بر تو چیزی بگو حسبی اللہ ونعم الوکیل
غفرانک ربنا والیک المصیر یعنی میخواہم آمرزش ترا ای پروردگار ما و بسوی تست
بازگشت بعد از مردن اللہم لا مانع لما اعطیت یعنی الہی نیست منع کنندہ مر چیزی را کہ دادہ
تو و اگر گفتہ شود کہ چہ صورت دارد منع چیزی کہ دادہ است زیرا کہ منع پیش از دادن می باشد
نہ بعد از دادن گوئیم مراد ازین دادن ازلے است کہ راجع بتقدیر است
ولا معطی لما منعت یعنی نیست دہندہ مر چیزی را کہ ندادہ تو ولا راد لما قضیت یعنی

نیست رد کننده مر آنچیز را حکم که قضا کرده تو و نیز میتواند که لفظ ما در اول و آخر مصدریه باشد یعنی نیست
مانعی دادن ترا و نیست رد کننده قضا ترا اما موصوله در جمیع مواضع ثلثه مستقیم است و لا ینفع
ذا الجد منک الجد یعنی نفع نمیکند صاحب غنا را بجای تو غنائی او یعنی غنائی تو غنای او دو با
سبحان ربی العلی الاعلی الوهاب یعنی پاکست پروردگار من که بلند تر است از آنکه
باشد او را شریک و بلند تر است از همه چیز بخشنده بنهایت و در سوم بار بخواند سبحان ربی العلی الاعلی
الکریم الوهاب یا وهاب یعنی پاکست پروردگار من که بلند است از آنکه باشد او را
شریکی و بلند تر است از همه چیز و کریمست و بخشنده است از بخشندگان و اظهر آن مینماید که یا و آخر
از همه ما بعد خود باشد یعنی وهاب سبحانک الی آخره سبحانک ما عبدناک حق عبادتک یعنی
پاکی تو نه پرستیده ایم ترا پرستش حقیقی یعنی لایق تو سبحانک ما عرفناک حق معرفتک
یعنی پاکی تو نشناخته ایم ترا لایق شناختن تو سبحانک ما ذکرناک حق ذکرک یعنی پاکی
تو یاد نکرده ایم ترا یاد کردن لایق تو سبحانک ما شکرناک حق شکرک یعنی پاکی تو شکر
نگفته ایم ترا شکر لایق تو و باید دانست که هر یک از عدم عبادت مذکوره و عدم معرفة و عدم
ذکر میتواند که علت ما بعد خود باشد باین معنی که عدم عبادت لایقه سبب عدم معرفة لایقه است
و عدم معرفة لایقه سبب عدم ذکر لایقه است زیرا که ذکر لایق موقوفست بر معرفت لایقه پس
چون معرفت لایقه نباشد ذکر لایق صحیح نخواهد بود و عدم ذکر لایق سبب عدم شکر لایق است
زیرا که شکر لایق موقوف بر ذکر لایق است پس چون ذکر لایق نباشد شکر لایق نخواهد بود
بلکه میگوییم که هر یک از امور ثلثه مذکوره معلول بعد خود است باین که عدم عبادت لایقه بجهة عدم معرفة
لایقه زیرا که تا کسی او را نیک نشناخته باشد نیک نمی پرستد و عدم معرفت لایق بجهة عدم ذکر لایق است
و آن ظاهر است و عدم ذکر لایق بجهة عدم شکر لایق است باین معنی که هر که شکر لایق نگفت توفیق
ذکر لایق نیافت سبحان الله الابدی الابد یعنی پاکست خدایی که ابدی است و ابدی است
که وجود آنرا نهایت نباشد و انداختن یای ازین قول که الابد بسبب رعایت قیاس است و تکرار ابدی
از جهة تاکید مبالغه است سبحان الله الواحد الاحد یعنی پاکست خدایی که یگانه است
در صفات و یگانه است در ماهیت و حقیقت سبحان الله الفرد الصمد یعنی پاکست

که نگاه داشته است بهتر آنست که قصد او کرده میشود در حاجتها سبحان الله رافع السموات بغیر
عمد یعنی پاکست خدای که بلند سازنده آسمانها است بی ستون سبحان الله الذی
لم یتخذ صاحبة ولا ولدا یعنی پاکست خدای که منزه است او را از زن و فرزند سبحان الله
الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد یعنی پاکست خدای که نزاینده است دیگری
را و زاینده ایچه است و یگری همتا بوده است او را همتای دیگری سبحان الملک القدوس
یعنی پاکست پادشاهی که پاک است از همه عیبها سبحان ذی الملک والملکوت یعنی پاکست
صاحب ملک و ملکوت گفته اند عالم محیط العرش را چه بر دو قسم است یکی عالم ظاهر و یکی عالم باطن
عالم ظاهر آنست که او را بحواس ظاهره توان دریافتن و او را بسه نام است عالم ظاهر و عالم ملک
و عالم شهادت و قسم دوم عالم باطن است که او را بحواس ظاهره نتوان یافت و او را هم سه نام است
عالم باطن و عالم ملکوت و عالم غیب و باز عالم غیب دو قسم است یکی آنست که حضرت حق سبحانه دلیلی
نصب نکرده برادراک آن و منحصر است در علم او [illegible] حق سبحانه و آنست مراد غیب
آنجا که گفته وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو یعنی نزد اوست گنجهای غیب یا کلیدهای غیب
نمیداند او را مگر او و قسم دیگر آنست که دلیلی نصب کرده برادراک آن مانند قیامت و احوال آن
و بهشت و دوزخ و احوال آن که آیات قرآنی دلائل اند منصوبه از برای ادراک آن و قسم ثانی
داخل است در آن غیب که گفته هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب سبحان ذی العزة
والعظمة والقدرة والهیبة والجلال والجمال والکمال والبقاء والفناء
والضیاء والآلاء والنعماء والکبریاء والجبروت یعنی پاکست خدای صاحب
عزت و عظمت و قدرت تامه و هیبت و جلال و جمال و کمال و بقاء و ضیاء و نعمتهای ظاهر و باطن
و صاحب بزرگی ذات و بزرگی صفات و جلال در لغت بمعنی بزرگی است و جمال بمعنی خوبی و
نزد متکلمین جلال عبارت است از صفات سلبیه مثل آنکه حق سبحانه جسم نیست و جوهر نیست
و در مکان نیست و مانند اینها و جمال عبارت است از صفات ثبوتیه مثل آنکه حق سبحانه زنده
و عالم است و قادر است و بصیر است تا آخر صفات ثبوتیه و اما نزد اهل تصوف جلال عبارت است
از صفات قهریه و جمال از صفات لطیفه و اما آنکه حق سبحانه صاحب ضیاست باین معنی است که

از هر عیبها که گفته اند آن اوست و ثنا همی از وست **سبحان الملک الحی الذی لاینام**
ولایموت یعنی پاکست آن پادشاهی که زنده است و خواب نمیکند و نمی میرد **سبوح قدوس**
ربنا ورب الملائکة والروح یعنی او منزه است از نقصان و پاکست و وی رب است از
عیب و پروردگار ماست و پروردگار ملائکه و روح است بعضی گفته اند این روح عبارتست
از ارواح اموات و عدم تخصیص بنا بر آنست که اسم جنس است و بعضی گفته اند روح عبارت از جبرئیل است
علیه السلام و تخصیص او بذکر بعد از ذکر ملائکه از جهت شرف اوست چنانکه در آیه کریمه من کان
عدوا لله وملائکته ورسله وجبرئیل الآیة بعضی گفته اند روح جماعتی اند از خلق که حافظان آدمیانند
و بعضی گفته اند فرشته است موکل بر ارواح و بعضی گفته اند روح جمعی اند از مخلوق که می بینند ملائکه
ایشان را مگر در شب قدر و در تاج الاسامی گفته روح فرشته است که تنها یک صف است و باقی فرشتها
یک صف **سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر** یعنی پاکست خدا و تعالی
از هر عیبی و نقصانی و حمد مر خدای راست و نیست معبود بحق مگر خداوند تعالی و خدای تعالی بزرگست از همه چیز
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم یعنی نیست حیله و تدبیری و نیست قوتی و قدرتی
مگر بتوفیق خداوندی که تعالی است از شرکت غیر در حقیقت و صفات الوهیت و او بزرگوار مطلق است
که حقیر است همه چیز بنسبت با او **اللهم انت الملک الحق الذی لا اله الا انت** یعنی الهی
توئی پادشاه سزاوار پادشاهی که نیست معبود بحق مگر تو و گفته اند هفتاد هزار فرشته سجده اند که هرگاه که
این کلمات گفته میشود آن هفتاد هزار فرشته همه بسجده می افتند و از اینجاست که قاریان او را چون اینجا
میرسند بموافقت آن ملائکه سر بسجده را پست میکنند و اشارت بسجده میکنند و سجده تمام نمیکنند زیراکه
در روایه آمده که سجده که غیر سجده صلاتی است و غیر سجده تلاوت و غیر سجده شکر مکروه است **یا الله**
بدان ای طالب الله اسم ذاتیست که مستجمع جمیع صفات است و در صحیحین وارد شده و تفسیرات نود و نه نام که
گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که بتحقیق که مر خدای را نود و نه نام است صد است مگر یکی که هر که
احصا کند آنها را در آید در بهشت و در مصادر گفته که احصا بمعنی آید شمردن و دانستن و توانستن
یعنی طاقت و توانائی پس اگر در حدیث معنی اول مراد باشد جزای مذکور شامل است عالم بمعنی این
اسما را و غیر او را اگر معنی ثانی مراد باشد جزای مذکور مخصوص بکسی است که معنی اسما را بداند و اعتقاد بکند

اسما اینها ثابت اند حق را سبحانه و اگر مراد معنی ثالث باشد می تواند که مراد توانایی بر شمردن باشد یا بدانستن
یعنی هر که تواند شمرد اینها را یا تواند که نقل کند اینها را بر وجه مذکور هر وقت که خواهد در آید در بهشت
و بعضی گفته اند احصا بر سه نوع است اول احصا یقینی است باین معنی که یقین حاصل شده باشد بنده
را که این اسما ثابت اند مر حضرت حق سبحانه را و دوم احصا تحقیقی است باین معنی که این اسما متحقق
و ثابت شده باشد بنده را اما راسخ و محکم نشده باشد و سوم احصا تخلقیست باین معنی که بنده متخلق
شده باشد باین معنی و این اسما راسخ خلق و خوی او شده باشد و معنی تحقیق این اسما بنده را با تحقق بنده
باین اسما آنست که پرتو از این اسما متحقق شده باشد بنده را با خلق بنده گردیده باشد و در عوارف آورده
در باب سی ام در ذکر اخلاق صوفیه که مرویست از حضرت شیخ ابو علی فارمدی قدس سره که او
حکایت میکرده از حضرت شیخ ابو القاسم کرکانی قدس سره که او میگفته که نود و نه نام میگردد اوصاف
سالک و حال آنکه او هنوز در سلوک است و واصل نشده است و مراد باین که اسما اوصاف
سالک شود اینست که بنده میگردد از هر اسمی وصفتی ملایم صفت و تصور بشر مثل آنکه گیرد از رحیم
معنی از رحمت بر قدر تصور بشر انتهی کلامه و باید دانست که اسم نزد بعضی از صوفیان عین و
مسمی است چنانکه بعضی از افاضل گفته اند مصراع ای اسم تو گنج هر طلسمی ؛ و مراد ایشان از اسم
مفهوم اسمی است و از مسمی ذات حق سبحانه و توجیه کلام ایشان معنی بر آنست که معنی نزد ایشان
ذات ملحوظ بصفت رحمت است چنانکه نزد اهل لغة شیء له الرحمة پس معنی غیر مقید است بچیزی و اسم
همان مسمی است اما مقید بقید عرضی پس اسم و مسمی بالذات یکی باشند و قال فی فصل الخطاب لا نعنی
بالاسم اللفظ بل مدلوله وهو الذات الموصوفة بصفة کاللطیف والقهر وهذا معنی قول العلماء رحمهم الله
الاسم هو المسمی انتهی کلامه و باید دانست که هر مفهومی که بآن توصیف کرده شود حضرت حق سبحانه را و بر وی
اطلاق کرده شود آنرا مراد از آن مفهوم مرتبه کمال آن مفهوم است مثل آنکه چون او را عظیم گویند مراد
عظیم مطلق باشد یعنی نسبت بهمه چیز و چون حی میگویند زنده دایمی خواهند و علی هذا القیاس فی جمیع الاسماء
و در ذکر اسماء الله در او را اختیار کرده طریق خطاب بر غیبت زیرا که در خطاب تعالی بحضرت حق سبحانه
حضوری هست که در غیبت نیست اما خاصیت این اسم آنست که گفته اند هر که بر خواندن این اسم را
مداومت کند سر و جانیت او فانی گردد از انوار ربوبیت و صفای ناسوتیت چندانی که نگنجد در تعرب

حضرت شیخ ابو اسحاق گازرونی قدس سره فرموده که هرکه هر روز هزار بار یا الله گوید حق تعالی
او را از اصحاب یقین گرداند یا رحمن یعنی ای بخشاینده در دنیا و آخرت یا رحیم یعنی ای بخشاینده
بخشنده در آخرت و گفته اند که بنای صیغه این هر دو اسم از مبالغه است رحمة در لغت عبارتست
از رقت قلب یعنی تنگی دل و مهربانی که مقتضای تفضل و احسانست و از رحمت اشتقاق کرده اند
رحم را بفتح را و کسر حای مهمله زیرا که او مهربانی دارد بر آنچه در ویست اما این معنی لغوی که رقت قلبیست
مناسب نیست بنسبت بجای حضرت حق سبحانه زیرا که او از قلب منزه است پس مراد غایت و
ثمره این رقت باشد که آن تفضل و احسانست و همچنین است قاعده نزد ارباب علم که هرگاه اسمی
را اطلاق کنند بر حضرت حق سبحانه و معنی لغوی او مستقیم نباشد مراد غایت و ثمره آن اسم است و دیگر
مبالغه در رحمن بیشتر است از رحیم زیرا که زیادتی حروف دلالت میکند بر زیادتی معنی و این زیادتی
معنی گاهی موجود میشود باعتبار کمیت گاهی باعتبار کیفیت پس بر اعتبار اول گفت که یا رحمن الدنیا
زیرا که رحمت دنیا فرارسنده است مومنان و کافران را و گفته شد یا رحیم الآخرة زیرا که رحمت آخرة
مخصوص مومنانست بنا بر اعتبار کیفیت گفته شد که یا رحمن الدنیا و الآخرة و یا رحیم الدنیا زیرا که
نعم دنیویه بعضے بزرگ است و بعضے حقیر و نعیم اخرویه همه بزرگ است پس بر آنکه کیفیت بزرگی
در مجموع نعم دنیوی و اخروی ثابته است گفته شد که یا رحمن الدنیا و الآخرت و بنا بر آنکه کیفیت
بزرگی در نعیم دنیاوی فقط کمتر است گفته شده که یا رحمن الدنیا و تقدیم کرده رحمن را و اگرچه
قیاس مقتضے ترقی است از ادنی یا علی بجهت تقدیم دنیا بر رحمت آخرت و یا بجهت آنکه رحمن
همچو علم گشته مر ذات مقدس او را باعتبار عدم اطلاق رحمن بر غیر او سبحانه زیرا که عبارتست
از منعم حقیقی که رسیده است رحمت او بغایت و این صادق نیاید بر غیر او و یا بجهت آنکه رحمن
وقتی که دلالت کرد بر نعیم جلیله و اصول آن نعم ذکر کرد رحیم را تا متناول گردد آنرا زیرا که خارج
شده از آن نعیم و اصول آن پس رحیم بمنزله تتمه رحمن باشد اما خاصیت اسم رحمن آنست که گفته
هرکه خواند این اسم را بعد از هر نماز فرض صد بار دور کرده از وی غفلت و نسیان و سختی دل و اما
خاصیت اسم رحیم گفته اند نزدیک است بخاصیت اسم رحمن اما اگر از حق سبحانه مواهب و عطا
دنیوی طلبد متمسک باسم رحمن کند درین بیشتر باید و اگر در حاجات و کمالات اخروی خواهد

و رب رحیم باید و نیز گفته اند بعد از نماز بامداد صد بار بخواند بر جمله خلایق رحیم و مهربان گردد یا ملک
یعنی ای پادشاه و خاصیت این اسم آنست که هر که مداومت کند برین اسم امید است که از بلیات
دنیوی و اخروی محفوظ گردد و در نظر خلایق با حرمت و هیبت باشد و منقولست از حضرت پیغمبر
علیه السلام که هر که گوید نیست شفای مریض در وقت عیادت او صد و دوازده بار اللهم انت الملک
الحق الذی لا اله الا انت یا الله یا سلام یا کافی صد بار دیگر یا شافی القلوب بگوید مرض او مبدل
بصحت شود بعنایت حق سبحانه یا قدوس یعنی ای پاک و دور از هر عیبی و نقصانی و خاصیت این
اسم آنست که هر که او را هر روز بگوید دل او از کدورت صاف گردد یا سلام یعنی ای
از هر آفتی و نقصانی و خاصیت این اسم آنست که هر که او را صد و بیست مرتبه بر بیمار خواند حق سبحانه مرض
او را بصحت مبدل گرداند یا مومن یعنی ای امن دهنده یا یعنی امین گرداننده بندگان از ظلم که
هر چه بایشان میکند فضلست و عدل یا امین گرداننده متقیان را از اصل عذاب و عاصیان را
از عذاب ابدی و خاصیت این اسم آنست که هر که بخواندن این اسم مداومت نماید حق سبحانه و تعالی
او را امین گرداند از شر دشمنان پیدا و پوشیده و هر که این اسم را بنویسد و با خود دارد از جمله اموال
هر چه داشته باشد در امان باشد یا مهیمن یعنی رقیب و نگاه بان هر چیزی و این لفظ مقلوب است
از امن که قلب کرده شده همزه او بحرف ها پس اصل او مومن باشد و بعضی گفته اند مهیمن بمعنی [illegible]
دست المهیمن یعنی راست و بعضی گفته اند بمعنی امین است و بعضی گفته اند بمعنی گواه آمده است
و بعضی گفته اند بمعنی آگاه است از آشکار و نهان و خاصیت این اسم اینست که گفته اند هر که غسل
کند و این اسم را صد بار بخواند باطن وی روشن شود یا عزیز یعنی ای غالب بر هر چیزی یا ای
بی همتا و عزیز گاه در مقابله ذلیل نیز می آید و این اسم اینجا مناسب است و خاصیت این اسم آنست
که گفته اند هر که او را چهل صباح بعد از نماز بامداد چهل بار گوید حق سبحانه او را بهیچکس محتاج نگرداند یا جبار
یعنی ای آنکه اجبار کند خلق را بر هر چه خواهد یا آنکه اصلاح کند حال خلق را و بگذشت در لا اله الا الله
الملک الجبار یا متکبر یعنی ای سرکشنده از هر چه سبب حاجت است یا نقصان و بعضی گفته اند
ای سرکشنده از ادراک اوهام و عقول و بعضی گفته اند ای منفرد بعظمت و بعضی گفته اند ای تکبر کننده
بر بندگان که تجاوز کرده اند از حد و منازعت نموده باو در عظمت و بعضی گفته اند این اسم از کبریاست

که عظمت آن ذاتست از کبریکه موسوم است و خاصیت این اسم آنست که گفته اند هر که پیش از آنکه
بزن نزدیک شود ده بار این اسم را بخواند و بعد ازان نزدیکی کند حضرت حق سبحانه او را فرزندی دهد
که صالح و با شرف باشد از حضرت عزت یا خالق یعنی ای تقدیر کننده اشیا بر مقتضای
حکمت و تقدیر عبارت است از تعیین هر مخلوقی باندازه که بران موجود خواهد شد یا باری
یعنی ای آفریننده اشیا بری و پاک از تفاوت از حسن و قبح و نفع و ضر عمل و خاصیت این اسم
آنست که هر که این اسم را بخواند در شب فرشته آفریند خدای سبحانه که تا روز قیامت آن فرشته طاعت
کند و ثواب آن ازان گوینده را باشد یا مصور یعنی ای آفریننده صور اشیا و کیفیات ایشان چنین است
این اسما ثلثه را در تفسیر قاضی و انسب بنسبت بهما که خالق اگرچه در اغلب مستعمل بمعنی آفریننده است
اما چون باری و مصور بعد از وی می آید و معنی ایجاد در ایشان هست پس خالق را بمعنی تقدیر کننده که گاهی بآن معنی
نیز می آید چنانکه در احسن الخالقین گفته اند خیال باید کرد تا تکرار لازم نیاید و خاصیت اسما ثلثه بطریق
اشتراک آنست که هر زن که نازاینده باشد هفت روز روزه دارد و در وقت افطار هر شب این اسما را بیست
و یکبار بخواند و بر آب دمیده بیاشامد حق سبحانه و تعالی او را فرزند شایسته روزی گرداند یا غفار ای بغایت
آمرزنده و بکرات گناه پوشنده و مبالغه در غفار ازان قول که لا اله الا الله هو العزیز الغفار خاصیت این اسم آنست
که هر که این اسم را مداومت نماید حضرت حق سبحانه و تعالی گناهان او را بیامرزد یا قهار یعنی ای غالب بر
هر چیزی و خاصیت این اسم آنست که هر سالکی که این اسم مداومت نماید شکسته گردد هوای نفس او و
محبت دنیا بدل او سرد گردد و صفای باطن حاصل آید و گفته اند مداومت بر گفتن یا قهار یا ذل سبب
دفع ظلم است یا وهاب ای بغایت بخشنده یعنی بخشنده انواع عطایا و نعم ظاهر و باطن بی سبب و
بی غرض اصحاب دعوات این اسم و مستقیمان خاصیات اسما فرموده اند که این اسمیست کثیر البرکات
عظیم الخاصیات و سبب سرعت اجابت دعوت و خاصیات او ازان بیشتر است که تقریر و بیان
راست آید و اکابر ازین فرموده اند که هر که خواهد دعائی کند هفت بار یا وهاب بگوید البته او را حضرت
سبحانه اجابت کند و هر کس که چیزی طلبد یا بدست شخصی در جنبه افتد و گرفتار باشد یا در رزق او تنگی
باشد یا در کسب او بسیار مشقت باشد یا سالکی را در راه فتحی پدید نیاید باید که سه شب یا هفت شب هر
شب وضو ساخته دو رکعت نماز بکند و سر برهنه کند و دست بردارد و صد بار یا وهاب بگوید و بعد ازان هم چنان

باید بجناب حضرت قاضی الحاجات حق سبحانه حاجت خود را روا گرداند و گفته اند اگر کسی مداومت نماید بر آنکه بعد از
نماز چاشت سجده کند هفت بار یا وهاب گوید حق سبحانه او را توانگری بخشد و هر که بر عدد تکبیر دعوت کند
این اسم را مدت چهل روز یکشنبه و رمضان بعدد ثنائی آنچه طالب آنست یابد و منقولست که عزیزی یکی از مشایخ
را دید که با مریدان و اصحاب خود همه اغنیا اند بعضی از آن مریدان پرسید که شیخ شما را از اسما کدام
اسم تلقین و تعلیم کرده آن مرید گفت مداومت با این اسم وهاب است یا رزاق ای بغایت رزق
دهنده و خاصیت این اسم آنست که هر که بدین اسم مداومت نماید در رزق او کشاده شود و گفته اند
هر که پیش از نماز صبح این اسم چهار رکن خانه خود بر هر رکن ده بیست بار بخواند و ابتدا را از جانب غرب
کند در آن خانه شر و فتنه در نیاید یا فتاح یعنی ای بغایت فاتح بعضی گفته اند فتاح بمعنی حاکم است
بعضی گفته اند بمعنی تمیز کننده است میان امور مشتبه و میتواند که بمعنی کشاینده مطلق باشد چنانکه
گذشت در خیر الفاتحین و خاصیت این اسم آنست که هر که بروی مداومت نماید فتوح ابواب و
ابواب فتوح بروی باز شود یا علیم یعنی ای بغایت دانا و خاصیت این اسم آنست که هر که بدین
اسم مداومت نماید و بسیار خواند دل او روشن کرده انواع انوار در دل او پدید آید یا قابض یعنی
ای تنگ سازنده رزق و غیر آن بر هر که خواهد بمقتضای حکمت و خاصیت این اسم آنست که هر که او را
چهل روز چهل لقمه نان نویسد و بخورد از محنت گرسنگی ایمن گردد یا باسط یعنی ای کشاده سازنده
رزق و غیر آن بر هر که خواهد بمقتضای قسمت و خاصیت این اسم آنست که هر که وقت سحر دست بردارد
این اسم را ده بار بخواند پس دست فرود آرد محتاج بهیچکس نشود یا خافض یعنی ای پست گرداننده
و خاصیت این اسم آنست که هر که سه شبانه روز روزه دارد و در روز چهارم در مجلسی این اسم را
هفتاد و هزار بخواند حق سبحانه و تعالی شر دشمن او را کفایت گرداند یا رافع یعنی ای بلند
گرداننده و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را بخواند در میان شب و میان روز صد بار
حق تعالی او را بر همه ممتاز گرداند بفضل و شرف و غنا یا معز یعنی ای عزیز گرداننده و خاصیت
این اسم آنست که هر که در شب دوشنبه یا شب جمعه این اسم را صد و چهل بار بخواند بعد از نماز
خفتن حق سبحانه او را در چشم مردم با هیبت گرداند و از کس نترسد بجز حق سبحانه یا مذل یعنی ای
خوار گرداننده و خاصیت این اسم آنست که هر که از ظالمی یا از حاسدی ترسد این اسم را هفتاد

وپنج بار بخواند وبعد ازان سجده کند وگوید در سجده الهی مرا از شر فلان کس ایمن گردان حق سبحانه شر او را کفایت
گرداند یا سمیع یعنی ای بغایت شنوا وخاصیت این اسم آنست که هر که روز پنجشنبه نماز پیشین بگذارد
وبعد ازان سخن نگوید واین اسم را صد بار بگوید از خدای سبحانه مراد طلبد حاجتش روا گردد یا بصیر
یعنی ای بغایت بینا وخاصیت این اسم آنست که هر که با اعتقاد درست درمیان سنت وفرض نماز
آدینه این اسم را صد بار گوید حق سبحانه او را مقبول گرداند یا حکم یعنی ای حاکم وحقیقتش آنست که حکم کسی را
گویند که حکم را باو تفویض کنند وبحکم او راضی باشند وخاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را در نیم شب
چندان خواند که خواب بروی غلبه کند وبی اختیار در خواب شود حق سبحانه باطن او را محرم اسرار خود
گرداند یا عدل یعنی ای عادل وخاصیت این اسم آنست که در شب جمعه این اسم را ببیست لقمه نان
نویسد وبخورد حق سبحانه مردم را منقاد ومطیع او گرداند یا لطیف یعنی ای مهربان وبیان این اسم را درین آیة که الله
لطیف بعباده این چنین تفسیر کرده اند که ترغیب کننده بندگان را باصناف نیکی که وعده یابد او را اوهام وبعضی
گفته اند که لطیف آنست که حقیقت او را نتوانند یافت ودر تاج الاسامی گفته که اللطیف نیکویی ولطف
از خدای سبحانه مهربانی است وسازوار به بندگان نیکوکار ودر تفسیر مدارک گفته در تفسیر وهو اللطیف الخبیر
لطیف یعنی عالم بدقایق اشیا وخبیر یعنی عالم بحقایق آن اشیا وخاصیت این اسم آنست که اگر کسی عیالوار
باشد وفقیر باشد ویا غریب وبیکس باشد ویا بیمار باشد باید که وضو سازد ودو رکعت نماز بگزارد وبعد ازان
این اسم صد بار بخواند حاجت او را حضرت قاضی الحاجات روا گرداند یا خبیر یعنی خبردار از همه چیز و
خاصیت این اسم آنست که اگر کسی از خوی بد در زحمت باشد واین اسم را بسیار بخواند بصلاح آید
یا حلیم یعنی ای بردبار باین معنی که تعجیل نمیکند در عقوبت عاصیان بلکه تاخیر میکند که شاید باز گردند و
خاصیت این اسم آنست که هر کرا زراعتی ویا باغی باشد وخواهد که هیچ آفتی باو نرسد این اسم بر پاره کاغذ
نویسد ودر موضع اندازد هیچ آفت نرسد یا عظیم یعنی ای بزرگوار مطلق که حقیر است همه چیز نسبت
وی وخاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را بسیار یاد کند نزدیک خلقان عزیز گردد یا غفور
یعنی ای بغایت آمرزنده وخاصیت این اسم آنست که هر که را تپ ویا دردی یا اندوهی یا غمی باشد
یا غفور بر سه پاره کاغذ نویسد وبخورد شفا یابد وفرح حاصل شود یا شکور یعنی ای جزای دهنده عبادات
اینچنین بیان کرده اند شکور در تفاسیر شرح احادیث اما از تاج الاسامی مفهوم میگردد که شکور ستاینده است

آنست کہ بر عمل اندک جزای بسیار دہد یعنی او اندک پذیر بسیار بخش باشد وخاصیت این اسم آنست
کہ ہر کہ را در معاش او تنگی باشد ویا در دل وی کدورتی باشد یا در چشم وی تاریکی باشد این اسم را چہل و
یکبار بر آب دمد و بآن آب وضو سازد حق سبحانہ مطلوب ورا حاصل گرداند **یا علی** یعنی ای عالی
از انکا در اشتراکی باشد در ماہیت و در صفات الوہیت وخاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ بر خواندن
این اسم مداومت نماید و یا نویسد با خود دارد اگر صغیر القدر باشد کبیر القدر گردد و اگر تنگ روزی
باشد فراخ روزی شود و اگر غریب باشد حق سبحانہ وتعالی او را بوطن باز رساند بصحت وسلامت **یا کبیر**
یعنی ای عظیم الشان فایق بر ہمہ چیزی بقدرت تامہ وخاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ این اسم را
سہ روز صد بار بخواند در میان خلایق بعزت شود **یا حفیظ** یعنی ای نگاہ دارندہ مخلوقات از ہلکہ وہا
وخاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ این اسم را روزی شانزدہ بار بخواند از جمیع آفات در امان
باشد **یا مقیت** یعنی ای توانا و بعضے گفتہ اند مقیت از قوت است بسکون واو یعنی قوت دہندہ
مخلوقات و بعضی گفتہ اند گواہ بر چیزی وخاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ را فرزند بد خوی
باشد این اسم را ہفت بار بر کوزہ خالی بخواند و بعد از ان آب پر سازد و از ان آب بخوراند نیک خوی
شود **یا حسیب** یعنی ای کفایت کنندہ مہمات و بعضے گفتہ اند حساب کنندہ بندگان در روز
قیامت و بعضے گفتہ اند حسیب بمعنی عالم است وخاصیت این اسم آنست کہ اگر کسی از دزد
ترسد ویا از چشم زخم یا از ہمسایہ ویا از دشمن دیگر ترسد باید کہ روز پنجشنبہ بنیاد کند ہفت شبانہ روز
بامداد و شبانگاہ ہفتاد و ہفت بار بگوید کہ حسبی اللہ الحسیب تا ایمن گردد از شر اینہا **یا جلیل**
یعنی ای بزرگوار مطلق کہ حقیر است ہمہ چیز بہ نسبت او وجلال را در ذو الجلال والاکرام باستغنا
مطلق تفسیر کردہ اند پس جلیل بمعنی مستغنی مطلق باشد وخاصیت این اسم آنست کہ او را بمشک و
زعفران بنویسد و بشوید و بخورد در میان مردم معزز گردد **یا کریم** یعنی ای بزرگوار مطلق ویا
آنکہ بسیار است خیر و نفع وخاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ بر خواندن این اسم مداومت
نماید امید است کہ در دنیا و آخرت عزیز باشد **یا رقیب** یعنی ای پاسبان و نگاہ دارندہ
کہ غایب نشود از وی چیزی وخاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ این اسم را ہفتاد بار بخواند بر خود
یا بر اہل خود ویا بر فرزند خود ویا بر مال خود ویا بر این ہمہ در حفظ وامان حق سبحانہ باشند از جملہ آفات **یا مجیب**

ای اجابت کننده دعا و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را مداومت نماید امید هست که مستجاب الدعوات گردد **یا واسع** یعنی فراخ عطا یعنی ای آنکه فرا رسنده است رزق او همه خلق را و رحمت او همه چیز را و خاصیت این اسم آنست که هر کسی که او را اندک مالی باشد معاش او بآن نگذرد و این اسم را بسیار خواند در رزق بروی گشاده گردد **یا حکیم** یعنی ای استوار کار و خاصیت این اسم آنست که هر که او را شغلی باشد و خاطرخواه او نباشد و او را در آن رشد می نباشد این اسم را بسیار خواند کار را چنان گردد که خاطرخواه اوست **یا ودود** یعنی ای دوست بندگان و میتوانند که ودود فعول بمعنی فاعل باشد و بمعنی مفعول باشد و خاصیت این اسم آنست که هر گاه در میان دو کس مخالفت باشد این اسم را بر چیزی خورد نی هزار بار خوانده باشد بآنکس دهد که مخالفت از جانب اوست تا بخورد مخالفت مرتفع گردد **یا مجید** یعنی بزرگوار مطلق و بعضی گفته اند آنکه عطا و بخشش گشاده باشد و فرا رسنده همه را در تفسیر این آیة که بل هو قرآن مجید گفته اند کتاب شریف و همچنین مجید را در شرح حدیث شریف تفسیر کرده اند و خاصیت این اسم آنست که هر که بدین اسم مداومت نماید امید است که از بزرگی برخوردار گردد و نیز اگر کسی را در خویشان قدر نباشد این اسم را بعد از نماز بامداد نود و نه بار بخواند و بر خود بدمد میان خویشان عزیز گردد **یا باعث** یعنی ای برانگیزنده اموات از قبور روز قیامت و خاصیت این اسم آنست که هر که بدین اسم مداومت نماید امید است که ترس حق سبحانه بروی غالب گردد **یا شهید** یعنی ای حاضری که غایب نگردد از وی چیزی و نیز میتوانند که شهید بمعنی گواه باشد بر اعمال بندگان چنانکه گفته والله شهید علی ما تعملون یعنی خدای سبحانه گواه است بر آنچه میکنید از خیر و شر و خاصیت این اسم آنست که هر که بدان مداومت نماید امید است که از معاصی اجتناب کند و هر کرا فرزند عزیز نافرمان بود او را نباشد انگشت شهادت بر پیشانی وی نهد بگوید یا شهید مطیع وی گردد **یا حق** یعنی ای آنکه متحقق و ثابت است هستی او و بعضی گفته اند ای سزاوار خدا وندی پس حق سبحانه بمعنی حقیق باشد و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی را چیزی گم شده باشد لفظ یا حق را و نام آن چیزرا در کاغذ بنویسد چون شب درآید کاغذ بر دست نهد و در آسمان نظر کند حق سبحانه گم شده او را باز گرداند **یا وکیل** یعنی ای آنکه باو گذاشته اند بندگان کار خود را و خاصیت این اسم آنست که هر که او را بسیار گوید امید است که حق سبحانه

بالکلیه کار او را بر خود گیرد و او را بنفس وا نگذارد و اگر کسی را از آب یا آتش یا از چیزی دیگر ترسد این اسم را
بسیار خواند در امان شود یا قوی یعنی ای توانا که عجز را بدو راه نیست و خاصیت این اسم
آنست که اگر کسی را دشمن قوی باشد و قادر نباشد به دفع وی قدری آرد گیرد و آنرا خمیر سازد
و از آن خمیر یا هزار پاره سازد هر پاره مثل نخودی یا نخود تر یا بزرگتر پس یک یک پاره بر داند و پیش
مرغ بیفگند و در وقت افگندن بگوید به نیت دفع دشمن حق سبحانه شر او را کفایت گرداند یا متین
یعنی ای سخت قوت متین را در تفسیر در معنی درین آیه که ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین تفسیر
شدید القوة و در تاج الاسامی باستوار کرده و در صحاح تفسیر بصلب کرده خاصیت این اسم آنست
که هر که او را بسیار گوید امید است که کارهای سخت بر وی آسان شوند و این اسم را بر خوردنی
نویسد و بازن کم شیر دهد شیرش زیاده شود یا ولی یعنی ای دوست دارنده مؤمنان و بعضی
گفته اند که یعنی ای بر خود گیرنده کار بندگان و بعضی گفته اند ولی یعنی یاری دهنده و خاصیت این
اسم آنست که هر که او را بسیار خواند امید است که یکی از اولیای حق سبحانه گردد و اگر زن کج
خلق باشد شوهرش در وقت صحبت این اسم را در خاطر دارد نیک خوی گردد یا حمید یعنی ای ستوده
که مستحق ستایش گردی و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را بسیار گوید امید است
که ستوده گردد پیش خلق و اگر کسی این اسم را در درون کاسه نویسد و از آن خورد اگر فحش گوی
و بدزبان باشد زبانش بصلاح آید یا محصی یعنی ای ضبط کننده هر چیزی که هیچ غایب نمیشود
از علم وی هیچ چیز و بعضی گفته اند ای دانا و بعضی گفته اند ای توانا و خاصیت این اسم آنست که هر که
او را بسیار گوید امید است که او را تعیین [illegible] احصاء اشیا حاصل شود و اگر کسی از حساب قیامت
ترسد و در روز آدینه این اسم را هزار بار خواند حساب قیامت بر وی آسان شود یا مبدی
یعنی ای پیدا کننده چیزها از عدم و خاصیت این اسم آنست که هر که را زن حامله باشد و ترسد
از افتادن بچه پیش از وقت یا از دیر ماندن در شکم انگشت سبابه را بر شکم وی ماند و نود و نه بار این
اسم را بخواند حق سبحانه آن حمل را نگاه دارد از افتادن و دیر ماندن یا معید یعنی ای بازگرداننده
مخلوقات بعد از حیوة بمردن و بعضی گفته اند بازگرداننده از حیوة بممات و از ممات بحیوة و خاصیت
این اسم آنست که هر که را غایبی باشد و بر ماند و خواهد که باز آید یا از وی خبر بیاید در آن وقت که

اہل خانہ جملہ در خواب شوند این اسم بر چہار دیوار خانہ ہفتاد بار بخواند بعد از خواندن بگوید یا سمیع
بازگردان ہمین فلان کس را یا خبر وی را البتہ دران زودی یا غایب یا خبر او بیاید یا محیی یعنی ای
زندہ گردانندہ و خاصیت این اسم آنست کہ ہرکہ او را ورد سازد و در وقت سحر ہزار یکبار بخواند
امید است کہ حق سبحانہ دل او را زندہ گرداند و اگر کسی بزحمت گرفتار شدہ باشد ہفت روز این
اسم را بر ہفت اندام خود ہر روز بخواند صحت یابد یا ممیت یعنی ای میرانندہ و خاصیت این
اسم آنست کہ ہرکہ او را بسیار گوید جہت ہلاک دشمن یا غیر آن امید است کہ مقصود وی حاصل آید
یا حی یعنی ای زندہ دایمی خاصیت این اسم آنست کہ ہرکہ او را بسیار گوید امید است کہ
حیات دراز یابد یا قیوم ای آنکہ ہمیشہ قیام نماید بتدبیر حفظ خلق و خاصیت این اسم آنست
کہ ہرکہ این اسم را در وقت سحر بسیار خواند او را تصرف در دلہا حاصل آید و حضرت شیخ نور الدین جعفر
قدس سرہ کہ از مریدان بیواسطہ حضرت مرشد صمدانی میر سید علی ہمدانی اند قدس سرہ گفتہ اند کہ
چون سنت نماز بامداد بگذارد و سلام دہد باید کہ چہل و یکبار یا حی یا قیوم گوید کہ این دو اسم دل مردہ
را زندہ گردانند و منقول است از حضرت شیخ رکن الدین علاء الدولہ سمنانی قدس سرہ کہ ایشان
میگفتہ اند حضرت خضر علیہ السلام بسیار میگویند این کلمات را کہ یا حی یا قیوم یا لا الہ الا انت اسالک
ان تحیی قلوبنا بنور معرفتک ابدا یعنی یا حی یا قیوم ای آنکہ نیست معبود بحق غیر تو سوال میکنم از تو کہ زندہ دار
دل را بنور معرفت خود ہمیشہ و در نفحات در ذکر شیخ ابوبکر کتانی قدس سرہ آوردہ کہ مصطفی را صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم بواقعہ بسیار دیدہ اند و از ایشان چیزہا تفسیر و تحقیق میکردہ اند این چنین آوردہ اند
کہ وقتی مصطفی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم شیخ ابوبکر را گفت یعنی در واقعہ کہ ہر روز چہل و یکبار بگوید
یا حی یا قیوم یا لا الہ الا انت چون دلہا بمیرد یعنی از غفلت دل وی نمیرد یعنی دل وی را آگاہ دارد
از غفلت و بگذشت و در تفسیر آیۃ الکرسی کہ در حدیث آمدہ کہ اسم اعظم در سہ سورۃ است در بقرہ اللہ
لا الہ الا ہو الحی القیوم و در آل عمران اللہ لا الہ الا ہو الحی القیوم و در طہ و عنت الوجوہ للحی القیوم و در
سنن ترمذی آمدہ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم را اندوہگین میساخت چیزی میگفت یا حی یا قیوم
برحمتک استغیث یعنی ای حی و ای قیوم بوسیلہ رحمت تو طلب فریاد رسی میکنم و منقول است از حضرت
مقرب درگاہ حضرت خواجہ عبید اللہ قدس سرہ کہ ایشان میفرمودند کہ اکابر گفتہ اند کہ در وقت خوردن

طعام در حین تناول هر لقمه باید که القیوم گوید تا برکت این اسم تحقق شود که مقوّم علی الحقیقه حضرت
حق سبحانه است همچنانکه بطعام حفظ و ابقا بنده میکند باسباب وطرق دیگر نیز مقوّم است وحفظ و ابقا
عالم میکند **یا واجد** یعنی ای توانگری که هرگز محتاج نگردد و در مصادر اللغة است که الوجد بضم
واو وکسرش توانگر شدن وخاصیت این اسم آنست که هر که او را بسیار گوید امید است که او را
غنای قلبی حاصل آید **یا ماجد** یعنی ای بزرگوار مطلق و ماجد بمعنی مجید است و گذشت تفصیل
معانی او و تفسیر یا مجید وخاصیت این اسم آنست که هر که او را بسیار گوید در دل او انوار پدید آید
یا واحد یعنی ای یگانه در صفات الوهیة وخاصیت این اسم آنست که هر که بسیار گوید او را
امید است که از خلایق ممتاز شود در صفات حمیده و هر که این اسم در وقت تنهائی بسیار خواند ریا
و وهم از دل او برود **یا احد** یعنی ای یگانه در ذات وخاصیت این اسم آنست که هر که تنها نشیند
و این اسم را هزار بار بگوید آثار ملایکه را معاینه کند و دریابد **یا صمد** یعنی ای مهتری که قصد او کرده شود
در حاجتها وخاصیت این اسم آنست که هر که او را بسیار خواند امید است که حاجات او کفایة
گردد و خلق باو محتاج گردند در حاجتها و هر که در وقت سحر سجده کند و این اسم را صد و پانزده بار
بخواند بر دشمنان غالب گردد **یا قادر** یعنی ای توانا بر همه چیز وخاصیت این اسم آنست که هر که
بر وی مداومت نماید امید است که مقصود او بقدرت حق سبحانه حاصل آید و مقصود خلق ازو
کفایت گردد و هر که را دشمن بسیار باشد باید که در طهارت کردن هر عضوی این اسم را یکبار بخواند
تا بر دشمنان غالب آید **یا مقتدر** یعنی ای نیک توانا بر همه چیز پس مقتدر بمعنی قادر است
اما در وی مبالغه است که در قادر نیست باعتبار کثرت حروف وخاصیت این
اسم آنست که نزدیک است بخاصیت اسم قادر اما ورای خاصیت قوی تر است و بعضی گفته اند که
هر که این اسم را بسیار خواند از خواب غفلت بیدار گردد **یا مقدم** یعنی ای پیش برنده آنکه
خواهی بمقتضای حکمت وخاصیت این اسم آنست که هر که در لشکرگاه و قتال باشد یا غیر آن محل
و این اسم را بسیار خواند هیچ گزندی بوی نرسد **یا مؤخر** یعنی ای واپس برنده بمقتضای حکمت
خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را بسیار خواند بجهت پست شدن دشمن امید است که مرادش
حاصل آید هر که او را روزی صد بار بخواند غیر محبت حق سبحانه در دل او چیزی قرار نگیرد **یا اول**

یعنے اے سابق بر ہمہ اغیار خود بحسب ذات و زمان و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ خواہد کہ او را
فرزندی شود یا او را غایبی باشد یا حاجت دیگری داشتہ باشد چہل جمعہ این اسم را ہزار بار بخواند
مطلوب او بحاصل آید **یا آخر** یعنے اے آخر ہمہ اغیار خود بحسب زمان یعنی باقی بعد انتہای اشیا
و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ او را بجہت دفع دشمن بسیار خواند امید است کہ مقصود حاصل آید
یا ظاہر یعنی ای آنکہ غالب است بر ہمہ چیز و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ او را بسیار
گوید امید است کہ غالب گردد بر دشمن و دیگر ہر کہ او را بعد از نماز پانصد بار بخواند باطن وی
پر از نور گردد **یا باطن** ای آنکہ پوشیدہ است حقیقت او بر حواس و عقول یا آنکہ عالم است
باطن چیزہا را و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ او را روزی ہشتاد بار گوید یا زیادہ عالم گردد
بحقایق اشیا و لایق اسرار حق سبحانہ گردد **یا والی** یعنی ای حاکم و بادشاہ متصرف در ملک
و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ بر وی مداومت نماید امید است کہ او را تصرف با شیا
نصیبی بحاصل آید **یا متعالی** یعنی ای فایق بر ہمہ چیزی بقدرت تامہ یا برتر شوندہ
از صفات مخلوقات و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ بر وی مداومت نماید امید است
کہ فایق گردد بر اقران خود اگر زنی بد فعل باشد در وقت حیض این اسم ورد خود سازد آن
فعل بد از وی دفع شود **یا بر** یعنے ای نیکوکار و احسان کنندہ بر بندگان و خاصیت
این اسم آنست کہ ہر کہ این اسم را بسیار خواند امید است کہ منظر احسان حق سبحانہ و تعالی
عزیز گردد و اگر کسی را فرزند خرد باشد این اسم را ہفت بار بخواند و بر وی دمد از ہمہ بلاہا و فتنہا
در امان باشد **یا تواب** یعنی ای قبول کنندہ توبہ از بندگان یا ای توفیق دہندہ توبہ
چنانکہ گفتہ اند ثم تاب اللہ علیہم لیتوبوا و گفت وتب علینا انک انت التواب الرحیم و خاصیت
این اسم آنست کہ ہر گناہ داری باشد او را بسیار گوید امید است کہ حق تعالی او را توبہ کرامت فرماید
یا منعم یعنی ای نعمت دہندہ بر بندگان و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ او را بسیار گوید
امید است کہ مظہر انعام گردد **یا منتقم** یعنے اے جزا دہندہ و عقوبت کنندہ آنکہ خواہد
از اہل گناہ و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ این اسم را بسیار خواند بلکہ روزی ہزار و یکبار
خواند و اسم قہار نیز بہ او ضم کند یا اسم مذل را بجہت ہلاک ظالم مراد او برودی بر آید **یا عفو**

یعنی ای عفو کننده از گناه گاران و خاصیت این اسم آنست که هر که برین مداومت نماید گناهان وی را
حضرت حق سبحانه عفو فرماید و در حدیث آمده که گفت عایشه صدیقه رضی الله عنها که یا رسول الله اگر
شب قدر را بیابم چه گویم فرمود که بگوی الهی تو عفو کننده و دوست میداری عفو کردن را پس
عفو کن از من یا رؤف یعنی ای سخت رحمت کننده و شفقت نماینده و رافت شدت رحمت است
و شفقت و خاصیت این اسم آنست که هر که بروی مداومت نماید امید است که انواع انعام و
اکرام از حق سبحانه مشمول او گردد و دیگر آنکه اگر کسی خواهد که مظلومی را از دست ظالم خلاص کند
این اسم را بخواند و شفاعت کند شفاعت او مقبول شود یا مالک الملک یعنی ای متصرف
در هر چه محل تصرف تواند بود و خاصیت این اسم آنست که هر که او را بسیار خواند عزیز گردد
یا ذا الجلال والاکرام یعنی ای صاحب استغنای مطلق و انعام عام و خاصیت
این اسم یعنی یا مالک الملک یا ذو الجلال والاکرام آنست که هر که برین اسم مداومت نماید
او را غنا و توانگری تمام حاصل شود یا رب یعنی ای پروردگار خاصیت این اسم آنست
که هر که بسیار بگوید یا رب امید است که از آفات زمانه پیوسته بدرگاه سبحانه محفوظ گردد و اگر
کسی را فرزندی یا قرابتی بدست دیگری گرفتار باشد بر گرد خانهٔ خود خطی کشد و صد و سی
بار این اسم را بخواند خلاص شود یا مقسط یعنی ای عادل و از عجب عجایب این اسم که مقسط
بمعنی عادل است و قسط بکسر قاف بمعنی عدل است و اما قاسط یعنی اهل جور است چنانکه
گفت حق سبحانه و تعالی اهل عن الحق وانا منا المسلمون ومنا القاسطون ای الجائرون عن
طریق الحق وهو الایمان والطاعة تا گفت واما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا و خاصیت این اسم آنست
که هر که برین اسم مداومت نماید از شر شیطان ایمن گردد یا جامع یعنی ای جمع کننده خلایق
در روز قیامت و یا فراهم آرنده پراگنده ها و خاصیت این اسم آنست که هر که را چیزی گم شده
باشد و گوید یا جامع الناس لیوم لاریب فیه اجمع علیّ ضالتی گم شده او پیدا شود و این مذکور است
در عوارف و مجرب مشایخ طریق است قدس اسرارهم یا غنی یعنی ای بی نیاز مطلق که در هیچ
وجهی و در هیچ وقتی احتیاجی بغیر از وی در وجود خود و در صفتی از صفات لازمهٔ خود پس احتیاجی
که منفی است از حضرت او سبحانه احتیاج است که در وجود باشد بغیر یا در صفتی از صفات لازمه

ادا گفته اند که احتیاج او بغیر صفت غیر لازمه اوست مانند معیت است او در وجود با عالم که این
معیت صفت لازمه نیست ذات او را و موقوف به وجود عالم و خاصیت این اسم آنست که هر که برین
اسم مداومت نماید امید است که از صفات غنای بهره‌ور داری یابد یا مغنی یعنی ای بی نیاز گرداننده
و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را در جمعه هر جمعه ده بار بخواند حضرت حق سبحانه او را
مستغنی گرداند از مردم و اگر کسی بعلتی گرفتار باشد این اسم را بخواند و بدست و مدوست را بر آن
علت که باشد نیز آن علت خلاص یابد یا معطی یعنی ای عطا دهنده و خاصیت این اسم آنست که هر که را دعای
مستجاب نشود این اسم را بسیار خواند اجابت شود یا مانع یعنی ای باز دارنده هر که را که خواهد
از هر چه خواهد و خاصیت این اسم آنست که اگر در میان زن و شوهری سازواری نباشد
این اسم را بسیار خواند سازواری پیدا شود یا ضار یعنی ای ضرر رساننده آنانی را که خواهد
بمقتضای حکمت و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی در مرتبه ادنی افتاده باشد در شب هر آدینه
و ایام بیض این اسم را صد بار بخواند هر که این اسم را چهار روز خواند هر روز آن مقدار که تواند هیچ زیانی
و الی با و نرسد یا نور یعنی ای روشن گرداننده آسمان و زمین بآفتاب و ماهتاب و یا روشن
گرداننده دلها بایمان و معرفت و بعضی گفته اند ای آنکه با و پیدا است هر چه موجود است و خاصیت
این اسم آنست که اگر کسی سوره نور را هفت بار و هزار بار این اسم یعنی یا نور بخواند باطن وی منور گردد
یا هادی یعنی ای راه راست نماینده و خاصیت این اسم آنست که هر که بسوی آسمان نگاه کند
و این اسم را بسیار خواند و بر دست مالد و بچشم مالد معرفت یابد یا بدیع یعنی ای آفریننده
چیزها و بعضی گفته اند ای نو پیدا کننده چیزی و بعضی گفته اند ای چیزی پیدا کننده چیزها بی
مثال سابق و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی را واقعه مشکل افتاده باشد این اسم را هفتاد
بار بخواند باین طریق که یا بدیع السموات والارض حق سبحانه و تعالی وی را در ان کار گشایش بخشد یا باقی
یعنی ای پاینده همیشه و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را هر روزی پیش از برآمدن آفتاب
صد بار بخواند تا زنده بود هیچ فلاکت نه بیند و در آخرت آمرزیده شود یا وارث یعنی ای
آنکه بمیراث میگیرد زمین و آسمان را بعد از فنای مخلوقات و خاصیت این اسم آنست که هر که
این اسم را ورد سازد و بسیار خواند امید است که عمر دراز یابد یا رشید یعنی ای مرشد

یا نافع

خلایق تا بانچه مصلحت ایشان در آنست یعنی راه نمائی پس رشید بمعنی مفعل باشد و بعضی گفته اند
رشد بمعنی دو رشاد است و رشد بمعنی حکمت یعنی استوار کار و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی را
مهمی واقع شده باشد و تدبیر آن را نداند باید که میان نماز شام و نماز خفتن این اسم را هزار و یکبار
بخواند هر مهمی که بوده باشد تدبیر آن بداند و باطن وی روشن گردد یا صبور یعنی ای آنکه تعجیل نکند
در عقوبت عاصیان بلکه تاخیر میکند تا توبه دهد یا عذاب کند وقتی که خواهد پس معنی صبور قریب
باشد بمعنی حلیم لیکن در حلیم امید عفو بیشتر است از صبور و تکرار این اسم از جهت مبالغه است در طلب
تاخیر عقوبت و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی بدزدی یا تشویش گرفتار باشد سه هزار بار
این اسم را بخواند از آن تشویش خلاص یابد یا صادق یعنی ای راست گوینده در هرچه
خبر داده است و خاصیت این اسم آنست که هرکه بدین اسم مداومت نماید امید است که اگر دروغگو
باشد راست گو شود و اگر راست گو باشد از غیب با خبر و راست گوید یا ستار یعنی ای پوشنده گناه
عاصیان پس ستار بمعنی غفار باشد لیکن معنی ستر در ستار اظهر است و استعمال او درین معنی اشهر است
تفاسیر اسما بیان و خاصیات ایشان چنانکه مناسب مقام است و دیگر باید دانست که قاعده
کلیه در طلب خاصیت از اسماء الله بوجهی که خصوصیت باسمی دون اسمی نداشته باشد بلکه جاری
می باشد بر همه اسما اینست که هرکه مقصودی داشته باشد نظر کند در اسماء هرچه را خود یابد بتمسک بآن
اسم کند و همت خود را بجد متوجه گرداند بتحصیل مقصود از آن اسم از جمله کلمات که منقولست از قدوة ارباب
اثبات حضرت خواجه عبد الله قدس سره آن اینست که می فرموده اند که بزرگان گفته اند که هرکرا کاری
پیش آید می باید که مناسب مهم خود و ابتدا رخود و توجه بحضرات اسما نماید مثلاً اگر بیمار باشد و یا بیماری
دارد همگی همت مصروف شافی دارد و اگر اضطرار از فقر دارد همت او مصروف یا غنی باشد
کمال توجه بحضرات اسما سبب فتوح و نجات است و نیز فرموده اند که همت عبارت است از تسلیط و
جمع کردن خاطر برامر واحد و نیز فرموده اند که همت وقتی موثر است که طلب را رجحان داده باشد خاطر منتظر
بآن باشد که میسر گردد و گاهی خاطر مشغول داشتن و گاهی گذاشتن طریقه ارباب همت نیست و نیز
فرموده اند که بعضی از اکابر فرموده اند که همت خلاق است یعنی همچنانکه وجود خلق از اراده خالق متاخر
نیست ترتیب آثار از همت متخلف نیست و چنانکه لفظ کثیر او ببدی به کثیر او صف قرآن آمده است

و وصف همت نیز آمده و اگر شخصی بموجب عقل و ایمان همت مصروف مشغول در بت و سعادات سرمدیه
گردانیده سعیدی است و صفت اولیاست و اگر بحظوظ عاجله و مستلذات فانیه صرف کرد بخیل همت است و نیز
فرموده اند که اکابر مقرر داشته اند که همچنانکه تحدی و معارضه با قرآن ممکن نیست اگر کسی معارضه کند البته
مغلوب گردد و انبیا علیهم الصلوة والسلام با وجود استغراق در بحر توحید همت مصروف قمع و قهر اعدا
میگردانیده اند و کمال سعی و اهتمامی در محاربات و غزوات می نموده اند صرف خواطر در دفع موانع و
اعدا در دین عجیب نمی باشد اصحاب تجرید را باید که گاه امتحان همت کنند و معلوم فرمایند که ایشان را
مناسب بمعجزات صفات بچه مرتبه است و همت ایشان را چگونه تاثیر است و نیز فرموده اند که
شیخ محی الدین اعرابی قدس سره نوشته اند که حضرت خلیل صلوات الرحمن علیه بکمال همت دفع کردند
تاثیر آتش را یعنی چون همت ایشان مصروف بود در دفع تاثیر آتش به کمال همت ایشان
مترتب شد قوله تعالی یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم و نیز فرموده اند که اگر کافری علی الدوام
خاطر خود مربوط امری میدارد بنا بر تاثیر همت مطلق او میسر است ایمان و عمل صالح در تاثیر همت
شرط نداشته اند امن یجیب المضطر اذا دعاه عمومی دارد و تمام شد کلمات منقوله از ایشان قدس سره
موافق تاثیر همت از کافران آن حکایتی است که میگویند جمعی از مومنان بدیار کفر افتادن و
در معبد ایشان در آمده و بتان ایشان ملاحظه مینموده اند و دران حین از کفار کسی حاضر نبود یکی
از مومنان بر روی بت کلان تر آب دهان انداخت و بعد از ان از معبد بر آمدند پس نگذشته
بود که کفار قصد معبد و آهنگ زیارت معبودان کردند و آن بت را با آن کیفیت دیدند بغایت
اندوهگین شدند پس بر نیامد که آن مومن که آب دهان انداخته بود مریض گشت و مرض او منجر
بموت انجامید و مومنان دیگر بغایت در تعجب شدند که درین امری که از و صادر شده گناهی نبود
سبب این چه باشد که بزودی بچنین حال رسید و درین اندوه می بودند که ایشان را واقعه
دست داد و دران واقعه با ایشان نمودند که چون مراجعت خواهد کرد ازین دیار به نیشاپور خواهد
رسید اول کسی که از نیشاپور شما را ملاقی گردد سر این حادثه را ازوی بپرسید که جواب شما را
او خواهد داد ایشان چون مراجعت نمودند عبور ایشان بر قلعه نیشاپور افتاد اول کسی که از قلعه
بر آمد و با ایشان ملاقات کرد مجذوبی بود فتحی نام پس با وی این صورت را عرض کردند و از سر این

حادثهٔ تفتیش نمودند آن مجذوم گفت جهت این ظاهر است زیرا که اگرچه شما مؤمنان بودید واهل
آن دیار کافران اما ایشان بسیار بودند چون جمعی کثیر همت بست و متوجه هلاک آن مؤمن گشتند
همت ایشان تاثیر کرد **یا من تقدس عن الاشباه ذاته** یعنی ای آنکه پاکست
از مانندها ذات و باین معنی که مانندی ندارد که شریک او باشد در حقیقت و ماهیت **وتنزهت عن**
مشابهة الامثال صفاته و منزه است از مشابهت مثلها صفات او یعنی صفات
او را مشابهت نیست صفات مخلوقات با او شکلی ندارد که مشابهت باشد او را در صفات الوهیت
یا من دلت علی وحدانیته آیاته یعنی ای آنکه دلالت میکند بر یگانگی او وعلامات
او که مخلوقات اند یعنی وجود مخلوقات بران دلالت میکند که او یگانه است اگر او را شریکی بودی
هیچ چیز موجود نماندی چنانکه در کلام مجید فرموده که لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا یعنی اگر بودی
در آسمان و زمین معبود آن برحق غیر خدای سبحانه هر آینه که موجود نماندی آسمان و زمین بلکه
باطل شدندی **وشهدت بربوبیته مصنوعاته** و گواهی میدهد همه بپروردگاری او
مصنوعات او یعنی وجود مصنوعات گواه است که او پروردگار است که اگر او پروردگار نبودی و
تربیت عالم نکردی هیچ مصنوعی موجود نبودی زیرا که همه مصنوعات را علی الدوام فیض جود هست و آنچه
وجود محتاج است بآن از وی میرسد **واحدا لا من قلة** یعنی ای او یگانه است نه از جهت قلت
و کم بودن موجود که موجود او باشد و بس بلکه او یگانه است باین معنی که شریک ترا در حقیقت و صفات
الوهیت نیست و واحد بالذات باشد لا بالوجود **وموجودا لا من علة** یعنی او موجود است نه از
علت مراد بعلت علت وجود است یعنی سبب وجود که آن خالق است یعنی او موجود است که نه از
غیر پیدا شده است وجود او بلکه وجود او مقتضای ذات اوست چنانکه واجب الوجود دلالت
برین معنی میکند **یا من هو بالمعروف** یعنی ای آنکه بنیکی معروف و مشهور است
وبالاحسان موصوف و باحسان موصوف است **معروف بلا غایة** یعنی
معروف است که غایت نیست آن را در معروفی یا در وجود **و موصوف بلا نهایة** یعنی موصوف است
که نهایت نیست آن را در موصوفی یا در وجود **اول قدیم بلا ابتداء** یعنی او اولست که قدیم است
یعنی ابتدا و آغاز ندارد و باید دانست که اگر قدیم قدیم اصطلاحی باشد بلا ابتداء تفسیر تا تاکید

اوست واگر قدیم لغوی باشد بلا ابتدا صفت مخصص است واخر کریم بلا انتها یعنی آخریست
کو بخشنده بی انتهاست وغفر ذنوب المذنبین کرما وحلما یعنی آمرزنده است گناهان عاصیان
را از جهت کرم و بردباری یا من لیس کمثله شیء یعنی ای آنکه نیست مثل وی هیچ چیز
وهو السمیع البصیر اوست شنوا و بینا حسبنا الله ونعم الوکیل یعنی کفایت کننده
ما خدا ایست سبحانه و نیکو وکیل است نعم المولی ونعم النصیر یعنی نیکو خواجه ایست
و نیک یاری دهنده ایست یا دایما بلا فناء یعنی ای همیشه موجود بی فناء و یا قایم
بلا زوال یعنی ای پاسبان وکفاه بان بی زوال قایم را در آیه کریمه افمن هو قایم علی کل نفس
بما کسبت تفسیر برقیب کرده و یا مدبرا بلا وزیر یعنی ای تدبیر کننده بی وزیر و تدبیر بنظر کردن است
در عاقبت چیزی سهل علینا وعلی والدینا کل عسیر یعنی سهل کن آن بر ما و بر پدران و
مادران ما همه دشواری را پس همچنانکه والدین بفتح دال شامل والده است بطریق تغلیب
والدین بکسر دال نیز شامل باشد بطریق مذکور و باید دانست که هرجا که ندایی واقع شود ای
چیزی مقصود بالنداست که غرض اصلی از ان ندا آن چیز است زیرا که غرض از ندا بر آگاه
گردانیدن مخاطب است وغرض از آگاه گردانیدن آنکه چیزی عرض کرده شود پس از انجا
ابتداء اسماء الله است تا اینجا مقصود بالنداء این قول است که سهل علینا وعلی والدینا
کل عسیر پس قاری او را باید که حاضر باشد از ابتداء اسماء الله تا اینجا که و یا مدبر بلا وزیر در خاطر
دارد که مقصود ازین ندا هم اینست که سهل علینا وعلی والدینا کل عسیر لا احصی ثناء علیک
یعنی طاقت و قدرت ندارم ثناء گفتن را بر تو انت کما اثنیت علی نفسک یعنی تو همچنانکه ثناء
گفته بر نفس خود و باید دانست که ثناء وقتی میسر گردد که کسی حقیقت اوصاف ممدوح را کما هی
بداند وقصد کند در وقت ثناء اثبات آن حقیقت مر او را و هیچکس حقیقت اوصاف خداوندی را
نداند بغیر از وی پس ثناء لایق اسم او تواند گفت بر خود بغیر اما هرگاه کسی گوید همچنانکه ثناء
گفته بر نفس خود و این را اعتقاد کند آن ثناء لایق بطریق اجمال ازو واقع شود اگرچه تفصیل
آن واقع نشود پس آنکه گفت لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک باین معنی باشد که
قدرت ندارم ثناء لایق را بر تو بطریق مفصل الا بطریق اجمال میگویم تو همچنانکه ثنا گفته بر نفس

تو و چه وجه تفصیل و بعضی از افاضل درین باب فرموده اند آنجا که کمال کبریائی تو بود
عالم بنی از عظمتهائی تو بود ۞ ما را چه حد حمد و ثنائی تو بود ۞ هم حمد و ثنائی تو سزائی تو بود ۞ عز جارک
یعنی غالب و قوی است کسی که پناه تو کرد و در مفاتیح شرح مصابیح در بیان این حدیث است
همچنین گفته که مراد بجار اینجا کسی است که پناه با و گیرد پس جارک را بمعنی همسایه است اینجا مراد لازم او ست زیرا که همسایه
کسی در پناه آنکس است و جل ثناءک یعنی بزرگ است ثنای تو و ازین کلام دو معنی اراده میتوان نمود یکی آنکه بزرگست
باین معنی که عالی مرتبه است ثنای تو زیرا که هر چه بتو نسبت دارد هر چه عالی مرتبه است
و دیگر آنکه بزرگست باین معنی که هر کسی از عهده بدر نمی تواند آمد چنانکه گذشت که لا احصی ثناء
علیک و تقدست اسماؤک یعنی پاکست نامهای تو از تاویلات باطله غیر مناسب بجلال
تو و یا پاکست اسماء تو ازین که اینها بر غیر تو اطلاق کرده شود بکمال مساوات میان تو و
غیر تو یا پاکست اسماء تو ازین که باینها سوگند خورده شود و سوگند راست کرده نشود و عظم
شانک یعنی بزرگست کار تو باین معنی که عالی مرتبه است بجهت نسبت او بتو باین معنی که هر کسی
از عهده کار تو نمی تواند آمد و لا اله غیرک یعنی نیست معبود بر حق غیر تو یفعل الله ما
یشاء بقدرته یعنی میکند خدای سبحانه هر چه میخواهد بقدرت و توانائی خود و یحکم ما یرید
بعزته یعنی حکم میکند بهر چه میخواهد بسبب غالبیت و قوت خود الا الی الله تصیر الامور
یعنی بدانید و آگاه باشید بسوی خدای سبحانه باز میگردد همه چیز بعد از مردن و باید دانست
که این که اول مخاطب را آگاه سازند و بعد از ان القای کلامی کنند بوی دلالت بران میکند
که بغایت خود راجع می باید کرد از برای فهم این کلام و بعد از فهم آن بغایت اهتمام می باید نمود
و عمل کردن بمقتضای آن و کلام مذکور یعنی الا الی الله تصیر الامور ازین قبیل است که مستحق است اهتمام
در فهم و اهتمام و عمل بمقتضای آن زیرا که چون همه بازگشت بحضرت او باشد سبحانه عمل و نهی باید
که سبب خجالت نباشد در آن حضرت کل شئ هالک الا وجهه یعنی هر چیزی که هست
فانیست غیر از ذات او و بعضی گفته اند یعنی هر چیز هلاک خواهد شد و برین تقدیر این کلام
سابق باشد و بعضی گفته اند یعنی همه چیز هالک است فی الحال چونکه وجود او از ذات او نیست
بلکه عاریتیست از غیر و قرینه بر هالک فی الحال دو چیز است یکی آنکه گفته اند اسم فاعل را چون

یعنی قاضی و حال استعمال کنند حقیقت است و در استعمال مجاز است پس و اصما امکن در معنی حقیقی
باید استعمال کردند مجازی دوم آنکه اگر استقبال مراد بودی ظاهر این بود که کل شیء هالک گفتی که
حقیقت است در استقبال و دیگر تقدیر کلام محمول بر تاسیس است نه بر تاکید له الحکم والیه
ترجعون یعنی او راست حکم و بسوی او باز خواهید گشت بعد از موت فسیکفیکهم الله
پس زود باشد که کفایت گرداند خدای سبحانه برای تو شر کافران را وهو السمیع العلیم یعنی او
شنونده و داننده یعنی شنونده احوال مومنان را که دعا می کنند در دفع شر کفار و داننده اقوال کافران را
که میگویند از برای ایذاء مومنان و اوست دانا اخلاص مومنان را و داناست انچه سره و طایفه
دارند در ظاهر و باطن و هریک را جزای خواهد داد مناسب حال حسبنا الله وکفی
یعنی کفایت گر ما خداست سبحانه و بس است او کفایتگر و با آنکه کفایتگر ما اوست و کفایت
کرده است ما را مهمات سمع الله لمن دعا یعنی شنونده است خدای سبحانه مر کسی را
که دعا کند و میتواند که مراد از سمع اینجا قبول باشد چنانکه میگویند که فلانکس سخن فلانی میشنود
و حضرت ابراهیم صلوات الرحمن علیه گفت ان ربی لسمیع الدعاء یعنی پروردگار من قبول
کننده دعاهاست لیس وراء الله المنتهی یعنی نیست نهایت کسی بجز خدا سبحانه که محل انتهاء
آرزوهای یا محل انتهاء سلوک سالکان است من اعتصم بالله نجا یعنی هر که چنگ در زد بخدای
سبحانه یعنی بدین سبب او نجات یافتی سبحان من لم یزل ربا رحیما ولا یزال کریما
یعنی پاکست آنکه همیشه بوده است پروردگار مهربان و همیشه خواهد بود بارور کریم لا اله الا
الله الحلیم الکریم یعنی نیست معبود بر حق مگر خدای بردبار بزرگوار سبحان الله
یعنی پاکست خدای تعالی و تبارک الله رب السموات السبع ورب
العرش العظیم یعنی بسیار است خیر و نفع خداوندی که پروردگار هفت آسمان است و
پروردگار عرش بزرگست یا متعالی و رفیع است در صفات و افعال آن خداوندی که پروردگار
هفت آسمان است و پروردگار عرش بزرگست والحمد لله رب العالمین یعنی
حمد و وصف بخوبی مر خداوندی راست که پروردگار عالمان است لا اله الا الله وحده
لا شریک له یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوندی سبحانه تنها نیست شریک و را در خدایی

الٰهاً واحداً احداً صمداً فرداً وتراً حیاً قیوماً دایماً ابداً یعنی ہیچو اہم خداوندی را که یگانه است در صفات و یگانه است در ذات و قصد او کرده میشود در حاجات و تنها است از فرزندان و طاقت از زن و فرزند است همیشه بوده ایم القیام است بتدبیر خلق و حفظ و همیشه است وجود او پایان است او لم یتخذ صاحبةً ولا ولداً یعنی نگرفته است زن و نه فرزند را ولم یکن له شریک فی الملک یعنی نبوده است او را شریکی در ملک یعنی در الوهیة ولم یکن له ولیٌّ من الذل یعنی نبوده است او را دوستی از جهت خواری او یعنی نبوده است او را چنین دوستی که از جهت خواری خود او را دوست گرفته باشد تا آن دوست او را مدد کند و او را از خواری بدر آرد و نیز گفته اند که ولی یعنی به خود گیرنده کار غیر باشد وکبّره تکبیراً یعنی بزرگوار گوی او را بزرگوار گفتن الله اکبر یعنی خدای سبحانه بزرگ است از همه چیز و او را الله اکبر گفتن الظهار و الیقا دام است حسبنا الله لدنیانا یعنی کفایتگر ما خدای سبحانه از برای دین ما حسبنا الله لدنیانا یعنی کفایتگر ما خدائیست سبحانه از برای دنیا ما حسبنا الله لما اهمنا یعنی کفایتگر ما خدائیست از برای آنچه اندهگین سازد ما را حسبنا الله لمن بغی علینا یعنی کفایتگر ما خدائیست سبحانه از برای کسی که ظلم کند بر ما حسبنا الله لمن حسدنا یعنی کفایتگر ما خدائیست از برای کسی که حسد برد بر ما حسبنا الله لمن کادنا بسوء یعنی کفایتگر ما خدائیست سبحانه از برای کسی که مکر کند ما را به بدی حسبنا الله عند الموت یعنی کفایتگر ما خدائیست سبحانه در وقت مردن حسبنا الله عند القبر یعنی خدای سبحانه کفایتگر ماست در وقت گور کردن حسبنا الله عند المسائل یعنی کفایتگر ما خدائیست در وقت سوال حسبنا الله عند الصراط یعنی کفایتگر ما خدائیست سبحانه در وقت گذشتن از صراط حسبنا الله عند الحساب یعنی کفایتگر ما خدائیست سبحانه در وقت حساب کردن در روز قیامت حسبنا الله عند المیزان یعنی کفایتگر ما خدائیست سبحانه نزد ترازو قیامت که سنجیدن اعمال است حسبنا الله عند الجنة والنار یعنی کفایتگر ما خدائیست سبحانه در وقت نزدیکی جستن در بهشت و نزد دوری جستن از دوزخ یعنی در روز قیامت همه کس خواهند طلبید که نزدیک گردند به بهشت و دور گردند از دوزخ پس کافی ما دران حال خدائیست سبحانه

از برای این دو مهم حسبنا الله عند اللقاء یعنی کفایت گر ما خدا ئیست سبحانه یا نزد ملاقات
رسیدن بخدای سبحانه و در بعضا در گفته اللقاء دیدن و رسیدن و باید دانست که اتفاق است
میان علماء اهل سنت و جماعت رحمهم الله و میان مشائخ طریقت رضی الله عنهم اجمعین بدین
معنی که هر که از دنیا با ایمان بدر رود نهایت کار او بهشت است یعنی در بهشت خواهد در آمد
یا بیش از عذاب بمحض فضل حضرت حق سبحانه تا بعد از عذاب بآن مقدار که خواهد بمقتضای عدل
و نیز همین معنی که هر که به بهشت در آید بدیدار حق سبحانه مشرف گردد خواه در دنیا بمرتبه مشاهده
رسیده باشد یا نه و کلام حضرت حق تعالی و تعظیم و احادیث رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بنیه
صادقه و حقی است ناطقه بصحت این معنی و کلام حضرت سبحانه و آیة کریمه اینست کلا انهم عن ربهم
یومئذ لمحجوبون یعنی کفار از پروردگار خود در آن روز محجوب خواهند بود و این آیة کریمه دلیلست
بر آنکه دیدار همه مومنان را خواهد بود زیرا که درین آیة تحقیر کرده کفار را باین که ایشان محجوب خواهند
بود از پروردگار خود در آخرت پس اگر همه مومنان را دیدار نباشد لازم آید که بعضی از مومنان شریک
کفار باشند درین تحقیر و هرگز روا نباشد که هیچ مومن شریک کافر باشد در تحقیر و اگر گفته شود که مذهب
اینست که جایز است چون بعضی از عصات مومنین در دوزخ خواهند بود و شک نیست که در
دوزخ در آوردن تحقیر است پس بعضی مومن شریک کافر باشد در دخول نار که سبب تحقیر است پس چرا نتواند که اینجا شریک
شده و محجوبیت که موجب تحقیر است گوییم حاشا و کلا که در آوردن مومن بدوزخ از برای تحقیر باشد بلکه در آوردن کافر اهانت
تحقیر و در آوردن مومن از برای تطهیر در دوزخ از برای مهین لهذا حضرت حق سبحانه در چندین
مواضع از قرآن عذاب مهین را نسبت کرده بکفار مانند ولهم عذاب مهین و اعتدنا للکافرین
عذابا مهینا و اهل التفسیر تصریح کرده اند بآن که عذاب کفار را مهین از آن جهت گفته که مقصود
از عذاب کفار اهانت ایشان است بخلاف عذاب مومنان که مقصود تطهیر مومنان است
پس تعذیب مومن بدوزخ مثل آنست که یکی بیمار خود را بجراح سپرد تا بر اعضای او داغها
نهد بجهت رفع مرض و تعذیب کافر بدوزخ مثل آنست که کسی بندهٔ بدخدمت لا ببرد وی و
اعضاء او داغها نهد و یا عقوبی سر او در آتش افگند و شک نیست که این هر دو تعذیب برابر نیست
و در حدیث قدسی آمده که ابتلیهم بالمصایب و اطهرهم عن المعایب یعنی مبتلا گردانم عاصیان امت

بسیئتها و پاک سگیرد و انکه ایشانرا از سیئها وچون ابتلاء دنیوی از برای تطهیر باشد آخروی نیز
از برای این تواند بود اما اینجا اشکالی هست نظر بآن آیة ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته
یعنی ای پروردگار ما هرکه را بدوزخ درآوردی تو او را خوار گردانیدی او را پس درآوردن دوزخ
مومن را تحقیر او باشد وجواب ازین سوال آنست که شک نیست در ادخال نار تحقیر است
ظاهرا اما مراد آیت نیست که غرض از ادخال مومن در نار تحقیر نیست باطنا واگرچه تحقیر او باشد ظاهرا
پس ادخال مومن بنار تحقیر اوست ظاهرا نه باطنا بخلاف ادخال کافر که مقصود تحقیر اوست از آنجمله
آن حدیث است که در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هرگاه درآیند اهل بهشت
در بهشت گوید خداوند سبحانه ایشان را که میخواهید چیزی که زیاده سازم شما را یعنی زیاده سازم
بر درآمدن بهشت پس گویند آیا سفید نگردانیدی رویهای ما را در دنیا در روی ما را و بهشت
و نجات ندادی ما را از آتش دوزخ یعنی عنایت همین باشد که کردی پس برداشته شود حجاب را
و نظر کنند بر خداوند سبحانه پوشیده نیست که این حدیث دلالت بران میکند که دیدار مطلق اهل
بهشت را خواهد بود و از آنجمله آن حدیثی است که در سنن ابی داود آمده که ابو رزین عقیل
گفت یا رسول الله آیا همه ما خواهیم دید پروردگار خود را خالی از مزاحمت غیر در روئیة گفت که بلی پس
گفتند چه چیز است مثال این در خلق خدای سبحانه گفت که آیا نمی بینید همه شان ماه را در شب چهاردهم
خالی از مزاحمت غیر در روئیة گفت بلی پس گفت که ماه مخلوقیست از خدای سبحانه و خدای سبحانه اجل و عظیم
از همه چیز پوشیده نیست که این حدیث اظهر است از روی دلالت از حدیث سابق و دیگر از آنجمله
آن حدیث است که گذشت در اول شرح اوراد تفسیر دار السلام و دیگر باید دانست که هیچکس را
در دنیا بمرتبه مشاهده نتواند بود که آن دیدن دیدار دلیل است واما در آخرت همه مومنان را
معاینه خواهد بود که آن روئیت عین است یعنی دیدن بچشم و در صحیحین آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و
آله وسلم انکم سترون ربکم عیانا یعنی شما زود باشید که ببینید پروردگار خود را بطریق معاینه و باید دانست که بعضی
از متصوفه که غافل شده اند از مذهب سنت و جماعت و اتفاق مشایخ طریقت قدس الله اسرارهم و از مضمون
آیات و احادیث در بعضی از رسایل آورده اند که هرکه در دنیا بمرتبه مشاهده نرسیده باشد در آخرت
از شرف دیدار محروم خواهد بود و این مدعا را بنا بران گفته اند که اعمی در آیت کریمه ومن کان فی هذه

اعمی فهو فی الآخرة اعمی عبارت است از کسی که بدرجه مشاهده نرسیده باشد و این از قبیل بنای فاسد است
زیرا که هم مدعا فاسد است که مخالف اتفاق علماء و مشایخ است و مخالف مضمون آیة و حدیث
استدلال ایشان فاسد است زیرا که اہل تفسیر اعمی را درین آیت تفسیر بکوری دل کرده اند که کافران
باشند بنا بران گفته اند وقتی که نازل شد این آیة کریمه من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی
گفت ابن ام مکتوم که یا رسول الله من در دنیا کورم آیا کور خواهم بود در آخرت پس فرود آمد
این آیة فانها لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور یعنی قصه اینست
که نیست کوری چشمهای کافران و لیکن کوری دلهای ایشان که در سینهای
ایشان است پس مراد از قلوب اینجا قلوب کفار باشد پس درین آیة و لکن تعمی القلوب
اشارت باشد که آن اعمائی که در آیة من کان فی هذه اعمی است آن کوری چشم نیست
بلکه اعمائی قلوب است و نیز دلیل برین که اعمی در آیة و من کان فی هذه اعمی فهو فی
الآخرة اعمی اعمائی قلب است آنست که سابق برین آیة ذکر آنست که فمن اوتی کتابه بیمینه
فاولئک یقرءون کتابهم و لا یظلمون فتیلا پس من کان فی هذه اعمی در مقابله من اوتی کتابه بیمینه باشد
و شک نیست و من اوتی کتابه بیمینه عبارت از مومن است که مقرر شده که مومن را نامه بدست
راست میدهند کافر را پس مراد از من کان فی هذه اعمی کافر باشد و نیز حضرت حق سبحانه در موضع دیگر
فرموده که افمن یعلم انما انزل الیک من ربک الحق کمن هو اعمی یعنی آیا هست آنکسی که داند که آنچه فرود
آورده شده بسوی تو از پروردگار تو بحقیقت همچون کسی که کور است و این اعمی واقع شده در مقابله
کسی که داند که قرآن حق است و شک نیست که آنکه نداند که قرآن حقیقت کافر است و نیز فرموده
که و اما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی یعنی اما ثمود راه نمودیم راه بایمان پس اختیار کردند
کوری را بر راه راست و عمی اینجا یعنی کوری دل است که کفر است و نیز فرموده صم بکم عمی فهم
لا یرجعون یعنی کافران کران اند که آنچه حقیقت و صواب نمی شنوند و گنگان اند که آنچه حقیقت
و صواب نمی توانند گفت و کوران اند که آنچه حقیقت و صواب نمی بینند و عمی اینجا یعنی کوری
دل است که کفر است و نیز فرموده که در سوره ملائکه و ما یستوی الاعمی و البصیر یعنی برابر نیست کور
بینا و اعمی را اینجا تفسیر کرده اند بکافر و نیز فرموده که و من اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا و

ونحشره یوم القیامة اعمی یعنی هرکه روی گرداند از ذکر من که آن هدای منست که یاد دهنده منست تحقیق که
او را زندگانی تنگ است در دنیا و برانگیزم او را روز قیامت کور و اعمی اینجا معنی کور ظاهر است
بقرینه آنکه در عقب این آیه آمده که قال رب لم حشرتنی اعمی وقد کنت بصیرا و هرجا در قرآن هرجا
که لفظ اعمی آمده اکثر جاها آنست که بمعنی کوری دل است و گاه بمعنی کوری چشم است و اما آنکه اعمی
باین معنی آمده باشد که بمعنی مرتبه مشاهده نرسیده باشد آن بثبوت نرسیده و بعضی از آنچه
دلالت میکنند بر عموم رویت همه مؤمنان را در آخر کلام حجة الاسلام است قدس سره
در آخر کیمیای سعادت در اصل نهم از رکن چهارم که در بیان منجیات است و آن اینست که بدانکه
دانستن دو قسم است بعضی آنست که در خیال آید چون الوان و اشکال و بعضی آنکه عقل او را
دریابد و در خیال نیاید چون حق تعالی و صفات وی بلکه هرچه در خیال نیاید و عقل آنرا دریابد
و در وجه دانستن یکی را معرفة گویند و رای آن درجه دیگر است که آنرا رؤیت و مشاهده گویند و نسبت
آن با معرفة در کمال روشنی همچون نسبت دیدار است با خیال همچنانکه با یک چشم حجابست از دیدار
نه از خیال که تا از پیش برنخیزد دیدار نبود همچنین علاقه نفس آدمی باین تن که مرکب است از آب و
خاک و مشغولی با شهوات این عالم حجابست از مشاهده نه از معرفة و تا این حجاب برنخیزد یعنی بسبب
مجاهده آن مشاهده ممکن نگردد پس چون مشاهده تمام تراست و روشن تر لابد لذات آن بیشتر همچنانکه
در دیدار و خیال و بدانکه حقیقت آنست که همین معرفتاست که دران جهان بصفتی دیگر شود که با وی
هیچ نه ویکی ندارد چنانکه نطفه مرد میشود و دانه خرما درختی میشود باین گردش یعنی باین انقلاب روشن
تر میشود و آنرا مشاهده و نظر و دیدار گویند که دیدار عبارة است از کمال ادراک و این مشاهده کمال
آن ادراک است و برای اینست که این مشاهده جهت اقتضا نکند چنانکه معرفت درین جهان اقتضا
نکند پس تخم دیدار معرفت است هرکرا معرفة نیست از دیدار محجوبست حجابیست ابدی که هرکه تخم ندارد
هرگز هیچ صورت نه بیند و هرکه معرفة تمام تر دیدار وی تمامتر پس گمان مبر که همه کس در دیدار و لذت
دیدار برابر باشند بلکه لذت دیدار هرکس بقدر معرفت وی بود و ان الله یتجلی للناس عامة
و لابی بکر خاصة این بود نه آن که تنها بود و دیگران هیچ نه بینند پس گمان مبر که آن لذات دیدار که پیغمبران
یابند آنرا دیگران نیز یابند و آنکه عالمان یابند عامیان نیز یابند و آنکه عالمان متقی محب یابند عالمان

دیگر پدید آید و تفاوت میان عارفی که دوستی حق سبحانه بروی غالب بود و عارفی که دوستی
حق تعالی چنان غالب نبود در لذت بودن در دیدار هر دو یکی بیند که تخم معرفت و تخم هر دو را
بهم است لیکن مثل ایشان چون دو کس باشد که دیدار چشم ایشان برابر بود نیکوئی را به بینند
ولیکن یکی عاشق تر بود و دیگر نبود لابد لذت عاشق بیش بود و اگر یکی عاشق تر بود و لذت آن یکی
بیشتر بود پس معرفت در کمال سعادت کفایت نیست تا محبت با آن نبود و محبت چنان غالب
شود که محبت دنیا پاک از دل بشوید و این بغیر زهد و تقوی راست نیاید پس عارف زاهد را
لذات کاملتر بود تمام شد کلام امام حجة الاسلام قدس سره و باید دانست که آن لفظ مشاهده
که دران قول امام واقع شده که وراء آن درجه دیگر است که آنرا رؤیة و مشاهده گویند این
مشاهده لغویست که دیدن چشم است و اما مشاهده باصطلاح صوفیان عبارتست از دیدن بدل
و این مشاهده از معرفت بلندتر است و از رؤیة پایان تر و این مشاهده بعضی را واقع شود در
دنیا اما رؤیت واقع نشود و آنکه موسی علیه السلام طلبید بلفظ ارنی رؤیة بود از آن جواب لن
لن ترانی شنید که اگر مشاهده طلبیدی بیافتی و دیگر باید دانست که معرفتی که تخم دیدار است
معرفة علمی است که ایمان اهل شرع است نه معرفة حالی که معرفت اهل مشاهده است زیرا که این
معرفت ناشی از غفلت است بآن قرینه که گفته هر چه در خیال نیاید و عقل آنرا دریابد و درجه ادراکی
را معرفت گویند و شک نیست که معرفت خالی از آثار عقل نیست و دیگر آنکه در فصل الخطاب
آورده از امام حجة الاسلام قدس سره که اگرچه هیچ مؤمن از اصل محبت خالی نیست و باز آورده
از وی که محبت ثمرهٔ معرفت است پس از اینجا معلوم شد که هیچ مؤمن از معرفت خالی نیست و
معرفتی که هیچ مؤمن از وی خالی نیست ایمان شرعی است و باز آورده که تخم دیدار معرفت است
هر کرا معرفت نیست از دیدار محجوب است الی آخر المقدمات پس معلوم شد که همین ایمان شرعی است
که تخم دیدار است و دیگر بدانکه همه کس را باید که امید لقاء او داشته باشند تا داخل نگردند درین وعید
که حق سبحانه فرموده ان الذین لا یرجون لقاءنا و رضوا بالحیوة الدنیا واطمأنوا بها والذین هم عن
آیاتنا غافلون اولئک مأویهم النار بما کانوا یکسبون یعنی آنانی که امید لقاء ما ندارند بآنکه
بعث و راضی شده اند بحیوة دنیا از آخرت و قرار گرفته اند بحیوة دنیا و آنانی که از علامات قدرت

ما قاعافلند ایشان را محل قرار آتش است بسبب آنچه کسب می کنند از گناهان بلکه همه کس را باید که
مشتاق لقاء او باشند تا داخل شوند درین بشارت که رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرموده
من احب لقاء الله احب الله لقاءه یعنی هر که دوست دارد لقاء خدای را سبحانه دوست
دارد خدای سبحانه لقاء او را ونیز داخل باشد درین اشاره که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
که گفت حق سبحانه الا طال شوق الابرار الی لقائی وانا الی لقائهم لاشد شوقا این حدیث
مذکور است در عوارف در باب وهم ودر کیمیای سعادت در ذکر شوق در اصل نهم از رکن که در
منجیات است ودر ترجمه عوارف او را چنین ترجمه کرده که دیر است تا شوق ابرار بلقاء منست و
من بلقاء ایشان مشتاق ترم ودر نفحات در ذکر شیخ ابوبکر لقا قدس سره آورده که وی گفته
مشتاق بدر مرگ لذت بیش از آن یابد که زنده از شربت شهد شیخ الاسلام یعنی شیخ عبدالله
انصاری قدس سره گفت که بآن خدای که جز آن خدائی دیگر نیست که بنده نیکبخت را هرگز روزی
نیاید نیکوتر وباراحت تر وخوشتر از آن روزی که عزرائیل بوی آید وگوید مترس که یا ارحم الراحمین
میشوی وبوطن خود میروی وبعهد مهین میروی این جهان مذلت وزندان مومن است این
بودن عاریتی اینجا بهانه است بیکبار بهانه را دور کند ودر حقیقت باز شود ومرد بزندگی جاوید
برسد ودیگر باید دانست که گفته اند آنچه مومن را در آخرت میسر شود از دیدار اجلی واقوی است
از آنچه در دنیا میسر شود بمجاهده ولهذا گفته اند که اینجا مشاهده است وآنجا معاینه ونیز در فصل الخطاب
آورده که اهل ذوق وشوق را بامیعاد یوم اللقاء هر لحظه باین تجلی تسلی دهند ونیز در کلام بعضی
از عارفان وارد شده که تا آدمی در نشاه دنیا است حقیقت فنا از وی متعذر است وتا بقیه
از بقایای وجود باو همراه است ومادام که بقیه وجود باو هست وصول بتمام میسر نی ودر آخر
فصل الخطاب آورده است از حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس سره که ایشان
گفته اند که بنده مشاهده میکند مرغیبی را اولا در خواب وثانیا در غیب واین عبارت است از حالتی
که حاصل میشود در میان خواب وبیداری وثالثا در واقع واین عبارتست از حالی که عارض میشود
بر شخص در بیداری آنچه در غیب است از حاضران که با او نشسته اند ومع هذا این مشاهده نسبت
بمشاهده که حاصل میشود در واقعه باز مشاهده که حاصل میشود در وقت مردن بشب بمشاهده که او را

حاصل میشود در قیامت همچون مشاهده الیست که حاصل میشود در خواب نسبت بمشاهده که حاصل میشود در غیب و باز مشاهده که حاصل میشود در قیامت نسبت بمشاهده که حاصل میشود در بهشت همچون مشاهده الیست که حاصل میشود نایم را نسبت بمشاهده بیدار با خیر و اگر گفته شود که وقتی که مشاهده بهشت در مرتبه باشد پس چه حاجت بریاضات شدیده و مجاهده شاقه که سالکان ارتکاب مینمایند در دنیا گوییم جواب ازوی پنج وجه ست اول آنکه مشتاقان را تحمل نیست که راضی شوند بتاخیر لقا تا وقت دیگر چنانکه تشنه نمی تواند که خوردن آب را بفردا اندازد پس ایشان چون توانند که مشاهده را بفردای قیامت اندازند تا بوقت در آمدن در بهشت ؎ نیست ز رعنیا حدیث عاشقان * سخت مستغنی است جان بیدلان * نیست رعنیا وظیفه ماهیان * زانکه بی دریا ندارند انس جان * دوم آنکه هرکه در دنیا دفع حجاب نکرده باشد او را خوف سوی خاتمه است و بعضی بر آنند که عارفان را این خوف نمی ماند چنانچه فرموده اند درین ابیات ؎ هست شمر را غم پایان کار * تا چه باشد حال او روز شمار * عارفان ز آغاز گشته هوشمند * از غم احوال آخر فارغند * بود عارف را هم خوف و رجا * سابق دانش خورد آن هر دو را * دید کو سابق زراعت کرد فاش * او همی داند چه خواهد بود حاش * بود او را بیم امید از خدای * خوف فانی گشت پیدا شد رجای * عارفان دانند دایم آمنون * که گذر کردند از دریای خون * وسوم آنکه کسی از دنیا محجوب بدر رود و هرچند با ایمان رود گاه باشد که در دفع آن حجاب محتاج شود بدخول نار پس از برای رفع احتمال و رفع دخول بار زا اینجا رفع حجاب میکنند و چهارم آنکه هرکه محجوب بدر رود با آنکه در دوزخ در نیاید حجابش بعد از مدت مزید مرتفع میگردد و محروم میماند از مشاهده حال موت و از مشاهده روز قیامت تا آن زمانکه در بهشت در آید الا ماشاء الله تعالی پنجم آنکه اگرچه این مشاهده محروم نگردد اما مشاهده او حال موت در قیامت و در بهشت مثل مشاهده مکشوفات نخواهد بود در کیفیت و در کمیت الا ماشاء الله تعالی و دیگر باید دانست که اگر کسی در خود دریابد قابلیتی در سلوک این راه را مناسبتی و داند که سعی او مفید است و فایده هر ساعت بر مزید باید که تقصیر جایز ندارد و خود را به پیری از پیران طریقت بسپارد و در اوقات لیل و نهار ساعتی نیاساید تا تواند سعی نماید تا باشد که سعادت مساعده کند و توفیق رفیق گردد و آن شاهد خلوتخانه غیب از [illegible]

عجایب بیرون آید و از حق غیب روی نماید و آنچه موعود بود موجود باشد و آنچه مخوف بود مفقود گردد و اگر نتوانند که
خود را بمشاهده رسانند بارسی همی نماید که ذکر بروی غالب گردد و تا همگی دل دوست را طالب گردد و
تا اگر مقصود حاصل نگردد و در حین حیات میسر نگردد در حال ممات چنانکه حضرت امام حجة الاسلام
قدس سره گوید در کیمیای سعادت در اصل نهم از رکن اول که اگر ذکر بسیار میکنند و احوالی که صوفیان
را باشد پیدا نیاید نفور نگردد که سعادت بران موقوف نیست که دل چون بنور ذکر آراسته
گشت کمال سعادت را مهیا شد و هرچه درین جهان پیدا نیاید پس از مرگ پیدا آید پس باید
که همیشه ملازم باشد و مراقب تا دل را بحق تعالی دارد و هیچ غافل نباشد که ذکر بردوام کلید
عجایب ملکوت حضرت الهی است تمام شد کلام حجة الاسلام قدس سره و اگر این هم نتوانند که ذکر
را بر خود غالب گردانند کمر خدمت بمیان جان بندند و کاهلی بر خود نه پسندند و توبه از معاصی
بکنند و محکوم اوامر و نهی شرع مطهر گردند زیرا که در رعایت شریعت و ورزش استقامت چهار
فضیلت بزرگ است اول آنکه آنکس از جمله اولیای دوستان حضرت حق میگردد دوم آنکه خوف
عذاب و اندوه فوت مراد ازو برداشته میشود سوم آنکه او را بشارتها و خبرهای خوش رسانیده
میشود هم در حین حیات و هم بعد از ممات و این فضیلت ازین آیه معلوم میشود که حق سبحانه
فرموده الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون الذین آمنوا و کانوا یتقون لهم البشری
فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة یعنی بدانید و آگاه باشید که اولیای خدای سبحانه را نیست خوفی
بر ایشان از جانب رسیدن مکروهی بایشان و غمگین نمی شوند بسبب فوت مرادی این
اولیا آنکسانند که ایمان آورده اند و هستند مشتغل برعایت تقوی ایشانراست بشارة و خبرهای
خوش در حیوة دنیا و در آخرت و گفته اند بشارت دنیا آنست که حضرت حق سبحانه وعده فرموده
متقیانرا در کتاب خود و بر زبان پیغمبر خود صلعم و نیز آنست که مینماید متقیانرا در خوابهای همچنانکه
مینماید خواص مومنانرا در مکاشفات و بشارت آخرت آنست که ملاقی میشوند متقیانرا در حالت
نزع که مشرف میگردند بر موت و در حکم اموات میشوند و بعد از موت در گور یا در قیامت
سلام میرسانند و بشارت میدهند بفیروزی تا فتن بدرجات و با نواع انعامات و کرامات
و فضیلت چهارم آنست که آنکس صاحب کرامات عظمی میشود زیرا که کرامت عظمی نزد کبرای اهل طریقت

وطریقت استقامت بر شریعت است زیرا که حق سبحانه هرگاه بنده را بغایت دوست میدارد نمیخواهد
که با وی مکروهی رسد از عذاب پس او را در پناه خود میگیرد و نگاه میدارد از مخالفت شریعت و اینست
معنی این حدیث که اذا احب الله عبدا لم یضره ذنب یعنی نمیگذارد خداوند کریم که گناه کند و بوی ضرر رسید تا مقصود
حاصل نگردد و در کیمیای سعادت آورده که شیخ ابو القاسم گرگانی قدس سره گفته است که در آب
رفتن و در هوا پریدن و از غیب خبر دادن اینها هیچ کرامت نبود و کرامات آن بود که همه امر گردد یعنی
همگی وی مطیع فرمان شود که بروی حرام شود و این اعتماد را نشاید اما آن دیگر ممکن بود که از شیاطین
باشد که شیاطین را از غیب خبر است و کسانی که ایشان را کاهن گویند از بسیار کارها خبر دهند
اعتماد به وی نیست که وی و بالست وی از میان برخیزد و شرع بجای وی نشیند و در مرصاد العباد
آورده که در بیان معراج رسول صلی الله علیه وآله وسلم که از قاب قوسین در گذرانیدند و در مقام
او ادنی رسانیدند و هرچه لباس هستی محمدی بود صلی الله علیه وآله وسلم از سر وجود او برکشیدند که
ما کان محمد ابا احد من رجالکم و خلعت صفت رحمت در وی پوشانیدند و آن صورت رحمت را بخلق
فرستادند چون معرفت محمد بود و چون می آمد رحمت بود و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین لاجرم
در کمال وصول و رفع اثنینیت، و اثبات وحدانیت این اشارت با بشارت شکستگان است و
ضعفای ملت رسانیدند که اگر براق همت هر کس از سدره آشیانه بشریت بسدرة المنتهی روحانیت
نتواند برآمد تا از وصول بحضرت خداوندی ما برخوردار شود همانجا سر بر عتبه خواجه علیه الصلوة والسلام
نهد و کمر متابعت او بر میان جان نهد که اتحاد و یگانگی برخواسته است و یگانگی نشسته هر که او را
دریافت و من یطع الرسول فقد اطاع الله که یگانگی است بیگانگی نسبت تومائی ما تو تمام شد کلام
مرصاد العباد و گفته اند که اصل ایمان که در دل مومنان است بمنزله تخمی است که در زمین انداخته
باشند پس همچنانکه تخمی در زمین اندازند بعضی از وی که نزدیکتر بروی زمین است زود می سبز شود
و مقصود از وی زودتر بحاصل آید و آنچه دورتر واقع شده دیرتر بظهور آید همچنین است ایمان که تخم
دیدار است و بعضی که قابلتر است بظهور نتیجه از وی نزدیک بکار ثمره دیدار از وی زودتر بظهور
می آید و آن دل که قابلیت و استعداد او کمتر است ظهور خاصیات از دورتر نتیجه او دیرتر بحصول
می پیوندد و پس اصل تخم که در زمین دلست ثمره او عاجلا و آجلا در وقتی از اوقات بظهور خواهد

آمده واگر آن تخم ضایع نگردد بسبب آفتی از آفات والله تعالی ولی التوفیق حسبی الله الذی
لا اله الا هو یعنی کفایت کرد مرا خدائیست که نیست معبود بحق مگر او علیه توکلت والیه
انیب یعنی بروی توکل کردم وبسوی او باز میگردم لا اله الا الله سبحان الله
ما اعظم الله یعنی نیست معبودی برحق مگر خدای سبحانه وتعالی پاکست خدا چه بزرگست
ذات پاک او و باید دانست که کلمه لا اله الا الله و سبحان الله هر دو اینجا از برای تعجب است
لا اله الا الله سبحان الله ما احلم الله یعنی نیست معبودی برحق مگر خدای تعالے
پاکست خدا چه بردبارست لا اله الا الله سبحان الله ما اعلم الله یعنی لا اله
الا الله سبحان الله چه علیم است خدای سبحانه لا اله الا الله ما اکرم الله یعنی نیست
معبودی برحق مگر خدای تعالی پاکست خدا چه بزرگوار است لا اله الا الله وحده لا شریک له
یعنی نیست معبودی برحق مگر خدای سبحانه تنها است نیست شریک او را محمد رسول الله حقا
یعنی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رسول خداست بتحقیق اللهم صل علی محمد کلما ذکره
الذاکرون یعنی الهی رحمت و انعام کن بر محمد صلی الله علیه و آله وسلم هر گاه که یاد کنند او را
یاد کنندگان وصل علی محمد کلما غفل عن ذکره الغافلون یعنی انعام و رحمت کن بر
محمد صلی الله علیه و آله وسلم هر گاه که غافل شوند از ذکر وی غافلان مراد ازین آنست که صلوة خدای
سبحانه بروی باد هر بار که یاد کنند او را و هر گاه که غافل شوند از ذکر وی اینست صلوة خدای
سبحانه بروی باد در جمیع اوقات تا القیامت زیرا که هر وقتی که هست یا وقت ذکر وی است
یا وقت غفلت از ذکر وی پس هر که این نوع صلواة گوید بروی آنچنین است از راه تحقیق که در
جمیع اوقات تا القیامت بروی صلوة گفته است و هرگز فراموش نشده زیرا که دعای
مومن که در امر شرع واقع شود البته مقبول است خاصه دعای که در حق حبیب الله باشد
صلی الله علیه و آله وسلم پس هر که این صلوات گوید گویا تا قیامت گفته است و ازین جهت است
صلوة را افضل الصلوات داشته اند و باید دانست که سبب آنکه بعد از ذکر محمد صلی الله علیه
و آله وسلم گفت که اللهم صل علی محمد الی آخره اینست که وعید بسیار آمده درین باب که ذکر رسول
صلی الله علیه و آله وسلم بگذارد وکس بروی صلوات نگوید چنانکه در صحیح ابن حبان و سنن ترمذی

که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بخیل است کسی که من مذکور شوم نزد وی پس او صلوات نگوید بر من و تفسیر کشاف آورده که گفته شد پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم که خبر داده ما را ازین آیه که ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که این از علمهای پوشیده است که اگر نمی پرسیدید از و خبر نمی کردم شما را حضرت حق سبحانه موکل کرده است بر من دو فرشته را پس نیست که یاد کرده شوم نزد بنده مسلمان که صلوات گوید بر من مگر آنکه میگویند آن دو فرشته که بیامرزد خدای تعالی ترا و میگوید خدای سبحانه و باقی فرشتگان که آمین گویند و در صحیح ابن حبان و در سنن ترمذی و ابی داود آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که نیست که بنشینند جماعتی در مجلس که یاد کنند خدا را سبحانه و در آن مجلس صلوات نگویند به پیغمبر خود مگر این که می باشد به ایشان حسرتی روز قیامت از جهت ثواب و اگر چه در آیند در بهشت و اما احادیثی که دلالت میکند بر فضیلت و ثواب صلوات و سلام به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ذکر کرده آید در شرح صلوات الله و ملائکته الی آخره رضینا بالله تعالی ربا یعنی راضی ایم بخدای تعالی از روی پروردگاری و باید دانست که اصل آن کلام اینست که رضینا بربوبیة الله تعالی بعد از ان این ترکیب را تغییر کرده شده و چنین ساخته شد که رضینا بالله تعالی ربا زیرا که تغییر بعد از ابهام واقع است در نفس و اگر معنی این کلام بر اصل گفته شود اولی است زیرا که هم بر اصل است و هم اقرب بفهم است پس اصل معنی اینجا چنین است که راضی ایم به پروردگاری خدای سبحانه و لفظ رضی بچهار وجه مستعمل میشود یکی آنکه مستعمل میشود بلام مانند و رضیت لکم الاسلام دینا و رضا اینجا بمعنی اختیار است دوم آنکه مستعمل میشود بکلمه عن مانند رضی الله عنهم و سوم مستعمل میشود بحرف با همچنانکه درین مقام چهارم آنکه مستعمل میشود بلفظ علی چنانکه گفته در صحاح که رضیت علیه فی معنی رضیت به و عنه و دگر چیزها که شاید آورده که بدانکه رضا بقضای حق تعالی بلندترین مقامات است و هیچ مقامی ورای آن نیست که محبت مقام بهترینست و رضای بهرچه خدای تعالی کند ثمره محبت است نه ثمره هر محبتی بلکه ثمره محبتی که به کمال بود و چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم از قومی پرسید که نشان ایمان شما چیست گفتند در بلا صبر کنیم و بر نعمت شکر کنیم و بقضای رضا دهیم گفت حکما اند و علما اند نزدیک است

از عظمی فقه شما که انبیا باشید و در ترجمه عوارف در باب سوم و در معارف است در فصل اول از فصول
این باب آورده که وظیفهٔ عارف رضا بقضا است و وظیفه صبر ان و وظیفه غافل کراهیت و اضطراب
است کلام ترجمه اپوشیده نماند که چون رضا بقضا می وظیفه عارف باشد او از مقامات عالیه
باشد چنانکه مشهور است و بالاسلام دینا یعنی راضی ایم باسلام از روی دین دینیش
و محمد صلی الله علیه و سلم نبیا و رسولا یعنی راضی ایم بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم از روی نبوة
و رسالتش و در سنن ترمذی آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که نیست بنده مسلمانی که گوید
در وقتی که در شام در آید و وقتی که در صباح در آید سه بار رضینا بالله تعالی ربا و بالاسلام دینا و محمد
صلی الله علیه و سلم نبیا مگر آنکه می باشد و اجب بر خدای سبحانه این که راضی گرداند او را روز قیامت

و در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که ذاق طعم الایمان من رضا بالله ربا و
بالاسلام دینا و بمحمد رسولا یعنی چشیده است طعم ایمان را کسی که راضی باشد بخدای سبحانه از روی
پروردگاریش و بالاسلام از روی دینش و بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم از روی رسالتش پس
لفظ نبیا و رسولا که در اوراد جمع کرده شده است بجهة آنست که هر کدام در حدیثی واقع است
پس هر دو را جمع کرد از جهة بیان کردن فضیلت هر دو و بالقرآن اماما یعنی راضی ایم
بقرآن از روی امامتش و بالکعبة قبلة و بالصلوة فریضة و بالمؤمنین اخوانا یعنی
راضی ایم بکعبه از روی قبلگی اش و بنماز از روی فریضگی اش و بمؤمنان از روی برادری
ایشان و بالصدیق والفاروق و ذی النورین والمرتضی ائمة یعنی راضی ایم
بابوبکر صدیق و بعمر فاروق و بعثمان ذی النورین و بعلی مرتضی رضی الله عنهم از روی امامی ایشان
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین یعنی رضای خدای سبحانه بر ایشان همه و امیر المؤمنین ابوبکر
را رضی الله عنه صدیق از آن گویند که صدیق در تاج الاسامی و در تفسیر این آیة که یوسف ایها الصدیق
اینچنین تفسیر کرده اند که بغایت راست گوی بود و در صحاح اللغات و معنی گفته یکی و ایم التصدیق
و دیگر راست سازد و قول خود را بعمل پس اگر صدیق اینجا بمعنی اول باشد اطلاق این بر امیر المؤمنین
ابوبکر رضی الله عنه از آن جهت است که او بغایت راست گوی بوده تا که آورده اند که علی رضی الله
عنه روایت حدیث رسول را صلی الله علیه و آله و سلم از هیچکس بی سوگند قبول نمیکرد مگر از امیر المؤمنین

ابوبکر رضی الله عنه داگر بمعنی دوم باشد از آن جهت ست که تصدیق او دایمی بود و تشکیک شکاک
زایل نمی شده چنانکه آورده اند که چون رسول را صلی الله علیه وآله وسلم در آن شب که دولت
معراج میسر شده است در باب آن شب حکایت کرده قصه معراج را که درین شب از مکه به
بیت المقدس که یکماهه راه است رفتیم و در آنجا انبیا را علیهم السلام امامت کردیم و از آنجا رفتیم
تا بعرش و فوق عرش و از حضرت حق سبحانه چندین سخن شنیدیم و دران شب پنجاه وقت نماز برامت
فرض شده و چون مراجعت کردم و بموسی علیه السلام رسیدم گفت امت تو تحمل پنجاه وقت
ندارند و مرا باز میگردانید و میرفتم و کم میساختم در چهار نوبت چهل وقت نماز کم کردند و باز موسی
مرا باز گردانید که هنوز بسیار است پس برفتم پنج وقت دیگر کم کردند و قرار به پنج وقت شده
و حال آنکه فرصت رفتن و آمدنش چنان دلیل بود که آن مکانی که از وی برخاسته بود و روان
شده و چون بیامد هنوز آن مکان گرم بود و زنجیر آن در که در وقت رفتن جامه باو رسیده بود
در حرکت شده چون بیامد هنوز در حرکت بود و ابریقی که در وقت رفتن کج شده بود و آب
از وی میریخت چون بیامد هنوز آب تمام نریخته بود و چون این حکایت را با مردم گفته دران
مجمع جمعی از کفار بایکدیگر اشارت کرده اند که این حکایت بغایت دور از عقل و ظاهر الاستحالة
هر که ادنی عقل داشته باشد داند که این دروغست پس این بان میتوانیم که ابوبکر را الزام بکنیم و او را
از ایمان و متابعت رسول صلی الله علیه وآله وسلم باز گردانیم و باین قصد بدر آمده اند و متوجه بامیر المؤمنین
ابوبکر رضی الله عنه گردیده که بناگاه امیر المؤمنین ابوبکر ایشان را در ره پیش آمده که بملازمت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم میرفته ایشان گفته اند که ای ابوبکر نشنیدی که یار تو چه امر محال دعوی
میکند او گفته که از وی دروغ نیاید اگر گوید که امشب بعرش رفته ام و باز آمده ام راست خواهد
بود ایشان گفته او بعینه همین میگوید او گفت اگر او این گفته است راست است و اگر صدیق
بمعنی سوم باشد یعنی راست سازنده قول خود را بعمل بمعنی دوم نیز ظاهر و مشهور است زیرا که همه میدانند
که او هرچه دعوی میکرده اند او را بعمل راست میکرده یعنی بعمل می آورده امیر المؤمنین عمر رضی الله
عنه را فاروق از آن گویند که در کتب تفاسیر مرویست که گفت عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما
که منافقی دعوی میکرد بر یهودی پس یهود منافق را بسوی رسول صلی الله علیه وآله وسلم بخوانده

و منافق جهود را بجانب کعب بن اشرف که رئیس منافقان و جهودان بود میخواند بعد ازان هر دو
بجانب رسول صلی الله علیه و آله وسلم رفتند و رفع قضیه کردند چون حق جانب جهود بود رسول
صلی الله علیه و آله وسلم حکم از برای جهود میکرد منافق راضی نشد باین حکم و گفته که بیا تا برای
عمر رویم پس بیامدند پیش امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه جهود گفت حکم کرد رسول صلی الله
علیه وسلم از برای من و این منافق راضی نیست بحکم او و برای تو آمدیم امیر المؤمنین عمر رضی الله
عنه گفت منافق را که آیا همچنین است منافق گفت آری پس امیر المؤمنین عمر گفت هر دو
را اینجا باشید تا بیاییم برای شما پس رفت امیر المؤمنین عمر بخانه گرفت شمشیر خود را و بعد ازان
بدر آمد و آهسته آمد و زد گردن منافق را و گفت من همچنین حکم میکنم برای کسی که راضی
نیست بحکم خدا و رسول او صلی الله علیه و آله وسلم پس جبرئیل آمد و گفت که فرق کرد عمر
میان حق و باطل ازان وقت باز او را نامیده شد فاروق و اما امیر المؤمنین عثمان را
رضی الله عنه ذی النورین ازان گویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم رقیه دختر خود را
باو داده بود چون وفات کرد دختر دیگر ام کلثوم باو داد مرحبا بالصباح الجدید
و بالیوم السعید و بالملکین الکاتبین الشاهدین العادلین یعنی مرحبا
و گشادگی عیش بر صباح نو و بر روز نیکبخت و بر دو فرشته نویسنده دو گواه و اشتقاق در تفسیر
کواشی گفته در تفسیر آیه لا مرحبا بهم ای لا سعة علیهم فی عیشهم پس گواه بمعنی مرحبا آن باشد
که گشادگی عیش بروی حیاک الله تعالی یعنی زنده دارد خدای سبحانه شما را ای دو
فرشته با آنکه سلام گوید خدای سبحانه بر شما فی غرة یومنا هذا اکتبا فی اول صحیفتنا
بسم الله الرحمن الرحیم یعنی در اول امروز ما بنویسید در نامه اعمال ما
بسم الله الرحمن الرحیم و اشهدا بانا نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
و گواه باشید باین که ما گواهی میدهیم که شریک نیست او را و ان محمدا عبده و رسوله
یعنی گواهی میدهیم که محمد صلی الله علیه وسلم بنده اوست و رسول او و غرض ازین که گواهی
میدهیم که محمد صلی الله علیه و آله وسلم پسر خدای نباشد همچنانکه جهودان گفتند عزیر پسر
خدا است سبحانه و ترسایان گفتند عیسی پسر خدا است کما قال الله تعالی و قالت الیهود

وهذه یعنی ابن الله وقالت النصاری المسیح ابن الله پس تقدیم عبده و رسوله از جهت این اهتمام باشد و باید دانست که در گواه گرفتن چیزها ی برایمان خود خاصیت بزرگست زیراکه در کتاب کلمة الطیب آورده که شخصی بوده در بادیه مسجدی ساخته بود و بقبله مسجد خود هفت سنگ نهاده و هر بار که نماز میگذارد میگفت که ای سنگها گواه میگیریم شما را برین که نیست معبودی برحق مگر خدای سبحانه بعد از ان آن شخص را مرض رسید و مرد و دیگری او را در خواب دید که میگفت امر کردند مرا که بدوزخ برید چون بدری از درهای دوزخ رسیدم دیدم که یکی سنگ از ان سنگها بزرگ گشته چنانکه بسته گردانید بجود این یکی دیگر را بر من و همچنین آن پنج سنگ دیگر بستند آن پنج در دیگر را دوزخ را بر من و در سنن ترمذی و ابو داود آمده که پیغمبر صلے الله علیه و آله وسلم گفت هر که گوید وقت بامداد در آید این کلمات را که اللهم اصبحنا نشهدک و نشهد حملة عرشک و ملائکتک و جمیع خلقک انک انت الله لا اله الا انت وحدک لا شریک لک و ان محمدا عبدک و رسولک بیامرزد خدای تعالی از برای وی هر گناهی را که رسید باد درین روز و اگر گوید این کلمات را در وقتی که شب دیگاه در آید بیامرزد خدای تعالی از وی هر گناهی را که رسید باد درین شب و معنی این کلمات اینست که الٰهی در صباح در آمدیم گواه میگیریم ترا و گواه میگیریم فرشتگان بردارند عرش تو و فرشتگان ترا و جمیع خلق ترا برین که توئی خداوند برحق نیست معبود برحق مگر تو تنها نیست شریکی ترا برین و شاهدی میدهیم برین که محمد صلی الله علیه و آله وسلم بنده تست و رسول تو ارسله بالهدی و دین الحق یعنی فرستاده است حق تعالی محمد را صلی الله علیه و آله وسلم براه راست و دین بحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون تا غالب گرداند دین او را بر دینهای همه و اگرچه ناخوش دارند این را مشرکان علی هذه الشهادة نحیی وعلیها نموت وعلیها نبعث ان شاء الله تعالی یعنی ما باین گواهی زنده مانیم و باوی می میریم و باوی برانگیخته میشویم از گور اگر خواهد خدای تعالی و آن متعلق است بافعال ثلثه و کلمه علی بمعنی مع است اعوذ بکلمات الله التامات کلها من شر ما خلق یعنی پناه میگیریم بهمه کلمات کامله خدای سبحانه از شر تمامی خلق انچه آفریده است خدای تعالی و در صحیح مسلم آمده که مردی پیش حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم آمد گفت یا رسول الله دوش نخفتیدم کرد انچه

بروز وش کشیدیم از گزیدن عقرب پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که بدان و آگاه باش اگر میگفتی در وقت شام اعوذ بکلمات الله التامات کلها من شر ما خلق ضرر نمی رسانید ترا عقرب و نیز در صحیح مسلم آمده فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که هر که فرود آید در منزلی پس گوید اعوذ بکلمات الله التامات کلها من شر ما خلق هیچ چیز ضرر نمیرساند او را تا آن زمان که کوچ کند از آن منزل پس هر شخص را لازم است که بدین حسن اعتقاد نماید و هر وقت در خواندن آن مشغول باشد و اما لفظ کلها که در اوراد است و نیز واقع شده در هیچ روایتی بسم الله خیر الاسماء یعنی پناه میگیریم بنام الله که بهترین اسمهاست بسم الله رب الارض و رب السماء یعنی پناه میگیریم بنام خدای که پروردگار زمین و پروردگار آسمان است بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء یعنی پناه میگیریم بنام خدای که ضرر نمیرساند با وجود نام او چیزی در زمین و نه در آسمان و هو السمیع العلیم اوست شنوا و دانا و در سنن ترمذی و ابن ماجه آمده از عثمان که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که هر که گوید در اول هر روزی و در اول هر شبی سه بار بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء و هو السمیع العلیم ضرر نمیرساند او را هیچ چیز الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا و الیه البعث و النشور یعنی ستایش مر خدای راست که زنده کرد ما را بعد از آنکه میرانیده بود ما را و بسوی اوست برانگیخته شدن مردگان و بسوی اوست بازگشت ایشان اصبحنا و اصبح الملک لله یعنی در صباح در آمدیم و در صباح در آمد ملک و پادشاهی در حالتی که همه از خدای سبحانه و العظمة والکبریاء والجبروت والسلطان والبرهان لله یعنی غلبه و بزرگی ذات و بزرگی صفات و پادشاهی و دلیل روشن همه بیگانگی از آن خداست سبحانه پس عظمت تا باشد ما بعد او معطوف بروی و قول الله خبر مبتدا روی تواند که والعظمة تا اینجا که لله همه معطوف باشد بر آن قول که اصبح الملک لله والآلاء والنعماء لله یعنی نعمتهای ظاهری و مطلق نعمتهای از آن خداست سبحانه واللیل والنهار لله یعنی شب و روز برای خداست سبحانه وما سکن فیهما لله الواحد القهار یعنی آنچه ساکن است و داخل است در شب و روز از آن خدای یگانه غالب است اصبحنا علی فطرة الاسلام وکلمة الاخلاص یعنی در صباح در آمدیم بر آفرینش اسلام و قابلیت اسلام و بر کلمه اخلاص که آن لا اله الا الله

است که خالص گردد بسبب وی دین حضرت حق را سبحانه و در مشکوة شریف از عبدالله رضی الله عنه که گفت عبدالله
بن عمر رضی الله عنهما که الحمد لله کلمه شکر است ولا اله الا الله کلمه اخلاص است وعلی دین نبینا
محمد صلی الله علیه وسلم و بر دین و شریعت پیغمبر ما محمد صلی الله علیه وسلم وعلی ملة ابینا ابراهیم
حنیفا مسلما وما کان من المشرکین و بر ملت پدر ما که ابراهیم علیه السلام که مایل
بوده است از باطل بحق و مسلمان بوده و نبوده است از مشرکان و دین و ملت هر دو بالذات
یکی است لهذا ابراهیم را پدر مومنان گفته حضرت حق سبحانه در آن آیة کریمه ابیکم ابراهیم و این از آن
گفته واجبست بر مسلمانان تعظیم و احترام همچو پدر چنانچه ازواج نبی را صلی الله علیه وسلم مادر
مومنان گفته که ازواجه امهاتهم از جهة وجوب تعظیم و حرمت نگاه ایشان و مومنان را برادران
یکدیگر گفته که انما المؤمنون اخوة از جهة وجوب شفقت و رحمت بر یکدیگر و در مسند امام و در معجم
کبیر طبرانی آمده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون صباح در آمدی گفتی اصبحنا علی فطرة الاسلام
الی آخره صلوات الله وملائکته وانبیائه ورسله وحملة عرشه وجمیع خلقه
علی سیدنا محمد یعنی درودهای خدا تعالی و فرشتهای او و انبیای او و رسولان
او و بردارندگان عرش او و جمیع خلق او بر مهتر محمد صلی الله علیه وسلم و تقدیم ملائکه بر انبیا از
جهة تقدیم ملائکه است بر انبیا بحسب وجود وآله واصحابه یعنی صلوات این جماعة مذکورین
بر اهل سنت او و یاران او وعلیه وعلیهم السلام ورحمة الله وبرکاته یعنی پیغمبر
صلی الله علیه وسلم و بر آل و اصحاب او سلام و رحمتهای خدا و خیرات و نیکیهای خدا سبحانه
و برکت عبارتست از خیر کثیر و در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر که صلوة
گوید بر من یکبار رحمت کند خدا سبحانه بر وی ده بار و در سنن نسائی آمده که گفت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم هر که صلوة گوید بر من یکبار رحمت کند خدا سبحانه بر آدمی ده و درجه بهشت و در سنن ترمذی
آمده است که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نزدیکترین مردم بمن روز قیامت کسی است که بیشتر
باشد صلوة وی بر من و در سنن ابی داود و در دعوات کبیر بیهقی است که گفتند پیغمبر صلی الله علیه وسلم
نیست کسی که سلام گوید بر من مگر آنکه باز میگرداند خدای سبحانه بر من روح مرا تا رد کنم بر وی سلام
و در سنن نسائی و دارمی و غیره آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد روزی و حالانکه اثر شادی

در روی او بود پس آمد مرا جبرئیل علیه السلام و گفت پروردگار تو میگوید آیا خوشنود نمیگرداند
ترا ای محمد اینکه بگوید از امت تو صلوات یکبار مگر اینکه رحمت کنم بروی ده بار و در تنبیه الغافلین
آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که نیست از شما احدی که سلام گوید بر من وقتی
من بیرون مگر اینکه بیامد مرا جبرئیل علیه السلام گوید یا محمد این فلان بن فلان است که میخواند
بر تو سلام پس من گویم و علیه السلام و رحمة الله و برکاته و حضرت شیخ ابو اسحق کلاباذی بخاری
قدس الله روحه العزیز در کتاب مغنا ب الاغنیا از کتاب روضة الحدیث گفته که گفت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم هر که صلوات گوید بر من در روز صد بار بر آرد حضرت حقتعالی در آن روز صد حاجت او را که هفتاد
از حاجات آخرت و سی از حاجات دنیا است و نیز آورده حضرت شیخ مذکور قدس الله سره از ... الاخیار
از روضة الحدیث که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر که صلوة گوید در روزی سه بار بر من از جهت
دوستی من و از جهت شوق من واجب باشد بر خدا تعالی که بیامرزد گناهان او را و در بعضی احادیث
آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر که صلوة گوید بر من هزار بار نرسد بر پوست او آتش
دوزخ و نیز در اربعین آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر که صلوة گوید بر من هزار بار نمیرد
تا خبر داده نشود او را به بهشت و نیز در اربعین آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر که گوید صلوة
بر من هر جمعه چهل بار عفو گرداند خدا تعالی گناه چهل ساله او را و نیز در اربعین آمده که گفت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر که فراموش کند صلوة گفتن بر من بتحقیق گم کرده است راه بهشت و
اما احادیثی که دلالت میکند بر ضرر ترک صلوة و سلام نزد ذکر رسول الله صلی الله علیه و سلم بگذشت
در شرح الصلوة والسلام علیک یا رسول الله یعنی رحمت خدا و سلام بر تو باد ای محمد
صلعم فرستاده خدا الصلوة والسلام علیک یا حبیب الله یعنی صلوة و سلام بر تو باد ای
محبوب خدا الصلوة والسلام علیک یا خلیل الله یعنی صلوة و سلام بر تو باد ای
دوست خدا بدانکه حبیب و خلیل هر دو بمعنی دوست است اما معنی دوستی در حبیب قویتر است
از آنچه در خلیل هست و اسما مخصوص محمد است صلی الله علیه و سلم و اغلب استعمال خلیل در ابراهیم است
علیه السلام که او را خلیل الرحمن گویند در قرآن مجید آمده که واتخذ الله ابراهیم خلیلا یعنی گرفته است
خدا تعالی ابراهیم را خلیل الصلوة والسلام علیک یا نبی الله یعنی رحمت خدا و سلام

بر تو باد ای پیغمبر خدا صلعم الصلوة والسلام علیک یا حبیب اللہ یعنی رحمة خدا و سلام بر تو باد
ای برگزیدۂ خدا صلعم الصلوة والسلام علیک یا خیر خلق اللہ یعنی رحمة خدا و سلام
بر تو باد ای بہترین خلق خدا الصلوة والسلام علیک یا من اختارہ اللہ یعنی رحمة خدا
و سلام بر تو باد ای آنکہ اختیار کردہ است او را خدا تعالی الصلوة والسلام علیک
یا من ارسلہ اللہ یعنی رحمت خدا و سلام بر تو باد ای آنکہ فرستادہ است او را خدا تعالی الصلوة
والسلام علیک یا من زینہ اللہ یعنی رحمت خدا و سلام بر تو باد ای آنکہ آراستہ است
وی را خدا تعالی آن از بیش فضلہای وی را نیکو ساخت الصلوة والسلام علیک یا من شرفہ اللہ یعنی رحمت خدا و سلام
بر تو باد ای آنکہ شرف دادہ است وی را خدا تعالی الصلوة والسلام علیک
یا من کرمہ اللہ یعنی رحمت خدا و سلام بر تو باد ای آنکہ مکرم گردانیدہ است وی را خدا تعالی الصلوة
والسلام علیک یا من عظمہ اللہ یعنی صلوة و سلام بر تو باد ای آنکہ معظم گردانیدہ است
او را خدا تعالی الصلوة والسلام علیک یا سید المرسلین یعنی صلوة و سلام
بر تو باد ای مہتر رسولان الصلوة والسلام علیک یا امام المتقین یعنی صلوة و
سلام بر تو باد ای پیشوای پرہیزگاران الصلوة والسلام علیک یا خاتم النبیین
یعنی صلوة و سلام بر تو باد ای مہر پیغمبران خاتم بفتح تا مہر نگین را گویند و اما بکسر تا بمعنی آخر
اخیر است الصلوة والسلام علیک یا شفیع المذنبین یعنی صلوة والسلام
بر تو باد ای شفاعت کنندہ گناہگاران الصلوة والسلام علیک یا رسول رب العالمین
یعنی صلوة و سلام بر تو باد ای فرستادۂ پروردگار عالمیان صلوات اللہ و ملائکتہ و انبیائہ
و رسلہ و حملة عرشہ و جمیع خلقہ علی سیدنا محمد صلعم یعنی درود ہای خدای سبحانہ
و فرشتگان او و انبیاء او و رسولان او و بردارندگان عرش او و جمیع خلق او بر مہتر ما محمد
صلی اللہ علیہ وسلم و آلہ و اصحابہ یعنی بر اہل بیت او و یاران او و علیہ و علیہم السلام
و رحمة اللہ و برکاتہ یعنی بر محمد و بر ایشان سلام و رحمة خدای و برکت ہای او تا پایان
اللہم صل علی سیدنا محمد فی الاولین یعنی الہی رحمت و انعام کن بر مہتر ما محمد
صلی اللہ علیہ وسلم در پیشینیان یعنی انعام و اکرام نامی بر سید خلائق و اولاد آخر تا ہم جدا کنیم

کمال عنایت والطاف ترا نسبت باوی وصل علی سیدنا محمد فی الآخرین یعنی رحمت و
انعام کن بر بهتر ما محمد صلی الله علیه وسلم در میان خلق آخرین وصل علی سیدنا محمد فی الملا
الاعلی الی یوم الدین یعنی رحمت وانعام کن بر بهتر ما محمد صلی الله علیه وسلم در میان جماعت
اعلی که ملائکه وارواح انبیا و صدیقین و شهدا اند تا روز قیامت وملائکه را اعلی از آن جهة گویند که بمکان بلند ترند و ثواب
این کلمه که صلی علی سیدنا محمد فی الملأ الاعلی الی یوم الدین اینست که نوشته میشود در نامه اعمال
وی ثواب آنکه صلوة گوید بروی ازین زمان تا روز قیامت بنا بر این سخن بر آنست که دعا
مردو فیست خاصة در حق حبیب خدا صلی الله علیه وسلم چنانکه گذشت در تفسیر وصل علی سیدنا
محمد فی کل وقت وحین یعنی رحمت وانعام کن بر بهتر ما محمد صلی الله علیه وسلم در هر وقتی
و زمانی و ثواب اینکلمه اینست نوشته میشود در نامه اعمال گوینده ثواب کسی که صلوة گوید
بر محمد صلی الله علیه وسلم در وقتی و زمانی مادام که در عالم وقتی باشد و زمانی پس اگر اینکلمه
را گوید و بعد از آن خاموش نشیند همچنانست که همیشه بصلوة گفتن مشغول باشد واگر اینکلمه
را گوید و خواب کند و زمان خواب کردن وی حکم کند خدای تعالی از فرشتگان خود که بدو صلوة گویند و اگر اینکلمه را
یکبار بگوید و بعد از آن بمیرد زمان خفتیدن او در گور حکم آن دارد که بصلوة گفتن مشغول
باشد وی بعد از آن نیز وصل علی جمیع الانبیاء والمرسلین یعنی رحمت وانعام کن بر همه انبیا و مرسلین و علی
ملائکتک المقربین یعنی انعام کن بر فرشتگان مقرب خود و علی عبادک الصالحین و بر بندگان صالح خود
وعلی اهل طاعتک اجمعین و بر اهل طاعت خود همه وارحمنا معهم برحمتک
یا ارحم الراحمین یعنی رحمت کن ما را با ایشان بحرمت رحمت عام خود ای مهربان ترین مهربانان
و باید دانست که در اختتام این اوراد که زاد قلوب سایران مباحی ملکوتست و اقوات
ارواح طائران فضاء جبروت ولاهوت باستغفار از پروردگار معبود و در اختتام بوی برحمت
رب ارباب اشارتی است واضحه و بشارتی است لایحه که بمقتضای ان ربک واسع المغفرة
و بموجب آیه و رحمتی وسعت کل شیء فاتحه کار همه یوم الحساب مغفرت است و خاتمه کار همه رحمت
اللهم اختم بالسعادة آجالنا وحقق بالزیادة آمالنا واقرن بالعافیة غدونا وآصالنا واجعل
الی رحمتک ومغفرتک مصیرنا ومآلنا برحمتک یا ارحم الراحمین وصلی الله علی محمد فاتح ابواب المغفرة

والرحمة و خاتم اصحاب الرسالة والنبوة علی آله الطیبین الطاهرین و اصحابه اجمعین برحمتک
یا ارحم الراحمین فقط و معمول مشایخ طریقت چنانست که بعد از ختم اوراد فتحیه بجای دعا
دست برداشته دعای رقاب را که هم از تالیفات امیر کبیر سید علی همدانی ست میخوانند
لهذا آن را شرح نمودن نیز مناسب دانستم والله ولی التوفیق —

آغاز شرح دعای رقاب

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم یا مالک الرقاب یعنی خداوندا ای مالک گردنها و یا مفتح الابواب یعنی
وای گشاینده ابوابها و یا مسبب الاسباب یعنی وای سازنده سببها هیئ لنا
سببا یعنی مهیا کن برای ما سببی لانستطیع له طلبا یعنی چنانکه نتوانیم طلب آن اللهم
اجعلنا مشغولین بامرک یعنی ای بار خدایا گردان ما را مشغول بکار خود آمنین
بعدلک یعنی امن یابنده بداد تو آیسین من خلقک یعنی نومید شونده از خلق تو
آنسین بک یعنی انس گیرنده بتو مراد اینکه سوای تو کسی در محبت گرفتار نشوم و
هر وقت حال ورد او را هم چه صبح چه شام مستوحشین عن غیرک یعنی اندوهگین شونده
از غیر تو راضین بقضائک یعنی خوشنود شونده بتقدیر تو صابرین علی بلائک
یعنی شکیبنده بر بلای تو قانعین بعطائک یعنی قناعت کننده بر عطای تو مراد اینکه آنچه بدهد
تو مرا قناعت کنم بر او و از حرص باز دارد ما را شاکرین لنعمائک یعنی شکر کننده نعمت تو را
متلذذین بذکرک یعنی لذت یابنده بذکر ان تو مراد اینکه هر مجلسیکه ذکر تو شود من از و
لذت یابم و خوشنود شوم نه اینکه پرهیز کنم فرحین بکتابک یعنی شاد شونده بکتاب
تو مراد اینکه آنچه تو در کلام مجید نازل فرموده است بر و خوشنود شوم و غنیمت دانم مناجین
بک یعنی راز گوینده بتو فی آناء اللیل واطراف النهار یعنی درمیان شب
و کنارهای روز مبغضین للدنیا یعنی دشمن دارنده دنیا را محبین للآخرة یعنی دوست
دارنده آخرت را مشتاقین الی لقائک یعنی شوق دارنده بسوی ملاقات تو

مهربانیهای پنهان اللهم اغفر لنا یعنی خداوندا بخش مارا ولوالدینا و مادران و
پدران مارا و لمشائخنا ولاستاذنا و بزرگان مارا و استاذ مارا ولاصحابنا
ولاحبابنا و یاران مارا و دوستان مارا ولعشائرنا ولقبائلنا یعنی و خویشاوندان
مارا و قرابتیان مارا ولمن له حق علینا و کسانیکه راکه حق شان بر ماست ولجمیع
امة محمد علیه الصلوة والسلام یعنی و تمامی امت محمد را بدی رحمت خدا و سلام و
وقنا ربنا شر ما قضیت یعنی و نگاهدار مارا ای پروردگار من از بدی حکم خود
وقنا عذاب النار و عذاب القبر و عذاب یوم القیامة یعنی و نگاهدار مارا از
عذاب دوزخ و عذاب قبر و عذاب روز حشر واحشرنا مع المتقین والابرار یعنی
برانگیزان مارا با پرهیزگاران و نیکوکاران اللهم بحرمة اوراد الفتحیة افتح لنا ابواب
العنایات والکرامات یعنی خداوندا بحرمت این اوراد فتحیه بکشا برای ما دروازه‌های
عنایتها و بزرگیها و وفقنا للطاعات والعبادات یعنی و توفیق ده مارا برای طاعتها
و عبادتها و احفظنا من الآفات والبلیات یعنی و نگاهدار مارا از آفتها و بلاها
وبارک لنا فی الرزق والحسنات یعنی و برکت ده مارا در رزق و نیکیها اللهم
احفظنا یا فیاض من جمیع البلایا والامراض وصلی الله علی خیر خلقه محمد
وآله و اصحابه اجمعین یعنی خداوند نگاهدار مارا ای صاحب فیض از تمام بلاها و
بیماریها و رحمت کامله نازل کند حق تعالی بهترین خلق خود محمد و آل وی و یاران وی همه

فائده بر ضمیر منیر سوید البیان خدا و واقف اسرار آل اخفا مباد که کتاب لاجواب مسمی انتخاب المسمی
به جلاء الصدا الاوراد که از تصنیف حضرت مولانا حاجی شاه وجیه الله رحمة الله علیه است
الحق کتابیست برای روای حاجات مومنین قوة و برای سالکین مایه قوة لهذا
مقطعات این حقیر چون فوائد عجیبه و غریبه اوراد دید مناسب دانست که برای رفاه
مومنین آنرا نیز در شرح خود درج نماید امید از خوانندگان آنست
که این فقیر را بدعای خیر یاد نمایند
فقط
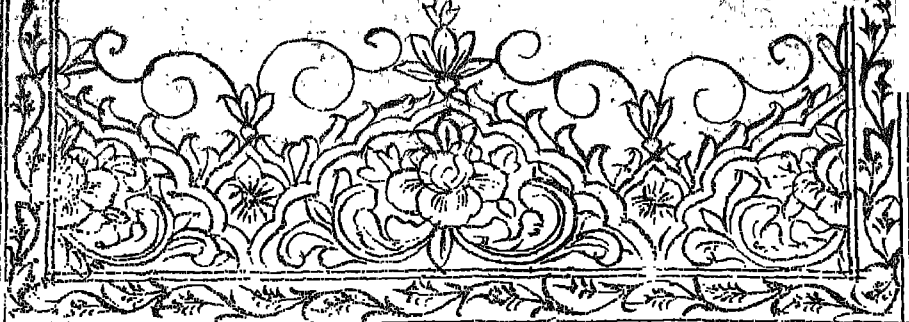
بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الذی وفق الخواص من عبادہ باتیان النوافل من العبادات والصلوۃ والسلام علی حبیبہ وصفیہ ونبیہ محمد شفیع العصاۃ فی العرصات وعلی آلہ الطاہرین واصحابہ الطاہرین اما بعد فہذہ نبذۃ یسیرۃ التقطتہا من فتوح الاوراد وسمیتہا بخلاصۃ الاوراد رجاء ان یعمل بہا احد من عباد الصالحین فیدعو لی بالخیر واللہ الموفق والمعین

ذکر بیدار شدن از خواب چون از خواب بیدار شود بگوید لا الٰہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ الملک ولہ الحمد وہو علی کل شیء قدیر الحمد للہ وسبحان اللہ ولا الٰہ الا اللہ واللہ اکبر ولا حول ولا قوۃ الا باللہ پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ بعد از بیدار شدن این کلمات گفتہ اللہم اغفر لی بگوید یا دعای دیگر کند مستجاب شود پس اگر وضو کند و نماز بگذارد قبول شود رواہ البخاری والترمذی والنسائی وابوداود وابن ماجہ و بگوید الحمد للہ رب العالمین حمدا یوافی نعمہ ویکافی مزیدہ رواہ ابو الشیخ

ذکر دوم در پوشیدن جامہ چون جامہ پوشد بعد از بسم اللہ بگوید الحمد للہ الذی کسانی ہذا ورزقنیہ من غیر حول منی ولا قوۃ پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم جمیع گناہان متقدم او بخشیدہ شود رواہ الترمذی وابن السنی وابوداود وزاد علیہ وما تأخر واگر جامہ نو پوشد باید کہ کہنہ بمستحق بدہد و بگوید الحمد للہ الذی کسانی ما اواری بہ عورتی واتجمل بہ فی حیاتی رواہ الترمذی وغیرہ و بوقت جامہ پوشیدن اول دست راست پوشد و وقت بیرون کشیدن اول دست چپ بکشد ذکرہ الامام النووی فی اذکارہ ❖

ذکر رفتن در خلا و آداب آن چون داخل خلا شود بسم الله بگوید که سبب ستر است
از چشم جن رواه الترمذی مرفوعا و بگوید الحمد لله الذی اعوذ بک من الخبث والخبائث که عمل
آن سرور است صلی الله علیه وسلم و در انجا سخن نگوید که مکروه است و چون از استنجا فارغ
شود بعد از ستر بگوید اللهم حصن فرجی و یسر امری و چون برآید غفرانک گوید رواه الترمذی
و چون برآید اول پای راست بیرون کشد

ذکر وضو و فضیلت مسواک و فضیلت تجدید وضو و فضیلت دوگانه شکر

چون وضو کند اول بسم الله گوید که در سنن احمد و ترمذی واقع است لا وضوء لمن لم یذکر
اسم الله علیه و در بعضی روایات فقه بسم الله العظیم والحمد لله علی دین الاسلام واقع
است و بعضی فقها تسمیه متعارفه اختیار نموده اند و جمع بهتر است و در میان وضو بگوید اللهم
اغفرلی ذنبی و وسع لی فی داری و بارک لی فی رزقی که عمل آن سرور است صلی الله علیه
وسلم رواه النسائی وابن السنی باسناد صحیح اما نسائی در آخر گفته و در میان وضو و آخر آن
بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله رواه مسلم
و در روایت ترمذی بعد از وضو وارد است با زیادتی اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی
من المتطهرین و در حصن حصین وارد است که بعد از فراغ نظر بسوی آسمان کرده شهادت
مذکور بگوید و ایضا بعد از فراغ از وضو سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک
و اتوب الیک بگوید رواه النسائی والحاکم فی المستدرک و در تمام وضو یا میانه یا آخر آن درود
باید گفت که در منهج العمال مروی است لا وضوء لمن لم یصل علی النبی رواه الطبرانی مرفوعا
و سوای این ادعیه در احادیث صحیحه ثابت نشده یا در احادیث ضعیفه است یا منقول
از سلف است و باید که در وضو مسواک کند البته که سنت موکده است و در حدیث صحیح است که
نمازی که بمسواک کند افضل است از نماز بغیر مسواک بهفتاد مرتبه رواه احمد والحاکم فی
المستدرک مرفوعا و احکام وضو از فرائض و سنن و مستحبات بتفصیل در فقه مذکور است بموجب
آن عمل آرد و بعد از فراغ وضو دوگانه شکر الوضوء بگذارد که فضیلت آن در حدیث وارد است
رواه الترمذی و غیره اما در اوقات مکروهه که آن وقت طلوع و وقت غروب و وقت استوا است

بگزارد که هیچ نماز دران نمی شاید و بعد از صبح صادق تا طلوع آفتاب جز سنت و فرض نمی شاید
و بعد از نماز عصر تا نماز مغرب نیز نماز نمی شاید و درین هر دو وقت قضا توان گزارد ❊

ذکر اذان و ادعیهٔ آن و چون وقت اذان بگوید که در حدیث است هر که پنج نماز را اذان بدهد همه
گناهان ما تقدم او بخشیده شود رواه الترمذی مرفوعا و جواب اذان مثل آن واجبست باختیار محققان
و اکثر علما باستحباب آن قایل اند اما سخن گفتن در وقت اذان بالاتفاق مکروه است و بعد سماع
اذان مرحبا بالقائلین عدلا و مرحبا بالصلوة اهلا بگوید کذا فی الحدیث و در حدیث است هر که بگوید بعد
از اذان اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة آت محمدا الوسيلة والفضيلة وابعثه مقاما محمودا
الذی وعدته حلال شود او را شفاعت من روز قیامت رواه البخاری و بعد از تمامیت یکبار
درود بگوید کذا فی حدیث مسلم و در حیعلتین لا حول ولا قوة الا بالله گوید کذا فی حدیث مسلم و نیز در
حدیث است هر که وقت شنیدن اذان بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد
ان محمدا عبده و رسوله رضیت بالله ربا و بمحمد رسولا و بالاسلام دینا بخشیده شود گناهان او رواه مسلم
و این را بعضی در اول گفته اند و بعضی در آخر و بعضی در میان و در میان اذان و اقامت دعا غنیمت داند
که وقت استجابت دعا است و در حدیث وارد است الدعاء بین الاذان والاقامة لا یرد رواه ابو داود
فاسئلوا الله العفو والعافية فی الدنیا والآخرة رواه الترمذی ❊

ذکر سنت فجر و ادعیهٔ آن باید که سنت فجر را اهتمام دارد و افضل دران باتفاق اهل حدیث و فقه
آنست که در خانه بگذارد و اگر بمسجد باشد در گوشه بگذارد و البته میان صف نگذارد خصوصا در وقت
جماعت که مکروه است و بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر هیچ نفلی متعهد تر از سنت فجر رواه البخاری
و مسلم و پیغمبر خود صلی الله علیه وسلم این دو رکعت بهتر است از دنیا و ما فیها رواه مسلم والترمذی و بعضی
علما واجب گفته اند و قرائت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در این دو رکعت قل یا و قل هو الله بود رواه الترمذی
و ابن ماجه و بعد از ادای سنت فجر ۳ بار بگوید اللهم رب جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و محمد النبی
اعوذ بک من النار که این چنین بود عمل آن سرور صلی الله علیه وسلم رواه ابن السنی و بعد از ان این
دعا بخواند اللهم اجعل لی نورا فی قبری و نورا فی قلبی و نورا بین یدی و نورا من خلفی و نورا عن یمینی
و نورا عن شمالی و نورا من فوقی و نورا من تحتی و نورا فی سمعی و نورا فی بصری و نورا فی شعری

ونورا فی لحمی ونورا فی دمی ونورا فی مخی ونورا فی عظامی اللهم اعظم لی نورا واعطنی نورا
واجعل لی نورا سبحان الذی تعطف بالعز وقال به سبحان الذی لبس المجد وتکرم به
سبحان الذی لا ینبغی التسبیح الا له سبحان ذی الفضل والنعم سبحان ذی المجد والکرم
سبحان ذی الجلال والاکرام که در احادیث صحیحه وحسنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
در وقت برآمدن بجهت نماز صبح میخواندند رواه مسلم مع زیادة فی بعض الالفاظ وتقدیم
وتاخیر حضرت عیسی علی نبینا وعلیه السلام در وقت صبح این دعا میخواندند اگر فرصت شود
بخواند اللهم انی اصبحت لا استطیع دفع ما اکره ولا املک نفع ما ارجو واصبح الامر بید غیری
واصبحت مرتهنا بعملی فلا فقیر افقر منی اللهم لا تشمت بی عدوی ولا تسوء بی صدیقی ولا تجعل
مصیبتی فی دینی ولا تسلط علی من لا یرحمنی رواه البیهقی فی الشعب وباید که درمیان سنت فجر
وفرض آن این دعا بخواند یا حی یا قیوم یا بدیع السموات والارض یا ذا الجلال والاکرام
یا لا اله الا انت اسئلک ان تحیی قلبی بنور معرفتک ابدا یا الله یا الله یا الله اللهم صلی علی
محمد وعلی آل محمد که منقول است از بعضی از سلف هر که این دعا گوید دل مرده او زنده گردد وشیخ الاسلام
ابن تیمیه این هردو اسم یعنی یا حی یا قیوم بسیار میخواندند ومی گفتند که این را تاثیر عظیم است
در زنده شدن دل مرده ومیفرمودند که این هردو اسم اعظم است وبعد از ادای سنت فجر
پهلوی راست بزمین رساند که عمل پیغمبر بوده صلی الله علیه وسلم کما ورد فی حدیث الصحیحین امام نووی
این را سنت گفته

ذکر از خانه بیرون آمدن بجهت جماعت نماز فرض

چون از خانه بیرون آید بگوید
بسم الله توکلت علی الله ولا حول ولا قوة الا بالله فرشتگان بامر حق سبحانه تعالی گویند هدیت
وکفیت ووقیت وتنحی عنه الشیطان رواه الترمذی مرفوعا وقال حسن ونیز بگوید اللهم انی اسئلک
بحق السائلین علیک وبحق ممشای هذا الیک لم اخرج اشرا ولا بطرا ولا ریاء ولا سمعة
خرجت اتقاء سخطک وابتغاء مرضاتک اسئلک ان تنقذنی من النار وان تغفر لی ذنوبی انه
لا یغفر الذنوب الا انت پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم هر که چنین کند موکل سازد حق سبحانه وتعالی
هفتاد هزار فرشته را که استغفار بجهت او کنند ومتوجه شود حق سبحانه وتعالی بوجه کریم خویش

بسوی او تا آنکه فارغ شود از نماز رواه الامام احمد و ابن ماجه

ذکر در آمدن در مسجد و بر آمدن از ان و چون در مسجد در آید اول پای راست درون نهد و بگوید اعوذ بالله العظیم و بوجهه الکریم و سلطانه القدیم من الشیطان الرجیم که عمل پیغمبر بود صلی الله علیه و آله وسلم فرمود و هر که چنین گوید از جن محفوظ ماند تمام روز رواه ابو داود و مرفوعا و بگوید بسم الله و الصلوة و السلام علی رسول الله اللهم اغفر لی ذنوبی و افتح لی ابواب رحمتک و چون از مسجد بیرون آید اول پای چپ بیرون نهد و بگوید بسم الله و الصلوة علی رسول الله اللهم اغفر لی ذنوبی و افتح لی ابواب فضلک رواه الترمذی و ابن ماجه و نیز بگوید اللهم انی اعوذ بک من ابلیس و جنوده از شر شیاطین محفوظ ماند رواه ابن السنی

ذکر و بیان گزاردن نماز صبح بجماعت و دیگر نمازها و فضیلت صف اول و فضیلت تکبیر اول و بیان قراءت نماز فجر باید که نماز صبح بجماعت ادا کند که در حدیث متفق علیه وارد است نماز بجماعت افضل است از نماز منفرد به بیست و هفت درجه و جماعت سنت موکده است در روایت مشهوره از مذهب امام اعظم و شیخ ابن همام و دیگر محققان بوجوب آن قایل اند و در حدیث است هر که نماز عشا بجماعت گزارد گویا نصف شب قیام نمود و کسی که نماز صبح بجماعت گزارد گویا تمام شب قیام نمود رواه مسلم و غیره و در حدیث دیگر است که نماز جماعت در مسجدی که جمعه دران میشود برابر پانصد نماز است و نماز در مسجد مدینه برابر پنجاه هزار نماز است و نماز در مسجد حرام برابر صد هزار نماز است رواه ابن ماجه و قراءت در نماز فجر در هر دو رکعت باید که از صد آیه زیاده نباشد و از چهل آیه کم نباشد و شصت آیه میانه است و بهتر آنست که از طوال مفصل بخواند و آن از حجرات تا ذات البروج است و قصد آن کند که صف اول دریابد که افضل است و جهد کند که تکبیر اولی ازو فوت نشود که در حدیث است هر که تا چهل روز تکبیر اولی در جماعت یابد نوشته شود او را دو برات یکی از دوزخ و یکی از نفاق رواه الترمذی و رجال اسناده ثقات و در عوارف المعارف از سید الطائفه جنید بغدادی نقل میکنند که هر چیز را خلاصه است و خلاصه نماز تکبیر اولی است و باید که در نماز از اول تا آخر بحضور دل باشد که در حدیث آمده است لا صلوة للملتفت رواه الطبرانی و اکثر بزرگان نماز بی حضور را فاسد میدانند مثل معاذ بن جبل و حسن بصری و سفیان ثوری و بشر حافی و امام غزالی و امام فخر رازی و غیرهم رضی الله عنهم و در حدیث صحیح

است لا یزال الله عز وجل مقبلا علی العبد فی صلوته ما لم یلتفت فاذا التفت انصرف عنه رواه الامام
احمد و ابو داود و النسائی و الدارمی و ابن خزیمه فی صحیحه و الحاکم و صححه کاشف

ذکر بعضی ادعیه در نماز عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم وقتیکه
افتتاح صلوة میکردند میفرمودند سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک وتعالی جدک ولا اله
غیرک رواه الترمذی و ابو داود مختار در مذهب امام اعظم همین دعا است و ادعیه دیگر در نوافل
فرموده اند پس ادعیه دیگر ذکر کنیم تا هر که خواهد عمل آرد. در نشست جلسه بین السجدتین می فرمودند
اللهم اغفر لی وارحمنی وعافنی واهدنی وارزقنی رواه ابو داود والترمذی والحاکم وصححه
و بعد از تشهد البته بگوید اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم و عذاب القبر و من فتنة المحیا والممات
و من شر فتنة المسیح الدجال رواه مسلم وغیره و فی روایة لمسلم کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یعلمنا هذا الدعاء کما یعلمنا السورة من القرآن و ادعیه دیگر در فتوح الاوراد مذکور است نیز همان
دعا است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم با ابوبکر صدیق رض فرمودند چون پرسید که یا رسول الله بیاموز
مرا دعائیکه در تشهد بخوانم قال قل اللهم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا ولا یغفر الذنوب الا انت
فاغفر لی مغفرة من عندک وارحمنی انک انت الغفور الرحیم متفق علیه و از علی بن ابی طالب رض
مروی است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در آخر نماز بعد از تشهد میخواندند اللهم اغفر لی ما قدمت وما اخرت
وما اسررت وما اعلنت وما اسرفت وما انت اعلم به منی انت المقدم وانت المؤخر لا اله الا انت
رواه مسلم و ابو داود و الترمذی والنسائی

ذکر دوازدهم در ادعیه بعد از نماز فرض بعد از سلام هر فرض بگوید استغفر الله العظیم الذی
لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه اللهم انت السلام ومنک السلام والیک یعود السلام
فحینا ربنا بالسلام وادخلنا دار السلام تبارکت ربنا وتعالیت یا ذا الجلال والاکرام اللهم لا مانع
لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا راد لما قضیت ولا ینفع ذا الجد منک الجد یکبار یکبار بخوانند این جمله
دعا در احادیث صحیحه وارد است رواه البخاری وغیره و بعد از این ادعیه در نماز صبح لا اله الا الله
وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر ده بار بخوانند که در حدیث
صحیح وارد است بعد از ان بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا

عبده ورسوله وان عیسی عبد الله ورسوله وابن امته وکلمته القاها الی مریم وروح منه وان الجنة حق والنار حق یکبار بخواند که در صحیحین وارد شده هر که این شهادت بدهد حق تعالی او را داخل کند در بهشت بر عملی که بوده باشد بعده دست تا منکبین بجنباند هر بار که خواند و هر بار که بخواند بعد از بیت مولده دعا بعد از سنت کند

ذکر سیزدهم در فضیلت نشستن بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب از انس بن مالک رضی الله عنه مروی است که فرمود صلی الله علیه وسلم هر که نماز صبح بجماعت بگزارد بعده بنشیند ذکر خدا کند تا آنکه آفتاب طلوع شود بعده دو رکعت بگزارد باشد او را اجر یک حج و عمره تمام تمام تمام رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن وچند احادیث درین باب آمده است پس اینقدر البته باید نشست و در حدیث آمده هر که بنشیند در محل نماز خویش بعد از نماز صبح در حالتی که بذکر خدا مشغول باشد حرام کند الله تعالی بر آتش دوزخ رواه ابو الشیخ و در یک روایت است که واجب شود او را بهشت

ذکر ورد بعد هر نماز فرض بعد از هر نماز فرض بگوید سبحان الله سی وسه بار والحمد لله سی وسه بار والله اکبر سی وچهار بار و کلمه توحید یکبار گناهان او بخشیده شود اگر چه مثل کف دریا باشند رواه مسلم وابو داود وآیة الکرسی بخواند وشهد الله وقل اللهم تا آخر بخواند که در هر یکی از ان فضیلت وارد است بعده بخواند سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین سه بار پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم هر که این را بعد از هر نماز سه بار بخواند او را اجر بسیار عطا کرده شود رواه الطبرانی بعده قل هو الله ده بار بخواند داخل شود در بهشت از هر در که خواهد رواه الطبرانی بعد از ان قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس یکبار بخواند بعده این دعا بخواند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعد از هر نماز میخواند اللهم اجعل خیر عمری آخره وخیر عملی خاتمه وخیر ایامی یوم القاک رواه النسائی و تسبیحی که معمول مشائخ است بعد از نماز صبح صد بار بخواند لا اله الا الله الملک الحق المبین باشد او را امن از قهر الهی و وحشت قبر و حاصل شود او را بی نیازی از خلق رواه المستغفری و باید که بعد از هر پنج نماز پنج سوره بخواند که درین دو بیت مذکور است

هر که خواهد پنج سوره قصه پنج ✽ او بیابد راحتی بی هیچ رنج ✽
یسین طه فجر و عصر عم ✽ شام واقع در عشا ملک است هم ✽

و در حدیث آمده که هر که این ده کلمات را بعد از هر نماز بگوید حق تعالی را باید در جمیع حاجات خود کفایت کننده و بسنده پنج برای دنیا و پنج برای آخرت حسبی الله لدینی حسبی الله لدنیائی حسبی الله لما اهمنی حسبی الله لمن بغی علی حسبی الله عند الموت حسبی الله عند المسائلة فی القبر

حسبی اللہ عند الموت حسبی اللہ عند المسئلۃ فی القبر حسبی اللہ عند الحساب حسبی اللہ عند المیزان
حسبی اللہ عند الصراط حسبی اللہ لا الٰہ الا ہو توکلت وہو رب العرش العظیم و دعاہای
بسیار خصوصا بعد از نماز صبح مروی است از مشائخ کہ ذکر آن موجب تطویل میشود
اما درین قدر کفایت ہست اگر کسی مداومت نماید بران

ذکر در ادعیہ صبح و شام پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ بعد از صبح و عصر
سہ مرتبہ بگوید استغفر اللہ العظیم الذی لا الٰہ الا ہو الحی القیوم واتوب علیہ کفارت گناہان
او شود اگرچہ باشد مثل کف دریا رواہ ابن السنی پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر بندہ
کہ در صباح و مسا ہر روز بگوید بسم اللہ الذی لا یضر مع اسمہ شیٔ فی الارض ولا فی السماء
وہو السمیع العلیم ضرر نکند او را ہیچ چیز رواہ ابو داؤد والترمذی وقال حسن صحیح پیغمبر فرمود
صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ گوید در صباح و مسا الحمد للہ رب العالمین الرحمن الرحیم چہار مرتبہ
شکر روز و شب ادا کردہ باشد و ہر کہ دہ مرتبہ الحمد للہ رب العالمین بگوید ادا کردہ باشد شکر
حق تعالیٰ چنانکہ حق ادای شکر اوست رواہ الحافظ الصلاحی فی الیوم واللیلۃ پیغمبر فرمود صلی اللہ
علیہ وسلم ہر کہ ہفت مرتبہ صبح و شام بگوید حسبی اللہ لا الٰہ الا ہو علیہ توکلت وہو رب العرش العظیم
کفایت کند حق تعالیٰ جمیع مہمات او را از دنیا و آخرت رواہ ابن السنی و رواہ ابو داؤد پیغمبر فرمود
صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ در صباح بگوید فسبحان اللہ حین تمسون وحین تصبحون ولہ الحمد فی السموات
والارض وعشیا وحین تظہرون یخرج الحی من المیت ویخرج المیت من الحی ویحیی الارض بعد موتہا
وکذلک تخرجون ادراک کند ہرچہ از و فوت شود در تمام روز و ہر کہ در مسا گوید ہمچنین است رواہ
ابو داؤد و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ صباحاً و مساءً حٰم تنزیل الکتاب من اللہ العزیز الحکیم
غافر الذنب وقابل التوب شدید العقاب ذی الطول لا الٰہ الا ہو الیہ المصیر و آیۃ الکرسی
بخواند در آن روز و در آن شب در حفظ الٰہی باشد رواہ ابن السنی والترمذی باسناد صحیح و فرمود
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ در صباح و شام سہ بار اعوذ باللہ السمیع العلیم من
الشیطان الرجیم بگوید و بعد از ان سہ آیۃ از آخر سورہ حشر بخواند یعنی ہو اللہ الذی
لا الٰہ الا ہو عالم الغیب والشہادۃ ہو الرحمن الرحیم ہو اللہ الذی لا الٰہ الا ہو الملک القدوس

السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر سبحان الله عما يشركون هو الله الخالق البارئ المصور
له الاسماء الحسنى يسبح له ما في السموات والارض وهو العزيز الحكيم هفتاد هزار فرشته طلب رحمت از
برای او کنند تا شام و از شام تا صبح و اگر بمیرد در این روز یا در ان شب شهید مرده باشد رواه
الترمذی وقال حسن غریب والدارمی و پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعضی از دختران خود تعلیم فرموده
که وقت صباح و مسا بگوید سبحان الله وبحمده لا قوة الا بالله ما شاء الله کان وما لم یشأ لم یکن
اعلم ان الله علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بکل شیء علما بعده فرمود علیه السلام بگوید
این را هیچ کس در صبح و شام مگر که در حفظ الهی باشد رواه ابو داود والنسائی و پیغمبر صلی الله علیه وسلم
میفرمودند اللهم بک اصبحنا وبک امسینا وبک نحیی وبک نموت والیک النشور و در مسا فرموده
اللهم بک امسینا وبک اصبحنا وبک نحیی وبک نموت والیک المصیر رواه ابو عوانه وابن حبان فی
صحیحهما ورواه ابو الشیخ و فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر که گوید در صباح اللهم انی اصبحت اشهدک
واشهد حملة عرشک وملائکتک وجمیع خلقک انک انت الله لا اله الا انت وان محمدا عبدک ورسولک
یک مرتبه ربع او از دوزخ آزاد شود و اگر دو مرتبه بگوید نصفش و اگر سه مرتبه بگوید سه حصه و اگر چهار مرتبه
بگوید تمامه آزاد شود و وقت مسا نیز همین است لیکن بجای اصبحت امسیت بگوید رواه ابو داود
والترمذی وحسنه ورواه النسائی وزاد وحدک لا شریک لک بعد قول لا اله الا انت واین ضابطه
در جمیع ادعیه نگاه دارد یعنی وقت شام لفظ امسیت در دعا بگوید و پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم
هرگاه که صبح کند یکی از شما پس باید که بگوید اصبحنا واصبح الملک لله رب العالمین اللهم انی
اسالک خیر هذا الیوم وفتحه ونصره ونوره وبرکته وهداه واعوذ بک من شر ما فیه ومن شر ما بعده
در مسا نیز مثل این گوید رواه ابو داود و پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم هر که سید الاستغفار یعنی اللهم انت
ربی لا اله الا انت خلقتنی وانا عبدک وانا علی عهدک ووعدک ما استطعت اعوذ بک من شر ما
صنعت ابوء لک بنعمتک علی وابوء لک بذنبی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت بگوید
در صباح یا در مسا و در آن روز یا در آن شب بمیرد داخل شود در بهشت رواه البخاری والترمذی
ولفظه وجبت له الجنة و پیغمبر صلی الله علیه وسلم این کلمات را صباح و مسا البته میخواندند اللهم انی
اسالک العافیة فی الدنیا والآخرة اللهم انی اسالک العفو والعافیة فی دینی ودنیای واهلی

ومالی اللهم استر عورتی وآمن روعتی اللهم احفظنی من بین یدی ومن خلفی وعن یمینی وعن شمالی ومن فوقی
واعوذ بعظمتک ان اغتال من تحتی رواه ابو داؤد وغیره ورواه الحاکم وقال صحیح الاسناد و پیغمبر
صلی الله علیه وسلم گفت هیچ کسی که در صباح و مسا رضینا بالله ربا وبالاسلام دینا وبمحمد رسولا
بگوید الا که حق باشد بر حق سبحانه وتعالی که آن بنده را راضی سازد رواه ابو داؤد والنسائی والحاکم
وقال صحیح الاسناد ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه گفت که امر کرد مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم که بگویم
در صباح و مسا و وقت خواب این کلمات را اللهم فاطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة
رب کل شیء وملیکه اشهد ان لا اله الا انت اعوذ بک من شر نفسی ومن شر الشیطان وشرکه
رواه الترمذی وقال حسن صحیح و پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم هر که بگوید در صباح اللهم ما اصبح بی من نعمة
او باحد من خلقک فمنک وحدک لا شریک لک فلک الحمد ولک الشکر تحقیق ادا کرده باشد
شکر آن روز را و هر که در وقت مسا گوید ادا کرده باشد شکر آن شب را رواه النسائی هر که وقت
صبح بگوید بسم الله علی نفسی واهلی ومالی هیچ آفت برو نرسد چنین وارد شده در حدیث و اگر
در شب نیز گوید همین است و زبیر بن عوام رضی الله تعالی عنه روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه
وسلم که فرمود هیچ کسے نیست در اول شب و اول روز بگوید بسم الله ذی الشان عظیم البرهان شدید
السلطان ما شاء الله کان اعوذ بالله من الشیطان مگر که از شیطان و لشکر او محفوظ ماند رواه
الحاکم فی تاریخه صاحب فتوح الاوراد گوید که این مجرب فقیر است باید که دوستان عامل شوند و باید
که اختتام ادعیه برین درود نمایند و این درود سه بار بخوانند اللهم صل علی سیدنا محمد بعدد کل ذرة
الف الف مرة افضل صلواتک واکمل تحیاتک علی عدد معلوماتک من الازل الی الابد صلوٰة
تکون لک رضاء ولحقه اداء من بین یدی کل نفس ولحظة ولمحة وطرفة یطرف بها اهل السموات والارض
وکل شیء هو فی علمک کائن او قد کان وعلی آل سیدنا محمد وبارک وسلم کذلک و باید که درین
هر دو وقت مسبعات عشر بخوانند آن اینست سورة فاتحه هفت مرتبه قل یا هفت مرتبه قل هو الله
هفت مرتبه قل اعوذ برب الفلق هفت مرتبه قل اعوذ برب الناس هفت مرتبه بعده کلمه
تمجید یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر هفت مرتبه عدد ما علم الله وزنة
ما علم الله [illegible] علی النبی [illegible] هفت مرتبه بعده دعاء ماثوره یعنی اللهم

اغفرلی ولوالدی وللمؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات هفت مرتبه
بعده اللهم یا رب افعل بی وبهم عاجلا وآجلا فی الدین والدنیا والآخرة ما انت له اهل ولا تفعل بنا
یا مولانا ما نحن له اهل انک غفور حلیم جواد کریم ملک بر رؤف رحیم هفت مرتبه و بعده سوره فاتحه بسم الله
الرحمن الرحیم البته البته بگوید و این مسبعات عشر معمول مشائخ است و مروی است از
خضر علیه السلام و اکثر مشائخ در اوراد صبح نود و نه نام باری تعالی میخوانند و پیغمبر
صلی الله علیه وسلم حق سبحانه وتعالی را نود و نه نام است هر که بشمارد آنرا داخل شود در بهشت
رواه البخاری ومسلم والترمذی والنسائی وغیرهم و در روایت دیگر بخاری آمده لا یحفظها احد
الا دخل الجنة و باید که بعد از نماز صبح سورۀ یٰسین نیز بخواند که فضل آن در احادیث وارد است
صبح و شام از مشائخ عظام ادعیه بسیار وارد است که ایراد همۀ آن و عمل بدان متعذر است باید بقدر اقتصار نماید
ذکر نماز اشراق وادعیه بعد طلوع آفتاب چون ورد بعد از نماز صبح تمام شود
و آفتاب بمقدار یک نیزه بلند شود نماز اشراق بگذارد و آن دو رکعت است بحاور دسنی
حدیث الترمذی من صلی الصبح فی جماعة ثم قعد یذکر الله حتی تطلع الشمس ثم صلی رکعتین
کانت له کاجر حجة وعمرة تامة تامة تامة رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن و در بعضی روایت
چهار آمده است چنانکه در روایت ابو داؤد آمده و باید که درین دو رکعت در اول آیة الکرسی
و در آخر آمن الرسول تا آخر بخواند بعده این دعا بخواند اللهم انی لا استطیع دفع ما اکره ولا املک
نفع ما ارجو اصبحت مرتهنا بعملی واصبح امری بید غیری فلا فقیر افقر منی اللهم لا تشمت بی عدوی
ولا تسوء بی صدیقی ولا تجعل مصیبتی فی دینی ودنیائی ولا فی الآخرة ولا تجعل الدنیا اکبر همی
ولا مبلغ علمی ولا تسلط علی من لا یرحمنی اللهم انی اعوذ بک من الذنوب التی تزیل بها النعم و
من الذنوب التی توجب بها النقم برحمتک یا ارحم الراحمین و اگر چهار رکعت بخواند در دوگانه دوم
قلیا و قل هو الله احد بخواند بعده این دعا بخواند و بعد از سلام دعاء استخاره بخواند و آن اینست
اللهم انی استخیرک بعلمک واستقدرک بقدرتک واسالک من فضلک العظیم فانک تقدر ولا اقدر
وتعلم ولا اعلم وانت علام الغیوب اللهم انی لا املک لنفسی ضرا ولا نفعا ولا موتا ولا حیوة ولا نشورا
ولا استطیع ان آخذ الا ما اعطیتنی ولا ان اتقی الا ما وقیتنی اللهم وفقنی لما تحب وترضی من القول

والفضل والعمل في عمر وعافية اللهم خرلي واختر لي ولا تكلني الى اختياري اللهم اجعل الخيرة في كل
قول وعمل اريدة في هذا اليوم والليلة بعد ازان دعاء ابي ذر رض بخواند که فضیلت آن بسیار است و آن اینست اللهم
اني اسالك ايمانا دائما واسالك قلبا خاشعا واسالك علما نافعا واسالك يقينا صادقا واسا
دينا قيما واسالك العافية من كل البلية واسالك دوام العافية واسالك الشكر على العافية
واسالك الغناء عن الناس در حدیث آمده که گفت جبرئیل علیه السلام یا محمد صلعم سوگند بخدا آنکه
ترا مبعوث کرده بحق دعا نکند هیچ یکی از امت تو باین دعا مگر بخشیده شود او را گناهان اگرچه
از کف دریا و اکثر از ذرات خاک باشند

قوله در فضیلت علم و درس و تدریس بعد ازان اگر عالم است بدرس مشغول شود و در
حدیث آمده ساعة من عالم متكئ على فراشه ينظر في علمه خير من عبادة العابد سبعين عاما
رواه الديلمي في الفردوس عن جابر رض وايضا فيه مرفوعا فضل العالم على العابد كفضلي على ادنا
ان الله عزوجل وملائكته واهل السموات والارضين حتى النملة في جحرها وحتى الحوت في البحر
ليصلون على معلم الناس الخير رواه الترمذي عن ابي امامة وايضا فيه مرفوعا العلماء
ورثة الانبياء يحبهم اهل السماء ويستغفر لهم الحيتان في البحر اذا ماتوا الى يوم القيامة و اگر فرصت
درس نباشد طلب علم کند که در حدیث است طلب العلم فريضة على كل مسلم رواه ابن ماجة
والبيهقي وغيرهما واحادیث در طلب علم بسیار است و اگر ضرورتی دارد بکسب مشغول شود
برای خود و برای عیال خود و اگر طالب حق است او را بعد از فراغ از علم فرائض و واجبات
هیچ چیزی بهتر از مشغولی بشغل قلبی نیست پس بذکر مشغول شود یا بنماز نوافل یا بتلاوت
قرآن مشغول شود و خود را هیچ حال مهمل و معطل نگذارد

قوله در نماز ضحی و فضیلت آن ابو هریره رض روایت می کند که وصیت فرمود خلیل من
یعنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم بسه چیز سه روزه از هر ماه داشتن و دو رکعت نماز ضحی خواندن
و آنکه وتر قبل از خواب کنم رواه البخاري ومسلم و در حدیث است که هر که محافظت کند بر دو رکعت
ضحی بخشیده شود گناهان او و اگرچه باشد مثل کف دریا رواه الترمذي واحمد وابن ماجة و
از آنجا از حدیث صحیح معلوم میشود آنست که بعد از یک پهر روز باشد و في بعض الكتب و وقتها

انتہار عند مضی ربع النہار و در حدیث است ہر کہ چہار رکعت ضحی بگزارد بنا شود برای او خانہ در بہشت رواه الطبرانی فی وعمل پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در صلوٰۃ ضحی اکثر اوقات ہمین چہار رکعت بود چنانکہ معاذ رضی اللہ عنہ روایت میکند کہ پرسیدم از عائشہ رضی اللہ عنہا کہ چند پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نماز ضحی میگزاردند گفت چہار رکعت میگزاردند و زیادہ میکردند انچہ حق تعالی خواستہ است رواه مسلم واکثر آن تا دوازدہ رکعت آمده است و در حدیث مرفوع آمده است ہر کہ دو رکعت ضحی بگزارد از غافلان نوشتہ نشود و ہر کہ چہار گزارد از محسنان نوشتہ شود و ہر کہ شش رکعت بگزارد از قانتان نوشتہ شود و ہر کہ ہشت رکعت بگزارد از فائزان نوشتہ شود و ہر کہ ده رکعت گزارد در ان روز ہیچ گناه بر وی نوشتہ نشود و ہر کہ دوازده رکعت بگزارد بنا کند حق تعالی او را خانہ در بہشت رواه ابو نعیم والبیہقی و فی الترمذی و ابن ماجہ بنی اللہ لہ فی الجنۃ قصرا من ذہب و در بعضی از کتب مذکور است ہر کہ دوازده رکعت نماز ضحی بگزارد در ہر رکعت بعد از فاتحہ آیۃ الکرسی یکبار خواند و قل ہو اللہ احد سہ بار نازل شود از ہر آسمان ہفتاد فرشتہ ہمراه ایشان کاغذہای سفید و قلمہای نور باشد بنویسند مر عامل را حسنات یعنی ثواب آن تا نفخ صور و چون روز قیامت شود بیایند آن فرشتگان و با ہر فرشتہ بہشت باشد و بگویند برخیز ای صاحب قبر کہ تو از اہل امن ہستی انتہی پس مستحب کہ توفیق یابد دوازده رکعت بگزارد و گرنہ از چہار کم نکند و بوقت ضرورت دو رکعت بگزارد و قرات در ان والشمس و والضحی کند یا قل ہو اللہ احد ده بار بخواند در ہر رکعت بعد از نماز ضحی صد بار بگوید اللہم اغفر لی وارحمنی وتب علی انک انت التواب الرحیم الغفور بعد از ان سیزده کرت این دعا بخواند کہ در سرد شدن دل از دنیا تاثیر عجب دارد بعد از تسمیہ بگوید اللہم صغر الدنیا باعیننا وعظم جلالک فی قلوبنا اللہم وفقنا لمرضاتک وثبتنا علی دینک وطاعتک بفضلک وکرمک وبرحمتک یا ارحم الراحمین

ذکر نماز استخاره پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم وقتی کہ قصد کند یکی از شما کاری را بباید کہ دو رکعت استخاره بگزارد بعده این دعا بخواند اللہم انی استخیرک بعلمک واستقدرک بقدرتک واسالک من فضلک العظیم فانک تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم وانت علام الغیوب اللہم ان کنت تعلم ان ہذا الامر خیر لی فی دینی ومعاشی وعاقبۃ امری او عاجل امری

واجله فاقدره لی ویسره لی ثم بارک لی فیه وان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی فی دینی ومعاشی وعاقبة امری
واجله فاصرفه عنی واصرفنی عنه واقدر لی الخیر حیث کان ثم ارضنی به رواه البخاری والاربعة ودرین
دوگانه قل یا ایها الکافرون وقل هو الله بخواند وصاحب فتوح الاوراد میفرماید که مختار این فقیر
آنست که اول حدید و آخر حشر بخواند وگرنه آیة الکرسی و آمن الرسول بخواند که فضل بسیار دارد
و در دعا لفظ او که از جهت شک راوی واقع شده بلفظ او بخواند تا جامع بین الروایتین باشد و در
لفظ هذا الامر مطلب خود در دل گذارد و در جمع الجوامع حدیث آمده هر که هفت مرتبه استخاره کند
و هر بار دعای مذکور بحضور دل با معنی بخواند هرچه بعد از ان خاطرش بران قرار گیرد بمنزله وحی الهیست
انتهی و در حدیث است از سعادت ابن آدم است استخاره او در هر کار و از شقاوت اوست ترک استخاره
رواه الحاکم فی المستدرک والترمذی این صلوة استخاره غیر آن صلوة استخاره است که هر روز میخوانند

ذکر دعاهائی که در تمام روز باید خواند پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم هر که در روزی صد بار
کلمه توحید بخواند یعنی لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر باشد
او را ثواب برابر کسی که ده برده آزاد کرده باشد و نوشته شود او را صد عمل نیک و محو کرده شود از و
صد بدی و باشد او را پناه از شر شیطان تمام روز و نیارد هیچ کی عملی از و افضل روز قیامت
مگر کسی که بسیار از وی گفته باشد رواه البخاری ومسلم و همین کلمه با زیادتی یحیی ویمیت وهو حی
لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر در بازار بگوید بنویسد حق تعالے برای وی هزار هزار عمل
نیک یعنی ده لک و محو کند از و هزار هزار گناه و بلند کند او را در بهشت هزار هزار درجه رواه الترمذی
وابن ماجه واحمد والحاکم فی المستدرک وابن السنی و بنا کرده شود او را خانه در بهشت رواه
الترمذی والنسائی انتهی و باید که در هر روزی صد بار بگوید سبحان الله وبحمده که ثواب آن در حدیث
بسیار آمده و نیز کلمه طیب لا اله الا الله محمد الرسول الله هر روز صد بار بگوید در حدیث آمده
که باشد روی او در روز حشر مانند ماه شب چهار دهم و این گفتن کلمه طیب صد بار اکثر معمول
بزرگان در وقت مغرب آمده و دیگر باید که صد بار لا حول ولا قوة الا بالله هر روز بگوید
که در حدیث است که هر که صد بار بگوید این کلمه را نرسد او را فقر هرگز رواه ابن ابی الدنیا
مسندا مرفوعا و در روایت دیگر هست که این کلمه گنجی است از گنجهای بهشت و در حصن حصین

در فضل لا حول ولا قوة الا بالله آمده آنها دوا من تسعة وتسعين داء أيسرها الهم رواه
مالک في الموطأ والحاكم في المستدرک وباید که هر روز بگوید اللهم بارک لي في الموت وفيما بعد
الموت بمیرد یکبار و داخل شود در بهشت بغیر حساب وفي الحديث قيل يا رسول الله
هل يحشر مع الشهداء احد قال نعم يذكر الموت في اليوم والليلة عشرين مرة وباید که کلمه رد کفر
هر روز بگوید وآن اینست اللهم اني اعوذ بک من ان اشرک بک شيئا وانا اعلم واستغفرک
لما لا اعلم رواه الطبراني ورواه ابو يعلى وقال ثلث مرات وباید که این دعا بخواند اللهم
اني اسألک صحة في ايمان وايمانا في حسن خلق ونجاحا يتبعه فلاح ورحمة منک وعافية
ومغفرة منک ورضوانا در هر روز و هر شب این دعا را جناب رسالت صلی الله علیه وسلم
بسلمان فارسی رضی الله عنه تعلیم فرمودند رواه الطبراني في الاوسط و در وقتی که روز بسیار
گرم باشد بگوید لا اله الا الله ما اشد حر هذا اليوم اللهم اجرني من حر نار جهنم و در وقتی
که بسیار سرد باشد بگوید لا اله الا الله ما اشد برد هذا اليوم اللهم اجرني من زمهرير جهنم
حق تعالی میفرماید گواه باش ای دوزخ من آزاد کردم این بنده را از عذاب دوزخ
رواه البيهقي وغيره و در شب گرم یا سرد نیز گوید بجای هذا اليوم هذه الليل بگوید و در حدیث
آمده پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم هر که بر من درود فرستد در روزی هزار مرتبه نمیرد تا
نه بیند مقام خود در بهشت رواه الحافظ المقدسي و در حدیث وارد است که پیغمبر فرمود
صلی الله علیه وسلم هر که قل هو الله احد در روزی صد بار بخواند گناه پنجاه ساله او بخشیده شود
مگر قرض رواه الترمذي وقال حسن غريب

ذکر در فضیلت تلاوة قرآن بدانکه در فضیلت تلاوة قرآن احادیث بسیار آمده و
في الحديث الاحمد والترمذي والحاكم اهل القرآن هم اهل الله وخاصته وفي الحديث حملة القرآن
اولياء الله فمن عاداهم فقد عادى الله ومن والاهم فقد والى الله رواه البخاري وغيره
و در حدیث است فضل قرآن بر سائر کلام مثل فضل رحمن است بر سائر مخلوقات وفي الحديث
هر که را حق سبحانه وتعالی حفظ قرآن داده است و او گمان کند که دیگری را از من زیاده داده است
تحقیق او غلط اعظم نعم را رواه البخاري في تاريخه والبيهقي مرسلا وايضا فيه حق تعالی

میفرماید هرکه مشغول کند او را قرآن و ذکر من از سوال من یعنی از ادعیه خواندن بدهم او را
افضل از آنچه بسایلان بدهم رواه النسائی مرفوعا و رواه الترمذی والحاکم مرفوعا هر که قرآن
خواند و عمل کند بپوشانیده شود پدر و مادر او را تاج روز قیامت که روشنی آن خوبتر
از روشنی آفتاب باشد در دنیا پس چه گمان دارید بآن کسی که قرآن خوانده و عمل کرده است
و فی الحدیث قرائت قرآن در غیر مصحف موجب هزار درجه است و در مصحف مضاعف میشود
تا دو هزار درجه رواه الطبرانی و غیره مرفوعا و دیگر احادیث بسیار است و فضل قرآن خواندن
در شب بسیار است چنانکه مذکور است در شب خواهد شد انشاء الله تعالی پس چون از ادعیه
و اذکار و تلاوت قرآن و از درس و تعلیم فارغ شود طعام تناول کند که عمل اکثر بزرگان همین بوده است
ذکر در بیان آداب طعام خوردن و ادعیه آن باید که در اول و آخر دست بشوید
که سبب برکت است رواه ابو داؤد و اول شستن سبب وسعت رزق است و نشسته خورد
و نه استاده که منهی است رواه مسلم و شروع طعام به بسم الله کند که نزد جمهور علما مستحب است
و بعضی علما واجب گفته اند و اگر در اول فراموش شود و در اثنای طعام خوردن یاد آید بگوید بسم الله
اوله و آخره رواه ابو داؤد و در رواه الترمذی و بهتر آنست که گوید بسم الله خیر الاسماء بسم الله
الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم اللهم اجعل فیه برکة و عافیة
و شفاء که آن طعام ضرر نمیکند رواه ابو الشیخ عن عبد الله ابن مسعود و صححه الشیخ ابن القیم و از
ابن عطیه مروی است که وقت حضور طعام بگوید اللهم اجعله رزقا طیبا مبارکا لا تبعة فیه ولا حساب
بتحقیق ادای شکر آن طعام نموده باشد و از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت می کنند
که بهر لقمه بسم الله میفرمودند رواه الترمذی و در میان هر دو لقمه حمد خدا میکردند و اگر
بسم الله مطلقا فراموش شود در آخر قل هو الله ۳ سه مرتبه بخواند و باید که بر سفره نمک حاضر باشد
و اول و آخر بچشد که موجب شفا است از هفتاد زحمت کذا فی العوارف و به نیت قوت
بر عبادت بخورد و علامت صدق این آنست که بر قدر کفایت اختصار کند و از سیری به پرهیزد
که موجب سستی است و تکلف در تنعم نکند هرچه موجود باشد بخورد و پیغمبر فرمود صلی الله علیه
وسلم خوبترین نان خورش نمک است رواه ابن ماجه و باید که با یاران مجتمع بخورد که سبب برکت است

رواه ابو داود و ابن ماجه و با متقیان بخورد و از خانهٔ متقیان بخورد که چنین است امر آن سرور
صلی الله علیه وسلم و گرم نخورد زیرا که گرم خوردن زیان دارد چنانکه در طب مقرر است و بدست
راست بخورد و آب هم بدست راست آشامد که این هر دو عمل بدست چپ کردن عمل شیطان است
رواه مسلم و از پیش خود خورد و از میان طبق نخورد و از بالای آن نیز نخورد که برکت نازل میشود
بر بالای آن رواه ابو داود و الترمذی و اگر اطعمه مختلف باشد از جانب دیگر خوردن روا است و عیب
در طعام نکند و بوی نکند و در بازار نخورد که نهی از این هرسه در حدیث وارد است و تعریف طعام نکند
اگر خوش آید خورد و گرنه ترک کند کذا فی الحدیث و در احادیث صحیحه مدح طعام وارد است
چنانکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وقت خوردن سرکه گفته بودند نعم الادام الخل کما فی البخاری
و شیر را نیز تعریف فرموده اند در وقت نوشیدن آن میفرمودند اللهم بارک لنا فیه وزدنا
منه و در طعام دیگر میفرمودند اللهم بارک لنا فیه واطعمنا خیرا منه رواه ابو داود و ابن ماجه والترمذی
و گوشت را میفرمودند سید الطعام و اگر چیزی شیرین پیش آید البته از وی چیزی بخورد که
درین امر سنت از آن سرور صلی الله علیه وسلم رواه البیهقی و باید که به سه انگشت بخورد و
عند الحاجت استعانت برابع جائز است و اگر خرما خورد و تر خورد چنین است در حدیث
و از میوه ها انگور و خربزه را بسیار دوست میداشت آن سرور صلی الله علیه وسلم و اگر از
دست چیزی بیفتد برداشته بخورد و اگر در طبق طعام یا شوربا مگس بیفتد او را غوطه دهد
که در یک بازوی او شفا است و در دیگر زهر است مقدم میکند بازوئی را که در وی زهر است
رواه ابن ماجه مرفوعا و باید که خادم را از آن طعام که خود خورد البته چیزی بدهد اگرچه
یک لقمه یا دو لقمه باشد علی الخصوص کسی که پخته است چنانکه در حدیث مسلم و غیره
آن وارد است و باید که بر خوان نخورد بلکه بر نطع یا سفره بخورد که این سنت است
و اگر از سفره چیزی بر زمین افتد آن را برداشته پاک کرده بخورد که از فقر و اضطرار
مامون شود و رزق واسع گردد و باید که اهتمام تمام کند که لقمه حلال باشد که در قرآن و
در حدیث تاکید بدان بسیار واقع است و در حدیث است هر که لقمه از حرام بخورد قبول
نمیشود نماز او تا چهل روز و دعای او قبول نمیشود تا چهل صباح و هر گوشتی که از حرام

بدین زیاده نشود و رنج باو مهلوار نه است و حلال محض آنست که فتوح بی طمع رسید از جائی که یقین حرمت نباشد یا کسب بوجه شرع کند یا آنکه بعد از گرسنگی بخورد و باید سیر نخورد که سبب آسیب است
ذکره فی جمع الجوامع عن انس مرفوعا و در حدیث آمده اکثرهم شبعا اکثرهم جوعا یوم القیامة رواه الترمذی وغیره و باید که مشتهی نخورد مطلقا که منع است ازان و بعد از خوردن انگشتان بلیسد که سنت است رواه البخاری و مسلم و باید که در طبق آنقدر بگذارد که کسی را بکار آید و گرنه طبق را بلیسد و بعد از فراغ از طعام شکر گوید که در حدیث است که حق تعالی راضی میشود ازان بنده که بعد از طعام و شراب حمد میکند رواه مسلم پس باید که چنین گوید الحمد لله الذی اطعمنی هذا الطعام ورزقنیه من غیر حول منی ولا قوة که تمام گناهان ما تقدم بخشیده شود رواه الترمذی ابو داؤد وابن ماجه کلهم مرفوعا و پس از طعام خلال کند که سنت قولی و هم فعلیست و خلال از نی نکند که منع است ازان و باید که بعد از فراغ دست بشوید که این سنت قولی است و هم فعلی و مسح بر رومال مباح است در مرتبه آخره و در مرتبه اولی منع است و بعد از طعام متصل نخسپد که در حدیث است اذیبوا طعامکم بذکر الله ولا تناموا علیه فتقسو قلوبکم رواه فی عمل الیوم واللیلة و بعد از آنکه پاره از طعام هضم شود قیلوله کند که سنت است و قیلوله خواب نیم روز را گویند و قیلوله موجب قوت است بر قیام شب و اعمال خیر کما ورد استعن علی قیام اللیل بالقیلولة ذکره فی کنز العباد وغیره والله الموفق والمعین و به نستعین و آب استاده نخورد و بیکدم نخورد بلکه به سه دم بیاشامد که سنت است اول بسم الله گوید و آخر الحمد لله گوید بعده این دعا بخواند الحمد لله الذی جعله عذبا فراتا ولم یجعله بذنوبنا ملحا اجاجا که تمام آن سنت رسول صلی الله علیه وسلم تمام شد

ذکر آداب طعام خوردن و آب نوشیدن

ذکر نماز فی الزوال و نمازی که بجهت ادای دین از آنحضرت صلی الله علیه وسلم منقول است

بعد از زوال متصل برخیزد و نماز فی الزوال بگذارد که درین ساعت دروازه های آسمان کشاده میشود رواه الترمذی و آن چهار رکعت است و قرائت دران بعد از فاتحه آیة الکرسی و قل هو الله ۳ بار است در حدیث است که حق تعالی او را ثواب صدیقان و شهیدان دهد و برای ادای دین چهار رکعت نماز درین وقت مروی است قرائت درین بعد از فاتحه

آیة الکرسی و قل هو الله احد و بعد از سلام بخواند قل اللهم مالک الملک تا بغیر حساب بعده این دعا
بخواند اللهم یا کاشف الغم یا مجیب دعوة المضطرین یا رحمن الدنیا والآخرة و رحیمهما ارحمنی
رحمة تغنینی بها عن رحمة من سواک و اقض دینی حق سبحانه و تعالی وی را از قرض خلاص کند
ذکر نماز ظهر و اعمالیکه در میان ظهر و عصر است چون در مسجد بنیت ادای نماز
ظهر و غیر آن بیاید ابتدا بتحیت مسجد کند و در حدیث وارد است وقتیکه یکی از شما در آید
پس ننشیند تا آنکه دو رکعت نماز نگزارد رواه البخاری و مسلم و اگر وقت دوگانه نباشد
یا توفیق نیابد باید که کلمه تمجید بخواند که بجای تحیت میشود و باید که در مسجد کلام دنیا بی ضرورت
نکند که منهی است و اگر در مسجد جماعتی دست برای دعا بر دارند باید که خود هم بر دارد کذا
فی البخاری و در مسجد بیع و شرا ممنوع است و منع از خواندن شعر کنند و منع کنند از
حلقه نشستن در روز جمعه قبل از نماز و در مسجد کسی را که سوال کند با واز بلند اذان در
دادن مکروه فرموده اند و بعد از شنیدن اذان ظهر جواب و ادعیه آن چنانکه گذشت
سنت ظهر بخواند و بعد از آن نماز فرض بجماعت بگزارد و بعده دو رکعت سنت
مؤکده بگزارد بعده اورادی که بعد هر پنج نماز مروی است بخواند بعده چهار رکعت
بگزارد و در حدیث مرفوع وارد است هر که محافظت نماید بر چهار رکعت قبل از ظهر
و چهار رکعت بعد از و حرام کند حق تعالی آتش دوزخ را برو رواه احمد و الترمذی و
النسائی و ابن ماجه و اگر این دو وقت نماز تسبیح بخواند بهتر است و باید که وقت مابین
و العصر را اکثر بخواند درود معمور دارد و بزرگان صد مرتبه درود بعد از ظهر فرموده اند
و افضل آنست که این درود بخواند اللهم صل علی محمد و آله صلوة تکون لک رضا و لحقه
اداء و در فوائد سراجی که کتاب حدیث است می آرد هر که این درود سه صد مرتبه بخواند
هر روز حق تعالی دری در قبر او مفتوح سازد با جمال با کمال آن سرور صلی الله علیه وسلم
مشاهده نماید و مشرف باین دولت تا قیامت باشد و آنسرور صلی الله علیه وسلم
که اقرب ترین مردم بمن روز قیامت کسی است که بسیار فرستد بر من درود رواه الترمذی
و بعضی از صیغهای درود مع فضائل آن بعد ازین مذکور خواهد شد و ذکر ادعیه بعد از ظهر

و در فضائل درود احادیث بسیار وارد است و در فتوح الاوراد زیاده از پنج ورق در فضائل درود نوشته هر که خواهد دران مطالعه کند

ذکر در بیان اعمالیکه از وقت عصر تا بوقت مغرب است چون وقت عصر شود تجدید وضو کنند و صلوة وسطی بر مذهب مختاره همین نماز عصر است باید که باین نماز اهتمام بسیار کند و تاخیر تا وقت مکروه نماید و آن زرد شدن آفتاب است در حدیث است که آن نماز منافقان است رواه ابو داؤد و مسلم و نماز درین وقت مکروه است و اشد کراهت و وقت آن بعد از ظل مثلین سوای فی الزوال است و جماعت در نماز عصر فضل بسیار دارد و در سنت عصر که مستحب است نیز اهتمام نماید و در حدیث است هر که این چهار رکعت بگزارد حرام کند حق تعالی بر وی آتش دوزخ رواه الطبرانی و باین چهار رکعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم امیر المومنین علی را کرم الله وجهه وصیت فرموده اند علی کرم الله وجهه میگوید ترک نمیکنم این را بجهت وصیت آن سرور صلی الله علیه وسلم مادام که زنده باشم رواه البخاری ذکره فی جمع الجوامع و قرارت درین چهار رکعت در اول سورۃ اذا زلزلت و در ثانیه والعادیات و در ثالثه القارعة و در رابعه الهکم التکاثر در حدیث مروی است و در فرض عصر قرائت والسماء ذات البروج و والسماء والطارق و امثال آنها در حدیث آمده رواه ابو داؤد و الترمذی و غیرهما و در فقه مذکور است که اوساط مفصل یعنی از والسماء ذات البروج تا لم یکن در عصر و عشا بخواند و باید که ما بین عصر و مغرب را معمور دارد باوراد و اذکار بعد از ادعیه که بعد هر فرض است و از جمله اعمال که درین وقت است آنست که استغفار صد بار گوید هر استغفار که خواهد و بهتر آنست که چنین گوید اللهم اغفرلی و تب علی انک انت التواب الرحیم یا چنین گوید استغفر الله من جمیع کره الله قولا و فعلا و عملا و خاطرا و ناظرا یا گوید اللهم اغفرلی و لوالدی و لجمیع المومنین و المومنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم والاموات و باید که مسبعات عشر نیز بخواند قبل از غروب متصل او

ذکر بعد از غروب اگر صایم باشد افطار کند و تعجیل افطار مستحب است یعنی قبل از ادای مغرب و قبل از اشتباک نجوم مگر وقتی که تاخیر مستحب است و وقت افطار صوم

دعای افطار

دعای افطار باید کرد و آن اینست بسم الله والحمد لله اللهم لک صمت وعلی رزقک افطرت
وعلیک توکلت سبحانک وبحمدک تقبل منی انک انت السمیع العلیم وبگوید الحمد لله الذی اعاننی
فصمت ورزقنی فافطرت اللهم انی اسالک برحمتک التی وسعت کل شیء ان تغفر لی
ذنوبی وافطار بعد خرما کند یا بچیزی که او را آتش نرسیده باشد واگر خرما حاضر نباشد
بجرعهٔ آب افطار کند که چنین بود عمل آن حضرت صلی الله علیه وسلم ودر فضایل روزه
احادیث بسیار آمده پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم هر که یک روزه دارد برای خدای تعالی
دور دارد روی او هفتاد ساله راه از دوزخ رواه البخاری ومسلم واحمد والترمذی
والنسائی ودر حدیث آمده خواب روزه دار عبادت است وعمل او مضاعف ودعای او
مستجاب است وگناه او مغفور است رواه البیهقی فی الشعب ودر حدیث است
روزه سپر است مادام که پاره نکرده است آنرا بدروغ یا غیبت رواه الطبرانی فی الاوسط
ودر حدیث آمده سوگند بخدائی که روح محمد در قبضهٔ قدرت اوست هر آئینه بوی دهان روزه دار
خوشبوتر است نزد حق تعالی از بوی مشک رواه مسلم واحمد والنسائی ودر حدیث است
هر که روزه دار را افطار کناند او را اجر مثل اجر روزه دار است ونقصان نمی شود از
اجر صائم هیچ چیز رواه احمد والترمذی وابن ماجه وچون قصد روزهٔ نفل کند باید
که روز دوشنبه وپنجشنبه وجمعه نگاه دارد که عمل آن سرور بود صلی الله علیه وسلم رواه احمد
وابن ماجه ودر حدیث صحیح مرفوعا وارد است احب الصیام الی الله صوم اخی داود وروزه
ایام البیض نگاه دارد وذکر آن در ماه رجب خواهد آمد ودر فضیلت صوم ماه رمضان که فرض است
احادیث بسیار آمده در اصل کتاب نظر کند

ذکر نماز مغرب وادعیهٔ آن چون اذان شام شنود این دعا بخواند اللهم هذا اقبال
لیلک وادبار نهارک واصوات دعاتک وحضور صلواتک وشهود ملائکتک فاغفر لی
ذنوبی وتجاوز عن سیئاتی که در حدیث ابی داود وبیهقی وارد است ودر حصن حصین اذکار
نووی نیز مذکور است ودر میان اذان مغرب وتکبیر از مقدار ۳ آیت توقف نکند که مکروه است
چنانکه در فقه مذکور [illegible]

متصل است و در سنت مغرب قل یا ایها الکافرون و قل هو الله بخواند چنین آمده در حدیث
و باید که در میان فرض و سنت هیچ سخن دنیاوی نکند که مکروه است آنچه از ان اورادی که بعد
هر فرض آمده است بخواند و ده بار کلمه توحید بخواند یعنی لا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر که فضیلت آن بسیار است رواه الترمذی بعد از
سنت مغرب شش رکعت بخواند و آنرا در کتب فقه مستحب گفته اند و آنرا صلوة الاوابین گویند
و در حدیث ترمذی و ابن ماجه مذکور است پس اگر این شش رکعت بخواند باید که اول دو رکعت
صلوة حفظ الایمان بخواند و قرات دران بعد فاتحه قل هو الله احد هفت مرتبه و معوذتین
یکبار هر که این نماز بخواند در امن باشد از نزع ایمان بعد ازان دو رکعت دیگر بخواند و
بخواند در هر رکعتی آیة الکرسی یکبار و اخلاص سه بار چهل ساله نمازهای فوت شده را
کفارت شود چنین آمده در حدیث فضایل اعمال بعده دوگانه دیگر بگزارد و بخواند درو
والسماء ذات البروج در اول و والسماء والطارق در ثانی که فضیلت آن در بعضی اوراد
مذکور است و درین وقت صد بار کلمه طیب گوید که در حدیث است که هر که صد بار هر روز
کلمه طیب بگوید روز قیامت روی او چون ماه شب چهارده هم منور شود رواه الطبرانی
اما بزرگان بعد مغرب معمول ساخته اند و باید که در احیای ما بین العشائین اهتمام تمام کند
که بزرگان این وقت را بنماز یا تلاوت یا بذکر جهر یا بذکر خفی معمور داشته اند

ذکر نماز عشا و اوراد و ادعیه آن

چون وقت عشا در آید تجدید وضو کند
و قبل از ادای فرض چهار رکعت سنت بخواند و ذکر این سنت در کتب فقه وارد است
اما در کتب حدیث نیست بعده فرض عشا بجماعت بگزارد مروی است از رسول خدا
صلی الله علیه وسلم هر که نماز عشا بجماعت بگزارد گویا نصف شب بنماز احیا نمود رواه مسلم
و قرات در نماز عشا والشمس وضحیها والیل و سبح اسم و والتین و امثال آن آمده است
بعد از فرض عشا اذکاری که بعد هر فرض آمده متصل بسلام خوانده دو رکعت سنت
موکده بگزارد و ادعیه معمولی که دارد بخواند بعده چهار رکعت سنت مستحبه بگزارد که در
فضایل اعمال آورده که ثواب عملی که در شب قدر کرده باشد یابد و اگر درین چهار رکعت

قرائت نماید در آن و سه آیة الکرسی سه بار و در ثانی قل هو الله سه بار و در ثالث قل اعوذ برب الفلق
سه بار و در رابع قل اعوذ برب الناس سه بار ثواب بسیار یابد چنین است در بعضی از کتب
و در طبرانی آورده که ثواب برابر شب قدر یابد بعد از فراغ از نوافل عشا کلمه تمجید یعنی سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر صد بار بخواند که عمل بزرگان است و باید که در نماز نفل یا
در سنت عشا نشسته یا آنجا یا در خانه آمده از اول قرآن تا آخر آیاتی که فضیلت آن در
احادیث صحیحه و حسنه آمده است نیز بخواند اگر همه تواند بهتر و گرنه هر مقدار که بخواند غنیمت
است و آن اینست الم ذلک الکتاب لا ریب فیه تا اولئک هم المفلحون و الهکم اله واحد
تا یعقلون آیة الکرسی تا خالدون لله ما فی السموات و ما فی الارض تا آخر سوره شهد الله انه
لا اله الا هو تا ان الدین عند الله الاسلام قل اللهم مالک الملک تا بغیر حساب بقیه خاتمه
آل عمران ان فی خلق السموات والارض تا لعلکم تفلحون و از سوره نسا ان الله لا یغفر
تا عظیما و از سوره مایده تا قلت لهم تا علی کل شیء قدیر و از آخر سوره کهف ان الذین
آمنوا و عملوا الصالحات تا آخر و ده آیة اول از قد افلح المؤمنون و باید که هر شب بر قرائت
سوره یس مداومت نماید در عمل الیوم و اللیلة از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم روایت میکنند
که گفت آن سرور صلی الله علیه وسلم وصیت علی امتی قراءة یس کل لیلة من داوم علی قراءتها
ثم مات شهیدا رواه الحافظ ابو الشیخ و فضیلت خواندن سوره یسین در شب بسیار است
و اگر توفیق یابد سوره رحمن نیز بخواند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده که این عروس قرآن است رواه
البخاری و از اول حدید تا بذات الصدور بخواند و آخر سوره حشر از هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب
والشهادة بخواند و اذا وقعت الواقعة نیز هر شب بخواند که در حدیث وارد است هر که سوره واقعه
هر شب بخواند او را فاقه نرسد رواه ابن عساکر و سوره تبارک هر شب بخواند که احادیث متعدده
در فضایل آن وارد شده و سوره قیامت نیز بخواند که در فضیلت آن حدیث وارد شده
و سوره سبح اسم بخواند و سوره و الضحی نیز بخواند و سوره انا انزلناه بخواند در جمیع اینها
حدیث وارد شده و سوره اذا زلزلت الارض و الهاکم التکاثر و قل یا ایها الکافرون و اذا جاء
و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس که در فضل جمیع اینها حدیث وارد شده

ذکر نماز وتر و باید که وتر بعد از نماز تهجد کند و این کسی را است که وثوق تمام دارد بر بیدار بودن در آخر
شب و گرنه اول شب بخواند و عمل صحابه نیز مختلف آمده بعضی اول شب میخواندند و بعضی آخر شب میخواندند
و قراءت در آن دو رکعت اول سبح اسم و در دوم قل یا و در سوم قل هو الله احد و معوذتین آمده
چنین است در روایت ابو داؤد و الترمذی و در بعض روایات در آخر قل هو الله احد فقط آمده است
رواه النسائی و ابو داؤد و این را در بحر الرائق اصح گفته و بعد از ادای وتر سه بار سبحان الملک
القدوس بگوید و باید که مرتبهٔ اخیر بلند صوت گوید که چنین بود عمل پیغمبر صلی الله علیه وسلم کذا روی
النسائی و ابو داؤد و الدارقطنی و زاد و رب الملائکة و الروح و بعد از سلام یا در تشهد این دعا بخواند
اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک و بمعافاتک من عقوبتک و اعوذ بک منک لا احصی ثناء
علیک انت کما اثنیت علی نفسک رواه ابو داؤد و الترمذی و الله ولی التوفیق و چون از مسجد
در خانه آید بگوید اللهم انی اسألک خیر المولج و خیر المخرج بسم الله ولجنا و بسم الله خرجنا و علی الله
ربنا توکلنا رواه ابو داؤد مرفوعا یا این آیه بخواند رب انزلنی منزلا مبارکا و انت خیر المنزلین و
سلام با اهل کند که سنت است رواه ابو داؤد وغیره و اگر کسی در خانه نباشد بگوید السلام
علینا و علی عباد الله الصالحین چنین آمده در حدیث

ذکر ادعیه وقت خواب و غیر آن چون بمحل خواب آید باید که بستر به پرچهٔ جامه که
پوشیده است پاک کرده بنشیند که سنت است و در حدیث متفق علیه امر باین وارد است
و ادعیه که در حدیث وارد است بخواند و بعضی از سورهٔ قرآن نیز بخواند و سورهٔ فاتحه
و سورهٔ تبارک و آیة الکرسی و آمن الرسول و آخر سوره کهف البته بخواند و دست جمع نموده
هر سه قل اخیر خواند و بر جمیع بدن رساند شروع از سر و روی کند رواه البخاری و مسلم
و سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله و سی و چهار بار الله اکبر و یکبار لا اله الا الله
وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر بخواند و سه مرتبه گوید استغفر الله الذی
لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه جمیع گناهان او بخشیده شود رواه الترمذی مرفوعا
و در وقت پهلو نهادن بگوید باسمک ربی وضعت جنبی و بک ارفعه ان امسکت نفسی
فارحمها و ان ارسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادک الصالحین که در حدیث متفق علیه وارد است

وبرشق ایمن خواب کند وبگوید اللهم قنی عذابک یوم تبعث عبادک سه مرتبه رواه ابوداود
ودر حدیث است هرکه بوضو خواب کند واین دعا بخواند اللهم اسلمت نفسی الیک
ووجهت وجهی الیک وفوضت امری الیک والجأت ظهری الیک رغبة ورهبة
الیک لا ملجأ ولا منجأ منک الا الیک اللهم آمنت بکتابک الذی انزلت ونبیک
الذی ارسلت اگر دران شب بمیرد بر ایمان بمیرد وباید که آخرین دعا این باشد رواه
الصحاح الستة وباید که وقت خواب نیت کند که بوقت تهجد خواهم برخاست که در
حدیث است که هرکه این نیت داشته باشد ثواب تهجد یابد اگرچه برنخیزد وخواب او صدقه
حق تعالی باشد رواه النسائی وابن ماجه باسناد جید وباید که وقت خواب در هر چشم
سه میل سرمه کشد که اینچنین بود عمل آنسرور صلی الله علیه وسلم

ذکر بیدار شدن از خواب ونماز تهجد وادعیه آن بدانکه وقت تهجد بعد نیم شب
است تا طلوع صبح صادق وعلیه الجمهور قبل از نوم باشد یا بعد آن وفی قوت القلوب لا یکون
التهجد الا بعد النوم فما کان من الصلوة قبل النوم لا یکون تهجدا وبدانکه طالب حق را تهجد
از مهم ترین امور است وفی منهاج العابدین عن بعضهم وضع الله تعالی خمسة اشیاء فی خمس
مواضع العز فی الطاعة والذل فی المعصیة والهیبة فی قیام اللیل والحکمة فی البطن الخالی
والغنی فی القناعة وفی البحر الرائق ومن المندوبات صلوة اللیل حثت السنة الشریفة
علیها کثیرا وافادت ان لنا علیها اجرا کبیرا وفیه ایضا روی ابن خزیمة مرفوعا علیکم
بقیام اللیل فانه دأب الصالحین قبلکم وقربة الی ربکم ومکفرة للسیئات ومنهاة عن الاثم
واقل تهجد دو رکعت است واکثر آن دوازده رکعت پس چون از خواب برخیزد وضو کند
ودر مسواک اهتمام تمام کند وخاتمه آل عمران بخواند که در حدیث متفق علیه آمده بعده
این دعا بخواند اللهم لک الحمد انت قیم السموات والارض ومن فیهن ولک الحمد انت
نور السموات والارض ومن فیهن ولک الحمد انت ملک السموات والارض ووعدک الحق
ولقاءک حق وقولک حق والجنة حق والنار حق والنبیون حق ومحمد حق والساعة حق اللهم لک
اسلمت وبک آمنت وعلیک توکلت والیک انبت وبک خاصمت والیک حاکمت فاغفر لی

منتهی بنهاتی اللهم انی ضعیف فقونی و ذلیل فاعزنی و فقیر فاغننی رواه ابن عساکر و از ادعیه
جامعه است که تعلیم کرد آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عائشه صدیقه را رضی الله تعالی عنها اللهم
انی اسئلک من الخیر کله عاجله وآجله ما علمت منه وما لم اعلم اللهم انی اسئلک الجنة وما قرب الیها
من قول او عمل اللهم انی اسئلک مما سئلک منه رسولک واعوذ بک مما استعاذ بک منه
رسولک اللهم ما قضیت لی من امر فاجعل عاقبته رشدا رواه ابن عساکر والحاکم فی المستدرک واگر
این ادعیه را ورد نماید پیغمبر خدا نگذارد و این دعا را جبرئیل علیه السلام از گنجی
که تحت عرش است برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم هدیه آورده و گفته که فرستاده است حق تعالی
آنرا بر تسبیح قبل از نوم یا من اظهر الجمیل وستر القبیح یا من لا یؤاخذ بالجریرة ولا یهتک
الستر یا عظیم العفو یا حسن التجاوز یا واسع المغفرة یا باسط الیدین بالرحمة یا صاحب کل نجوی
ویا منتهی کل شکوی یا کریم الصفح یا عظیم المن یا مبتدئ النعم قبل استحقاقها یا ربنا ویا سیدنا
ویا مولانا ویا غایة رغبتنا یا الله اسئلک ان لا تشوی خلقی بالنار رواه الحاکم فی المستدرک
وصاحب فتوح الاوراد وصیت نموده بود که این دعا را بعد از موت بر کفن ایشان بنویسند
و در کتب بزرگان مسطور است که هیچ شبی دشوار تر بر مرده مثل شب اول نیست پس باید که
دران شب صدقات دهند و اگر قدرت نباشد دو رکعت نماز بگذارند و ثواب آن بروح او
بخشند قرائت در هر رکعت آیة الکرسی یکبار و الهیکم التکاثر ده بار و قل هو الله احد ده بار بخواند
حق سبحانه وتعالی بفرستد در گور آن میت هزار فرشته با هر فرشته نوری و هدیه بدهد
مران مرده را ثواب هزار شهید

ذکر در بیان بعضے از اسمای عظام لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
هر مسلمانی که چهل مرتبه در مرض گوید اگر بمیرد اجر شهید یابد و اگر صحت یابد جمیع گناهان او
بخشیده شود وحکایة المحسن المجیب الحمد لله الذی تواضع کل شئ لعظمته والحمد لله الذی ذل
کل شئ لعزته والحمد لله الذی خضع کل شئ لملکه والحمد لله الذی استسلم کل شئ لقدرته ابن مجاهد را
یا فلاح [illegible] بخواند که فضل عظیم دارد والهم صل علی محمد حتی لا یبقی من صلوتک شئ و
بارک علی محمد حتی لا یبقی من برکاتک شئ وسلم علی محمد حتی لا یبقی من سلامک شئ هر که این ورد

بگوید گذرد بر پل صراط و روی او روشن تر از ماه چهارده هم باشد کذا فی لجمع الجوامع اللهم صل
علی محمد بعدد من صلی علیه وصل علی محمد بعدد من لم یصل علیه وصل علی محمد کما امرتنا
بالصلوة علیه وصل علی محمد کما ینبغی الصلوة علیه وصل علی جمیع الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین
وعلی عباد الله الصالحین برحمتک یا ارحم الراحمین بزرگی امام شافعی را بخواب دید پرسید که حق تعالی
با شما چه کرد امام فرمود که بخدمت این پنج درود مرا بیامرزید وگرنه لائق آمرزش نبودم هر که این درود
را در شب و روز بسیار خواند بیشک آمرزیده شود اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی
ابراهیم وعلی آل ابراهیم وارحم محمدا وآل محمد کما رحمت علی ابراهیم وبارک علی محمد وعلی آل محمد
کما بارکت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید رواه ابن عساکر اللهم اجعل صلوتک وبرکاتک علی
سید المرسلین وامام المتقین وخاتم النبیین عبدک ورسولک امام الخیر وقائد الخیر وامام الرحمة
اللهم ابعثه المقام المحمود الذی یغبطه به الاولون والآخرون رواه الدیلمی وابن ماجه این حدیث
را موقوف بر ابن مسعود نموده بعد از محامد الٰهی وصلوٰة بر رسالت پناهی هر دعائی که کند انشاء الله
سبحانه جل شانه مستجاب گردد

ذکر اعمال شب جمعه و روز جمعه

بباید دانست که شب جمعه افضل شبهای هفته است
و این مذهب ائمه ثلثه است یعنی امام ابو حنیفه و امام مالک و امام شافعی رضی الله تعالی عنهم و روز
جمعه افضل همه روزها ست تا آنکه از روز عید نیز و در شب جمعه درهای آسمان کشاده میشود
و در شبهای دیگر در ثلث اخیر و هر که در شب جمعه یا روز جمعه بمیرد او را عذاب قبر نشود رواه الامام
احمد و ترمذی باید که در نماز مغرب این شب قل یا و قل هو الله خوانده شود و در نماز عشا سوره جمعه و اذا
جاءک المنافقون تکمیل آن سنت است صلی الله علیه وسلم رواه البیهقی وغیره و درین شب سورة
یس البته بخواند که تخصیص آن در حدیث مرفوع واقع است واگر توفیق یابد سوره کهف نیز
خواند که در حدیث وارد است هر که در شب سوره کهف بخواند از محل خواندن تا کعبه روشن شود
و از انس رضی روایت است که فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر که هفت مرتبه این کلمات در
شب جمعه یا روز جمعه بخواند داخل بهشت شود اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی وانا عبدک
وابن امتک وفی قبضتک وناصیتی بیدک امسیت علی عهدک ووعدک ما استطعت واعوذ بک

صنعت ابوء لک بنعمتک علی وابوء بذنبی فاغفر لی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب الا انت رواه
البیهقی و از ابن عباس رضی مروی است هر که شب جمعه ده بار بگوید یا دائم الفضل علی البریة
ویا باسط الیدین بالعطیة ویا صاحب المواهب السنیة صل علی سیدنا محمد خیر الوری سجیة
واغفر لنا یا ذا العلی فی هذه العشیة نوشته شود او را صد هزار نیکی و دور کرده شود ازو صد هزار
بدی و بلند کرده شود صد هزار درجه و روز قیامت همراه خلیل صلی علی نبینا وعلیه السلام باشد
و در جنت خاص او ذکره الحافظ فی عمل الیوم واللیلة و شب جمعه از وقت عصر درود بسیار گوید
که در حدیث است بسیار بگوئید درود بر من در شب جمعه که من شهید و شافع او شوم روز
قیامت وایضا در حدیث است که روز پنجشنبه از وقت عصر فرشتگان نازل میشوند تختها
نقره و قلمهای طلا می‌نویسند درودها از آن وقت تا شام روز جمعه رواه ابن بشکوال مرفوعا عن ابی هریرة رضی

ذکر روز جمعه و فضیلت و آداب آن و بیان ساعت اجابت که دران است

روز جمعه افضل ایام است بالاتفاق تا آنکه افضل از اضحی و فطر نیز هست کما رواه احمد
و ابن ماجه والطبرانی در روایت ثقات مشهوره و قال المنذری و آن روز مثل شب قدر
خاصه پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و در هر ساعت روز جمعه و شب او شش لک از دوزخ
آزاد شوند و فی روایة کلهم قد استوجبوا النار رواه ابو یعلی ذکره فی عمل الیوم واللیلة
و همدرین روز آدم علیه السلام بظهور آمد و همدرین روز داخل بهشت شد و درهمین روز توبه
او مقبول شد و همدرین روز قیامت کبری خواهد شد هر که درین روز عمل خوب میکند ثواب
بسیار یابد چنانکه گناه درین روز سبب عقوبت بسیار است و درهمین روز ارواح بر قبور
اطلاع می‌یابند و زیارت کننده را می‌شناسند و از جمله فضایل روز جمعه یکی اینست که رویت
حق سبحانه تعالی درهمین روز خواهد شد و ساعت استجابت درو مثل شب قدر است در
ماه رمضان شواهد آن از جهت اشتهار و اختصار ترک نموده شد و یکی از نامهای این روز
یوم المزید است از جهت ازدیاد نعمت الهی دران اما ساعت استجابت که درین روز مقرر
یافته و از احادیث صحیحه مشهوره ثابت شده مبهم است و در تعیین آن بحسب ساعات معینه
چهل قول است همه قول مستند بحدیثی یا اثری از صحابه و تابعین چنانکه شیخ ابن حجر عسقلانی

در شرح بخاری نقل نموده و راجح ترین اقوال از روی حدیث دو قول است یکی از نشستن بر منبر
در خطبه تا انقضای صلوة دوم بعد از عصر تا غروب آفتاب پس باید که در نگاه داشت
این دو وقت نیک اهتمام نماید و امام غزالی رحمة الله میگوید که بعضی از بزرگان فرموده اند
که منتقل میشود آن ساعت در تمام روز جمعه مثل انتقال شب قدر در تمام ماه رمضان و این شاید ترجیح است نهم
ذکر نماز جمعه و آداب آن و از اهم امور که درین روز واقع است نماز جمعه است تا آنکه
در حدیث صحیح وارد است هر که ترک کند سه جمعه بی عذر مهر کند حق سبحانه وتعالی بر دل او یعنی
در دل او نور اسلام در نیاید رواه احمد وابو داود والنسائی والترمذی وابن ماجه وابن خزیمه
فی صحیحهما والحاکم مصححا علی شرط مسلم و در بعضی روایات متوالیات یعنی پی در پی واقع شده
وقال نبذ الاسلام وراء ظهره رواه ابو یعلی موقوفا علی ابن عباس باسناد صحیح و در بعضی
روایات واقع شده من ترک الجمعة من غیر ضرورة کتب منافقا فی کتاب لا یمحی ولا یبدل
رواه البیهقی پس بنابرین وعید شدید مومن را باید که نماز جمعه را بی عذر هرگز هرگز ترک نکند
و کفارت آن در حدیث یک دینار فرموده اند اگر نتواند نصف دینار بدهد رواه الطبرانی
مرفوعا و نماز جمعه را آدابها است یکی غسل است و این غسل سنت موکده است در حدیث آمده
کسی که غسل نماید و دیگری را مدد غسل نماید و هرچه شسته بپوشد و بدیگران تاکید فرماید و پیاده برود
و نزدیک خطیب نشیند و بشنود خطبه بتوجه تام ولغو نگوید بهر گام که در راه می نهد عمل یکساله
عبادت یابد باید که دران صائم النهار وقائم اللیل باشد رواه الترمذی وابوداود والنسائی
وابن ماجه وابن حبان فی صحیحه وزاد الطبرانی فی الکبیر وذلک علی الله یسیر شیخ ابن حجر مکی
فرموده که در احادیث مثل این فضل کم واقع شده دوم زینت باید کرد که در حدیث وارد است
هر که درین روز زینت کند ابتدای اول هفته تا استغفار آید و امن شود از حرام و محفوظ ماند
تا جمعه دیگر از بلیات رواه ابو نعیم فی عمل الیوم واللیلة سوم آنکه هر چه خوب که داشته باشد بپوشد
واگر سفید باشد بهتر رواه ابن ماجه فی سننه و بکلاه و دستار کفایت نکند که دعای فرشتگان
با اهل عمامه است رواه الطبرانی چهارم آنکه خوشبوئی بر بدن و جامه بمالد و مسواک کند الفقه
و در مسجد خوشبوی بسوزد پنجم آنکه پیاده رود ششم آنکه از همه پیشتر رود و امام غزالی میفرماید

خطبہ را آنچہ مکروہ است در نماز مصلی را مثل خوردن و آشامیدن و عبث دست و یا جنبانیدن
و بطرف دیدن چنانکہ در کتب فقہ مذکور ست و در بحر الرائق اجماع برین ذکر نموده است
واللہ ولی التوفیق و بعد از فراغ از نماز جمعہ سورۂ فاتحہ و اخلاص و معوذتین ہفت ہفت
ہفت مرتبہ بخواند کہ سبب مغفرت ذنوب ما تقدم و ما تاخر است رواه المنذری و ذکره الشیخ
ابن حجر العسقلانی ایضا فی جمعہ للامور المکفرة للذنوب المتقدمة والمتاخرة و در حدیث مرفوع
است کہ قبل از گردانیدن پا از ہیئت تشہد بخواند کذا فی قوت القلوب و کنز العباد و
در حدیث مرفوع دیگر آمده کہ عامل عمل مذکور از جمیع بلیات محفوظ میماند تا جمعہ دیگر
رواه ابن السنی و در روایتے مرفوع آمده من قرأہا قبل ان یثنی رجلیہ او یتکلم حفظ لہ
دینہ و دنیاه و اہلہ و ولده رواه ابن وہب و در حدیث جمع الجوامع وارد است کہ پیغمبر
فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ بعد از ادای جمعہ قبل از برخاستن از آن موضع سبحان اللہ
وبحمده سبحان اللہ العظیم وبحمده و استغفر اللہ صد بار بگوید یک لک گناه او بخشیده شود
و بیست و چہار ہزار از والدین او رواه ابن السنی والدارمی و باید کہ روز جمعہ تنہا روزه
ندارد کہ نزد اکثر علما مکروه است و در احادیث مکرر منع از آن آمده مگر آنکہ روزه دیگر
متصل دارد قبل او یا بعد او کما رواه البخاری وغیره و نیز باید کہ تخصیص جمعہ و شب جمعہ
بعبادت نکند باین حیثیت کہ دیگر اوقات اصلا نکند اما اگر زیاده اوقات دیگر شود مستحب است
و ایضا از مستحبات است کہ بعد از ادای صلوٰة جمعہ اللہم یا غنی یا حمید یا مبدی
یا معید یا رحیم یا ودود اغننی بحلالک عن حرامک و بطاعتک عن معصیتک و بفضلک
عمن سواک ہفتاد بار بخواند کہ از انس بن مالک مروی است کہ پیغمبر خود صلی اللہ
علیہ وسلم ہر کہ بگوید روز جمعہ بعد از نماز ہفتاد بار دعای مذکور نگذرد براو دو جمعہ کہ حق تعالی
او را غنی سازد کذا فی الیوم واللیلة امام غزالی وغیره این را نص فرموده اند و در خزانۂ
جلالی حضرت مخدوم جہانیان مذکور است ہر کہ دو رکعت سنت بعد از نماز جمعہ در ہر
رکعت بعد از فاتحہ قل ہو اللہ احد یک بار و معوذتین یک بار بخواند تا جمعہ دیگر در امان
باشد و بعد از ادای جمعہ مشائخ رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین مصافحہ مستحب میدانند

چنانکه مخدوم شیخ رکن الدین فرزند مخدوم شیخ بهاء الدین بود میفرمودند که یاران مصافحه
نه ازان میکنم که مردم دست من بوسند بلکه ازان میکنم که شاید درین جمع دوستی از دوستان
خدای تعالی آمده باشد که دست مبارک او بدست من برسد که سبب مغفرت من شود و بعضی از بزرگان
درین قسم بیعت را از قسم مباح فرموده اند چونکه اصل مصافحه سنت است از تعیین
بعض اوقات از سنت بر نمی آید کذا فی خزانة الروایت و احادیث صحیحه در باب مصافحه
بسیار آمده است و در روایت ابو داؤد و الترمذی آمده که دو مسلمان مصافحه نکنند الا غفر لهما
قبل ان یتفرقا و در بعض از احادیث آمده ما من عبدین متحابین فی الله یستقبل احدهما
صاحبه فیصافحه فیصلیان علی النبی صلی الله علیه و سلم الا لم یتفرقا حتی یغفر الله ذنوبهما ما تقدم منهما
و ما تاخر رواه ابن السنی و هر که بعد از جمعه چیزی فروشد یا چیزی بخرد هفتاد برکت در وی شود
رواه ابن حاتم عن بعض السلف و علیه بعض الخلف و در روز جمعه سورهٔ کهف البته بخواند که
خوانندهٔ آن تا هفتهٔ آینده در امان باشد و از ابن عمر رضی مروی است موقوفا و مرفوعا که فرمود
صلی الله علیه و سلم هر که روز جمعه سوره کهف بخواند از قدم تا آسمان نور شود روز قیامت
و کفارهٔ گناه ما بین الجمعتین شود رواه ابن مردویه و اگر توفیق یابد سورهٔ آل عمران نیز
بخواند و باید که در روز جمعه درود بسیار خواند و در حدیث مرفوع آمده اگر کسی صد بار روز
جمعه درود فرستد صد حاجت او روا گردد هفتاد از آخرت و سی از دنیا و در حدیث علی کرم الله
وجهه آمده است هر که صد بار روز جمعه درود گوید بیاید روز قیامت و بر روی او تابانی باشد هر که
ببیند در حیرت بماند که چه عمل در دنیا میکرد ذکره الشیخ مجد الدین الفیروزآبادی و ایضا
علی کرم الله وجهه روایت میکند هر که بگوید هر روز سه بار و روز جمعه صد بار صلوات الله و
ملائکته و انبیائه و رسله و جمیع خلقه علی محمد و آل محمد [illegible] و رحمة الله و برکاته
گویا درود جمیع خلائق گفت و محشور سازند او را در زمرهٔ خاص پیغمبر صلی الله علیه و سلم
و میگیرند آن سرور صلی الله علیه و سلم دست او و تا نگذارند او را داخل کنند در بهشت
رواه الحافظ ابو موسی المدنی این هر دو حدیث موقوف است لیکن در حکم مرفوع است
و ابن مسعود رضی بعضی را وصیت فرمودند که روز جمعه هزار بار اللهم صل علی محمد النبی الامی

الوی میت کرده بگوید السلام علیکم یا اهل القبور من المومنین و المسلمین یرحم الله المستقدمین منا والمتاخرین اسال الله لنا و لکم العافیة پس بنشیند و بگوید بسم الله و علی ملة رسول الله و بر قبر او بدمد تا عذاب او سبک شود و تعالی عذاب و ظلمت از تنگی گور تا چهل سال پس بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت ابدا ذو الجلال و الاکرام بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر در خبر است که روشن گردد اندر آن گور را حق تعالی بیامرزد گوینده او بنویسد هزار هزار نیکی و بلند کند هزار هزار درجه پس فاتحه و آیة الکرسی بخواند و سه بار قل هو الله بخواند که آن میت آمرزیده گردد البته و اگر آمرزیده بود خواننده را بیامرزد و همچنین سورة الملک و اذا زلزلت الارض و الهکم التکاثر نیز منقول است اگر توفیق یابد همه بخواند و اگرنه هرچه میسر آید غنیمت شمارد و الله الموفق و المعین

ذکر سی ام در بیان فضیلت روز دوشنبه و پنجشنبه و بیان فضیلت صوم آنها و اعمال دیگر پیغمبر صلی الله علیه وسلم که اعمال عرض کرده میشود در این هر دو روز و من دوست میدارم که عمل من عرض کرده شود در حالی که روزه دار باشم رواه ابو داؤد و نیز فرمود صلی الله علیه وسلم که من متولد و مبعوث شده ام در روز دوشنبه از جهت شکر روزه میدارم رواه مسلم عن ابی قتاده و در حدیث مرفوع است که حق تعالی همه مسلمانان را در روز دوشنبه و پنجشنبه بیامرزد مگر کسی که کینه مسلمانان داشته باشد رواه احمد و غیره پس روزه داشتن درین دو روز مستحب است که عمل آن سرور بود صلی الله علیه وسلم

ذکر در بیان نمازهای هفته بدانکه بزرگان دین مثل سلطان عبد القادر جیلانی و شیخ ابو طالب مکی و امام غزالی و مشائخ عظام که از عمده پیران هستند نمازها از احادیث نقل فرموده اند لیکن در ان حدیث محدثان سخن دارند در تذکرة الموضوعات و غیر آن گفته لا یصح فی صلوة الاسبوع شیء و معنی این کلام آنست که حدیث صحیح نیست بلکه ضعیف است و فرق است در میان اینکه حدیث صحیح نباشد و حدیث موضوع باشد پس موضوع عمل کردن جائز نیست اما بر ضعیف عمل کردن در فضائل اعمال باتفاق مستحب است چنانکه امام نووی و حافظ سخاوی و غیرهما اجماع ائمه حدیث نقل کرده اند

نقل نموده اند وفی الحدیث قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من بلغه عن الله عز وجل شیٔ
فیه فضل فاخذه ایمانا به ورجاء ثوابه اعطاه الله ذلک وان لم یکن کذلک رواه الحافظ السخاوی
فی قول البدیع مصنف فتوح الاوراد گوید وذلک الکتاب عند هذا المولف بخطه قدس سره
بنا بر این بر صلوة اسبوع اگر توفیق باشد عمل نماید از شب یکشنبه شروع کرده میشود که بنا بر علم
است از کشفیه و باختصار تمام نقل کرده میشود در شب یکشنبه چهار رکعت بگزارد و در هر رکعت
بعد از فاتحه سورهٔ اخلاص سه بار بخواند بعد از فراغ استغفار هفتاد بار بگوید و درود صد بار
بفرستد و لا حول ولا قوة الا بالله صد بار بگوید گشاده شود برای وی هشت دروازهٔ بهشت
تا از دری که خواهد درآید بغیر حساب این نماز را در فضائل اعمال از انس بن مالک از
پیغمبر صلی الله علیه وسلم نقل کرده در روز یکشنبه چهار رکعت بگزارد در هر رکعت بعد از فاتحه آمن الرسول
بخواند و بعد از فراغ اخلاص ده بار بخواند ثواب بسیار نوشته اند در شب دوشنبه دو رکعت نماز
گزارد و بخواند در هر رکعت آیة الکرسی پانزده بار و هر یکی از سه قل آخر پانزده بار بکند او را حق تعالی
از بهشتیان اگرچه باشد از دوزخیان و تمام گناهان او بخشد کذا فی غنیة الطالبین در روز
دوشنبه دو رکعت بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه آیة الکرسی و هر سه قل اخیر بخواند و بعد از سلام
استغفار ده بار بگوید گناهان او بخشیده شوند اگرچه بقدر کف دریا باشند در جواهر خمسه
این نماز را بعد از اشراق فرموده اند در شب سه شنبه شش رکعت بخواند در هر رکعت بعد از
فاتحه هر سه قل اخیر بخواند و بعد از نماز کلمهٔ توحید هفتاد بار بگوید ثواب بسیار نوشته اند
و در روز سه شنبه ده رکعت وقت ضحی بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و اخلاص
سه بار حق سبحانه تعالی گناه هفتاد ساله او بخشد و تا هفتاد روز بر وی گناه نوشته نشود و اگر
درین روز بمیرد شهید باشد این نماز را در غنیة الطالبین و قوت القلوب ذکر کرده و در شب
چهارشنبه چهار رکعت بگزارد در هر رکعت بعد از فاتحه قل هو الله احد چهل مرتبه بخواند و بعد از نماز
هفتاد مرتبه استغفار کند حق تعالی از دوزخ آزاد کند و اگر در هفته بمیرد شهید بمیرد و در روز
چهارشنبه دوازده رکعت قبل از زوال بعد از طلوع آفتاب بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه
اخلاص سه بار و معوذتین یکبار ندا کند فرشته از زیر عرش که گناهان تو بخشیده شد

وشدایدقیامت ازو برطرف کرده شود و بهر رکعة ازین نماز عبادت یکساله بنویسند با شصت هزار
نوشته شد در شب پنجشنبه دو رکعة میان مغرب وعشا بگزارد در هر رکعة بعد از فاتحه آیة الکرسی
و هر یک قل آخر پنج پنج بار بخواند و بعد از فراغ بیست و پنج مرتبه استغفار کند هر که ثواب نماز کند
بوالدین خود بخشد حق تعالی او را فرزند بار بنویسد اگر چه عاق باشد و مع او را با صدیقان
وشهیدان خواهد داد کذا فی قوت القلوب و در روز پنجشنبه چهار رکعة بگزارد و در هر رکعة بعد
از فاتحه اذا جاء پنج مرتبه و انا اعطینا پنج مرتبه بخواند و بعد از فراغ هفتاد بار استغفار کند
ثواب بسیار نوشته اند در شب جمعه دو رکعة بگزارد و در هر رکعة بعد از فاتحه اذا زلزلت الارض
پانزده بار بخواند حق تعالی او را از عذاب گور و تنگی آن و از اهوال قیامت ایمن سازد و در جمع الجوامع
این نماز را آورده و در رساله صلوة الاسبوع نیز آورده و گفته که بعد از فراغ یا حی یا قیوم
یا ذا الجلال و الاکرام بگوید و ثواب بسیار گفته و در روز جمعه در میان ظهر و عصر دو رکعة نماز گزارد
و بخواند در رکعة اول بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و سورة الفلق بیست و پنج بار و در دوم بعد از فاتحه
اخلاص یکبار و سورة الناس بیست و پنج بار و بعد از فراغ پنجاه مرتبه لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم بگوید قبل از مردن جای خود در بهشت ببیند یا حق تعالی را در خواب ببیند طریق نماز
قضای عمری در حدیث آمده هر کرا نماز ها قضا شده باشد و نداند که اعداد آن چند است باید که
در روز جمعه چهار رکعة نفل بیک سلام بگزارد و در هر رکعتی بعد از فاتحه آیة الکرسی هفت بار و انا اعطینا
پانزده بار بخواند نیت چنین کند نویت ان اصلی لله تعالی اربع رکعات تکفیرا لما فات من الفوائت
التی فاتت منی فی جمیع عمری متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر بعد از نماز یکبار این دعا بخواند
اللهم یا سابق الفوت و یا سامع الصوت و یا محیی العظام بعد الموت صل علی محمد و علی آل محمد
و اجعل لی فرجا و مخرجا مما انا فیه فانک تعلم و لا اعلم و انت تقدر و لا اقدر و انت علام الغیوب
یا واهب العطایا و یا غافر الخطایا یا سبوح یا قدوس رب الملائکة و الروح رب اغفر و ارحم
و تجاوز عما تعلم فانک انت العلی الاعظم یا ستار العیوب و یا غافر الذنوب یا ذا الجلال و الاکرام
و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین بعد از آن صد بار درود بر سید عالم فرستد از امیر المومنین
علی کرم الله وجهه مروی است که از پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیده ام که اگر هفت صد ساله

نماز وی قضا شده باشد کفارت شود یاران گفتند یا رسول الله عمر ادنی هفتاد یا هشتاد سال
نیست چند من صفت بیست رسول صلی الله علیه وسلم فرمود نماز او که قضا شده باشد و نماز مادر و پدر
او و نماز فرزندان او که قضا شده است همه قبول افتد در شب شنبه شش رکعت بخواند در هر رکعت
بعد از فاتحه قل هو الله احد سه مرتبه برآید حق سبحانه و تعالی کینه و کبر و فسق و شک و نفاق
و وسواس و عجب و ریا از دل او برداشته بجای آن نور و رافت و رحمت اندازد در دل او و گناهان او بخشد
و بعد از فراغ سبحان الله العظیم و بحمده صد بار بخواند در روز دوشنبه چهار رکعت گزارد در هر رکعت
بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون سه مرتبه بخواند و بعد از سلام آیة الکرسی بخواند ثواب بسیار
نوشته اند تمام شد نمازهای هفته باختصار و ایجاز

ذکر اعمال دوازده ماه در تمام سال ذکر ماه محرم چون ماه نو بیند بگوید الله اکبر

اللهم اهله علینا بالیمن والایمان والسلامة والاسلام والتوفیق لما تحب و ترضی که عمل آن سرور بود
صلی الله علیه وسلم رواه ابن حبان فی صحیحه والدارمی و سه مرتبه بگوید ربی و ربک الله هلال
خیر و رشد و سه مرتبه بگوید آمنت بالذی خلقک الحمد لله الذی ذهب بشهر کذا و جاء بشهر کذا
الحمد لله و بگوید الله اکبر الله اکبر الحمد لله و لا حول و لا قوة الا بالله اللهم انی اسألک
خیر هذا الشهر و اعوذ بک من شر القدر و من شر یوم الحشر که عمل آن سرور بود صلی الله علیه وسلم
رواه الطبرانی و در اوراد اکثر مشائخ رضی الله عنهم سی بار سورهٔ فاتحه گفته اند هر که بخواند تا ماه
آینده در امان باشد و باید که در روز اول ماه محرم روزه دارد و دو رکعت نماز گزارد و بخواند
هر چه خواهد و قلیا و قل هو الله احد سه بار بعد از فراغ این دعا سه بار بخواند اللهم انت
الازلی الابدی القدیم و هذه سنة جدیدة اسألک فیها العصمة من الشیطان الرجیم و [illegible]
علی هذه النفس [illegible] بالسوء [illegible] الی [illegible] یا ذا الجلال و الاکرام هر که بخواند
کند موکل سازد حق سبحانه فرشته را که دور کند از وی شیطان را و مدد کند او را بر اعمال خیرات
و موفق سازد برای طلب مرضات خویش و آسان کند بر وی جمیع مطالب وی و شیطان
بگوید وا ویلاه تحقیق که نا امید شدم از این عامل تا تمام سال انتهی و تهجد در روز اول محرم بگوید
الحمد لله الذی تواضع کل شیء لعظمته الحمد لله الذی ذل کل شیء لعزته والحمد لله الذی خضع

صح

بزرگ و درین روز توبۂ آدم علیه السلام قبول شده و همدرین روز ادریس علیه السلام را
بالای آسمان بردند و همدرین روز قوم موسی علیه السلام از فرعون نجات یافتند و توریت
بر موسی علیه السلام نازل شد و یوسف علیه السلام از سجن خلاص یافت و ایوب علیه السلام
از بلا خلاصی یافت و یونس علیه السلام از بطن حوت برآمد و مثل آن بسیار فضائل نوشته
اند بالجمله این روز بزرگ است از زمان آدم علیه السلام الی یومنا هذا اکثر بزرگان درین
روز فضیلت سنت فرموده اند و لو آخذ من الاکابر ره علیکم یوم عاشوراء تومی + ان
نال الفقیر من خصال + بصوم و الصلوٰة و مسح اید + و توسیع الطعام علی العیال + و منهم
زیارة عالمکم + و استعداد عار مع الکمال + یکی از آن روزه است و در فضل آن گذشت
و دیگر نماز است که بعد ازین مذکور خواهد شد و دیگر مسح بر سر یتیم است و دیگر غسل است
و بعضی مسعودی غسل در روز عاشورا سنت گفته و دیگر صلح کردن در میان دو مسلمان
و دیگر وسعت طعام است بر عیال و دیگر زیارت علما است و دیگر دعا خواندن است چنانکه
مذکور خواهد شد و دیگر سرمه کردن است و در هر یکی ازین امور احادیث وارد است اما
محدثان درین احادیث سخن دارند الا حدیث روزه و نماز و کحل و توسیع طعام که در سوای
آن در همه اختلاف است عن ابن عباس رض عن النبی صلی الله علیه وسلم من اکتحل بالاثمد
یوم عاشوراء لم ترمد عینیه ابدا رواه البیهقی فی شعب الایمان و عن ابی سعید الخدری
رض عن النبی صلی الله علیه وسلم من وسع علی عیاله فی یوم عاشوراء وسع الله علیه فی
سنته کلها رواه الطبرانی فی الاوسط و البیهقی فی شعب الایمان و حسن ظن به بزرگان
آنست که احادیث حسن در باقی نیز یافته باشد پس هر که معتقد بزرگان است باید که عمل
فرموده ایشان نماید و اگر کسی بگفته بعضی اهل حدیث سخن کند با او بحث نباید کرد
او را معذور باید داشت و ما توفیقی الا بالله +

ذکر در بیان نماز روز عاشورا و ادعیه آن

در فضائل اعمال از علی بن ابی
طالب کرم الله وجهه روایت است هر که روز عاشورا چهار رکعت نماز بگذارد وی یابد
مثل ثواب نوح علیه السلام پس التماس کنید فضل این روز را که روزی است مبارک

تعیین قراءت درین چهار رکعت بنیت حضرت غوث الثقلین از امیر المومنین عمر بن خطاب رضی الله عنه
حدیث مرفوع روایت میکنند هر که بگذارد چهار رکعت بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه پنجاه بار
قل هو الله احد پنجاه ساله گناه ماضی و پنجاه ساله گناه مستقبل او مغفور شود و بدهد حق سبحانه و تعالی
او را بنا منبر نور در سلامت اجل و آن ابو هریره رضی الله عنه روایت میفرمایند که چهار رکعت بدو سلام بگذارد
در هر رکعت بعد از اذا زلزلت قلیا بخواند و در مفتاح الجنان نیز چهار رکعت آورده بعد از فاتحه
آیة الکرسی یکبار و اخلاص ده بار گفته است بعده هر حاجت که خواهد مستجاب گردد و در اوراد
مخدوم زین الدین و مفتاح الجنان و جواهر جلالی و جواهر خمسه و اوراد صوفیه وغیرها دو رکعت
آورده اند که در رکعت اولی آیة الکرسی تا خالدون بخواند و در دوم آخر سورة حشر از لو انزلنا
الخ بخواند و در فتاوی صوفیه میفرماید ومن الصلوٰة التی صلیها مشائخنا بجماعة تکمیلا
الشهرة مکان الفریضة صلوٰة یوم عاشوراء رکعتان بعد الاشراق بآیة الکرسی و آخر الحشر
واسم الشیخ فیهما فی الغالب انتهی صاحب فتوح الاوراد میفرمایند که حضرت پیر دستگیر شیخ والد
ایشان شیخ عیسی جند الله که از مشاهیر اولیاء و کمل اند نیز این دو رکعت را بجماعت میگزارند
بعده دعائی که در جواهر خمسه شیخ محمد غوث قدس سره مسطور است میخوانند و آن اینست یا اول
الاولین و یا آخر الآخرین لا اله الا انت خلقت اول ما خلقت فی هذا الیوم و تخلق آخر ما تخلق
فی هذا الیوم اعطنی فیه خیر ما اعطیت فیه اولیائک و انبیائک و اصفیائک من ثواب البلایا
واسهم ما اعطیتهم فیه من الکرامة بحق محمد علیه الصلوٰة والسلام بعد ازان شش دیگر نیز گزارد
که آن نیز در اوراد مشائخ ست شیخ عیسی جند الله میران سید محبت سید اشتهار قراءت آن
در اولی بعد از فاتحه والشمس و در ثانی والضحی و در ثالث انا انزلنا و در رابع اذا زلزلت
و در خامس اخلاص و در سادس معوذتین بعده این دعا بخواند اللهم اجعلنی ممن دعاک
فاجبته و امن بک فهدیته و رغب الیک فاعطیته و توکل علیک فکفیته و اقترب منک
فادنیته اللهم مد لی عیشی فی الخیرات تداوا جعل لی فی قلوب المؤمنین ودا اللهم انی اسالک
الایمان بک و اسالک التعفف من الرزق و اسالک العافیة من البلاء و اسالک
حسن العافیة فی الدنیا والآخرة [illegible]

هرکه این دعا بخواند یعنی سبحان الله ملاء المیزان ومنتهی العلم ومبلغ الرضاء وزنة العرش لا ملجأ
ولا منجا من الله الا الیه سبحان الله عدد الشفع والوتر وعدد کلمات الله التامات کلها اسأله السلامة برحمتک
یا ارحم الراحمین لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وهو حسبی ونعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر
تا سال آینده نمیرد و در بعضی از کتب هفت مرتبه فرموده اند و در فضایل الاعمال حدیث مرفوع
آورده است از عبدالله ابن مسعود که فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم هرکه روز عاشورا دو رکعت
نماز گزارد و در هر رکعت بعد از فاتحه قل هو الله پنجاه مرتبه بخواند و بعد از فراغ کلمهٔ تمجید هفتاد بار
بگوید حق تعالی قبر او را پر مشک و عنبر کند و هر روز صد بار از بهشت فرستد تا روز قیامت
و بهره یابد جمیع نعمتهای بهشت باشد و در قبر بوی آن شخص تیز و معطر گردد و حساب او تا قیامت
انتهی و اگر توفیق یابد چهار رکعت نماز خضر علیه السلام نیز گزارد که در غنیة الطالبین غوث الثقلین
فرموده اند که آن نماز در هفت وقت گزارند روز عاشورا و اول رجب و شب برات و آخر جمعه
جمعهٔ رمضان و در هر دو عید ... و طریقش این است در رکعت اولی بعد از فاتحه قل هو الله احد ده مرتبه و در
دوم بعد از فاتحه قل هو الله احد ده مرتبه و قل یا ایها الکافرون ده مرتبه بخواند و در سوم بعد از فاتحه قل هو الله احد ده مرتبه
و الحمد لله الذی لا شریک یک مرتبه بخواند و در چهارم بعد از فاتحه قل هو الله احد یازده مرتبه و آیة الکرسی
یک مرتبه بخواند ثواب بخشیده شد یعنی بکسانی که حق آنها بگردن این کس ثابت است و در قیامت خصومت
توانست کرد ببخشد حق سبحانه وتعالی کفایت کند امر ایشان یعنی آنها را بهره بخشد که راضی شوند و را خوش
سازد ان شاء الله. و در اوراد شیخ بهاء الدین بعد از سلام این دعا گفته اند اللهم اکسر شهوتی
عن کل محرم وازو حرصی عن کل مأثم وامنعنی عن اذی کل مسلم یا ارحم الراحمین و در اوراد
اکثر مشایخ است که روز عاشورا هفتاد مرتبه حسبی الله ونعم الوکیل ونعم المولی ونعم النصیر گوید
آمرزیده شود و ایضاً در جواهر جلالی وغیره از پیغمبر صلی الله علیه وسلم می آرند هرکه روز عاشورا
هفتاد بار لا اله الا الله العلی الاعلی لا اله الا الله رب السموات والارض وما بینهما وما تحت الثری
بگوید حق سبحانه وتعالی بران بنده بنظر رحمت بنگرد و ایضاً می آرند که روز عاشورا هفتاد بار بگوید
اللهم ارزقنی کمال الحسنی وسعادة العقبی وخیر الاولی رزق او فراخ شود و عمر او دراز گردد و ایمان
او سلامت ماند و ... و اللیلة حافظ سلامتی از پیغمبر صلی الله علیه وسلم می آرد هرکه روز عاشورا

هزار مرتبه قل هو الله احد بخواند حق تعالی نظر رحمت کند بسوی او و عذاب نکند او را و در فضایل اعمال
فرموده که آیة الکرسی و قل هو الله احد صد بار بخواند و بعده دعا مر والدین را کند اگرچه از اهل نار باشند
تخفیف یابند والله الموفق

ذکر شبیه روزه هزاری در تمام سال چهار روزه هزاری است که نگاه دارنده آن هر یکی روزه
ثواب هزار ساله عبادت می یابد اول روزه بیست و دوم ماه محرم که جبرئیل علیه السلام اسپ پیغمبر
صلی الله علیه وسلم را آن روز آورده بود و دوم روزه دوازدهم ماه ربیع الاول که دران روز وفات پیغمبر
صلی الله علیه وآله واقع شد سوم روزه بیست و هشتم رجب که معراج پیغمبر صلی الله علیه وسلم واقع شد
چهارم روزه بیست و پنجم ماه ذیقعده که بنای کعبه دران تمام شده بود و پنجم روزه سیزدهم ماه ذی الحجه که دران کعبه
مرتب شد و در بعضی کتب بیست جمع کرده اند که یک بود ماه محرم بجای ربیع الاول است و
کنز رجب ذیقعده که ذی الحجه پنجم سوم افضل است

ذکر ماه صفر در شب اول ماه صفر بعد فراغ از نماز و دعا که بر سر هر ماه مقرر است چهار رکعت
نماز بخواند به نیت سلامتی خود و سلامتی جمیع مسلمانان از جمیع آفتها بخواند بعد از فاتحه در رکعت
اول قل یا ایها الکافرون یازده مرتبه و در دوم اخلاص یازده مرتبه و در سوم قل اعوذ برب الفلق
یازده مرتبه و در چهارم قل اعوذ برب الناس یازده مرتبه و در بعضی نسخه یازده مرتبه واقع است
در هر چهار رکعت و این اولی است و بعد از سلام کلمه تمجید هفتاد مرتبه بخواند و ایاک نعبد و ایاک نستعین
هفتاد و کیست و درود هفتاد بار و در بعضی روایات فقط یک سلام واقع است و بعد از سلام
این دعا بخواند اللهم انی اعوذ بک من شر هذا الشهر ومن کل شدة وبلاء قدرت فیه
یا دهر یا دیهار یا ابد یا ازلی یا مبدی یا کان یا کینون یا کینان یا سبات یا ذا العرش المجید
انت تفعل ما ترید اللهم احرس بعینک التی لا تنام نفسی و اهلی و مالی و ولدی و دینی و دنیای
التی ابتلیتنی بصحبتها بحق الابرار والاخیار برحمتک یا ارحم الراحمین وصلی الله علی خیر
خلقه محمد وآله واصحابه اجمعین و بعضی بزرگان این دعا را در هر روز ماه صفر فرموده اند در حدیث آمده
که جبرئیل گفت به پیغمبر صلی الله علیه وسلم حق تعالی جمیع بلاها را ده حصه کرده است در تمام سال یک حصه
میفرستد و در ماه صفر نه حصه این دعا بخواند تا در سال محفوظ ماند شدید افضل آنست که هر روز خوانده شود

ذکر آخرین چهارشنبه و اعمال آن باید که درین روز هفت سین نوشته بشوید و آب آن درست بوده هفت تجوید و بمردمان بخوراند هفت سین اینست سلام قولا من رب رحیم سلام علی نوح فی العالمین انا کذالک نجزی المحسنین سلام علی موسی و هارون انا کذالک نجزی المحسنین سلام علی ابراهیم کذالک نجزی المحسنین سلام علی الیاسین انا کذالک نجزی المحسنین سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین سلام هی حتی مطلع الفجر

ذکر ماه مبارک ربیع الاول بعد از ادعیه معمولی هر ماه شب اول این ماه دو رکعت بگزارد بعد از نماز شام در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه کرت بخواند بعد از سلام صد کرت درود بگوید و باید که این دعا را دوازده روز از ماه ربیع الاول بخواند که تمام سال خوش و خرم باشد بسم الله الرحمن الرحیم یا الله یا الله یا الله یا الله یا الله یا الله یا الله هفت بار یا رحمن هفت بار یا غفور هفت بار یا رحیم هفت بار یا حنان هفت بار یا منان هفت بار یا سبحان هفت بار یا دیان هفت بار و بتاریخ سوم این ماه چهار رکعت بگزارد در هر رکعت بعد از فاتحه آیة الکرسی یکمرتبه و سورهٔ طه و سورهٔ یسین بخواند و ثواب بروح پاک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بخشد و بتاریخ دهم این ماه شش صد و صد کرت سورهٔ اخلاص بخواند و بتاریخ دوازدهم این ماه تولد آن سرور صلی الله علیه وسلم بود اهل حرمین شریفین بآن جزم نموده در همان روز مقام مولد را زیارت میکنند و بعضی اصحاب حدیث هشتم ماه مذکور تصحیح کرده اند والله اعلم بالصواب و عنده ام الکتاب در روز تولد بنا بر صحیح روز دوشنبه است و طعام پختن و صدقه دادن در یوم تولد آن سرور صلی الله علیه وسلم مستحب است و بتاریخ دوازدهم روز وصال آن سرور صلی الله علیه وسلم است و مشهور نزد جمهور محدثین همین است و بعضی از محققین تاریخ دوم ماه مذکور تصحیح نموده اند والله اعلم بالصواب باید که روز دوازدهم صائم باشد که ثواب هزار ساله است و بنا بر اختلاف باید که روز دوم نیز صائم باشد و در فضائل اعمال مذکور است که روز عرس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم صحابه و تابعین رضوان الله تعالی علیهم بنیت هدیه روح پرفتوح آن حضرت صلی الله علیه بیست رکعت نماز گزارده اند در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص بیست بار خوانده اند و بعد از سلام درود صد بار فرستاده اند و بزرگی بوده پیوسته روز عرس

آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز مذکور بگزارد رسول صلی الله علیه وسلم را در خواب دید او را فرمود
که من شفیع توام بشارت باد مر ترا روز قیامت در بهشت نروم تا ترا و گزارندهٔ این نماز را همراه
برابر خود در بهشت نبرم والله الموفق منقول است که صدیق اکبر رضی الله عنه از قبل پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بیست و پنجم روز در خواب دید گفت یا رسول الله بفرمای تا وظیفه بگزارم بروح پاک تو فرمود اگر خواهی
که بگزاری هدیه بروح من پس دو رکعت نماز بگزار بعد از سنت شام در رکعت اول بعد از فاتحه
والضحی و در دوم الم نشرح بخواند هر که بروح من این هدیه بگزارد حق اوست بر من که شفاعت
کنم او را فقیر حقیر وجیه الله مسود این اوراق میگوید که اگر کسی را حق تعالی توفیق دهد و این نماز را
دوازده ماه مدام بخواند و ثواب آن بروح آنحضرت صلی الله علیه وسلم هدیه بفرستد چه خوب باشد
و باید که بتاریخ دوازدهم این ماه ششصد و شصت مرتبه سورهٔ اخلاص بخواند و در جواهر خمسه است که
بتاریخ بیست و یکم ماه مذکور دو رکعت نماز گزارد در هر رکعت سورهٔ المزمل بخواند چون فارغ شود
سر بسجده نهد هر چه از حق تعالی خواهد یابد و این دعا بکثرت در دل بخواند یا غفار اغفر ذنبی یا مستغفر
والمغفرة فی غفر غفرک یا غفور والله الموفق والمعین

ذکر ماه ربیع الآخر باید که در شب اول این ماه نماز و دعا که در هر ماه آمده است بخواند و در شب سوم
این ماه چهار رکعت بگزارد در هر چه از قرآن خواهد بخواند بعده چهل و یک کرت این اسما بخواند یا بدوح یا بدیع
ذکر ماه جمادی الاول در شب اول این ماه بعد از فراغ از ادعیهٔ هر ماه دو رکعت نماز
گزارد در رکعت اول بعد از فاتحه سورهٔ تبت و در رکعت دوم بعد از فاتحه سورهٔ مزمل بخواند و نیز
در روز اول چهار رکعت نماز بگزارد و بعد از فاتحه در هر رکعت اذا جاء نصر الله بخواند هفت کرت
و در شب بیست و یکم این ماه بسیار اولیا را معراج شده است پس باید که آن شب را احیا دارد
و در شب بیست و هفتم این ماه هشت رکعت بدو سلام بگزارد در هر رکعت بعد از فاتحه والضحی بخواند
ذکر ماه جمادی الآخر بعد از فراغ از ادعیه و نماز که در هر ماه مقرر است در شب اول
این ماه دو رکعت بخواند بعد از فاتحه هر چه از قرآن یاد داشته باشد بخواند بعد از سلام
استغفار بسیار گوید و در جواهر خمسه مذکور که دهم این ماه دوازده رکعت بشش سلام بگزارد در هر رکعت بعد
فاتحه سورهٔ لایلاف بخواند بعد از فراغ سورهٔ یوسف بخواند حق تعالی وی را از شاه مستغنی گرداند

آخر الزمان محروس دارد و هرچه در اوراد این چهار ماه نوشته شد از جواهر خمسه منقولست

ذکر ماه رجب و نمازها و ادعیهٔ آن و ذکر روزهٔ آن و روزهٔ ایام بیض منقول است که

جناب رسالت پناه صلی الله علیه وسلم چون ماه رجب میدیدند میفرمودند اللهم بارک لنا فی رجب
و شعبان و بلغنا رمضان بزرگان سلف شب اول را از ماه رجب بزرگ شمرده اند و احادیث
مرفوعه در فضایل آن وارد شده و فی الحدیث من احیا اول لیلة من رجب لم یمت قلبه اذا ماتت
القلوب وصب الله علیه الخیر من فوق رأسه صبا و خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه و شفع فی سبعین
من اهل الخطایا و الذنوب کلهم قد استوجبوا النار و معنی این حدیث ظاهر است پس باید که در
احیاء این شب اهتمام تمام نماید و در فضایل اعمال حدیث مرفوع از سلمان فارسی آرد که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم فرمودند مرا که از احادیث عجیب ترا خبر دهم گفتم بلی یا رسول الله فرمود صلی الله
علیه وسلم هرکه بگزارد نماز در شب اول ماه رجب ده رکعت بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه
قل یا ایها الکافرون یکبار و قل هو الله سه بار حق تعالی بخشد هر گناهی را که کرده است از روزی که قلم بر وی جاری
شده تا این ساعت یعنی از وقت بلوغ هرچه کرده است از صغایر و کبایر و خوش سازد و منجمله
منقولست در اول شب جمعهٔ این ماه که آنرا لیلة الرغائب گویند در میان مغرب و عشا
دوازده رکعت بشش سلام بگزارد بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه سورة القدر سه بار
و قل هو الله دوازده بار بعد از فراغ بگوید اللهم صل علی محمد النبی الامی و علی آله هفتاد مرتبه
بعده سجده کند و در سجده هفتاد مرتبه بگوید سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة و الروح بعده
سر بردارد و هفتاد مرتبه بگوید رب اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم انک انت العلی الاعظم
بعده باز سجده کند و آنچه در سجدهٔ اول خوانده بود بخواند بعده سوال حاجت کند بتحقیق
حق سبحانه تعالی سوال او را ادا کند هرچند در حدیثی که فضیلت این نماز واقع است محدثان
طعن بسیار کرده اند اما جمیع بزرگان طریقت این نماز را صحیح و درست میدانند و در احیاء العلوم
امام غزالی در تعریف این نماز گفته اند که اهل بیت مقدس با جمیعهم مواظبت دارند برین نماز
و در قوت القلوب شیخ ابوطالب مکی این نماز هم مذکور کرده اند و فضل بسیار وارد اند و در غنیة الطالبین
و فضیلت این نماز حدیث ... مذکور است و در فتاوی صوفیه میگوید و من الصلوة

التی صلاها مشایخنا بالجماعة سبیل الشهرة فی مکان الذی فیه صلوة الرغائب فی اول لیلة الجمعة من
رجب الخ و بالجملة این نماز در اوراد جمیع مشایخ است و تعریف این نماز در اوراد بزرگان زیاده از
حد است پس باید که به نیت متابعت بزرگان عمل نماید و رساله در انظیم الامام یافعی و انیس المعارف
وغیرها آورده که در روز اول پنجشنبه از ماه رجب مقطعات قرآنی از الم تا آخر بصفحه نقش کند
تا تاثیرات عجیب دارد و فی فضیلة من نقش علی خاتم فضة یوم الخمیس اول خمیس من رجب الم تا آخر
اذا لبسه خائف آمن واذا دخل حامله علی سلطان کبر فی عینه و یابد و فی قضی حوائجه بقدرة الله تعالی
ومن مسح به علی رأس صبیان رضی ومن عصبه لو خو عطشان اروی ومن جعله فی ماء المطر لیلة ثم
شربه علی الریق قوی حفظه وان لبسه معطل نصرف وان لبسه امراة عاقرة حملت بغیر موجب وان مسح
علی مصروع افاق و باید که روز اول این ماه صایم باشد و چون آفتاب برآید بگوید لا اله الا الله حقا
حقا لا اله الا الله ایمانا وصدقا لا اله الا الله تعبدا ورقا لا اله الا الله وحده لا شریک له اشهد ان محمدا عبده ورسوله
لا اله الا الله محمد رسول الله و باید که درین روز غسل کند که فضیلت آن در حدیث آمده و باید که هر روز درین ماه بعد
نماز صبح سورۂ یٰسین بخواند و باید که هر روز درین ماه استغفار گوید صد بار و این استغفار گوید
استغفر الله ذا الجلال والاکرام من جمیع الذنوب والآثام که فضیلت بسیار دارد و در فضیلت صوم
این ماه از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود روزه
داشتن اول روز از رجب کفارت سه ساله گناه میکند و در دوم روز کفارت دو ساله و در سوم روز کفارت
یک ساله و بعده هر روز برای یکماه است و در جمع الجواهر از ابن عمر رض روایت میکند که فرمود پیغمبر صلی الله
علیه وسلم هر که هفت روزه از رجب نگاه دارد هفت در دوزخ برو بسته گردد و کسی که هشت روز
نگاه دارد هشت در بهشت برو کشاده شود و کسی که ده روزه نگاه دارد سوال نکند چیزی از حق تعالی
مگر آنکه او را بدهد و کسی که پانزده روزه نگاه دارد ندا کند منادی از آسمان که تحقیق بخشید حق تعالی
جمیع گناهان المتقدم عمل از سر گیر و تحقیق بدل کرد حق تعالی گناهان ترا بحسنات رواه البیهقی
فی شعب الایمان پس اگر تمام ماه روزه دارد بهتر است و اگر نتواند ده روزه دارد و هو گرنه هفت
کم نکند و اگر این هم نتواند بسبب ضعف پیری یا ضعف مرض سه روزه البته نگاه دارد یعنی اول
و اوسط و آخر و چون خواهد که روزه بیض دارد باید که از ماه رجب شروع نماید که این چنین است

عمل اکثر مشایخ رضی الله تعالی عنهم و در حدیث بخاری و مسلم است که صوم ثلثه ایام من کل
شهر صوم الدهر و در حدیث نسائی بیان آن سه روزه با یام بیض واقع است و در بعضی از
کتب واقع شده که حضرت آدم علیه السلام بعد از قبول توبه در همین ماه سه روزه داشت تا بحکم
الهی بدن مبارکش که سیاه شده بود سفید گشت ذکره فی جواهر الجلالیه و در مشکات المصابیح از
ابن عباس رضی روایت میکنند کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یفطر ایام البیض فی حضر
ولا سفر رواه النسائی و در جواهر جلالی از سلف نقل میکنند که بتجربه یقین شده هر که ایام بیض مدام
بر خود التزام نماید در رزق او وسعت شود و هیچ مکروهی بدو نرسد و نعمت دارین او را حاصل گردد
بنده ذکر به والله الموفق والمعین و به نستعین و باید که در شب پانزدهم ماه رجب که آنرا شب استفتاح
گویند ده رکعت نماز بگزارد و در هر رکعت سه بار سوره اخلاص بخواند که در جواهر جلالی فضیلت آن
بسیار نوشته اند و در اوراد اکثر مشایخ نماز مذکور آورده اند و باید که در شب پانزدهم و روز پانزدهم
رجب لا اله الا الله هزار مرتبه بگوید از شر شیطان وقت موت نگاه داشته شود و از عذاب قبر ایمن
گردد و در روز پانزدهم روزه دارد که در خبر آمده هر که روزه دارد دران روز باشد کفارت از گناه
دو صد سال و هر که قل هو الله بخواند هزار مرتبه حق تعالی بنا کند هزار قصر در بهشت و چهل هزار فرشته
طلب مغفرت او کنند تا روز قیامت و از ابن عباس رضی مروی است که حق سبحانه تعالی وحی
فرستاد بموسی علیه السلام هر که این روزه دارد او را ثواب هزار حج مقبول است و هزار غزوه جهاد و هزار رقبه [illegible]

ذکر احیا داشتن شب معراج یعنی شب بیست و هفتم ماه رجب و بیان روزه
آن و بیان اعمالی که درین روز و درین شب سنت و در فضایل اعمال آورده

هر که در شب بیست و هفتم ماه رجب دوازده رکعت نماز بگزارد و در هر رکعت بعد از فاتحه
سوره اخلاص صد کرت بخواند او را ثواب عبادت هزار ساله شود که روزها صایم باشد
و شبها قایم بعد از فراغ حمد و ثنای الهی گوید و درود بفرستد و استغفار کند و سوره فاتحه
چهار مرتبه بخواند هر چه از حق تعالی طلب کند یابد مادام که دعا بر گناه و قطع رحم نکند و اوست
دعائی که مستجاب شود و اینست که آزاد شود گردن او از دوزخ انتهی مختصرا و در غنیة الطالبین
که تصنیف محبوب ربانی شیخ عبد القادر جیلانی است در حدیث می آرند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم

روز بیست و هفتم ماه رجب چهار رکعت بگزارند و در هر رکعت بعد از فاتحه انا انزلناه
سه بار و قل هو الله احد پنجاه بار و معوذتین یکبار بخوانند و ایضا در کتاب مذکور است هر که
بیست و هفتم ماه رجب روزه نگاه دارد و آن شب را احیا کند گویا که صد سال هر روز
روزه داشته و هر شب احیا نموده باشد و این روز همان روز است که جبرئیل به
پیغمبر صلی الله علیه وسلم وحی آورده بود انتهی یعنی شروع وحی درین روز بود و در کتب
الحدیث هی لیلة التی فیها بعث محمد صلی الله علیه وسلم و در کنز العباد و شرح اوراد
حدیث آورده قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام یوم سبعة وعشرین من رجب
کتب الله له صیام ستین شهرا وهو الیوم الذی هبط فیه جبرئیل علیه السلام علی محمد صلی الله
علیه وسلم بالرسالة پس باید که درین روز البته صایم باشد و در پنجوره هزار ی ذکر
آن سابق نیز گذشته والله الموفق والمعین و بنستعین و در اوراد اکثر مشائخ قدس الله ارواحهم
که در روز آخر جمعه ماه رجب شش رکعت به سه سلام بگزارد بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه
آیة الکرسی یکبار و سورة الکافرون یکبار و سورة اخلاص سه بار و در اوراد مخدوم شیخ بهاء الدین
و در مفتاح الجنان دوازده رکعت شش سلام از حدیث مرفوع نقل نموده اند در هر رکعت
بعد از فاتحه آیة الکرسی سه بار و قل یا سه بار و قل هو الله احد سه بار فرموده اند و فضل
این نماز از حدیث گفته و بعد از هر سلام این دعا ده بار بخوانند و ده بار درود و آن دعا
این است یا اعز من کل عزیز و یا اجل من کل جلیل و یا اکرم من کل کریم و یا اعلم من کل
علیم و یا ارحم من کل رحیم و یا اقدر من کل قادر و یا خیرا من کل احد انت ربی
لا رب لی غیرک یا غیاث المستغیثین و رجاء المتقی بفضلک و رحمتک یا ارحم الراحمین
[illegible] خیر عافیة [illegible] لی من لدنک [illegible] فی رضاک یا ارحم الراحمین
[illegible] و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین و در مفتاح الجنان گفته
آخر جمعه نیست بلکه روز آخر رجب گفته اند و این دعا را نیز در آخر زیاده کرده اند اللهم
[illegible] فی قلبی [illegible] و اقطع رجائی [illegible] حتی لا ارجو احدا غیرک اللهم و ما ضعفت
عنه قوتی و قصرت عنه عملی و لم تنته الیه رغبتی و لم تبلغه مسألتی و لم تجر علی لسانی مما اعطیت

احدا من الاولین والآخرین من المنعتین بفضلک یا ارحم الراحمین واین دعائی خیر است افضل
و دیگر هست افضل ازین چنانکه شیخ ابن حجر مکی در صواعق محرقه بروایت ابن عساکر رضی الله عنه
می آرد که حضرت معاویه رضی الله عنه بدست حضرت امام حسین علیه السلام هر سال صد هزار درم
مفتوح مقاد داشتند در بعضی از سالها توفیق نیافتند امام را تنگی بسیار حاصل شد امام حسن
علیه الصلوة والسلام میفرمایند که طلب کردم دوات و قلم را تا بنویسم حقیقت حال بمعاویه باز
توقف نمودم همدران شب پیغمبر صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم مرا پرسید صلی الله علیه وسلم
ای حسن چه حال داری گفتم بخیر است و شکایت تاخیر معاویه کردم فرمود صلی الله علیه وسلم
طلب کرده بودی دوات را تا بسوی مخلوق مثل خود بنویسی تا یاد دهانی او را گفتم بلی یا رسول الله
فرمود صلی الله علیه وسلم این دعا بخوان اللهم اقذف تا آخر این دعا خواندم سوگند بحق سبحانه
وتعالی که یک هفته تمام نکرده بودم تضرع که فرستاد معاویه رضی ده لک و پانصد هزار درم
پس گفتم الحمد لله الذی لا ینسی من ذکره ولا یخیب من دعاه باز دیدم پیغمبر صلی الله علیه وسلم را
در خواب پرسید چه حالت داری ای حسن گفتم بخیر است و حقیقت حال عرض نمودم فرمود
صلی الله علیه وسلم همچنین است هر که بخالق امید کند و از مخلوق قطع نماید صاحب فتوح الاوراد
میفرماید که این دعا همیشه خصوص بوقت تهجد هر قدر که تواند دست دهد بخواند و فتوح باطنی
طلب نماید والله الموفق والمستعین یا ارحم الراحمین

ذکر اعمال ماه شعبان باید که شب اول ماه شعبان را زنده دارد و چهار رکعت
طویل القرائت بخواند که ثواب بسیار است و نیز باید که دوازده رکعت بگزارد و در هر رکعت بعد
از فاتحه سوره اخلاص پانزده بار بخواند که در اوراد اکثر مشائخ است و در جواهر خمسه ابدال
نقل این نماز فرموده اند نتائج اعمال آن چند ده هزار نیکی نویسند و ده هزار بدی دور کنند
انتهی و درین شب نمازهای دیگر است بجهت اختصار ترک نموده شد و در مختار الاحادیث
حدیثی می آرد و از علی رضی روایت میکند هر که اول روز از شعبان روزه دارد هفتاد حسنه
که هر حسنه برابر عبادت یک سال نوشته شود و هر که روز دوم روزه دارد هفتاد سیئه که هر
سیئه موجب دوزخ باشد برطرف کرده شود و هر که روز سوم روزه دارد هفتاد انواع

از بلا صرف نموده شود و از انس روایت میکنند که پیغمبر فرموده صلی الله علیه وسلم هر که سه روزه از اول وسط و آخر و از میانه و سه از آخر ماه شعبان نگهدارد ثواب هفتاد نبی یابد و گویا هفتاد سال عبادت کرده و اگر بمیرد تا شعبان دیگر شهید بمیرد و در احادیث صحاح سند دارد و هست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در ماه شعبان از ماههای دیگر بسیار روزه میداشتند و ذکر اوراد مخدوم شیخ بهاء الدین وغیره فرموده اند که در ماه شعبان هزار بار بخواند لا اله الا الله ولا نعبد الا ایاه مخلصین له الدین ولو کره المشرکون و در مفتاح الجنان آورده از پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر که عمل مذکور کند حق تعالی در نامهٔ اعمال او ثواب عبادت هزار ساله ثبت نماید و گناه هزار ساله محو کند و چون ماه شب چهاردهم روز قیامت روی او بتابد و از صدیقان باشد والله الموفق والمعین و در فضائل اعمال باسناد خود از انس بن مالک روایت میکند که پیغمبر فرموده صلی الله علیه وسلم در روز جمعه از ماه شعبان دو رکعت بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه آیة الکرسی ده بار و شهد الله تا سلام ده بار بدهد حق سبحانه وتعالی چیزی و ستد که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و خطره در دل بشری نگذشته است انتهی مختصر

ذکر در فضیلت شب برات و اعمال و ادعیه آن بدانکه شب برات و آن شب پانزدهم ماه شعبان است بهترین شبهای این ماه است در خلاصة الحقائق مرفوع از ابی هریره رضی الله عنه آورده که آمد جبرئیل در شب برات و گفت برخیز یا محمد و نماز کن و دعا کن درین شب پس گفتم که چگونه شب است گفت این شبی است که سه صد در از درهای رحمت کشاده میشود و میبخشد حق تعالی جمیع مومنان را مگر ساحر و کاهن و مشاحن و مدمن خمر و مصر بر زنا و آکل ربا که بعد از توبه ایشان را می بخشد و این شبی بزرگ است بالاتفاق تا آنکه بعضی مفسران بران رفته اند که همین شب شب قدر است چنانکه در عمل الیوم واللیلة مذکور است و احادیث صحیح و حسن در فضایل این شب وارد است و در حدیثی که ترمذی و ابن ماجه روایت کرده وارد شده که حق سبحانه تعالی در شب پانزدهم شعبان می بخشد گناه گاران را اکثر از موهای گوسپندان بنی کلب و در حدیث بیهقی وارد شده که درین شب اعمال و ارزاق تمام سال مقرر میشود و در فضایل اعمال حدیث مرفوع باسناد خود روایت

آورده‌اند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر که غسل در شب نصف شعبان کند و پوشد پیرهن پاک و چهار
رکعت نماز گزارد به یک سلام بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه قل هو الله احد بیست و پنج بار
بر آید از گناهان چنانچه بر آید موی از آرد و چون بر آید روز قیامت بجائی که روی او چون ماه تابان باشد
مثل ماه چهارده هم الحدیث و در اوراد اکثر مشائخ صد رکعت نماز درین شب مذکور در هر رکعت
بعد از فاتحه سوره اخلاص ده مرتبه نقل نموده اند و در غنیة الطالبین محبوب ربانی
شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه فرموده اند و تسمی هذه الصلوة صلوة الخیر وتعم
برکتها وکان السلف الصالح یصلونها جماعة یجتمعون لها وفیها فضل کثیر وثواب جزیل
روی عن الحسن البصری رضی الله عنه انه قال حدثنی ثلاثون من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم
انه من صلی هذه الصلوة فی هذه اللیلة نظر الله الیه سبعین نظرة وقضی له بکل نظرة سبعین حاجة ادناها
المغفرة انتهی و در احیاء علوم و قوت القلوب هم فضل این نماز مذکور است و فی البحر الرائق
ومن المندوبات احیاء لیالی العشر من شهر رمضان ولیلتی العیدین ولیالی عشر ذی الحجة
ولیلة النصف من شعبان کما وردت به الاحادیث وذکرها فی الترغیب والترهیب مفصلة
والمراد باحیاء اللیلة قیامه وظاهره الاستیعاب ویجوز ان یراد غالبه انتهی پس اقتدا
بمشائخ کرام نموده این نماز را البته باید خواند اگرچه بعضی از محدثان در احادیث آن طعن
کرده اند والله اعلم بالصواب و از جمله اموری که درین شب در کتب مشائخ وارد است
کردن است و چشم و دانه پختن (?) و در روز آن روزه داشتن است و درین شب سه بار سوره یس
بخوانند یکبار به نیت طول عمر خود و یکبار به نیت غنا و یکبار بجهت ایمنی (?) از بلاها
ذکر فضیلت ماه رمضان و صوم آن و ادعیه و اوراد آن از علی کرم الله وجهه
مروی است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم توجه میکردند بدین ماهی جز ماه رمضان مگر که سه بار (?)
میفرمودند اللهم ادخله علینا بالسلامة والاسلام والصحة من الاسقام والفراغ من الاشتغال
ورضنا فیه بالیسیر من النوم ذکره ابن العطا و فضیلت ماه رمضان و روزه آن در احادیث
صحیحه وحسنة القدر واقع است که از بیان مستغنی است بعضی احادیث ذکر کرده میشود
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قام رمضان ایمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه

در ماه رمضان شصت و یک ختم میشود یک در تراویح و یک ختم در شب و یک ختم در روز و این توفیق
الهی است و از جمله خرق عادات و کرامات است که مثل آن بعمل آوردن ما بهر کسی میسر نشود و از فضیلت
شمارد و باید که درین ماه مبارک زبان را از کذب و غیبت و شتم و دیگر معاصی باز دارد که در بعضی
احادیث وارد شده که کذب و غیبت مفسد صوم است و باید که سحری خورد که سنت است و
احادیث درین باب بتاکید آمده اگرچه یک خرما باشد و اتباع سنت را غنیمت داند و اهم
چیزی که درین ماه است اعتکاف است که آن سنت موکده است پس باید که از وی غافل نباشد پیغمبر
فرمود صلی الله علیه وسلم هر که ده روز اعتکاف نشیند در رمضان باشد او را اجر مثل دو حج
و دو عمره رواه البیهقی فی شعب الایمان و الطبرانی فی الکبیر نحوه و در حدیث آمده که هر که یک روز اعتکاف
نشیند محض بجهت حق تعالی گرداند حق سبحانه و تعالی در میان او و در میان دوزخ سه خندق
که مسافت آنها دورتر باشد از مسافت مشرق و مغرب رواه الطبرانی فی الکبیر و البیهقی
و الحاکم مختصرا و قال صحیح الاسناد و در مشکاة المصابیح و غیره حدیث وارد است که پیغمبر صلی الله
علیه وسلم بتاریخ بیست و یکم ماه رمضان نماز صبح خوانده داخل محل اعتکاف می شدند
و در وظائف العینی و غیره گفته که داخل شود قبل از غروب یعنی شب بیست و یکم قال و
بالاجماع الصحیح و باقی احکام اعتکاف در فقه مقرر است از آنجا معلوم کنند چون حق جل و علا
بنده را توفیق دهد بروزهٔ ماه رمضان که آن فرض است و بنماز تراویح و ختم قرآن در آن که
سنت موکده است و باعتکاف در عشرهٔ اخیرهٔ آن که آن هم سنت است و اشتغال بتلاوت
قرآن در لیل و نهار آن و حفظ لسان از مالایعنی بس است او را این قدر عبادت و حاجت
بنوافل دیگر نیست سوای نوافل یومی و لیلی که پیش ازین ذکر یافته و صاحب فتوح الاوراد
در هر شب و هر روز آن نوافل آورده چون درین مختصر آنها ترک داده و اگر کسی را خدا تعالی
توفیق دهد در اصل کتاب فتوح الاوراد به بیند و عمل آرد و الله الموفق و المعین ؛

ذکر شب قدر و فضیلت آن بدانکه شب قدر خاصهٔ این امت است و سورهٔ انا انزلناه در
فضیلت این شب نازل شده و در حدیث وارد شده هر که قیام شب مذکور کند حق تعالی
بخشد گناه ما تقدم او را رواه البخاری و مسلم و گناه ما تاخر او را رواه النسائی و احمد

و اسنادہ الاول صحیح و الثانی حسن علما اختلاف نمودہ کہ چہ قدر قیام معتبر است جماعۂ
گفتہ اند و ظاہر آنست کہ اکثر شب می باید لان للاکثر حکم الکل چنانکہ در فقہ مقرر است کذا فی
فتوح الاوراد و علما را در شب قدر اختلاف بسیار است و مذہب اہل سنت آنست کہ شب
قدر باقی است الی یوم القیامۃ و المشہور عن الامام ابی حنیفۃ انہا تدور فی السنۃ کلہا و در روایت
صحیح از امام اعظم آنست کہ در تمام رمضان دایر است و در روایت از صاحبین یعنی از امام
ابی یوسف و امام محمد آنست کہ شب بست و ہفتم است و این مختار اکثر مشائخ حنفیہ است
تا آنکہ گفتہ اند کہ ختم درین شب کردن مستحب است چنانکہ در خزانۃ الروایۃ و غیرہ مذکور است
و مختار امام مالک و امام احمد حنبل و سفیان ثوری و غیرہم آنست کہ در عشرۂ اخیرہ
رمضان دائر است و این یک روایت امام شافعی و در روایت صحیح امام شافعی آنست کہ شب
بست و یکم است و مختار غوث الثقلین رضی اللہ تعالے عنہ بست و ہفتم است و موید
این قول را احادیث کثیر باید کہ درین شب تمام بیدار باشد و درین شب کلمہ لا الہ
الا اللہ بسیار گوید و باید کہ این دعا نیز بسیار گوید اللہم انک عفو تحب العفو فاعف عنا کہ
در حدیث صحیح است کہ جناب رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم عائشہ صدیقہ را رضی اللہ عنہا امر
فرمودند کہ درین شب این کلمات گویند و باید کہ درین شب تلاوت قرآن نیز بسیار کنند
کذا جاء فی الحدیث

ذکر ماہ شوال و ادعیہ و اوراد آن باید کہ شب عید الفطر را احیا نماید، عمل الیوم
و اللیلۃ از ابو امامہ رضی اللہ تعالی عنہ روایت میکند مرفوعا و موقوفا عن ابی الدرداء
موقوفا قالا من قام لیلتی العیدین محتسبا لم یمت [illegible] رواہ الاول
ابن ماجہ و الثانی الامام الشافعی و البیہقی و این شب از جملہ آن شبہا است کہ دعا درو
مستجاب است رواہ الامام الشافعی و از اوراد شیخ بہاء الدین مذکور است کہ درین شب نماز
بجہت طول عمر بین العشائین دو رکعت باید ادا کرد در اول بعد از فاتحہ الذین قال لہم
الناس ان الناس قد جمعوا لکم تا و اللہ ذو فضل عظیم و در دوم بعد فاتحہ و ما لنا ان لا نتوکل علی
اللہ و قد ہدانا سبلنا و لنصبرن علی ما آذیتمونا و علی اللہ فلیتوکل المتوکلون بعد از سلام [illegible]

بگوید حسبی الله وکفی سمع الله لمن دعی ولیس وراء الله منتهی من اعتصم بالله نجی سبحان الله الذی لم یزل ولا
یزال حق تعالی عمر با توفیق بدهد ان شاء الله تعالی و درین شب ده رکعت نماز بگذارد
بعد از فاتحه قل هو الله احد ده مرتبه بخوانند در رکوع و سجود تسبیح معتاد گفته سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ده بار بگوید و بعد از فراغ
حاجت خواهد حاجتش برآید ان شاء الله تعالی

ذکر روز عید الفطر آنچه از احکام عید الفطر در فقه مذکور است در انجا بینند اما آنچه
در احادیث از فضل این روز مذکور شده آنرا بیان نمایم از ابن عباس رضی الله عنهما
مروی است که گفت سید الایام العیدان والجمعة و از وهب بن منبه مروی است مرفوعا
که حق تعالی بهشت را در روز عید فطر پیدا کرد و جبرئیل را بوحی برگزید و نحل را کیفیت
عسل آموخت و درخت طوبی را بدست خود نشاند ذکره الحافظ ابو موسی المدینی و فضل این
بسیار است بجهت اختصار بدین قدر اکتفا نمود * * * *

ذکر احکامی که مشترک است در میان دو عید اول غسل است
دوم استعمال طیب سوم لبس ثیاب احسن که در ملک او باشد چهارم افطار بخرما
کردن قبل از خروج از خانه تا سنت و اگر خرما بهم نرسد هرچه میسر شود افطار کند و بعد از نماز
عید الاضحی افطار از قربانی کردن مستحب است پنجم پوشیدن از دیدن نامحرم ششم پیاده
رفتن در حدیث آمده ما رکب رسول الله صلی الله علیه وسلم فی عید ولا جنازة قط رواه
الشافعی وان کان له عذر او کان منزله بعیدا فرکب لا باس به و نیز در فقه آمده که
شیوخ سوار شوند و جوانان پیاده روند هفتم مخالفت در طریق یعنی وقت باز گشتن
از راه دیگر بیاید که چنین بود عمل حبیبنا صلی الله علیه وسلم چنانچه در بخاری وغیره وارد
است و مستحب است و این دعا بخوانند یا حی یا قیوم لا اله الا انت برحمتک استغیث فاکفنی
شانی کله ولا تکلنی الی نفسی طرفة عین رواه الطبرانی والکبیر و بعضی از تابعین این دعا
میخواندند اللهم ان کان حضر فی هذا الجمع احد اطلعت الیه فاغفر لنا به وان کان هذا
العید آخر عید من آجالنا فاغفر لنا وان کان هذا ابقیتنا الی عید آخر فمد لنا فیها بحسن العمل

لک وحسن العبادة والصحة فی الرزق والعافیة فی البدن اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد وبارک وسلم ہشتم از نماز عید نماز نفل نگزارد که ممنوع است بلکه بتکبیر و توحید مشغول باشد و بعد از نماز عید از ابن عمر رضی الله عنهما مروی است که دو رکعت میگزارد و از قتاده و ابن مسعود رضی الله عنهما مروی است که بعد از عید چهار رکعت یا هشت رکعت میخواندند رواه الطبرانی و از سلمان فارسی رضی الله عنه چهار رکعت مروی است مرفوعا در اول بعد از فاتحه سبح اسم و در ثانی والشمس و در سوم والضحی و در چهارم اخلاص و در بحر ذخار در سوم بجای والضحی والليل گفته و در جواهر خمسه در چهارم الم نشرح فرموده اند نهم آنکه دل او متردد باشد در رد و قبول چنانچه مروی از ابو هریره است رضی الله عنه که رفت روز عید پیش عمر بن خطاب رضی الله عنه ایشان گریه میکردند گفت که عید روز فرحست گفت الفرح للمقبولين والبكاء للمطرودين ولا ادری من اى الفريقين انا ذكره الحافظ السلامی دهم آنکه منع نکند نفس خود را و اهل بیت و متعلقان خود را از شنیدن شعر مباح و سرود درین روز که در حدیث صحیحین ثابت شده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم درین روز سرود شنیده و رقص دیده اما سرود سبب آنست که در خانه عائشه صدیقه رضی الله عنها می شنیدند چه ابوبکر رضی الله عنه آمد و منع کرد شنیدن را رسول صلی الله علیه وسلم فرمود دعها یا ابابکر ان لکل قوم عیدا وهذا عیدنا قاله الحافظ السلامی و در صحیح بخاری و مسلم است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم لعب حبشه در ایام منی دیدند عمر بن خطاب رضی الله عنه منع نمود فرمود صلی الله علیه وسلم دعهم یا عمر هذا دلیل علی ان اظهار الفرح والسرور فی العیدین من شعار الاسلام یازدهم بعد از فراغ نماز عید مستحب است که گویند تقبل الله منا ومنکم غفر الله لنا ولکم که عمل صحابه رضی الله تعالی عنهم بود رواه احمد باسناد جید دوازدهم درین روز فقرا طعام خورانند و زکوة فطر بدهد و اگر عید اضحی باشد گوشت بدهد که ثواب بسیار است

ذکر در بیان صوم ستة شوال ابو ایوب انصاری رضی الله عنه از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت میکند که فرمود صلی الله علیه وسلم هر که ماه رمضان روزه دارد و بعد از آن شش روزه از ماه شوال تابع او سازد باشد او از مثل صیام دهر رواه مسلم و فی روایة

الطبرانی خرج من ذنوبہ کیوم ولدتہ امہ و این شش روزہ باتفاق علما مستحب است لکن نزد امام اعظم ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ تفریق ان مستحب است و نزد امام شافعی رضی اللہ عنہ تتابع احب است لما فی الحدیث من صام ستۃ بعد الفطر متتابعۃ الحدیث رواہ الطبرانی

ذکر دو نماز ماہ شوال در فضائل اعمال از انس بن مالک رضی اللہ عنہ روایت میکند که فرمود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہر که در ماہ شوال دوازدہ رکعت نماز گذارد در شب یا در روز در ہر رکعت بعد از فاتحہ اخلاص یکمرتبہ بخواند بعد از فراغ کلا مجید ہفتاد بار بخواند و استغفر اللہ واتوب الیہ ہفتاد بار بگوید سوگند بخدائی که مرا براستی بخلق فرستادہ است چشمہای حکمت از دل او جاری شود بر زبان و گناہان او بخشیدہ شود و قرض او ادا گردد انتہی مختصرا +

ذکر ماہ ذی القعدہ در جواہر خمسہ مذکور است که ہر ماہ ذی القعدہ دو رکعت بگذارد در ہر رکعتے بعد از فاتحہ سورہ مزمل بخواند و بعد از سلام سورہ یسین کریم بخواند

ذکر ماہ ذی الحجہ فضل عشرہ ذی الحجہ در احادیث صحیح آمدہ و در عمل الیوم واللیلۃ میگوید که ذہب کثیر من العلماء الی تفضیلہ علی عشر رمضان لاختصاصہ بیوم عرفۃ والنحر و ذہب المحققون الی ان لیالی العشر الاخر من رمضان لاشتمالہ علی لیلۃ القدر افضل من لیالی ہذا العشر و ایامہ افضل من ایامہ لاشتمالہ علی عرفۃ والنحر انتہی محصلہ و در بیان فضیلت این عشرہ آمدہ که توبہ آدم علیہ السلام درین عشرہ قبول شد ہر که از عاصیان توبہ کند قبول شود توبہ او بفضلہ و منہ و در منہج العمال از ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ می آرد ما من ایام احب الی اللہ ان یتعبد لہ فیہا من عشر ذی الحجۃ تعدل صیام کل یوم منہا بصیام سنۃ و قیام کل لیلۃ لقیام لیلۃ القدر رواہ الترمذی و ابن ماجۃ پس باید که روزہ صوم این عشرہ یعنی نہ روز استمام نماید در عمل الیوم واللیلۃ از انس رضی اللہ عنہ روایت میکند که بود در زمان آنسرور صلی اللہ علیہ وسلم که می گفتند صحابہ رضی اللہ عنہ ہر روزہ از این عشرہ برابر ہزار روز است و روز عرفہ برابر دہ ہزار روز است و روز عرفہ برابر دہ ہزار روز است یعنی در فضیلت رواہ البیہقی و ابو الشیخ الاصفہانی و از ابن عباس رضی اللہ عنہما

روایت می کند که هر روزه برابر روزه یکساله است و هر عمل که باشد مضاعف آن
هفتصد عمل انتهی در غنیۃ الطالبین مذکور است به سند آن از امام جعفر صادق رض
تا علی ابن ابی طالب رضی الله عنه با پیغمبر صلی الله علیه وسلم در هر شب این عشره در
ثلث آخر چهار رکعت بخواند در هر رکعت فاتحه و دو بار و آیۃ الکرسی سه بار و اخلاص سه بار
و بعد از فراغ دست برداشته گوید سبحان رب العزة والجبروت سبحان ذی القدرة
والملکوت سبحان الحی الذی لا یموت الا الله یحیی و یمیت وهو حی لا یموت سبحان
رب العباد والبلاد والحمد لله کثیرا طیبا مبارکا علی کل حال الله اکبر کبیرا ربنا جل جلاله وقدرته بکل
مکان بعد از آن هر چه خواهد دعا کند باشد او را اجر جمیع اهل حج و زائران قبر نبی صلی الله
علیه وسلم و اجر مجاهدان و هیچ سوال نکند از حق تعالی مگر بدهد او را حاجت و اگر هر شب این نماز
گزارد و دعا بخواند حلال کند حق تعالی او را فردوس اعلی و محو کند از هر گناه و گفته شده
که عمل از سر گیر پس اگر روز عرفه صایم باشد و بگزارد این نماز و این دعا بخواند و تضرع
بسیار بکند حق تعالی فرشتگان را فرماید گواه باشید الی غفرت او اشرکته با حجاج
الی بیتی قال [illegible] الله [illegible] انتهی مختصرا و در [illegible] الاوراد
می آرد که هر شب درین عشره بعد از وتر دو رکعت بگزارد و در هر رکعت بعد از فاتحه انا اعطینا
و اخلاص بخواند این نماز را ثواب بسیار نوشته اند عدد را و اکثر مشایخ هست هر که سوره
والفجر درین عشره هر روز بخواند حق تعالی او را بیامرزد و از دوزخ خلاص کند و او
مخدوم بهاء الدین فرموده اند هر که هر روز درین عشره ذی الحجه علی الخصوص روز عرفه
بعد صلوة الفریضه این تسبیح گوید [illegible]
[illegible] لا اله الا الله [illegible]
لا اله الا الله من الیوم الی یوم ینفخ فی الصور لا اله الا الله عدد [illegible]
لا اله الا الله عدد قطرات [illegible] لا اله الا الله [illegible] الحیوان لا اله الا الله [illegible]
لا اله الا الله فی اللیل اذا عسعس والصبح اذا تنفس وصلی الله علی محمد [illegible]
ذکر فضیلت روز عرفه بخصوصه در حدیث مرفوع آمده [illegible]

رواه ابن حبان فی صحیحه وفی الحدیث ما من یوم اکثر عتیقا من النار من یوم عرفة رواه البیهقی
وفی روایة ما رئی الشیطان یوما فیه اصغر ولا احقر ولا اغیظ منه فی یوم عرفة وذلک لما یری
فیه تنزل الرحمة وتجاوز الله عن الذنوب العظام الحدیث رواه مالک واز ابن عمر رضی الله
عنهما روایت است که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتی که شود آخر روز از یوم عرفه
باقی نماند یک کس که در دل او مقدار حبه خردل از ایمان باشد مگر مغفور میشود ابن عمر
گفت یا رسول الله اهل عرفه خاصة فرمود صلی الله علیه وسلم بل المسلمین عامة رواه الطبرانی
فی الکبیر ونحوه فی جمع الجوامع ودر غنیة الطالبین باسناده آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه
وسلم عشیة عرفه دعا کرد و قدم امت خود را بالمغفرت حق تعالی قبول کرد مگر مظالم خلق بعده
عرض نمود که ای پروردگار تو قادری که مظلوم را ثواب از خود دهی و ظالم را بخشی آن شب
سو فوت شد وقت صبح اعاده دعا در مزدلفه وحی رسید قد غفرت لهم پیغمبر صلی الله علیه وسلم
تبسم کردند اصحاب پرسیدند یا رسول الله وجه تبسم چیست فرمود صلی الله علیه وسلم شیطان چون مغفرت دید
واویلاه گفت وخاک برسر کرد انتهی واز ابن عمر رضی الله عنهما مروی است که فرمود
پیغمبر صلی الله علیه وسلم من صام یوم عرفة غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر رواه الحافظ
ابو سعید ودر منهج الاعمال وارد است که فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم صوم یوم عرفة کصیام
الف سنة رواه البیهقی فی الشعب ودر حدیث وارد است که افضل الدعاء دعاء یوم عرفه
وافضل ما قلت انا والنبیون من قبلی لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی
کل شیء قدیر رواه مالک والترمذی معناه پس باید که این کلمه را درین روز بسیار گوید واز
صبح یوم عرفه تا آخر ایام تشریق تکبیر واجب است بر مذهب مختار متاخرین چنانکه در فقه
مذکور است واما التعریف بغیر عرفه پس مختلف فیه است وفی اکثر متون الحنفی واما التعریف
فلیس بشیء واختلفوا فی معناه فقال فی الکافی عن ابی حنیفة انه لیس بسنة وانما هو حدث
احدثه الناس فمن فعل جاز وفیه ایضا وقیل یستحب ذلک لانه تشبه باهل الطاعة فیکون لنا
لهم ثوابهم والظاهر من کتب المتاخرین کابن الهمام والبحر الرائق ان معناه الکراهة
وبالجمله مشائخ عظام علی الخصوص بزرگان سهروردیه در ادای صلوة تعریف وادعیه

آن مبالغہ تمام دارند و در اوراد نقلے دارند و در اصول فقہ مقرر است اذا دار الامر بین
سنۃ و بدعۃ فالاحتیاط فی ترکہ ذکرہ فی البحر الرائق وغیرہ پس باید کہ نمازہای کہ از حدیث
ثابت نمے آرند تنہا بگذارد انتہے + +

ذکر نماز تعریف و طریقہ آن و طریقہ صلوۃ التعریف علی ما ذکرہ فی اوراد المشائخ والنفحہ
فی الجواہر الجلالیۃ اثبت قال فیہا عن عمدۃ الفقہا و خلاصۃ الزہاد و الشیخ ضیاء الدین ابو
النجیب السہروردی عن انس ابن مالک رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ما من عبد یکشف راسہ فاعفا شعم الحاج ویصلی صلوۃ التعریف فی یوم عرفۃ بین صلوۃ الظہر
العصر ست رکعات یقرء فی الاولی الفاتحۃ ثلاث مرات وسورۃ الانبیاء مرۃ وفی الثانیۃ
الفاتحۃ ثلاث مرات وسورۃ الحج مرۃ وفی اربع رکعات یقرء بعد الفاتحۃ سورۃ الاخلاص خمسین مرۃ ویقرء
بعد الفراغ دعاء العرفات الاول کل اللہ لمکاتیب عنہ شیطان اعانہ علی نفسہ یسر الیسری
وقد است سنہ فی جمیع السنۃ وحفظ اللہ نفسہ واہلہ ودینہ وآخرتہ ودنیاہ وہے صلوۃ الحج لمن لا
یستطیع الیہ سبیلا واما الادعیۃ المذکورۃ فی الجواہر الجلالیۃ وغیرہ من اوراد المشائخ فاکثر
منہا ما روی عن علی ابن ابی طالب رضی اللہ عنہ قال اکثر دعا النبی صلی اللہ علیہ وسلم
عشیۃ عرفۃ فی الموقف اللہم لک صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لک یارب تراثی اللہم انی اعوذ
بک من عذاب القبر وشتات الامر اللہم انی اسالک من خیر ما یجیء بہ الریح رواہ الترمذی وفی
روایۃ لہ رضی اللہ عنہ اکثر دعاء رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عشیۃ عرفۃ لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک
لہ لہ الملک ولہ الحمد وہو علی کل شیء قدیر اللہم اغفر لی ذنبی ویسر لی امری واشرح لی صدری
اللہم انی اعوذ بک من وساوس الصدور ومن شتات الامر ومن عذاب القبر اللہم انی اعوذ بک من
شر ما یلج فی اللیل ومن شر ما یلج فی النہار ومن شر ما تہب بہ الریاح وشر بوائق الدہر انتہے
این ہر دو حدیث در غنیۃ الطالبین غوث اعظم رضی اللہ عنہ باسانید خود آوردہ اند +

ذکر فضیلت شب عید اضحے شب عید الضحی از شبہائی است کہ دعا دران قبول
است رواہ الشافعی و در جمع الجوامع از معاذ بن جبل مروی است کہ فرمود صلی اللہ علیہ وسلم
من احیا اللیالی الاربع وجبت لہ الجنۃ لیلۃ الترویۃ ولیلۃ عرفۃ ولیلۃ النحر ولیلۃ الفطر

رواه ابن عساکر و سابق ذکر آن گذشت +

ذکر یوم عید اضحی افضل ایام عند الله تعالی بعد یوم عرفه روز عید اضحی
است کما نص علیه اصحاب الامام الشافعی رضی الله عنه و افضل چیزی که درین روز کرده
شود اضحیه است و ثواب اضحیه در احادیث صحیحه مذکور است که برای اول قطره دم جمیع گناهان بخشیده
شود و باقی احکام عید بتفصیل در ذکر عید فطر گذشت +

ذکر نماز و ادعیه آخر ماه ذی حجه در حدیث مرفوع آمده صد رکعت در شب آخر
یا روز آخر ماه ذی حجه بگذارد در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص ده بار حق تعالی عطا
فرماید او را دو برات یکی از نفاق و یکی از دوزخ و قضا کند او را صد حاجت دنیا و پنجاه
از آخرت و بنا کند حق تعالی برای او مکانی در فردوس از یاقوت سرخ و ندا آید
از آسمان که ای فلان گناه ما تقدم تو بخشیده شد انتهی مختصراً و باید که در روز آخر
سال تجدید توبه کند و اجتهاد در عمل خیر نماید و روزه دارد چنانکه در ذکر محرم گذشت
و مروی است هر که آخر روز ذی حجه گوید اللهم ما عملت من عمل فی هذه السنة
مما نهیتنی عنه ولم ترضه ونسیته ولم تنسه وحلمت اعنی بقدرتک علی عقوبتی و
دعوتنی الی التوبة بعد جرائتی علیک استغفرک منه فاغفر لی یا غفور وما عملت فیها من
عمل ترضاه ووعدتنی علیها الثواب فتقبله منی ولا تقطع رجائی بخشد حق تعالی مر او را
هر گناه که درمیان او و حق تعالی باشد وقتی که نادم باشد بر کرده خویش بگوید شیطان
یا ویلاه مشقت کردم تمام سال و هدم ساخت این دعا کننده تمام مشقت مرا در یک ساعت
رواه الشیخ ابو جعفر عمر بن محمد النسفی رح انتهی فقط

برای جمیع مطالب دینی و دنیوی باید هر روزه بصدق دل بخواند انشاء الله
تعالی بمطالب خود رسد و حاجتش روا گردد برای دفع فقر و جهالت و نسیان و ضعف و مرض
و مجردی و مسافرت بسیار خوب است و برای درد زه بر بازوی چپ عورت بندد و اگر
چهار صد بار بخواند رویت پیغمبر صلعم یابد و بهشت رود بسم الله الرحمن الرحیم یا رجائی یا شفائی
یا غیاثی یا مرادی یا معافی یا دوائی یا انتظاری یا کافی لکفیی یا غفور اغفر لی خطیئتی بعفوک

یا اللہ سہ بار یا رحمن سہ بار برحمتک یا ارحم الراحمین ہر کہ صبح و شام سہ بار قل ہو اللہ و سہ بار معوذتین
بخواند خدا تعالے او را از جمیع آفات نگاہدارد و باید کہ وقت فرو شدن آفتاب بگوید اعوذ
بکلمات اللہ التامات من شر ما خلق در آن شب تا صبح از فضل اللہ گزندی بوی نرسد
صحائح باید کہ این را بخواند جمیع مرادات برسد از فضل حق تعالے بعد از نماز بامداد صدبار
یا معز و پیشین صد بار یا عظیم و دیگر صد بار یا فتاح و شام صد بار یا حافظ و خفتن صد بار
یا وہاب باید کہ ہر روزہ بخواند انشاء اللہ تعالے نگاہے محتاج کسی نگردد حسبی اللہ الرب
من المربوبین حسبی اللہ الخالق من المخلوقین حسبی اللہ الرزاق من المرزوقین حسبی اللہ
الذی لا الہ الا ہو علیہ توکلت وہو رب العرش العظیم وصلی اللہ علی خیر خلقہ محمد وآلہ واصحابہ اجمعین باید کہ این
دعا بخواند بسیار خوب است الہی قلبی محجوب و عقلی مغلوب و ہوائی غالب و طاعتی قلیل
و معصیتی کثیر و لسانی مقر بالذنوب فکیف حیلتی یا علام الغیوب یا ستار العیوب اغفر
ذنوبی کلہا یا غفار یا غفار وصلی اللہ علیہ وعلی آلہ واصحابہ اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین از حضرت
علیہ السلام مرویست کہ حضرت امیر المومنین فرمودند ہر ستمدیدہ و اندوہناکی و صاحب
حزنے و مغمومی و مسروقی و محرومی و خائف از سلطانی کہ بخواند حق تعالے حاجت او
روا گرداند و فرح بخشد بسم اللہ الرحمن الرحیم یا عماد من لا عماد لہ و یا ذخر من لا
ذخر لہ و یا سند من لا سند لہ و یا حرز من لا حرز لہ و یا غیاث من لا غیاث لہ و یا کریم العفو
و یا حسن البلاء و یا عظیم الرجاء و یا عز الضعفاء و یا منقذ الغرقی و یا منجی الہلکی یا محسن یا مجمل یا
منعم یا مفضل انت الذی سجد لک سواد اللیل و نور النہار و ضوء القمر و شعاع الشمس
و دوی الماء و حفیف الشجر یا اللہ یا اللہ یا اللہ وحدک لا شریک لک صل علی محمد و آل محمد
وافعل بی کذا و کذا باید کہ بعد از نماز بامداد یکرتبہ بخواند و برخود دمد چندان فتح و کشایش
دولت در کار او خدا پیدا کند کہ در حیز تحریر نیاید بسم اللہ الرحمن الرحیم یا علام الغیوب
یا غفار الذنوب یا ستار العیوب یا کاشف الکروب یا مقلب القلوب یا منور القلوب یا طبیب
القلوب سبحانک یا لا الہ الا انت یا ذا الجلال والاکرام یا الجلال والاکرام از اوراد
شیخ الشیوخ در روز یا در شب بخواند انشاء اللہ تعالے در بہشت رود اشہد ان لا الہ الا اللہ

وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله و ان عیسی عبد الله و ابن امته و کلمته
القیها الی مریم و روح منه و ان الجنة حق و ان النار حق و ان الساعة حق و ان الله یبعث
حق باید که این را در عقب هر نماز فریضه بخواند در حالت دین و دنیا در هر حال که در ماند
برکت خدای را آنجا یابد و بسیار خوب است و از ان خلاص و رهایی یابد و عطا راو یابد بسم الله
الرحمن الرحیم حسبی الله الهادی لدینی حسبی الله المهیمن لدنیای حسبی الله الکافی
لما اهمنی حسبی الله الستار لمن کادنی بسوء حسبی الله الرحیم عند الموت حسبی الله الرؤف
عند المسئلة فی القبر حسبی الله الکریم عند الحساب حسبی الله اللطیف عند المیزان حسبی الله
العزیز القدیر عند الصراط حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم
باید که این را بسیار گوید انشاء الله تعالی اعمال او بشرف قبول حق آراسته گردد ربنا تقبل منا
انک انت السمیع العلیم باید که این را بسیار بخواند در همه احوال صابر باشد و قدمش در کارها
ثابت ماند و دشمنان بروی ظفر نیابد ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم
الکافرین باید که این را بسیار خواند انشاء الله تعالی با دوستان حق جمع شود ربنا انک
جامع الناس لیوم لا ریب فیه ان الله لا یخلف المیعاد باید که این را بسیار خواند انشاء الله
تعالی رنج عرصات قیامت نه بیند ربنا آتنا ما وعدتنا علی رسلک ولا تخزنا یوم القیمة انک لا
تخلف المیعاد حق تعالی برحمتهای خود مخصوص گرداند انشاء الله تعالی باید که این را
بسیار خواند انشاء الله تعالی در دنیا او را خداوند عزوجل زنده دارد بعافیت و در آخرت
چیز و بسیار خوب است ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار
باید که این را در بامداد و شبانگاه بخواند حق تعالی از زوال ایمان نگهدارد بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم انی اعوذ بک من ان اشرک بک شیئا و انا اعلم و استغفرک لما لا اعلم انک انت
علام الغیوب باید که این را بسیار خواند نور ایمان در دل او کامل شود انشاء الله تعالی
ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر باید که این را بسیار خواند از سلب ایمان
ایمن شود و رحمت حق تعالی نثار او گردد ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من
لدنک رحمة انک انت الوهاب پیغمبر علیه السلام فرمود باید که این استغفار را شب و روز یکبار بخواند

وحده لا شریک له واشهد ان محمداً عبده ورسوله وان عیسی عبد الله وابن امته وکلمته
القیها الی مریم وروح منه وان الجنة حق وان النار حق وان الساعة حق وان البعث
حق باید که این را ورد خود سازد هر نماز فریضه بخواند در حالت دین ودنیا در هر حال که در ماند
زینت مجلس را آنجا یابد وبسیار خوب است واز آن خلاصی یابد وعطار او باید بسم الله
الرحمن الرحیم حسبی الله الهادی لدینی حسبی الله المهیمن لدنیای حسبی الله الکافی
لما اهمنی حسبی الله الشدید لمن کادنی بسوء حسبی الله الرحیم عند الموت حسبی الله الرؤف
عند المسائلة فی القبر حسبی الله الکریم عند الحساب حسبی الله اللطیف عند المیزان حسبی الله
العزیز القدیر عند الصراط حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم
باید که این را بسیار گوید انشاء الله تعالی اعمال او بشرف قبول حق آراسته گردد ربنا تقبل منا
انک انت السمیع العلیم باید که این را بسیار بخواند در همه احوال صابر باشد وقدمش در کارها
ثابت ماند ودشمنان بروے ظفر نیابند ربنا افرغ علینا صبرا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم
الکافرین باید که این را بسیار خواند انشاء الله تعالی با دوستان حق جمع شود ربنا انک
جامع الناس لیوم لاریب فیه ان الله لا یخلف المیعاد باید که این را بسیار خواند انشاء الله
تعالی هیچ عرصات قیامت نه بیند ربنا آتنا ما وعدتنا علی رسلک ولا تخزنا یوم القیمة انک لا
تخلف المیعاد وحق تعالی بر جمیع مهمات خود مخصوص گرداند انشاء الله تعالی باید که این را
بسیار خواند انشاء الله تعالی در دنیا او را قدر او نه عز وجل زنده دارد بعافیت ودر آخرت
نیز وبسیار خوب است ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار
باید که این را در بامداد وشبانگاه بخواند حق تعالی از زوال ایمان نگهدارد بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم انی اعوذ بک من ان اشرک بک شیئا وانا اعلم واستغفرک لما لا اعلم انک انت
علام الغیوب باید که این را بسیار خواند نور ایمان در دل او کامل شود انشاء الله تعالی
ربنا اتمم علینا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر باید که این را بسیار خواند از سلب ایمان
ایمن شود ورحمت حق تعالی نثار او گردد ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من
لدنک رحمة انک انت الوهاب پیغمبر علیه السلام فرمود باید که این استغفار را شب وروز یکبار بخوانند

حق تعالی دل او را بنور ایمان مزین گرداند و با ایمان برود ان شاء الله تعالی و سبب از نوع بیان
بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی و انا عبدک و انا علی عهدک
و وعدک ما استطعت و اعوذ بک من شر ما صنعت و ابوء لک بنعمتک علی و ابوء بذنبی فاغفر لی
فانه لا یغفر الذنوب الا انت باید که این را بخواند تنگی معاش برود و فتح روزی ها شود یا دائم
العز و البقا یا ذا الجلال و الاکرام یا جواد و یا معطی یا ودود و یا قدیر و یا ذو العرش المجید فعال لما یرید
باید که این آیت را پیوسته خواند از جمیع بلاها در امان حق تعالی بود و با ایمان باشد و لقای
بیچون و بیچگون مشرف شود آمین است که الله اکبر الاسود رسول علیه السلام فرموده باید
که این آیت را بامداد و شبانگاه بخواند تا کار براد شود و فقر و فاقه دور گردد بسم الله الرحمن الرحیم
توکلت علی الحی الذی لا یموت و قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک
و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا باید که سوره کافرون در وقت طلوع آفتاب که در آغاز
طلوع باشد ده بار بخواند هر حاجتی که خواهد زود بر آید بفضل الهی ان شاء الله تعالی پیغمبر صلعم
فرموده باید که پیوسته بخواند از همه بلیات محفوظ ماند و همه جا با عزت باشد از حق تعالی عفو گناهان
بخواهد و این دعا را در اوراد شیخ الشیوخ مذکور است بسیار خوب است اللهم انی اسالک العفو
و العافیة و المعافات فی الدنیا و الاخرة چنانچه آنحضرت وقت حرب میخواندند چنانکه از آن سگ گفته
رسول صلعم وصیت با امیر المومنین علی کرد که این را بخواند و بر خود دمد و یا با خود دارد در عصمت و حفظ
حق تعالی باشد و همیشه از جمیع بلاها و آفات و امراض و از شر شیطان و غرق شدن و سوختن
و کید کافران و از مکر مکاران و حسد حاسدان نجات یابد بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی
اسالک بحق لا اله الا الله محمد الرسول الله و اسالک بحق هذه الاسماء و الفرقان العظیم و اسالک
بحق هذه الکلمات و التفسیر المبین اسالک بحق هذه الملائکة و حملة العرش و الکروبین و اسالک
بحق جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و دردائیل و اسالک بحق خاتم النبیین اسالک
بحق خاتم سلیمان بن داود علیهما السلام و اسالک بحق آدم صفی الله و نوح نجی الله
و ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله و محمد رسول الله و الله غالب
علی امره و لکن اکثر الناس لا یعلمون قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم و ارادوا به

کیدا فجعلناهم الاخسرین ما جئتم به السحر ان الله سیبطله ان الله لا یصلح عمل المفسدین
یا ارحم الراحمین باید که این را بخواند تا مرید شود و اثر آن ظاهر گردد این دعا باید که در حین سوار شدن
بخواند سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون رسول علیه السلام
فرمود هر که گوید لا اله الا الله ولا حول ولا قوة الا بالله شمرده بر انگشتان تا پنج انگشت بگیرد اگر این بنده
در آن روز یا در آن شب یا در آن هفته بمیرد خدای تعالی گناهان او را بیامرزد رسول علیه السلام
فرمود یا علی هر که هر روز بیست و یکبار گوید اللهم بارک لی فی الموت خدای عز وجل با وی
در عقبی حساب نکند آنچه داده است او را باید که این استغفار صد بار گوید بسیار ثواب است
یا رب اغفر لی وتب علی انک انت التواب الرحیم و باید که هر روز صد بار این استغفار گوید بسیار
خوب است و باز گردد بسوی حضرت عزة نماید و مغفرت و عفو خواهد استغفر الله واتوب الیه
و این استغفار بعد هر نماز خواند بسیار خوب است بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انت ربی لا اله الا
انت خلقتنی وانا عبدک وانا علی عهدک ووعدک ما استطعت واعوذ بک من شر ما صنعت
ابوء لک بنعمتک علی وابوء بذنبی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت امیر المؤمنین
علی فرمود که این استغفار بخواند بسیار خوب است باید که هر روز بخواند بسم الله الرحمن الرحیم
لا اله الا انت سبحانک وبحمدک رب انی عملت سوءا وظلمت نفسی فاغفر لی فانت خیر الغافرین
لا اله الا انت سبحانک وبحمدک رب عملت سوءا وظلمت نفسی فتب علی انک انت التواب
الرحیم لا اله الا انت سبحانک وبحمدک رب عملت سوءا وظلمت نفسی فارحمنی فانت خیر الراحمین
و این استغفار را بعد هر نماز سه مرتبه بخواند خوب است اللهم انی استغفرک من کل ذنب
اذنبته عمدا او خطأ سرا او علانیة واتوب الیه من الذنب الذی اعلم ومن الذنب الذی
لا اعلم انک انت علام الغیوب بیان خواص اسماء حق تعالی الله باید که در عقب
نماز نود و هشت بار بگوید جمله مخلوقات او را دوست دارند و بخشش نمایند و هر چه از حق تعالی
طلب باید و دشمنان مهربان گردند یا رحیم باید که هر روز نود بار بگوید از خلق بی نیاز گردد
و در عقبی بهره مند گردد یا عزیز باید که دائم بخواند در میان مردم عزیز و با حرمت و صاحب جاه
شود جلیل و یکبار بخواند یا جبار باید که شبها بسیار گوید بسیار ثواب است یا فتاح

بعد از نماز صبح بگوید و هر دو دست بر سینه نهد و هفتاد بار بگوید دل روشن و نورانی شود
و همه مهم بر وی آسان گردد و بسیار بهتر است یا باسط باید که هر سحر دست بر دارد و ده بار
بگوید و بر روی فرود آرد همیشه خوشدل و شادمان باشد و از غم و پریشانی بیرون آید و از جای
گمان نداشته باشد فتوحات و روزی حاصل شود یا معز باید که بعد از نماز شام دوشنبه یا شب جمعه
صد و چهارده بار بگوید حق تعالی او را در میان مردم عزیز و مکرم گرداند و بغیر از خدای تعالی او را
از کسی خوفی نباشد یا غفور باید که جهت آمرزش هر روز صد بار بخواند یا علی باید که بسیار
گوید و بدان مداومت نماید بلند قدر و توانگر گردد و اگر در غربت گوید بشهر خود باز آید یا مجید
باید که بعد نماز صبح نود و نه بار بخواند صاحب عزت و آبرو گردد یا رقیب باید که هفت بار به
هر چیز که بخواند حق تعالی آنرا از جمله آفات امین گرداند یا باعث باید که در وقت نوم دست
خویش بر سینه نهد و صد و یک نوبت بگوید دلش زنده و نورانی گردد و هرگز دلش نمیرد
یا وکیل هر که از باد و آتش ترسد این اسم بسیار بگوید چون مظلومان در سحرگاه بخضوع
و خشوع شصت و شش مرتبه بگوید و بر ظالم خویش دعا کند آن ظالم را زوال برسد
یا محیی باید که هر روز هفت بار بگوید بسیار خوب است یا حی یا قیوم باید که ورد خود سازد
و مطالبات دینی و دنیوی بر آید و مشکلات کلی و جزوی کفایت گردد انشاء الله تعالی
یا عفو باید که بسیار گوید حق تعالی گناهان او را بکرم و عفو خود بیامرزد یا نافع باید که در سفر
بسیار گوید از آفات امین گردد یا باقی باید که هر شب صد بار بگوید چنانچه او را هیچ آفتی و رنجی
نرسد و در حیات عمر تعبیات وسل او منقطع نشود و نام او بنیکی باقی ماند یا مقتدر باید که
ورد خود سازد از غفلات نجات یابد و دلش بیدار بین یا رب باید که بسیار بگوید فائده اگر این جملها
را هر روز پنج بار بخواند از همه بلیات و از شر همه مردمان محفوظ گرداند حق سبحانه تعالی
یا صمد یا ازل یا سمیع یا بصیر یا جبار یا قادر یا قاهر یا قهار و باید که هفت بار هر روز
بخواند لا اله الا الله من السماء الی الارض لا اله الا الله من الارض الی السماء
لا اله الا الله محمد رسول الله ببستم زبان بدگویان و غمازان و حاسدان
خویشتن بنام خدای عزوجل ۰

فصل در بیان دعای هفت قفل کرسناوی

روایت [illegible] از رسول الله صلی الله علیه وسلم که او فرمود بر آن خدای که جان من بقبضه قدرت اوست هر که این دعا
هفت قفل [illegible] هر روز بخواند و اگر خواندن نداند با خود نگاهدارد آتش هفت دوزخ
بروی بسته گردد و هشت در بهشت بروی و بر دوستانش کشاده گرداند و پیغمبر صلعم سوگند
یاد کرده است که خدای عز و جل خواننده و دارنده این هفت قفل را از بلاهای ناگهانی
و از قهر انسان و از غضب سلطان و از شر شیطان و از تیغ بران و آتش سوزان و
و از آب روان و از شر آدمیان و دیوان و پریان و کفتاران و ماران و کژدمان و شیران
و فیلان و از جمله بلاهای اینجهان و آنجهان بفضل خود نگاهدارد و روزی جبرئیل گفت
یا محمد صلعم هر که این دعا را بصدق دل بخواند و از جای خود بر کوه و میدان رود و هر حاجتی
که از حق سبحانه تعالی بخواهد روا گردد و اگر عورتی را فرزند نمی شود باید که آب شور و
شیرین بیامیزد و این دعا را خوانده بدمد و سه روز خوردن دهد باردار گردد و اگر چه عقیمه باشد
و اگر عورتی را درد زه در مانده باشد این دعا را بر آب دمیده بخوراند خلاصی یابد و اگر برده
گریخته باشد این دعا بخواند باز آید و اگر کالای گم شده باشد باید که بر آتش خوانده بدمد
و آن آتش را در میان آب انداز دست روز نگذرد که همه کالای خود بیابد و اگر کسی را
دیو و پری گرفته باشد در گوش چپ وی این دعا بآواز بلند بخواند و بدمد دیو و پری
از وی بگریزد و باز نیاید و اگر کسی را گفتار گرفته باشد در هر دو گوش بآواز بلند بخواند
و بدمد گفتار گرفته نیکو شود و گفتار بمیرد و اگر کسی را مار گزیده باشد در هر دو گوش وی
[illegible] بخواند و اگر کسی را قرآن یاد نمی شود دو مرتبه این دعا را خوانده بر شیرینی بدمد
[illegible] آواز بلند و یک مرتبه آهسته و بخوراند قرآن شریف یاد گیرد و حفظ او زیاده شود
و اگر [illegible] که [illegible] بمیرد یا برود و کسی او را نداند باید که شب غسل کند و دوگانه
[illegible] و این هفت قفل را بخواند و اگر خواندن نداند زیر سر خود نهاده بخسپد
[illegible] فی الحال استغراق کند [illegible] در آن هفته بمیرد

واگر یکساعت بماند و استغراق کند دران ماه بمیرد واگر یک روز بماند دران سال نمیرد واگر
استغراق نکند حیات او بسیار شود واگر کسی خواهد که خدای تعالی را در خواب ببیند در ماه رجب روزه
دارد و هر روز این عملها بخواند تا بیست و هفتم ماه مذکور حضرت باری تعالی را در خواب خواهد دید واگر کسی
خواهد که حضرت محمد مصطفی صلعم را در خواب ببیند باید که در ماه شعبان هر روز پنج بار یکمرتبه این عملها بخواند
واگر خواندن نداند با خود نگاه دارد و غسل کرده روزه داشته باشد و بر جای پاک و خوب بنشیند
و گل و خوشبو عطر و عنبر با خود دارد و این هفت قفل را بر سر خود نگاه دارد تا شب بیست و هفتم
ماه مذکور حضرت محمد صلعم را در خواب ببیند واگر خواهد که فرشتگان و عجائب قدرت خدای تعالی
را ببیند باید که در ماه رمضان المبارک این هفت قفل را آغاز نماید و بی ناغه بخواند و یا با خود دارد
غسل کند و جامه پاک دارد تا عجائبات قدرت ببیند که گاهی ندیده و نشنیده باشد واگر خواهد
که پریان را حاضر کند محمد علی عارف قاسم فارسی آزموده اند غسل کند و جامه پاک پوشد
و بر جایگاه خوب و پاک نشیند و تا هفت خود صندل بلیسد و بمالد و جامه را در گلاب تر کند
و عود بسوزد و عطر و خوشبو و مشک و کافور برابر خود دارد و گرد اگرد خود بسیار صندل بر زمین بپاشد
و خود در میان بنشیند و گل گلاب و غیره و یک سبوی شربت نزد خود دارد و یک بیره برگ تنبول
بر دست راست خود دارد و سپاری بر دست چپ بگیرد و این هفت قفل را به آواز بلند
بخواند یک بوزنه سرخ بر گوسفند سیاه سوار پیدا شده از دست راست آن برگ بستاند و یک
عورت بر پشت آهو سوار شده بیاید و آن سبوی شربت بنوشد و برود باید که در محل
سپر خود را قوی دارد و ترس نکند بعد ازین هیچ ترس نخواهد شد چندانکه لشکر پریان گروه
گروه بیایند و بعد ازین بادشاه پریان بیاید و هر دو دست بسته باداب تمام پیش او
ایستاده شود و بگوید که مطلب شما چیست که مرا طلبیده اید دختر خود به شما بدهیم
و یا زر و جواهر بدهیم تا شما نمائیم و یا کنیزکان خود شما را دهیم زنهار آنچه اوشان خود بگویند
و بدهند هرگز قبول نکند و نطلبید و همین سخن گوید که آنچه لطف و شفقت شماست آن
بکنید این سخن بادشاه را خوش آید و بگوید که مطلب شما حاصل خواهد شد بعده بادشاه پریان
و از رفتن او تا هم در خواندن مشغول باشد و یک ساعت رخصت گیرد و چون تمام شود باز

و هر نفع شروع کنند تا به بینند که چهل و چهار پری دختر پادشاه هر یکی لباس زرین و لعل و یاقوت پوشیده آراسته و خوشبوی مالیده از پیش پادشاه نزد وی آیند و بگویند هرچه میخواهی بخواه تا بر تو باشیم و فرمان تو کنیم و هر جا که بداری باشیم و خدمت شایسته تو کنیم و تو همین هفت قفل را بخوانی و با کسی سخن نگوئی تا چهار صد دختران پادشاه بر پهلوی تو خواهند آمد و بدست خود میوه با خوردهان بدهند و بخور انند و بگویند که پادشاه ما را بر تو فرستاده مسخر تو گردیده ایم هست تا آنچه فرمائی آن کنیم و هر جا که بداری بباشیم و باز بگویند که اگر رخصت دهی پیش پادشاه رویم و زود آمده بیایم بگوید نیکو باشد و ایشان از رخصت داده باز روند و فی الحال بیایند و پیش دعا خواننده باشی و موقوف نکنی بعده پدران پریان مر پریان را خواهد گفت که فی الحال وداع شوید و بروید که حاجت شما از من بیاید و دعا هفت قفل را بجهت بر آمدن شما میخواند پدر ایشان سکان و کنیزک بدهند و ایشان با چهل هزار پریان دیگر خوب و خوشبوی مالیده همه بیایند و خدمت کنند و در پائی افتند و بگویند که فرمان بر داریم آنچه بگوئی بران راضیم و هر جا که بداری بباشیم و آن کنیزکان را بر وقت که خوش آید غرض خود حاصل کند اما این دختر پادشاه که همین باشد ایشان نوبت کنند و شب از ماه سوم روز از ماه یازدهم و شانزدهم و شب چهاردهم از ماه و بعد از پانزدهم بر ایشان برود و دو روز از هر ماه بزودند و کنیزک هر وقتی که خوش آید برود و هیچ زیان نکنند و دیگر خواننده و دارنده این هفت قفل در میان مردم عزیز باشد و در بهشت رود و عذاب پل صراط و میزان و حساب جمله هولهای قیامت بر وی آسان شود و خاصیت این هفت قفل بسیار هست این قدر از شرح دوت القلوب بر آورده شد و بعضی آزموده اندیشک نباید آورد و بر این قدر اختصار افتاد

تا خواننده و نویسنده را ملال نگیرد و الله اعلم بالصواب

دعای هفت قفل از اینجا شروع شد و قفل اول اینست بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله مجریها و مرسیها ان ربی لغفور الرحیم اعوذ بالله من عذاب الله بسم الله الی امر الله ان الحکم الا بالله بسم الله آمنت بالله و ما توفیقی الا بالله بسم الله آمنا بالله و محمد رسول الله بسم الله توکلت علی الله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بسم الله

الملک الحق المبین بسم اللہ المغنی بسم اللہ المعطی بسم اللہ الشافی بسم اللہ الکافی بسم اللہ الوافی بسم اللہ خیر الاسماء بسم اللہ رب الارض و رب السماء وھو السمیع العلیم بسم اللہ الذی لا یضر مع اسمہ شیء فی الارض ولا فی السماء وھو السمیع العلیم لا الٰہ الا اللہ الملک الحق المبین ۔

فصل دوم بسم اللہ الرحمن الرحیم بسم اللہ الذی لیس کمثلہ شیء وھو الفتاح العلیم لا الٰہ الا اللہ الکبیر الذی لیس کمثلہ شیء وھو السمیع العلیم القدیر لا الٰہ الا اللہ الحکیم الخبیر الذی لیس کمثلہ شیء وھو اللطیف الخبیر لا الٰہ الا اللہ الغنی الحمید الذی لیس کمثلہ شیء وھو الولی الحمید لا الٰہ الا اللہ العزیز الوہاب الذی لیس کمثلہ شیء وھو العزیز الجبار لا الٰہ الا اللہ العزیز الغفار لا الٰہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد یحیی و یمیت وھو حی لا یموت ابداً ابداً بیدہ الخیر وھو علی کل شیء قدیر وصلی اللہ علی خیر خلقہ محمد وآلہ واصحابہ اجمعین

فصل سوم بسم اللہ الرحمن الرحیم لا الٰہ الا اللہ الملک الحق المبین الذی لیس کمثلہ شیء وھو السمیع البصیر لا الٰہ الا اللہ الملک الحق المبین الذی لیس کمثلہ شیء وھو الخلاق العلیم لا الٰہ الا اللہ الملک الحق المبین الذی لیس کمثلہ شیء وھو الفتاح العلیم لا الٰہ الا اللہ الملک الحق المبین الذی لیس کمثلہ شیء وھو العلیم الخبیر لا الٰہ الا اللہ الملک الحق المبین الذی لیس کمثلہ شیء وھو السمیع العلیم ۔

فصل چہارم بسم اللہ الرحمن الرحیم لا الٰہ الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین استغفر اللہ ان اللہ لا یضیع اجر المحسنین لا الٰہ الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین استغفر اللہ ان اللہ لا یہدی القوم الظالمین لا الٰہ الا انت لا تہدی القوم الفاسقین لا الٰہ الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین لا الٰہ الا انت انی اخاف اللہ رب العالمین ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین وصلی اللہ علی خیر خلقہ محمد وآلہ واصحابہ اجمعین

فصل پنجم بسم اللہ الرحمن الرحیم سبحان اللہ وبحمدہ استغفر اللہ ربی من کل ذنب واتوب الیہ سبحان اللہ الحکیم وبحمدہ استغفر اللہ ربی من کل ذنب واتوب الیہ سبحان اللہ

القدیم وبحمده استغفر الله ربی من کل ذنب و اتوب الیه سبحان الله الکریم وبحمده استغفر الله ربی
من کل ذنب و اتوب الیه اللهم صل علی محمد ما اختلف الملوان وتعاقب العصران واستصحب
الفرقدان وعلی آل محمد اللهم صل علی محمد عبدک ونبیک ورسولک النبی الامی وعلی آل محمد
علی کل ملک ونبی اللهم صل علی محمد وبارک وسلم کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید

قفل ششم بسم الله الرحمن الرحیم استغفر الله ان الله بکل شیء شهید استغفر الله ان الله
بکل شیء بصیر استغفر الله ان الله علی کل شیء علیم استغفر الله ان الله علیم کریم استغفر الله ان الله
غفور رحیم استغفر الله ان الله لطیف خبیر استغفر الله ان الله تواب الرحیم استغفر الله ان الله
یفعل ما یرید استغفر الله ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین استغفر الله ان الله یغفر الذنوب
جمیعا انه هو الغفور الرحیم ٭

قفل هفتم بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الله عدد ما سبحه المسبحون ابدا سرمدا
اضعافا مضاعفة الی یوم القیامة ولا اله الا الله عدد ما هلله المهللون ابدا سرمدا اضعافا
مضاعفة الی یوم القیامة والله اکبر عدد ما کبره المکبرون ابدا سرمدا اضعافا مضاعفة الی یوم القیامة
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم عدد ما مجده الممجدون ابدا سرمدا اضعافا مضاعفة الی
یوم القیامة وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه اجمعین عدد ما صلی علیه المصلون الی یوم القیامة
وسلم تسلیما کثیرا کثیرا برحمتک یا ارحم الراحمین ٭

ذکر دعای عکاشه بدانکه این حرز مشهور است بدعای عکاشه واسناد و تفسیر
فضایل آن بتحریر نیاید و مطولات درین باب نوشته اند و حاصل آنها آن باز بگیرد دیگر عمل
آن در جمیع مهمات مجرب است و کیفیت عمل بدانست که پیش از طلوع آفتاب وضو سازد و دو رکعت
نماز گزارد و چون سلام باز دهد یکبار این حرز را بخواند و بعد از آن مراد خود خواهد البته حصول
پیوندد و در اسناد این دعا چنان وارد است که هر روز پیش از طلوع آفتاب یکبار و بعد نماز
خفتن یکبار این حرز را بخواند و بر خود بدمد تا در امان و ضمان حق سبحانه تعالی باشد و از مرض و
خوف و دزد و دشمن هیچ اورا در نیابد و البته بمراد خود رسد و دعا این است بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم یا کثیر النوال و یا دائم الوصال و یا حسن الفعال اللهم ان دخل الشک فی ایمانی

بک ولم اعلم بہ تبت عنہ واقول لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ما اصلح شانی بفضلک فرایتہ
من غیرک ولم اعلم بہ تبت عنہ واقول لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ان دخل الکفر فی اسلامی
بک ولم اعلم بہ تبت عنہ واقول لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ان دخل العجب والکبر والریاء
والسمعۃ فی عملی ولم اعلم بہ تبت عنہ واقول لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ان جری الکذب
والغیبۃ علی لسانی ولم اعلم بہ تبت عنہ واقول لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ان دخل الشک
والوسوسۃ فی صدری ولم اعلم بہ تبت عنہ واقول لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ان دخل التشبیہ
فی معرفتی ایاک ولم اعلم بہ تبت عنہ واقول لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ان دخل النفاق
فی معرفتی من ذنوب الصغائر والکبائر ولم اعلم بہ تبت عنہ واقول لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ما عملت
من سوء ولم اعلم بہ تبت عنہ واقول لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ما اردت لی خیر فلم اشکر ولم اعلم
بہ تبت عنہ واقول لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ما قدرت علی من امر فلم ارضہ ولم اعلم بہ
تبت عنہ واقول لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ما انعمت علی فعصیتہ ولم اعلم بہ تبت عنہ
واقول لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ما التقی من نعمائک فغفلت من شکرک ولم اعلم بہ تبت
عنہ واقول لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ما مننت بہ علی من الحسنی فلم احمدک ولم اعلم بہ
تبت عنہ واقول لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ما ضیعت من عمری بما لم ترض ولم اعلم تبت عنہ واقول
لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ما اوجبت علی من النظر فیہم فاغمضت عنہ ولم اعلم بہ تبت
عنہ واقول لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ما قصرت الی فی رجائک ولم اعلم بہ تبت عنہ واقول
لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ما اعتمدت علی سواک فی الشدائد ولم اعلم بہ تبت عنہ واقول
لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ان استعنت من غیرک فی النوائب ولم اعلم بہ تبت عنہ واقول
لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ان طال لسانی فی السوال من غیرک ولم اعلم بہ تبت عنہ واقول
لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ان زلت قدمی فی السوال من غیرک ولم اعلم بہ تبت عنہ
واقول لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ما اصلحت شانی بفضلک فرایت من غیرک ولم اعلم بہ
تبت عنہ واقول لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ان کنت کتبت اسمی فی دیوان السعادۃ فلک
الحمد ولک الشکر وان کنت کتبت اسمی فی دیوان الشقاوۃ فامح بکرمک واثبتہ فی دیوان السعادۃ

و خانا ان قلت فی کتابک یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب یا حی یا قیوم یا لا اله الا انت
سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلک ننجی المؤمنین و صلی الله علی
خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین الطیبین الطاهرین برحمتک یا ارحم الراحمین فقط بیان اوراد و وظائف ختم کرده
از اینجا اذکار دیگر شروع کرده ام برای فائده جمله عوام و خواص ذکر امام جعفر علیه الرحمة آن سلطان ملت مصطفوی
آن مهرمان محبت نبوی آن میوه دل انبیا و آن جگر گوشهٔ اولیا و آن ناقد علی و آن وارث نبوی
ابو جعفر صادق رضی الله عنه که منصور خلیفه بغداد شبی وزیر را گفت برو صادق را بیاور که بقتل رسانم وزیر
گفت کسی که در گوشهٔ نشسته و از دنیا کناره اختیار کرده و از وی هیچ کس را زحمتی نرسد چون قصد کشتن او توان کرد
گفت البته او را بیاور منصور غلامان را فرمان داد که چون صادق را حاضر سازید و گفت چون
صادق بیاید من کلاه از سر بردارم شما در حال او را بکشید نقلست که او هر شب سه هزار بار درود
کفنی آلکاه خفته نکرد مهر آن ایام زنی را نکاح کرده بود و سه شب این ورد از وی فوت شد مرد
بود و رئیس نام پیغمبر را صلی الله علیه وسلم در خواب دید سیفر یا یدکه بختیار کاکی را اسلام برسان
و بگو هر شب تحفه که بر من میفرستادی سه شب است که نرسیده است نقلست که در خانه
شیخ علی سکری صحبت بود و خواجه در آنجا حاضر بود و این شیخ علی درویشی بود از اقارب خواجه
بزرگ معین الدین حسن سنجری همسایه خواجه قطب الدین قبرا و هم در حوالی مقام خواجه است
قوال این بیت شیخ احمد جام را قدس سره برخواند ~ کشتگان خنجر تسلیم را *
هر زمان از غیب جان دیگر است * خواجه را این بیت در گرفت چار شبانروز در تحیر بود
و برین بیت ذوق داشت شب پنجم رحلت فرمود میر حسن دهلوی در غزلی درین مین گفته
است اشارت باین قصه کرده ~ نظم ~ جان برین یک بیت داده است آن بزرگ * آری
این گوهر کان دیگر است * کشتگان خنجر تسلیم را * هر زمان از غیب جان دیگر است *

و کان ذلک لیلة الرابع عشر من ربیع الاول سنه ثلث و ثلثین و ستمائة و این سال فوت
سلطان شمس الدین التمش است انار الله برهانه چهاردهم ماه شعبان سنه مذکور در
دلیل العارفین مینویسد در مسجد جامع اجمیر دولت پا بوس حاصل شد و درویشان
و عزیزان اهل صفه و مریدانی که بودند بخدمت حاضر بودند سخن در حکایت ملک الموت بود فرمود

که دنیا پلی است چنانچه گفته‌اند الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب آنگاه فرمود که دوستی آنست
که او را بدل کنی نه بزبان و سخن برید[ه] گردانی از هرچه بدانی آنکه در گرد عرش طواف کنی فرمود عاشقان
آفتابند که بر جملگی عالم می‌تابند و از نور ایشان همه عالم روشن است آنگاه فرمود ای درویش
ما را اینجا آورده اند مدفن ما اینجا خواهد بود و میان چند روز ما سفر خواهیم کرد بعد از آن شیخ علی
سنجری را فرمان شد که مثال بنویس تا قطب الدین در دهلی رود که خلافت و سجاده قطب الدین را
دادیم و دهلی مقام اوست چون مثال تمام شد بدست دعاگو داد تا این فقیر روی بر زمین آورد
فرمود نزدیک تر بیا نزدیک شدم و دستار و کلاه بر سر فقیر نهاد و عصای خواجه عثمان هارونی بدست
من داد و خرقه در بر دعاگوی کرد و مصحف و مصلا و نعلین بداد و گفت امانی است از رسول صلی الله
علیه وسلم بخواجگان ما رسیده متواتر و ان باید کرد تا فردا در قیامت مرا در میان خواجگان شرمندگی
نیارد این درویش روی بر زمین آورد و دوگانه نماز بگزارد و خواجه دست دعاگوی گرفت و روی
سوی آسمان کرد و گفت برو بخدا سپردیم و ترا بمنزل رسانیدیم آنگاه فرمود چهار چیز گوهر نفس است
اول درویشی که توانگری نماید دوم گرسنه که سیری نماید سوم اندوهگین که شادی نماید چهارم با کسی که دشمن
بود دوستی نماید و فرمود هر کجا باشی تنها باشی و بخدا باشی و هر جا که باشی مرد باشی پس در دهلی آمدم
و سکونت کردم چنانکه جملگی عالم از صدور و امید بدعاگوی روی نهادند چهل روز نگذشته بود
که آینده بیامد خبر کرد که ای درویش خواجه بعد از روان شدن شما هشت روز حیات بودند
بعد از آن برحمت حق پیوستند قدس سره العزیز و رحمة الله علیه وسلم والسلام والکرام

شیخ الاسلام بهاء الدین ذکریا ملتانی القرشی الاسدی قدس سره

خلیفه شیخ شیوخ شهاب الدین عمر سهروردی است رحمة الله تعالی علیهما از کبار اولیا
هند است صاحب کرامات ظاهره و مقامات باهره و برکات شامله حسینی سادات صاحب
نزهة الارواح و شیخ فخرالدین عراقی صاحب لمعات بملازمت او رسیده اند و تربیت یافته
نقلست که در وقتی که از بغداد با کمالات و برکات ملتان شرف قدوم ارزانی داشت
اکابر ملتان را بروی حسدی پیدا آمد بطریق کنایت کاسه پر شیر را بخدمت او فرستادند غرض
آنکه درین شهر گنجایش دیگری نیست شیخ این معنی را دریافته گلی را بر کاسه شیر نهاد و پیش آنجماعه

فرستاد مقصود آنکہ یا می ما درین شہر این طور کہ گل بر شیر ایستادہ است نخواہد بود اکابر
از حسن لطافت این ادا حیران بماندند و معتقد و مطیع کرامات او گشتند و وی رحمۃ اللہ علیہ
از اغنیای شاکر است و قول رب جلیل کہ در شان خلیل خود فرمودہ است
واتیناہ فی الدنیا حسنۃ وانہ فی الآخرۃ لمن الصالحین در حق او صادق است و
بعضی از مشایخ وقت را در باب فقر و غنا با وی گفت و گوی واقع بود فرمودی کہ دنیا
تمامہا چہ قدر دارد قل متاع الدنیا قلیل و معلوم است کہ ازان چہ قدر پیش ما باشد
و گاہی فرمودے کہ صحبت ما کسی را ضرر کند کہ افسون آنرا نداند و فرمودی کہ عیائیل خسارہ
حال ماست آوردہ اند کہ میان او و شیخ فریدالدین قدس سرہما مرتبے عظیم بود و سالہا
با ہم بودند و چنین نیز گویند کہ پسر خالہ یکدیگر اند وقتی از خدمت شیخ فریدالدین سخنی رسانیدہ
بودند کہ موافق مجلس شیخ فریدالدین بود معذرت این سخن شیخ بہاؤالدین بشیخ فریدالدین
رقعہ نوشت و یک سخن این بود کہ میان ما و شما عشق بازی است جواب این معذرت شیخ
فریدالدین نوشت کہ میان ما و شما عشق بازی نیست نقل است از شیخ نظام الدین اولیا
قدس سرہ کہ فرمود شیخ فریدالدین را افطار کم بودی اگرچہ تب آمدی و تا قصد کردے
و شیخ بہاؤالدین ذکریا قدس سرہ را صوم کمتر بودی اما طاعت و عبادت بسیار بودی
و این آیت فرو خواندی یا ایہا الرسل کلوا من الطیبات واعملوا صالحا و فرمود او از آنہا بود
کہ این آیہ در حق او درست در آید و شیخ محمد نور بخش در سلسلۃ الذہب در ذکر او نوشتہ است
بہاؤالدین ذکریا الملتانی قدس سرہ کان رئیس الاولیاء بلاد سند و ہند و کان عالما بعلوم
الظاہر الاحوال والمقامات من المکاشفات والمشاہدات مرشد منشعب منہ کثیر من الاولیاء
فی الارشاد و ہدایۃ الناس من الکفر الی الایمان و من المعصیۃ الی الطاعۃ و من النفسانیۃ
الی الروحانیۃ شانہ کبیر و جمیع الاخبار بیگویند و فی وصایا الشیخ بہاؤالحق والدین الواجب
علی العبد ان یعبد اللہ بالصدق والاخلاص و ذلک بنفی الاغیار و محو الاشخاص مع العبادۃ
والاذکار و لا سبیل علیہ تجسس لاحوال و مجانستہ النفس فی الاقوال والافعال فلا
یقول ولا یفعل الا عند الضرورۃ و یقدم لکل قول و فعل الالتجاء الی اللہ والاستعانۃ لیرزقہ

اللہ عزوجل خیر العمل و ایضا قال فی رسالۃ لبعض المریدین علیکم بدوام الذکر و بالذکر تصل
الطالب الی المحبۃ والمحبۃ باللہ یحرق کل ونسر فاذا تحقق المحبۃ کان الذکر ذکرا مع مشاہدۃ المذکور
وہذا ہو الذکر الکثیر الموعود بہ الفلاح فی قولہ تعالے واذکروا اللہ کثیرا لعلکم تفلحون و ایضا
فی لبعض رسالۃ لبعض المریدین این نصیحت راچنان استماع افتاد کہ شیخ الشیوخ شہاب الدین
ابوعبد اللہ عمر بن محمد السہروردی رضی اللہ عنہ با شیخ خود شیخ ✣ ✣ ✣
ضیاء الدین ابو النجیب عبد القادر رضی اللہ عنہ درحرم کعبہ بود شیخ ابو النجیب
بر سر وقت خود بود خضر علیہ السلام در آمد شیخ بدو التفات نکرد ساعتی بایستاد باز گشت
چون بجدیا ز آمد آنگاہ بخدمت او شیخ شہاب الدین را البتاخی بود پرسید کہ شیخ چگونہ بود
کہ نبی از انبیاء علیہم السلام بزیارت شما آمد و شما ہیچ التفات بدو نکردید شیخ در وے
نگریست و روی بشیخ کرد و گفت و یحک تو چہ دانی کہ خضر آمد و باز رفت باز آید اما
این وقت کہ ما را بحق بود اگر برفتی باز نیامدی وہذا ست آن تا قیامت با ندی مدان بود
کہ خضر علیہ السلام در آمد شیخ برخواست و استقبال کرد و تواضع نمود نزد جوسیا من برکاتہم
سن الکریم پس مرید را باید کہ مراقب و شیخ روزگار خود باشد و ہرچہ غیر اللہ حق است از دل
دور کند و صحبت خلق بر خود حرام گرداند و با ذکر حق مواانست گیرد و اگر او را با ذکر حق مواانست
نبود او از صحبت خدا تعالے بوی نیابد و ایضا فی لبعض رسالۃ لبعض المریدین سلامۃ
الجسد فی قلت الطعام و سلامۃ الزوج فی ترک الآثام و سلامۃ الدین فی الصلوۃ علی
محمد خیر الانام صلے اللہ علیہ والہ و صحبہ وسلم توفی رحمۃ اللہ سابع صفر شاہدی کاتبین و تیا
سید نور الدین مبارک غزنوی رحمۃ اللہ علیہ خلیفہ شیخ شہاب الدین سہروردی ست شیخ الاسلام
دہلی بود در زمان سلطان شمس الدین او را میر دہلی مے گفتند در فوائد الفوادمی نویسد روزی در مجلس
شیخ نظام الدین الاولیاء حکایت فرمودند کہ وقتی امساک باران شدہ بود الا زم گرفتند کہ دعا
باران بکن بر سر منبر برآمد و دعا باران بخواند بعد ازان روی باسمان کرد و گفت یا اللہ اگر
باران نفرستی من بعد ہیچ آبادانی نباشیم این بگفت و فرود آمد حق تعالی باران فرستاد
بعد ازان سید قطب الدین رحمۃ اللہ علیہ با او ملاقی شد و این سخن با و گفت کہ ما را اعتقاد درحق تو

را صحیح است و مرا الهم که ترا تجلی الهی تعالی نیاز بی تمام است زیرا این لفظ هر چه گفتی اگر تو باران
فرو فرستی من پیش در هیچ آبادانی نباشم شیخ نظام الدین ابو المؤید گفت که من سید انشتم
که یاران تو را ده فرستاد آنگاه گفتم سید قطب الدین گفت از کجا سید انشتی گفت وقتی مرا با سید
نور الدین مبارک غزنوی رحمة الله علیه در پیش سلطان شمس الدین برای زبر دست
نشینی نزاعی رفته بود من سخنی گفته بودم که او کوفته شده بود و درین چه مراد عام باران
فرمودند پیش ایشان رفتم و گفتم تو از من کوفته اگر با من تو آشتی کنی من دعا باران
بخوانم و اگر آشتی ثانی نتوانم خواند از روی او آواز برآمد که با تو آشتی کردم تو برو و دعا
بخوان از شیخ نصیر الدین محمود قدس سره منقولست که فرمود بزرگی بود او از شیخ محمد
اجل شیرازی گفتندی سید مبارک غزنوی نعمت ازو یافته بود بعد از آن فرمود که در آن وقت
بازرگانی بود از مریدان ایشان بخدمت شیخ آمد و گفت که در خانهٔ من پسری متولد شده
بنده زاده شما است نعمتی همراه کنید شیخ فرمود نیکو باشد چون من فردا نماز بامداد بگذارم
پسرک را بیاری و از جانب راستای من برآری و در نظر من داری همان روز سید مبارک
غزنوی متولد شده بود و سید مبارک در آن مجلس حاضر بود این حدیث می شنید باخود گفت
من نیز پسر خود را بیارم و در نظر شیخ در آرم چون وقت نماز بامداد شد و بازرگان را درنگ
شد سید مبارک کمتر برخاسته بود مؤذن تکبیر گفت شیخ نماز تمام کرد سید مبارک
غزنوی از جانب راستای شیخ در آمد و سید مبارک را در نظر شیخ داشت شیخ در وی
نظر کرد این نعمتهای از آن یک نظر بود بعد از آن بازرگان در آمد شیخ گفت نعمت سیدزاده را
نصیب شد وقتی در غزنی استسقا شد خلق بر شیخ محمد اجل شیرازی آمدند و گفتند دعای
بکن تا باران بارد شیخ این سخن شنید و از خانه بیرون آمد و خلقی دنبال شیخ و باغی پیش آمد
شیخ در باغ رفت و باغبان در زیر درختی خفته شیخ او را بیدار کرد و گفت درختان خشک میشوند
بر نیستند و درختان را آب ده باغبان جواب داد باغ من و درختان من را آن زمان که
حاجت آب دادن خواهد بود خواهم داد شیخ باغبان را گفت پس این خلق را منع نکنی
که دنبال من گرفته اند بندگان خدا و زمین خدا آن زمان که حضرت عزت خواهد خواست باران

خواجه فرستاد این سخن گفت و بازگشت عقب آن چندان باران بارید که نهایت نبود
مقبره مبارک جانب شرقی حوض شمسی مشهور است ❊

شیخ حمید الدین صوفی السعید الناگوری السوالی لقب او سلطان التارکین است و کنیت او ابو احمد از اعاظم خلفاء خواجه بزرگ معین الحق والدین است

در تجرید و تفرید قدمی راسخ داشت وی از بندگان خاص حضرت متعالی عز اسمه است همت
عالی او از دنیا و عقبی برتر است و نظر التفات او بجز بدانچه ورای شخوص ثالثه است نمی فتد
او را شانی عالی است در تصوف و مکانی رفیع در بیان قواعد طریقت وی از اولاد سعید بن
زید است که از عشره مبشره است رضی الله عنهم وی از متقدمین مشایخ هند است عمر طویل
یافته وی گفته است که اول مولودی که بعد از فتح دهلی در خانه مسلمانان آمد منم از زمان
خواجه معین الدین والحق تا اوایل وقت شیخ نظام الدین باقی بود محتمل که ملاقات میان
ایشان نیز واقع شده باشد والله اعلم و شیخ نظام الدین قدس سره کلمات او را از تصنیفات
او انتخاب نموده بخط خود نوشته بود صاحب سیر الاولیا آنرا از خط سلطان المشایخ نقل
کرده است **نقل است** که روزی خواجه معین الدین را وقت خوش بود فرمود هر
هرچه خواهد گو بخواه که ابواب اجابت مفتوح است یکی دنیا بخواست و دیگری عقبی تا روی
بجانب شیخ حمید الدین کرد که تو می خواهی کرد که در دنیا و عقبی معزز و مکرم باش گفت بنده را خواستی نباشد
خواست مولی است تعالی بعد از آن روی بجانب خواجه قطب الدین آورد و همین کلمه را فرمود عرض
کرد که بنده را اختیاری نیست هرچه حکم شود اختیار شما است خواجه بعد از آن فرمود التارک للدنیا و العقبی
عن العقبی سلطان التارکین حمید الدین الصوفی از آن روز او را سلطان التارکین لقب است نقل است
که او را در سوالی که موضعی است از مواضع ناگور یکی دو طناب زمین احیایی بود که هم بدست مبارک
خود آن زمین را می کاوید و تخم میریخت و قوت فرزندان از آن می ساخت وفات او بیست و نهم
ربیع الاخر سنه ثلث و سبعین و ستمائه و مرقد او در ناگور است قدس الله سره
و او را با شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا قدس سره در باب فقر و غنا مراسلات و مکاتبات بسیار است

مضمون یکے ازانہا اینست کہ باطباق مشایخ بمقتضی نصوص واحادیث دنیا و متاع آن مانع
وصول بحضرت مولی است سبحانہ تعالے چون شنیدہ میشود کہ بعضی از مشایخ عصر ما حظی وافر
ازان دارند و با وجود آن خوارق و کرامات نیز از ایشان ظاہر میشود این مسکین را درین باب
حیرت زیادہ میشود اگر ایشان لطف فرمودہ ازین اشکال گرہ بکشایند عین عنایت باشد
و در مکتوب دیگر می نویسد کہ مضمون آن اینست کہ این حقیر مکتوبے بخدمت شیخ بہاء الدین
عرضداشت کرد و از اشکالے کہ این مسکین داشت از خدمتش التماس جواب نمود حضرت
ایشان بسببی از اسباب جواب آن ننوشتند اگر نوشتند شافی نبود این حقیر بدرگاہ مجیب الدعوات
تضرع کرد و زاری نمود کہ مشکل بندہ خود را آسان کند و ازین مقصود نشانی پیدا آرد حضرت
مجیب الدعوات دعای بندہ را قبول کرد و چنان نمود کہ ارباب شریعت کہ طالبان
ثواب اند و از برای تحصیل ثواب اکتساب خیرات و مبرات از صلاۃ و قربات بکنند از کشف
حقائق التقوی و دقائق نفس و ہوا کہ ارباب طریقت در یابند محجوب باشند ہمچنین ارباب الحقیقت
از اسرار قرب و انوار تجلی ذاتی کہ مخصوص طالبان مولے ست و پیش ایشان ہر چہ ما سوای
ذات حق است اگرچہ کشف و مشاہدہ باشد حجاب ذات بود محجوب و معذور باشند پس ہر کہ
بہر چہ ماورای حق است در ماندہ است بحقیقت محجوب ہر چند کہ او نداند کہ محجوب است
و مکتوبی دیگرے بجانب شیخ فرید الدین گنج شکر دارد و در انجا نوشتہ است
قیل لو یعلم المشتغلون بذکرے فاما تہم من قربی لضحکوا قلیلا ولبکوا کثیرا او لو یعلم المشتغلون
بالقرب بی ما فاتہم من النبی لبکوا او لو یعلم المشتغلون بالنبی ما فاتہم منی لا انقطعت
ارواحہم و او را تصنیفات و مکتوبات بسیار است و اشعار نیز دارد و اشہر تصنیفاتش اصول الطریقہ
است و در انجا میفرماید مردان راہ کہ روی ایشان بدرگاہ است سہ طایفہ اند چنانکہ
در کلام مجید آمدہ است الذین اصطفینا من عبادنا فمنہم ظالم لنفسہ ومنہم مقتصد ومنہم سابق
بالخیرات سعد و رانند و شکور اند و فانیانند سعد و ران کسانند آنہا کہ بعد الایمان باشند
و اقرار ہم بتوجہ بحضرت حاضر نباشند و اگر آیند دیر آیند و آہستہ آیند و از خطاب ارجعوا
غافل باشند و مقتصدان کسانند کہ تا الایمان ہم عنان آیند باقرار ہم رکابت و فانیان

کیانند آنانکه خطاب الست بربکم بیاد دارند وجواب اینکه قالوا بلی فراموش نکرده اند درین جهان
پیش از دعوت بحکم خطاب ازسبق وجواب لم یزلی اجابت کرده اند ودر هدایت کار بطلب
نهایت اسرار برآمده ازینها بسیار بوده اند که پوشیده رفته اند وکسی نام ایشان ندانسته است
ونشان ایشان نشناخته وتا هی چند را که شناخته اند بتعریف خواجه ما محمد رسول الله صلی الله
علیه وسلم شناختند وگرنه نام ونشان ایشان کسی ندانستی ونشناختی یکی از ایشان ابوبکر
صدیق بود که پیش از دعوت بطلب رسالت برآمد ومرده خود را دوا طلب کرد ویکی از ایشان
امیر المومنین علی مرتضی بود که پیش از بلوغ مستحق قبول دعوت گشت ویکی از ایشان
اویس قرنی بود اگر پیغامبر صلی الله علیه وسلم تعریف نکردی نام او از هیچ دیوانی بر
نیامدی ونشانش در هیچ دفتری ثبت نکردندی زهی مکنت که در حضرت عزت داشته
که در دنیا چیزی ننهاد واز دنیا چیزی برنداشت آزاد آمد وشاد برفت ویکی از ایشان
سلمان فارسی است رضی الله عنه که پیش از دعوت در طلب هدایت بپوئید وصدق عهد
میثاق از خود بجوئید ازینجا رفته ایم که فانیان کیانند آنها اند که چون معلوم شان شد که خداوند
شان تعالی موجودیست که فنا بروی روا نیست طالب فنای شدند که آنرا وجود نیست
وقدم در راه عدم نهادند وسر داران راه بیاد دادند وتحفهٔ نامیدی اگرچه بخواندن نشست
نخواندند ودر راه فنا چنین فرید چون الف بها مردند نه روی وجودشان بماند ونه رای
فنا در عین فنا باقی شدند وهر که در فنا باقی شد وانمعنی لقا هی بدخوانند ازین روی است
که درویشان گویند که ملک ما را زوال نیست یعنی ملک تا درویشی است ودرویشی امر سلبی است
نه ایجابی ایجاب را سلب روا است اما سلب سلب روا نیست واین سریست غامض فهم
دشوار رس لو اعتقاد نگاه میدارد که صدور الاحرار قبور الاسرار خزینه که معموره مخزون آن
او مستور بماند وهر خزینه که خراب بود مخزون او بی سر آب بود ونیز سفر باید چنین یا بزاید
یا سقط شود واگر سقط شود در ملک موقوف ماند اگر برآید زنده زاید ویا مرده واگر مرده
زاید چنان او کسی بود که به مرگ طبیعی مرده باشد کامل مرده باشد ویا ناقص اگر ناقص
مرده باشد مرجع او بدوزخ باشد علی قدر نقصانه واگر کامل مرده باشد یا بمرگ اختیاری

باطن مرده باشد یا بمرگ اجتهاد ظاهر مرده باشد اگر بمرگ اجتهاد ظاهر مرده باشد مرجع او باطن
مرده باشد و اگر بمرگ اجتهاد باطن مرده باشد جان او تا مصعد شود که سعد اش
مقامات ضیان باشد و اگر بمرگ اجتهاد باطن مرده باشد
ابرار بوده باشد نرسد هیچ جا نه ایستد و نیز میگویند که بعض ارباب تحقیق چنین میگویند که حق
سبحانه تعالی طلب باید کرد و بعضی میگویند که طلب نشاید کرد و هان تا تو هیچ کدام ازینها دو
قول را باطل ندانی و هر دو را حق شناسی و هان تا در نظر تو ضد ننماید و بر خلاف یکدیگر که
در علم بنده یکدیگر آن زمان آید که از یک جهت باشد آنکه گوید که طلب باید کرد یعنی اگر طلب
نکنی تعطیل بود و آنکه گوید طلب نشاید کرد یعنی اگر طلب نکنی تشبیه بود و این لائق در خور حق
نباید پس چه باید کرد آنکه طلب چون مشتبهان نکنی و ترک طلب چون معطلان نکنی یعنی طلب
نکنی و طلب فرو نگذاری که او در جهتی نیست تا در آن حرکت کنی و در مکانی نیست تا آن مکان
لازم گیری آینده نیست تا بدعا و زاری بخواهی و دور نیست تا نزدیک او شوی گم شده نیست
تا تفقدش کنی زمانی نیست تا منتظر زمان باشی مکانی نیست تا ملازم مکان کردی پس همه
نفی طلب است و حق است پس اثبات کدام است آنکه نفی خود و نفی اوصاف خود کنی
تا از جمله صفات بشریت گذاره کنی و از جمله صفات ملکیت کناره کنی و از کل آشنا مجرد و منفرد
تا چنانکه او تعالی و تقدس لیس کمثله شیء است طلب تو لیس کمثله شیء شود و این اثبات طلب
است و هر که خواهد تا عکس درست نماید روی آئینه صاف نکند او محال طلبیت باشد و هر که
طلب حق بکند روی دل از اوصاف بشریت صاف نکند او محال میجوید و هر که راه وصال
رود و لوح سینه از نقوش پاک نکند او بیهوده میگوید و هرزه می پوید طلب آن نیست که
اثبات او کنی طلب آنست که خود را محو کنی طلب آن نیست که بدو تازی طلب آنست که
وجود خود را در بازی طلب آن نیست که آنرا بجوئی طلب آنست که ترک خود بگوئی تو آئینه صاف
کن چون آئینه صاف شد عکس ضروری الوجود است نظم راه رو باید که در ره راست رو
وانگاه در آن راه چه ره راست رود * هیچ ره که بود بگوییم راست شنو هیچ آن باشد
که بر بسته خواست رود * و نیز میفرماید اول مرتبه از مراتب راه علم است علم [illegible]
عمل درست نباید دوم مرتبه مراتب طریقت عمل است که بی عمل [illegible] نباشد

سوم مرتبه از مراتب درگاه نیت است نیت صحیح باید که بی نیت صحیح عمل قربا قبول نیاید
چهارم مرتبه صدق است صدق بباید که بی صدق عشق روی ننماید پنجم مرتبه عشق بباید
که بی عشق توجه درست نیاید ششم مرتبه توجه بباید که بی توجه سلوک راه نشاید هفتم
مرتبه سلوک بباید که بی سلوک در پیشگاه نشاید هشتم مرتبه پیشگاه گشاده باید تا مقصود روی
نماید اول مرتبه سلوک چیست آنکه از کونین بسر انجام مقصود و محبت آنکه تو نانی کل شیء هالک
الا وجهه هم امروز سر خود بجانی نظم کار نیست ورای علم رو آنرا باش * در بند گهر
مباش کاروان را باش * دل هست مقام گاه بگذار و بیا * جان منزل آخر است و جان
را باش * رکی در پیش تو نهاده اند هم باریک و هم دراز و ترا عمری داده اند هم تاریک
و هم کوتاه درین عمر کوتاه ترا امر کرده اند بر رفتن این راه دراز و شب دنیا اگرچه تاریک است
که الدنیا کلها ظلمة درین تاریکی بهر تو ماهتابی را سالها عنایت طالع کرده اند که فخلق الخلق
فی ظلمة ثم رش علیهم من نوره فالله نور السموات والارض و اشرقت الارض بنور ربها
هر چیز در مهتاب و این ایام را غنیمت دان این عمر کوتاه که ترا داده اند گذشته انگار و خود
را یکی از مردمان بشمار و اگر نه مرده مرد فی میدان پیوسته این بیت بر دل بخوان بیت
جانی است مرا آئینه نخواهد رستن * از زخم عشق تو در داوی تر * اما خواجه بر بستر
غفلت در خواب بی فکر خوش بخفته است و نمیداند که دعوی محبت که کرده است و هر که دعوی
محبت کند و چون شب در آید و محبوب خود بخسپد نام او در دفتر کذابان بنویسند کذب من
ادعی محبتی ثم اذا جن علیه اللیل نام عنی سوال چون مردم بمیرد و جان او از کالبد جدا
شود با صل خویش راجع شود یا نه جواب راجع آن بود که در زندگی که آنرا جهات طبیعی خواند
مجمع و وانشناسد و حجابها را بداند و عوایق و علایق معلوم کند و عشق آن عالم درونی پدید
آید و شوق مر آنرا مدد کند تا حجابها بر اندازد و عوایق و علایق قطع کند و روی از موجودات
بگرداند و روی بموجد آرد و حق هر مقامی چنانکه شرط آنست بگذارد و از اجزای هر مقامی
گذرد و متصل است بر آن مقام بگذارد و بمرگ حقیقی پیش از مرگ طبیعی بمیرد و چون چنان
بمیرد و چنین بمیرد با صل خویش باز گردد و وصل او میسر شود سوال دنیا چیست جواب

کل ما دون الله وهو دنیا هرچه آن دون حق است دنیاست نفس دون است و هرچه
بنفس تو نزدیک است دنیاست امروز دنیا بنفس تو نزدیک است فردا آخرت دنیاے
فرود است ازین معنی گفته اند بیت امروز و پریر و سه فردا ❊ هر چار یکی بود تو فردا
فردا آشنا و صدقنا خطاب خواهد کرد ولقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة یعنی چون آخر کار
تمام این بود از اول چرا اختیار نکردی بختیار می باید تا این اختیار توان کرد که دنیا خانه نفس
است و اسباب آلت حرب او و او در خانه خویش با قوت باشد و از ارباب و اصحاب خود مدد
دارد و روح درین عالم اسیر است از اصحاب و احباب خود دور افتاده است و از معدن اصلی خود
مهجور گشته تا در دیر دانی نباید هیچ کارے از وی نکشاید سوال در دیر دانی کی خواهد آمد جواب
تا که بنهاده اند و برای که آماده اند و از بهر که آراسته سوال جل جلاله جود مطلق است و فیض
دائم الوجود جواب این تفاوتی که تو می بینی در فیض و فائض نیست بلکه در قبول و قابل
است سوال فرمودی که جود و فیض بے تفاوت است تفاوتی که هست در قابل است سوال
این تفاوت از کجا دانیم جواب هم از انجا که تفاوت سنگ و خاک است در اصل یکی را ماده صاف
افتاده است بی واسطه قبول میکنند و آن ارواح انبیاست یعنی مخروج واسطه خواهد تا قبول
کنند خواه واسطه انبیا خواه واسطه اولیا و خواه واسطه حکما و علما راسخ و خواه واسطه مجاهده و ریاضت
آنرا که ماده مکدر افتاده هیچ واسطه قبول نکنند و اگر چه بعضی بتقلید قبول کنند اما بتحقیق نرسند سوال
ایشان را که ماده مکدر افتاده باختیار و ارادت خاطر بود یا نه جواب بی اختیار و بے ارادت
خاطر یک برگ از درخت فرو نیاید سوال پس چه حکمت بود در آفرینش بعضے از ماده صاف
بود و در آفرینش بعضے از ماده مکدر و مخروج جواب او جل جلاله فاعل مختار است و فعل
او بی علت است کسی را نرسد که گوید چرا و چون لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون یکی را
در ازل شایان قرب و کرامت دانست و آنچنانکه داشت در وجود آورد ولا جرم تو دست
از دنیا بردار و پای همت بر تارک فلک دار نظم دنیا خوش است و نیستی خوش باش
آخر که ترا بگفت دنیا خوش باش ❊ در همت و الیت بر آید روزی ❊ بگذار تو هر دو را و تو
خوش باش ❊ عالم را شادی بحصول مراد دنیاست و مقصود را شادی بحصول مراد عقبی

است سابق را شادی بوصول مراد مولی پست سوال دین و دنیا راست و دنیا فرمود که
بشنود می که چیست بفرمای که دین چیست جواب دین ظالمان گریختن و آویختن است گریختن
از معاصی و آویختن بطاعات و دین مقتصدان بریدن و آرمیدن است بریدن از دنیا و آرمیدن
بعقبی و دین سابقان نیز او توسلے است نیز از ما دون الله و توسلے با لله قل الله ثم ذرهم
فی خوضهم یلعبون سوال بحکم این تقریر نه بار بر تفاوت آمد جواب دین یکیست ولی تفاوت
است این تفاوت است این تفاوت که در نظر تو مے آید تفاوت ظاهر است نه تفاوت دین
که دین همه حال یکیست بظاهر این از منه را روی بجهتی سے نماید اما آنکه بنظر باطن بیند داند تا بیا
تو لو فثم وجه الله سوال شریعت را بطریقت چگونه یکی دانیم جواب چنانکه تو جان و تن
خود را یکی میدان طریقت جان شریعت سوال چون اوست و جز او نیست امر و نهی بر کیست
جواب دین یکیست ولی تفاوتست این تفاوت الا له الخلق والامر امر بر امر خود است
و نهی بر خلق خود بگفتم که چیست بلکه گفتیم همه بدوست پس همه اوست سوال دانستم که دین
را بشناختم بگو دنیا کدام است خبر کن مارا که دوزخ و بهشت چیست جواب بهشت و دوزخ اعمال تست
فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره از اعمال امروز فردا صورتها
بتو ساخته تمام نماید اگر خیر کرده فردا و فردا صورتها ملایم و موافق آن کردار در پیش تو بنهارند و اگر
شر کرده صورتهای موافق آن کردار در پیش تو بنهارند سوال راه چیست و منزل کدام است
جواب سوالے کردی که آن از اسرار است و جمله روندگان راه را انکار است جواب این خبر بعید
است عجیب المعضلات او عاه نتوان گفت و این ورکه جمله عقلای عالم از شنفتن آن عاجز انا
بگفت نتوان سفت زبان حال باید که گوید و گوش حال باید تا شنود و اگر این نیست کم از آن
نباید که گوینده از دل گوید و شنونده از دل شنود و من قوت و توان ندارم پس به از آن نبود
که نگفته و شنیده انکاریم سوال اگر گوئے چاره نیست از آنچه شمه از آن بگویم و بشنوم
تا دلها مضطرب نباید و جانها تشنه ناامیدی نخوانند جواب گویم بعون الله و ان که از کدام راه
و منزل سوال میکنی از راه و منزل ارباب شریعت و یا از راه و منزل اصحاب طریقت سوال
از هر دو جواب راه و منزل ارباب شریعت از نفس مال برآمدن است و نهنیم مستقیم در آمدن که

ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم الآیه درراه ومنزل اصحاب طریقت ازجان
ودل برآمدن که وتبتل الیه تبتیلا وبذروهٔ وحدت برآمدن که وان الی ربک
المنتهی ✱ درویشی ترا مسافر گویم زیرا که تو مسافری ودیگران مقیم اند ومسافر شریعت را نسبت
اقامت درست نیاید زیرا که مسافر شریعت را روی بمال وملک پیش نتواند بود ومسافر طریقت
را روی بمالک الملک است سوال مالک الملک کجاست تا روی دل بوی آریم جواب
کجاست که نیست اینما تولوا فثم وجه الله مرد باید که از نصیب دنیا وآخرت برآید وحظوظ نفسانی
بگذارد وهرجا که باشد با او باشد وهرجا که رود بدو رود وبوی آرد وهرچه گوید با او گوید وهرچه جوید
بدو جوید بلکه اورا جوید بان مپندار که او جل جلاله از تو دور است بلکه تو از وی دوری
چون تو بی تو در تو بجوی شرح فتح الباب آن درکه کسی نگشاده است بر تو بگشایند وترا بمقصود
نمایند سوال کس دیده است تا وی را بیند جواب دیده است آنکه با دیده است نی نفی
دیده است آنکه بی دیده است نظم تا دیده بود دیده کجا آید دوست ✱ خواهی که شود
دیده بیرون آی ز پوست ✱ از دیده ندیدنی بجو تو بگذشتی ✱ وانگه که کسی نیست بجز او
سوال این معنی بس مشکل است بفهم نمیرسد جواب تا وهم برخاست این معنی فهم نشود زیرا که حق
وحدت مطلق است ووحدت از صورت منزه است واز نقش مقدس وهم نقاش است
وصورت انگیز ووحدت وکثرت صفات اند وضدان لا یجتمعان ازین معنی بود که ابو حنیفه رحمة الله
علیه فرموده که من عبد بالوهم فهو کافر حقی لعبد ما لم یزل فی الوهم این مرتبه نیست
هرکس را برآمدن برین محال نیست الا ماشاء الله راه چنین باریک دشت چنین تاریک
وتو خفته آنگاه بگوی که من مذهب ابو حنیفه دارم لیس روی افعال است نه پیش روی اقوال
باش تا فردا پرده از روی کار برگیرند معلوم شود که خواجه مذهب که داشته است یوم تبلی
السرائر فما له من قوت ولا ناصر سوال او جل جلاله پرده پوش است فردا پردهٔ این مشتی
خاک بخواهد درید جواب پیغامبر فرموده صلی الله علیه وسلم من القی جلباب الحیاء فلا غیبة له
درین حدیث مستوفی هست اگر دریافتی فهو المراد وگرنه بدانکه فردا کار برخلاف روزگار خواهد بود
ظاهر وباطن خواهد گشت وباطن ظاهر یا الفرد وبال خواهد شد وفرد وبالاعوض خواهد پذیرفت

پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم یحشر الظالم یوم القیامة علی صورة الذر یاطون بعجت توبه النصوح
بیاراهی تا بفضوح قیامت مبتلا نشوی که فضوح الدنیا اهون من فضوح الآخرة سوال
پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم الموت کفارة چون گناه بموت مکفر شد فضیحت آخرت چه معنی
دارد جواب گناهی است که بمرگ مکفر شود و گناهی است که بطول نکشد در گور بکفر شود و گناهی
است که بعذاب قبر بکفر شود و گناهی است که تا دوزخ نه بیند و آتش دوزخ آن گناه را بسوزد
هیچ سود ندارد فرمود باید که از نیجا چندان نور برد که آن نور مزار دوزخ را فرو خورد جز یا
مومن فان نورک اطفا لهبی سوال دنیا دوزخ نقد ما شده است آتش گرسنگی و بی نوائی
در ما افتاده بیت من سوخته ام بآتش بریانی + هر سوخته را دوباره بریان نکند + جواب
سوخته آتش جانی باید نه سوخته آتش دوزخ بیدار او بمیرد سوال آتش دوزخ با درویشان
چه کار دارد که او را از برای متکبران و فرعون صفتان در وجود آورده اند که النار مثوی
المتکبرین جواب آتش دوزخ با درویشان هیچ آمیزشی و آویزشی ندارد چه طاقت آتش فقر نیست
هم ندارد آتش دوزخ کجا دارد اما فقیر کو فقر کجا فقر سیاهی است که الفقر سواد الوجه سیاه روی باید
تا فقر در سرای سینه او فرود آید کاد فقر نعمتی باید یعنی پوشیده صفتی با جمال فقرا را روی نماید
کاد الفقر ان یکون فقرا سوال چگونه که هست هر صفت که هست درویش درویش است
جواب زنهار تا هر فقری را فقیر ندانی و هر حقیر را حقیر نشماری که صفات ذمیمه پوشیده عالم
امکان است تا آورده است که مولانا نصیر الدین به مولانا شمس الدین یحیی شکر عدم
قوی بدین صفت گفتی که الحمد لله علی عدم الامکان و بپارسی فرمودی که مبادا آدمی را
ناخن انگشت دراز شود اگر ناخن خود را دراز بیند خواهد که شکم برادر مسلمان پاره کند یا چیزی کو
که کرا طاقت بود که الصبر مع التمکین اهون من الصبر مع الفقر قوت پیغامبری باید تا با وجود
امکان نقصان نیاید و در فقر فخر افزاید سوال فخر هر جا که هست مذموم است جواب فقر
امر [illegible] تفخر کردن مذموم است و لیکن فخر کردن [illegible]
که خواست [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم با وجود دنیا و آخرت به فخر کرد [illegible] الفقر فخری
[illegible] فقر فخری والله اعلم والحکم بالصواب

قاضی حمید الدین ناگوری قدس الله سره نام او محمد بن عطا است

از مشایخ متقدمین هندوستان است

جامع بود میان علم ظاهر و باطن و وی از اصحاب خواجه قطب الدین
قدس سره است اگرچه میگویند که وی از سلسله سهروردی است و مرید و خلیفه
شیخ شهاب الدین عمر سهروردی قدس سره و گویند که شیخ در بعضی رسائل
خود نوشته است خلفاءنا فی الهند کثیرة منهم حمید الدین ناگوری والله اعلم اما بر مشرب او وجد
و سماع غالب بود و مولع بود بسماع هیچکس در زمان او این مقدار توغل در سماع نداشت
که او داشت علماء عصر بر او محضر ساخته بودند و بعد از وی شیخ نظام الدین اولیاء این سلسله
را برپا داشت و در زمان تغلق شاه پسر ایشان نیز محضر شد و همان محاضر که در زمان قاضی
حمید الدین شده بود حاضر ساختند و قاضی حمید الدین ناگوری را تصانیف بسیار است
بزبان عشق و وله سخن میکند طوالع الشموس از تصانیف مشهور اوست در وی شرح
اسماء حسنی میکند و سخنان بلند و بدل نزدیک بسیار میگوید او جامع بود میان علوم شریعت
و طریقت و حقیقت و ظریف بود گاهی با اصحاب مطایبه نیز کردی گویند روزی وی همراه
شیخ برهان الدین و قاضی کبیر که یکی از مشاهیر عصر بود و یاران دیگر سواره سیر رفتند و همچنین
که قاضی حمید الدین بر وی سوار بود بسیار خورد بود و با اسپان یاران دیگر همسری نمی توانست کرد
قاضی کبیر گفت که اسپ شما بسیار ضعیف است قاضی حمید الدین گفت ولی به از کبیر است
و او را با شیخ فرید الدین گنج شکر مودت بود در فوائد الفواد می آرد که لختی حکایت
شیخ فرید الدین افتاد قدس سره در ذوق گرفتن ایشان از سماع فرمود که وقتی ایشان
خواستند که سماع بشنوند قوال حاضر نبود شیخ بدر الدین اسحاق را علیه الرحمة فرمودند که مکتوبی
که قاضی حمید الدین ناگوری فرستاده است بیارید شیخ بدر الدین رفت و خریطه که در وی
مکتوبات و رقعات جمع کرده بودند پیش نهاد و دست انداخت اول همان مکتوب بدست آمد
آنرا بحضرت شیخ آورد و شیخ فرمود که ایستاده بخوان آن مکتوب خواندن گرفت مکتوب این بود که
کمترین فقیر ضعیف نحیف محمد عطا که بنده درویشان است و از سر و دیده خاک قدم ایشان چون ...

بشنیدی حالی و ذوقی بروی پیدا شد بعد ازان این رباعی هم یاد کردند که ۱۲ و مکتوب بود
رباعی آن عقل کجا که در کمال تو رسد + آن روح کجا که در جلال تو رسد + گیرم که
تو پرده برگرفتی که جمال + آن دیده کجا که در جمال تو رسد + قبر او در پایان قبر خواجه
قطب الدین است بر صفه بلند چنین گویند او خود را در پایان خواجه نهاد تفضیلا او را داده
این را نه پسندیده اند صفه بلندتر از قبر خواجه کردند و کان وفاته سنه و ستمائه منقول است
از شیخ نظام الدین اولیا قدس سره که فرمود سماع درین شهر قاضی حمید الدین
ناگوری نشاند و قاضی منهاج الدین نیز جانب چون او قاضی شد و صاحب سماع بود این کار
استقامت گرفت اما قاضی حمید الدین را مدعیان منازعت و خصومت بسیار کردند و او بران
حدث ثابت بود بعد ازان قصد و کید ان با قاضی حمید الدین منازعت کردندی تا وقتیکه
مولانا شرف الدین رنجور شد قاضی حمید الدین از صفای درویشان ترامی باشد بعیادت
پیر درا و رفت او را خبر کردند که قاضی حمید الدین آمده است او گفت آنکه خدای را معشوق میگوید
او آمده است من روی او نبینم درین مجلس میر حسن شاعر حاضر بود او عرضه داشت کرد که
مقصود ازین معشوق محبوبیست سلطان المشائخ فرمود درین بحث بسیار است و نیز از شیخ
نظام الدین اولیا نقلست که فرمود از قاضی حمید الدین ناگوری شنیده است که روز
سماع بود با آنکه قوالان حاضر بودند ذوقی گرفت صاحب سماع گفت بیایید اگر کسی را بکسی
تفاوت حالی باشد با یکدیگر صفا کنید کردند هم متوثر نیامد باز گفت شاید که بیگانه در آمده باشد
تفحص کردند نبود ترک سماع گرفتند و باستغفار مشغول شدند در اثنا آن درویشی بیتی
برخواند با استماع آن اثری پیدا آمد عزیزی دران مجلس بود که همدران حال جان بحق تسلیم کرد
نقل از لوامع شموس و حقیقت آنست که اقتصار و انتخاب ازان کتاب تحقیقات آب

که بر چهار معنی از اسرار حقیقت و فتح فتوح از معانی طریقت است تعبیر است تحقیق واقع ا
در مناقب و جلالت و حالات تشاکل و تشابه واقع شده از اول کتاب که شیخ اسم بهر که کند
و کلمه چند از آدمی یابد و چندان سعی در شرح این کلمه گفته که وقت کاتب از احاطه آن قاصر است
بار حق هرچه آید نیکوست

قال قدس سره حرف اشارت است و اشارت فنا باید بود چون موجودی در نظر آید باز رو
ظهر اید از بعد آن چون از وی فنا که لایق او بود دیده شود و در عرف گویند که او کرد کس بگو
کرد چنانکه خلیل صلوات الله وسلامه علیه چون روی از غیرات بگردانید و غیر چه از گل ظاهر گردانید
بر همه ما نشر کون روی دل بمحبوب جان آورد جمیعه وجهی للذی فطر السموات والارض
حنیفا ان بعد تبرای سلطنه لا والی وجهت ویرا گفتند الی من توجهت فقال الی ربی الذی
هو یطعمنی و یسقین این اشارت اگرچه از مقام تفرقه بود حروف اضافات دلیل این سخن است
اما در طلب مشار الیه جمع شد و صفه با ظلمت شمع شد در حال در سکوت آمد انی ذاهب الی
ربی سیهدین الله بالخیر میسر شود جمله ذرات عالم کون را در سلوک چه بد و ست زیرا که جمله طالب
کمال خود اند و کمال جز در عالم لایزال نبود بدین نسبت همه را از حجر عدم در ظهور آورد و در روی
همه بدان نور آورد و حکیمی را سوال کردند و گفتند روی ذرات عالم غیب گفت بهستی است
از توحید الاسناد **نظم** اگر روی دلم بسوی او خواهد شد ❊ حال دل خسته ام نکو خواهد شد
تو صحبت هکذیر رشته امید دلم ❊ با او چو یکی شود دو تو خواهد شد ❊ فی حبیب خیاله نصب عینی
واسمه فی ضمایری مکنون ❊ ان تذکرته فکلی قلوب ❊ وان تأملته فکلی عیون ❊ ای برادر
در عالم سلوک جمعیت محال است انی ذاهب الی ربی سیهدین دلیل این حدیث است
اگرچه جمع بود شهید بی سر اگفت و در حال وصول تفرقه ضلال بود انا الحق و سبحانی
ما اعظم شانی است یعنی در مقامی که باید گفت هو گفتن تفرقه بود و ضلال در مقام که هو
باید گفت انا گفتن محال بود میسر شود الله بالخیر میسر شود که اگر گوینده انا چیز دران مقام هو چیز
گفتی بر سر آمدی چون بجای هو انا گفت بر سر آمد و از سر چه داشت بر آمد اگر حسین بجای
انا هو گفتی بوقت آمدی و از سر توحید بر آمدی چون انا گفت بر سر آمد و هزار هزار مرتبه
بر آمد من قتلته فانا دیته تعبیری در اشارت شیر و مشار و اشارت ها باید است ایه و این
دوای در کثرت افتد و شایب ثلث لفظی قریب شود و از مقام توحید دور گردد والاشارة
الیه شرک والعبارة عنه افکاس سر این سخن است **نظم** آنرا که بسوی تو اشارت باشد
در معنی غربت عبارت باشد ❊ ما یه سیار رسود توحید ❊ بیچاره همیشه در عبارت باشد ❊

ای برادر اشارت حس محسوسات بود و اشارت وهم موهومات بود و اشارت عقل معقولات
بود و هو موج عزت و کبریا محبوب عیان است در عالم غیبیت ندارد پس اشارت بدو غیر مشرک
میگرچه اگر وی موج عزت و کبریا محبوب اگر غایبی اشارت بکی میکنی و اگر حاضری اشارت
بچه میکنی فالق الخلق لا یری و یرانا لعزت الله که اشارت بدو چیزی از غفلت دل شود لا اله
الا الله بر هر دل که تجلی عالم عظمت بود او را پروای یاد او نیست او نماند و چون دل از یاد و دشت
باز ماند هر آئینه زبان از یاد کرد او باز ماند و درین مقام اشارت صدر بود و هو سر العبد هم عن الله کسبهم
ذکر الله ع کسی سرش نمیدانند زبان در کش زبان در کش ✤ ای برادر تو خود را فراموش بکن
و فراموش کن خود این فراموشی یاد کردن بود عجب واذکر ربک اذا نسیت نقل است روزی
شبلی خود را فراموش کرد و لب بر لب نهاد و فراموش کرد و نمازش قبل از نیت از وقت در گذشت
چون بخود باز افتاد از درد آن در گذار افتاد و میگفت شعر نسیت الیوم من عشق صلاتی
فلا ادری غدائی من عشائی ✤ فذکرک سیدی اکلی و شربی ✤ و وجهک ان رایت شفاء دائی
بدانکه اسم هو یک حرفست و حرف واو از اشباع ضمه متولد شده است پس این اسم مقدس
دلیل است بر وحدت مسمی و تسبیح ای برین مناسب نسبت لعرفی اسم اعظم با وحدانیت یکتا ✤
باشد تا موجب معانی میگردد شود چون دائره با حرف مستقیم التعالی یافت مضاف شد
محبوب شد ها و بانداء ای المحبوب تحیه یا ایها الذین آمنوا چون دائره بحرف علت که در نظر موج
نیاید متصل شد و مضاف شد محب گشت هو هو ندا المحب المحبوب پس ندای حضرت الهی
اهوم عاشقان کار افتاده را تا مدهوشان با آمد و ندای عاشقان بیاد داده مر حضرت عزت او را
تا بوک عزت وصل او دریابند هو آمد و در عالم عشق و شوق چون از طرفین بود یا هو در خور
است و علیم معتبر است نظم آنجا که زعشق یا ربی باشد ✤ لابد باشد که گفت کو ربی باشد
ور سکه ز شوق هست و هوئی باشد ✤ بی شبهه ز هر دو های هوئی باشد ✤ بدان ای عزیز
که اسم هو اشارتست بوجود ازلی و هستی لم یزلی موصوف باوصاف کمال و مقدس از نقایص
و زوال موجودی که اولیت او را ابتدا نباشد و هستی که دیمومیت او را انتها نباشد و این
اسم است که از سرادقات غیب در عالم ظهور آمده است چنانکه در سوره قل هو الله احد ظاهر است

هو اسم اعظم است و تجلی انوار او براهن از اخص خواص حضرت جلت ظاهر شود و چون این
اسم از اسما اشارت بود از برای زیادت بیان اسم الله بران ضم کن و هو الله شد تجلی
انوار الهیت بر ارواح خواص بود و چون انوار الهیت قاهر انوار عقول بشری بود برای
زیادت بیان اسم احد بران ضم کردند و تجلی انوار احدیت بر قلوب ارباب تحقیق بود و چون
انوار احدیت محرق انانیت بشریت بود برای زیادت بیان رحلا اسم صمد بر آن ضم کردند و تجلی
انوار صمدیت بر اشائخ اولیا بود و چون انوار صمدیت ماحی رسوم انسانست و صفات لم یلد و لم
یولد و لم یکن له کفوا احد برای زیادت بیان بران ضم کردند و تجلی انوار این صفات متعدد
مراضات خلق را در ربقه عبودیت آورد و همه را الیا او کارها بر درگاه الوهیت او رد همه را از نهانها
نظر بر هدایت افتاده و دائره های هو دیدند همه محیط هر چه از راه عبارت در سایر اسمای حسنی بود
از راه اشارت در آن دائره یافتند گفتند که این اسم اعظم اجل اسامی است چنانچه فاتحه
ام الکتاب است این اسم اعظم اسامی است بسر سخن باز آیم اسم هو دیباچه خطبه جلال
ذو الجلال است و فاتحه اوصاف کمالست ذاکر این اسم اگرچه صاحب نظر باشد و او را
از اسرار خبر باشد تجلیه سلطان هویت حضرت او و آله و حیران شود و در فنا فی عشق سرگردان
شود و او را از خود شعور نماند و در صفات او غیب و حضور نماند اشارت او از و بار و بود و نظر
شق وایا بر و بود لا اله الا الله محمد رسول الله یکی از اکابر طریقت فرمود یکی از رو نهان
بدیدم چون بدو رسیدم او را یافتم در بحر شهود غرق و بشهود مستغرق گفتم یا اسمک قال هو
گفتم من انت قال هو گفتم من این جئت قال هو گفتم اسلے این ترید قال هو گفتم مراد
از گفتن هو حضرت ذو الجلال تعالی است که ملکش لم یزل و لا یزالست فشقق شققه و جنبید
از وی آنفر جدا شد و جانش با استقبال رویت بادشاه حدیث خواجه عالم صلی الله علیه و سلم
چون سایح بحر نور شد از عالم خودی دور شد و با انوار محبوب مستور شد چون تلاطم امواج شهود
بر سر آمد سلطان عزت بدو ناظر شد و او بخود حاضر شد فریاد بر آورد اللهم اجعل فی قلبی نورا
و فی بصری نورا و فی سمعی نورا و فی فوقی نورا و فی تحتی نورا و فی امامی نورا و فی خلقی نورا
واجعلنی نورا و فی نوری گفت بیت سرتاپایم فدای سرتاپایت * یعنی در محمد اباد و جبرئیل ...

يعني يافته نميشود و در سوره الرحمن بشاهي و نار اسلے ما را در شهود نظر فرماي تا بستيم ازانكه
براق انوار جلال محرق شويم بر تو سبحات وجه كريم تو مشرف شويم پيش ازانكه بخود با تو در
مقصود رسيده شويم باشراق صفة جمال تو منور شويم اين معني سوزدار و ادراك را ذوق سليم بايد تا جمال
نمايد اي عزيز چنانكه بسے اسم هو از كيفيت منزه است و از بدايت و نهايت مقدس است
اسم هو از مخارج و بدايت و نهايت مقدس است و هنوز كس بدايت او در نيايد و به نهايت
او نرسد و اين صفت حضرت علت است كه اوليت او از بدايت منزه و آخريت او از نهايت
مقدس است و دائره ها سے هو چون حاصل شود و از بي بدايتي و بے نهايتي مخبر است از هويت
حضرت علت اي برادر با آنكه دائره هاي هو را بدايت و نهايت پديد نيست اما چون در نقش وے
نگاه كني هر جزوي از اجزاي دائره را صلاحيت بدايت دارد و همان جزو صلاحيت نهايت دارد
پس كلي آن دائره بحكم صلاحيت متضمن اوليت باشد و متضمن آخريت باشد بدين نسبت هم اول
باشد و هم آخر و بحقيقت اجتماع اوليت و آخريت در ماسوى الله تصور نتوان كرد بدين نسبت
اسم هو عين مسمى باشد و اين رمز بر هر كس پيدا نباشد **نظم** آن حلقه كه اول است و آخر
وان نقطه كه باطن است و ظاهر ∴ خواهي كه به بيني اسے نكو روی ∴ در حلقه ها نظر كن آخر
سر سخن باز آييم اي عزيز آنكه حرف هو مستخرج از حلق است و در اخلاق مساس نيست ليكن گوينده
اين حرف را بايد كه با عالم امكان پيوستگي نبود و سرمايه صبر شكستگي تا در عالم وحدت بار يابد
و از ممر اوقات احديت ديدار يابد اي عزيز در كلام عرب اسم كم از دو حرف نيامده است بدين
نسبت فرد مطلق را در عالم ما نامي نيست چون ارباب بصيرت معني احديت در حرف ها ديدند بدرك
دل بر و آوردند و گفتند كه اين حرف را معني اوست **بيت** حرفي كه مراد ما از او باشد
سر دار نظر ز حرف تا او باشد ∴ بدين نسبت اسم و مسمي هر دو يكي باشد و بي شبهتي و شكي
اي برادر حرف ها از ميان جان متصاعد ميشود و از مكامن اسرار بجهان اظهار مي آيد و او
از هيچ محلے جلوه و هيچ مكاني نزولے نمي باشد و لب و زبان را كه وكيل در سلطان دل
اند از وي را دان گفت آگاه نمي شوند از براي آنكه تا منكشفان اسرار احديت و متبصران
انوار صمديت را معلوم گردد كه چون اسم از تبديل و انتقال و تحويل بجمال مقدس بود

وهر آئینه معنی این اسم مقدس تمکین بیکان و از ترس بزبان مقدس بود و ذلک سر عزیز
انی برادر هو اسم اشارتست هر آئینه بذات مشارالیه باشد نه بجامس صفات او و این سر آن
معنی است که واصلان گفته اند که عشق بر ذات واقع شود نه بر صفات خصوصا ذاتی که کمال
او موقوف باشد زاید علی الذات نباشد و این معنی دقیق به نزد ارباب تحقیق دلیل است
بر تقدم ذات بر صفات نه تقدمی که موجب مغائره بود بل مقدمی که هست وحدت بود و سر التوحید
اسقاط الاضافات پدید آید ای برادر اسم هو آنست که اسم ذاتست مطلق نه معلوم و نه مشتق
انی برادر اسم مشتق از اشتراک غیر خالی نبود و آنچه از اشتراک غیر خالی نبود نیارد وحدت پدید
عالی نبود اسم معظم هو باتفاق عشاق مشتق نیست و جز دلیل بر وحدت مطلق نیست نیست
اسم معظم هو بود چون هو او بود و ذلک رمز لطیف ای برادر رمز مطلق آن بود که او را هیچ
چیز صفت نتوان کرد زیرا که وصف چیزی مقتضی مغایرت بود میان ذات موصوف و صفت بدلیل
استغنا موصوف از صفت و افتقار صفت بموصوف حاصل آنکه اخبار از چیزی تعین ذات
نتوان کرد بدین نسبت و درین معنی تعدد و کثرت بود و تعدد موجب نفی وحدت بود چون این معنی
عزیز در ذهن مقرر شود نتوان دانست که جمله اسماء مشتقه و اعلام قاصر اند از اخبار ذات بی کیفیت
حضرت مقدس او و اسم معظم هو مخبر است از حقیقت احدیت فرد مطلق و مظهر است مر حقیقت
صمدیت اله بر حق را قال بعض المشایخ من عرف معنی اسم هو لنسی ما سواه من الاسماء یعنی هر که
بر معنی فردیت او وقوف یابد نظرش بر عالم وحدت افتد و از کثرت و اضافت پرهیز دو دست
ذیل یکا یکی او زند چون از یکی بیکی ناظر شود واله و حیران گردد در وله و حیرت حق وجود او آن
بود که در بحر شهود غرق گردد و بفرد مطلق مستغرق گردد و او را درین مقام با هیبت از کجا پروا
یاد داشت اسامی ماند آری برادر هر که او را شناسد هر آئینه پی چونی شناسد و بی چون اشارت
محال بود و از بیچون عبارت ضلال بود و ذلک سر الا الله من احب شیئا اکثر ذکره نا
ست اما در بدایت عشق چون قدم در کوی گفت و گوی باشد باز چون بعالم رفته در دی
رسد البعد بهم عن الله اکثرهم ذکرا الله حال نمای مجاز عاشق از درد دل پیوسته میگوید
نظم گر عاقلی حدیث تو کم کنمی ٭ راه سر گفت و گو کم کنمی ٭ بس سوخته فراهم کنمی

برگفته بگریے و ماتم کنمی + عجب در منقبهای کار لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک
گفتن سر این معنی است انی لا استغفر الله کل یوم مائة مرة بود نه بار برای بود و نه نام یکبار
برای استغفار و ذلک سر ای برادر آنرا که در مقام تحمید فصاحت نماند او در مقام توحید
دم چون زند لا احصی ثناء علیک و الا الا ابد احسب مناجات الحبیب بادیه و یکلن لسان
العاشقین کلیل +

شیخ جلال الدین تبریزی قدس سره العزیز از اکمل مشایخ است
مناقب او از چند کتب مرقوم میشود

مشایخ چشت نوشته اند معلوم توان کرد در فوائد الفواد نقل از سلطان المشایخ میکند که
جلال الدین تبریزی مرید شیخ ابوسعید تبریزی بود و بعد از وفات بر در خدمت شیخ
شهاب الدین سهروردی افتاد خدمتها کرد که هیچ بنده و مریدی را میسر نشود گویند که
شیخ شهاب الدین سهروردی هر سال بسفر حج رفتی پیر شده بود و ضعیف تو شد که برای او
بدیدار اشتند چیزان بر مزاج او نبوده است شیخ جلال الدین تبریزی نوعی کرده بود که
دیگدانی و دیگی بر سر کرده می بردی و آتشی در آن کرده چنانچه سر او میسوزد تا چون شیخ طعام
طلبیدی طعام گرم پیش بردی وی با خواجه قطب الدین و شیخ بهاؤالدین صحبت داشته
ذکر او در کتب مشایخ چشت بسیار است و همدران زمان خواجه بدهلی تشریف آورده بود و شیخ
نجم الدین صغری شیخ الاسلام دهلی که قبر او برابر قبر مولانا برهان الدین بلخی است با او
نقاری پیدا کرد و او را بامری شنیع متهم ساخت و چنان انگیخت که او را بجانب بنگاله روان کردند
چون در بنگاله رسید یک روز بر آب لب گشته بود بر خواست و تجدید وضو میکرد و حاضران
را گفت بیایید تا بر جنازه شیخ الاسلام دهلی نماز کنم که او این ساعت نقل کرد و همچنان بود که بر زبان
او رفته بود بعد از آن که نماز کرد روی سوی حاضران آورد و گفت اگر شیخ الاسلام دهلی
ما را از شهر بیرون کرد شیخ ما او را از جهان بیرون کرد و هم در فوائد الفواد نقل از سلطان
المشایخ میکند که فرمود شیخ جلال الدین تبریزی قدس سره چون در دهلی آمد بعد از چند گاه
روان شد میگفت که چون من درین شهر آمدم زر خالص بودم این ساعت نقره ام تا

منقبت شیخ اوراد تبجیل

نقل میکنند که اندرانچه شیخ جلال الدین تبریزی در بداؤن رسید چند گاه هم درانجا
روزی در دهلیز خانه نشسته بود و مردی جغرات فروشی کوزه جغرات بر سر کرده پیش آن گذشت
این جغرات فروش از جماعه قطاع الطریق بود که در مواشی بداؤن می باشند چون نظر او بر روی
مبارک شیخ جلال الدین افتاد همه را دل لطیفه در وی او بگشت چون شیخ درو نیز بدید گفت در
دین محمد صلی الله علیه وسلم اینچنین مردان هم باشند بر فور ایمان آورد شیخ او را علی نام کرد
چون او مسلمان شد در خانه رفت و یک لک جیتل در خدمت آورد شیخ قبول کرد و فرمود که
این سیم را هم تو نگاهدار آنجا که خواهم گفت بمصرف رسانی نفع الجمله ازین سیم هر کس می بخشید
یکی را صد درم سفر میفرمود و یکی را پنجاه درم یکی را کم و یکی را بیش و هر کرا اندک فرمودی
پنج جیتل فرمودی اقل تصدق شیخ پنج جیتل بودی تا چند گاه بر آمدن آن سیم خرج شد
یک درم ماند ابن علی میگوید که در دل من گذشت که بر من یک درم بیش نمانده است و اقل
بخشش شیخ پنج درم است اگر کسی را چیزی خواهند فرمود من چه خواهم کرد همدرین اندیشه
بودم که سائلی بیامد و سوال کرد شیخ مرا گفت یک درم او را بده و همدرو می نقل است
که شیخ شهاب الدین سهروردی وقتی از سفر حج باز آمده بود و اهل بغداد بزیارت او آمدند
هر یکی خدمتی آورده واز نقد و جنس بسیار درین میان زالی بیامد گریبه از جای در کنه خود بگشاد
و یک درم پیش آورد شیخ شهاب الدین آن یک درم بستد بالای آن تحف و هدایا نهاد
آنگاه از حاضران هر که بود فرمود که شما را هر چه می باید از تحفه و خدمتی بر گیرید هر یکی بر چیزی خواستند
نقدی و صره و کالائی بر گرفتند شیخ جلال الدین تبریزی طیب الله ثراه حاضر بود
او را اشارت کرد تو هم چیزی بر گیر شیخ جلال الدین برخواست آن یک درم که آن زال
آورده بود بر گرفت شیخ شهاب الدین چون این بدید گفت این هم تو بردی چنین گویند
که شیخ جلال الدین تبریزی و شیخ بهاؤ الدین زکریا باهم سیاحت بسیار کرده اند تا وقتی
که بنشاپور که شیخ فرید الدین عطار از انجا بود رسیدند شیخ بهاؤ الدین را روش چنان بود
که چون بمنزل می رسید بعبادت مشغول میشد و شیخ جلال الدین بسیر شهر می بر آمد شیخ عطار
را او بدید که نشسته است محو انوار کمالات او شد چون بخوابگاه باز آمد با شیخ بهاؤ الدین گفت

که امروز شاه بازی را دیدم که از خود رفتم شیخ بهاء الدین فرمود که جمال باکمال پیر یاد نکردی گفت که با وجود او از هیچ چیز یاد نیامد از ان تاریخ باز درمیان شیخ جلال الدین و شیخ بهاء الدین

مفارقت افتاد

در فوائد الفواد نقل میکنند که شیخ جلال الدین تبریزی مکتوبی بشیخ بهاء الدین ذکریا رحمة الله علیه فرستاده است و در انجا نوشته من احب اتخاذ النار لم یفلح ابدا نوشته است که هر که دل بر صعب بند دهیچ سانچه عبد الدنیا در جوامع الکلم که از ملفوظات سید محمد گیسو دراز است می نویسد که شیخ فرید الدین قدس سره در کودکی بیشتر مشغول و مستغرق بودی تا آنکه او را مردم قاضی شهر دیوانه میگفتند باری شیخ جلال الدین دران منزل رسید پرسید انجا درویشی هست گفتند که کودکی هست دیوانه شکل که در مسجد جامع افتاده می باشد شیخ جلال الدین برای دیدن آو آمد و اناری بدست او داد او صایم بود آخر بخلق قسمت کردند یکدانه افتاده بود وقت افطار هم بدان دانه روزه بکشاد آن روز دید و ترقی بالا تر یافت با خود گفت که اگر آن تمام انار میخوردم چه دیدها می بود و چون بشیخ الاسلام قطب الدین پیوست این حکایت کرد شیخ فرمود بابا فرید هرچه بود همدران یکدانه بود برای تو داشته بودند در سیر الاولیاء می نویسد که اثناء آنکه میان شیخ فرید الدین و شیخ جلال الدین مکالمه میرفت شیخ فرید الدین نهایت جامه پاره داشت سر بارها دمیزد و شیخ بدامن پیراهن محل ازار پاره می پوشید شیخ جلال الدین دریافت فرمود که درویشی در غار با تعلیم مشغول بود هفت سال آزار در تن نداشت فوطه داشت خاطر جمع دار تا چه شود سلطان المشایخ میفرمود که شیخ جلال الدین ازین درویش مراد نفس خود داشت قبر شیخ جلال الدین تبریزی در بنگاله است

قدس الله تعالے سره العزیز

شیخ نظام الدین ابو المؤید قدس سره از مشاهیر بزرگان ست

در زمان سلطان شمس الدین معاصر خواجه قطب الدین قدس سره بود و شیخ نظام الدین اولیا نیز او را دیده است میر حسن در فوائد الفواد مے نویسد که بنده عرضه داشت کرد که شما در تذکیر او وقتی بوده اید فرمود که آری من دران ایام کودک بودم در که سعانی بمراد نبوده است

روزی در تذکیر او در آمدم او را دیدم بر در مسجد نعلین در پای داشت آنگاه از پای کشید و بدست
گرفت و در مسجد در آمد و دوگانه بگزارد من لبیک گفتن را در نماز به هیئت او دیدم هم دوگانه بارها است
بگذارد و پایان به [illegible] مقری بود که او را قاسم مقری گفتندی خوش‌خوان او آیتی بخواند بعد از آن
شیخ نظام الدین ابو المؤید آغاز کرد که بخط بابای خود نوشته دیده ام بشنو سخن دیگر نگفته
بود که این سخن در حاضران درگرفت همه در گریستند آنگاه این دو مصرع بگفت که بیت
در عشق تو بر تو نقد خواهم کرد + جان در غم تو زیر و زبر خواهم کرد + این بگفت و نعره‌ها
از خلق برآمد بعد از آن دوست بار همین دو مصرع بگفت آنگاه گفت ای مسلمانان دو مصرع دیگر
این است یاد نمی‌آید چکنم این سخن بر طریق عجز گفت چنانکه در همه جمع اثر کرد آنگاه قاسم مقری
آن دو مصرع یاد داد بیت پیدا [illegible] خاک در خواهم شد + بر عشق سری ز گور برخواهم کرد
این رباعی تمام بگفت و چه ذوق‌ها آمد شیخ نظام الدین ابو المؤید را شمس العارفین گویند شیخ
جمال کولوی که مقبره او در کول است از اولاد اوست رحمة الله علیهم + + بیت
شیخ برهان الدین محمود بن ابا الخیر اسعد البلخی رحمة الله علیه از اکابر علمای وقت
سلطان غیاث الدین بلبن بکمالیت موصوف بود و بوفور علم و دانش و وجد و سماع جامع بود میان
علوم شریعت و طریقت و بعالم شعر نیز نسبتی داشت و بعضی شعرها در [illegible] نیز از وی نقل
می‌کنند چنانکه این بیت بیت گر گرم عاشق شد رفت زیر بان عذاب + در لعل [illegible]
نباشد نیست + و مشارق حدیث را پیش مصنف [illegible] کرده بود و نقل است که می‌گفت
که من خورد بودم بقیاس شش ساله همراه پدر خود در راهی میرفتم و آوازه مولانا برهان الدین
مرغینانی صاحب هدایه در افتاد من پدر آنجا [illegible] قیام کرد [illegible] پدرم در کوچه دیگر رفت و مرا بگذاشت چون
کوکبه مولانا برهان الدین مرغینانی نزدیک رسید من پیش شدم سلام کردم و در من نظر کرد و
این سخن بگفت خدا مرا چنین [illegible] گویا که این کودک در روزگار خویش علامه عهد شود من این
سخن شنیدم و همچنان در رکاب او روان شدم باز مولانا برهان الدین مرغینانی فرمود که خدا
مرا چنین می‌گوید که این کودک چنان شود که پادشاهان بدر او آیند نقل است
که او با [illegible] گفت [illegible] در حال مرا از [illegible] کبیره [illegible]

وشهید شدند بسیاری از مسلمانان و بهان روز بسعادت شهادت رسیدند و شیخ محمد ترک نیز
بعد ازان روز شهید شد اکثر شهدا بر لب آن حوض دفن کردند و مسکن مالوف خود مدفن یافت

شیخ ترک بیابانی گویند وی از مریدان شیخ شهاب الدین سهروردی
است و الله اعلم و از احوال چیزی مشخص نشده است که نوشتن را شاید قبر او نزدیک بقلعه
دهلی است جانب فیروزآباد رحمة الله علیه رحمة واسعة والله اعلم بالصواب

شیخ شناسی رحمة الله علیه ورد او بعد قاضی حمید الدین ناگوری بود
او را شاهی روشن ضمیر گفتندی در آنچه او را خرقه داد بخدمت شیخ محمود موئینه دوز فرستاد
و گفت ما امروز این کار کرده ایم که شاهی را خرقه دادیم ترا این معنی پسندیده می افتد شیخ محمود
گفت هر چیز که شما کنید پسندیده باشد آورده اند که روزی یاران او در آفتاب ایستاده بودند
چنانکه عرق از ایشان چکیدن گرفت دران حال خواجه شاهی فرمود که حجام را بخوانید گفتند
چه خواهی کرد گفت آن قدر خونی که از یاران من میرود بگویم که تا خون من نگشاید و خیر
خیر المجالس تمام این قصه را نقل میکند میگوید وقتی یاران او را بیرون بردند و شیر برنج
بخشیدند چون طعام کشیدند شیخ دران طعام نظر کرد و گفت درین طعام خیانت رفته است ناخوانیم
خورد یاران حیران ماندند و گفتند میان ما کس خیانت نکرده است دو نفر باز که ایشان شیر برنج
پخته بودند پیش آمدند و گفتند شیر جوش بر آورده بود و کف سیر بخت او بدی نبود که در آن کنم
بر زمین افتاد و گفتیم بر زمین بریزد آن به یا ما بخوریم بضرورت خوردیم گفت پیش از آنکه طعام
پیش یاران نهاده شد هر که بخورد خیانت کرده باشد عذر ایشان مسموع نیفتاد و ایشان شرمنده
شدند و هوای تابستان بود و عرق از ایشان ریزان شد فرمود بخشیدم باید که بار دیگر این نوع
نباشد بعده حجام را طلبید و گفت ان قدر عرق که از یاران من رفته است خون من بر زمین بریزد
شیخ نظام الدین فرمود که محبت همچنین که خون خود ریختن فرمود و رعایت ادب آنچنانکه
عذر ایشان مسموع نداشت **نقل است** که وقتی شیخ نظام الدین ابو المؤید را رحمة الله علیه
رحمتی شد شیخ شاهی موی تاب را طلبید و گفت همتی به بند و تا این زحمت من بصحت مبدل شود
و خواجه شاهی عذر خواست که شما بزرگید امیعنی را از من می طلبید من مرد بازاری ام با من

از این نادری چه گویند شیخ نظام الدین عذر نمی داشت گفت البته ترا جماعی یاد کرده و نسبت
با بیست تا من صحبت یابم گفت پلاو دو بار مرا بخوانید یکی را اشرف لقب بود مردی صالح و در
فنا طی بود بر دو را طلبیدند خواجه شاهی با ایشان گفت که شیخ نظام الدین مرا چنین
کاری فرموده است اکنون شما با من یار باشید از سر شیخ تا سینه من و اهم اعضای
از پیشتا یک پایی یکی و اندر تا یک پایی دیگر دیگری فی الجمله هر سه مشغول شدند همت
شیخ نظام الدین الوحید بسبب بدل شد شیخ بدر الدین موی تاب رحمة الله علیه برادر شیخ شاهی
موی تاب است وی تو بیت شیخ شاهی پیش خواجه قطب الدین رفت فرمود با شیخ بدر الدین صاحب
ولایت قبر او پس پشت نمازگاه شمسی است که در بداون است رحمة الله علیه خواجه محمود
موینه دوز رحمة الله علیه مرید قاضی حمید الدین ناگوری است از صاحبان و معتقدان خواجه
قطب الدین است ذکر او در ملفوظات خواجه بسیار است مقبره او در جوار روضه خواجه است
بیرون دری که بجانب حوض شمسی راه دارد هر کرا مهمی باشد سنگی از روضه او برداشته در
گوشه او نهند چون حاجت بر آید بوزن آن سنگ شکر بخش کند رحمة الله علیه مولانا مجد الدین
حاجی رحمة الله تعالی و تقدس علیه از ملفوظات مشائخ آنچه دیده ایم هیچ جا ذکر او و ذکر چیزی
از احوال او نیافته ایم ولیکن از بعضی بزرگان شنیده ایم که وی بزرگ بود و تعلق بسلسله سهروردیه
داشت مرید شیخ شهاب الدین سهروردی است قدس سره دوازده حج گذارد و آخر بدهلی
آمد سلطان شمس الدین التمش انار الله برهانه او را صدر ولایت خویش ساخت و او را
چون تا دو سال ضبط مهمات این منصب بر وجه اتم نمود و بتقی پرسید و منضبط ساخت الحاح
نمود که دیگر فقیر را معذور دارند و بخشند و سلطان شمس الدین التماس او را مبذول داشت
و از منصب صدارت او را خلاص کرد در ایام تشریق که ایام اکل و شرب و ایام ضیافة الله است
خلق این دیار بمقام خواجه قطب الدین جمع شوند و این اجتماع را ختم مولانا مجد حاجی نام کنند
والله اعلم بالصواب شاه خضر رح مشرب قلندریه داشت اصل او از ولایت روم است
کرامات و خوارق عادات بسیار از وی بوجود می آمد هر چند که رسم انابت و بیعت از وی
بظهور نیامده بود چون بهندوستان تشریف آورد در زمان شیخ الاسلام خواجه قطب الدین

بختیار اوشی بصد رجبات بود توجه انابت بخدمت او آورد و خواجه کلاه و خرقه را اتمم بمنزل او فرستاد
و رخصت کرد بعد از آن او را بجانب جونپور اتفاق سفر افتاد و چون در شهر شیخپور رسید بشاه قطب الدین
او مرید شد شاه خضر بعد از عطای خلافت شاه قطب متوجه روم شد و الآن در هندوستان
سلسلهء پاست سلسله او قلندریه چشتیه است رحمة الله علیه شیخ بدر الدین غزنوی رحمه خلیفه خواجه
قطب الدین بختیار اوشی است از اهل سماع بود مشایخ روزگار بر بزرگی او معترف بودند و تذکیر گفتی
سخن گیرا داشت بیشتر سخن از محبت گفتی شیخ فرید الدین گنج شکر در مجلس تذکیر او بسیار حاضر شدی
از غزنین اول بلاهور آمد بعد از آن بدهلی رسید و مرید خواجه شد در سیر الاولیا نقل از سلطان المشایخ
میکنند که شیخ بدر الدین غزنوی را با خضر ملاقات بود و وقتی پدر او در گفت که اگر خضر را بمن بنمایی
نیکو باشد روزی در مسجدی تذکیر میگفت شخصی در جای بلند دورتر از مردم نشسته بود شیخ بدر الدین
به پدر اشارت کرد که خضر آنست پدر گفت بعد از تذکیر او را دریابم چون تذکیر تمام شد خضر از انجا
گم بود و غایب شد سلطان المشایخ میفرماید که من از شیخ بدر الدین شنیدم که میگفت خواجه قطب الدین
قدس سره این دو بیت بسیار گفتی نظم سودا ئیتو اندر دل دیوانه ماست ؛ هر چه آن نه
حدیث تست افسانه ماست ؛ بیگانه که از تو گفت آن خویش منست ؛ خویشی که نه گفت از تو
بیگانه ماست ؛ و هم وی میفرماید که شیخ بدر الدین غزنوی در عمر بزرگ بود و مسن شده بود
گفتند شیخ پیر شده است چه مشکل برقصد گفت شیخ نه برقصد عشق میرقصد هر کرا عشق است او را
رقص است و هم وی میفرماید که شیخ بدر الدین از پیری جنبیدن نتوانستی چون سماع شنیدی
چنان رقصیدی گویی کودک ده ساله میرقصد قبر او در بیابان قریب قبر خواجه بیست قدس الله
سره رحمة واسعة خواجه بیست قبری است بالاتر از قبر خواجه قطب الدین در جانب شمال او را
قبر خواجه بیست گویند و گویند که دفن وی پیش از مقبره خواجه است در اوایل فتح دهلی و لیکن از
احوال ایشان چیزی معلوم نشده است و الله اعلم مولانا ناصح الدین رحمة الله علیه
قاضی حمید الدین است و صاحب سجاده او در سیر الاولیا نقل از سلطان المشایخ می آرد
مردی بود که او را عزیزیها بسیار گفتند از بداون بدهلی آمده بود بخدمت مولانا ناصح الدین جد
قاضی حمید الدین ناگوری رحمة الله علیهما آمد تا خرقه درخواهد همبرین نیت جمعی که دید عرض

سلطان

سلطان الجمعی از درویشان آنجا حاضر شدند درین اثنا آن مرد که در طلب خرقه آمده بود چون حوض
سلطان الهند را دید گفت این سهل حوضی است حوض شاعر که دریا اوست نه ازین حوض است
محمد کبیر حاضر بود چون این را شنید بمولانا ناصح الدین گفت که او را خرقه ندهی که کذاب است
شیخ فخر الدین بن خواجه معین الدین بزرگ بسبب زراعت مشغول بود و بموضع ماندل که قریب
باجمیر است اجا ساخت و آنچه در ملفوظات مشائخ چشتیه است که فرزندان خواجه را دیهی جای
بود و حاکم مزاحمت میکرد و خواجه بتقریب آن در دهلی تشریف آورد همین شیخ فخر الدین است
وی بعد از بیست سال در عهد حیات بود و در قصبه سروار که شانزده کروه از اجمیر است وفات یافت
نزدیک حوض قصبه سروار مدفن اوست رحمة الله علیه و قدس الله سره العزیز شیخ فخر الحق
و الملة و الدین قدس الله سره العزیز خلیفه خواجه بزرگ قطب الدین است و از خواجه بزرگ
معین الدین و الحق نیز نعمت یافته از اعیان اولیا و ارکان این طایفه بغایت ریاضت و
مجاهده و فقر و تجرید داشت در کشف و کرامت آیتی بود در ذوق و محبت علامتی همیشه در ستر
و اخفا میکوشید و خود را از چشم خلق میپوشید از شهری بشهری میگشت و اقامت در مقام
اجودهن که مردم وی درشت خوی و ظاهر پرست و منکر درویشان بودند آمد و گفت این محل
بودن است آنجا ساکن شد و هرگز آنجا کسی از حال وی خبر نرسید بیرون قصبه درختان کریر
بودند یک درخت بود انبوه زیر آن درخت با حق تعالی مشغول بودی و بیشتر اوقات در مسجد جامع
مشغول بودی آنجا او را فرزندان شدند فاقها میکشیدند و محنتها و شدتها می دیدند عاقبت چون
برهان قوی داشت پوشیده نماند نقلست که وقتی جامهٔ او بسیار پاره شده بود مردی پیراهنی پیش
او آورد و آنرا پوشید در حال از تن برکشید و شیخ نجیب الدین متوکل را داد و فرمود من ذوقی که
دران جامه داشتم درین جامه نیافتم نقلست که بیشتر افطار او بشربت بودی قدحی از شربت
بیاوردندی و قدری مویز دران کردندی از آن شربت مقدار نصف بلکه دو ثلث بر حاضران
قسمت کردی و مقدار ثلث ماندی خود یکبار بخوردی از بقیهٔ آن هم کسی را که خواستی نصیب کردی
بعده مائده پیش آوردندی و در آنجا از هر لون طعام بودی مردم میخوردند و خود نخوردی مگر باز
وقت افطار روز دیگر و در وقت استراحت گاهی که بران روزانه بنشستی همانرا بستر می ساخت

چنانکه آن کلیم بابا پان نیز رسید از شیخ نظام الدین اولیا قدس الله سره نقلست که میفرمود
که شیخ فرید الدین بیشتر نان زنبیل خوردی البته وقت افطار یک دو پرکاله نان زنبیل پیش او
بودی از شیخ نصیر الدین محمود قدس سره نقلست سالها بخدمت شیخ فرید الدین زنبیل گردانیده
اند و شیخ نظام الدین بارها فرموده که دران شب که دیگدان کل کرید در خانه شیخ سیر نمی خوردیم
مادر روز عید بودی و آن رایگان بودی یاری بچیده می آورد و همه میخوردند اما چون فوت
و باید دیگر پیر نبود زنبیل میگردانیدند بعده فرمود که در خدمت شیخ نظام الدین هم سالها زنبیل
گردانیده اند بعده فرمود این چنین خورده اند آنگاه بجائی رسیده اند نقلست که وقتی بر آن
شیخ خادم یک دانگ را نمک وام کرد چون بوقت افطار طعام پیش برد شیخ بنور باطن دریافت
و فرمود درین طعام بوی تصرف می آید روا نباشد که من این طعام بخورم نقلست که وقتی
یکی از مریدان بخدمت او آمد و گفت ای خواجه امروز فلان پسر بسبب گرسنگی بمرض هلاک
رسیده است شیخ سر بالا کرد و فرمود مسعود بنده چه کند اگر تقدیر حق در آید و از جهان بیرون
رستنی دریای او بیاید و بیرون افگنند نقلست که چون وی خواست که مجاهده پیش گیرد در ابتدا
بخدمت خواجه قطب الدین عرض کرد خواجه فرمود طی کن وی طی کرد تا سه روز چیزی نخورد
سوم روز وقت افطار شخصی چند نان پیش او آورد دانست که از غیب است بدان افطار
کرد و درون شیخ آشوب بشتافت و تمام بیرون انداخت این معنی بخدمت پیر عرضه کرد و فرمود
بعد از سه روز از طعام خماری افطار کردی اما عنایت باری درباب تو کارگر شد که آن طعام
بر معده تو جای نیافت حالا بد و سه روز دیگر طی کن و آنچه از غیب برسد بدان افطار کن
سه روز دیگر طی کرد چون وقت افطار شد هیچ طعامی پیدا نشد تا یکپاس شب بگذشت
ضعف غالب شد نفس از حرارت سوختن گرفت دست مبارک جانب زمین فراز کرد چند
سنگریزه از زمین برداشت و در دهان انداخت آن سنگریزه در دهان او شکر گشت
چون این حال معاینه کرد با خود گفت این معنی نباید که از مکر باشد از دهن بیرون انداخت
باز همچنان مشغول حق گشت تا نیم شب گذشت ضعف غالب تر شد چند سنگریزه از زمین
برداشت آن نیز شکر شد همچنین تا سه بار این کرامت معاینه کرد پس بتحقیق دانست که

این معنی از حق است چون روز شد بخدمت خواجه قطب الدین رفت و فرمود که نیکو کردی که
بدان افطار کردی که آن از غیب بود بر دهم چون شکر شیرین خواهی بود و آخر از آن روز گنج شکر خواندند
همچنین است در سیر الاولیاء و در باب تسمیه او شکر گنج غیر این چیزی دیگر مشهور است میگویند
سوداگری شکر بار کرده میرفت خواجه از وی شکر طلبید سوداگر گفت که این نه شکر است
این نمک است خواجه گفت نمک باشد سوداگر چون بار را کشاد همه نمک برآمد پیش شیخ آمد
و عذر خواهی نمود و عرضداشت کرد که دعا کنید که این نمک شکر گردد فرمود شکر گردد همانا
همچنین شد آن که با وجود علو منصب جاه و جلال زیاده از هر چه توان تصور نمود در سلوک
طریقه درویشان و اقتدا و صحبت ایشان وجود تواضع و رعایت طریقه التعظیم لامر الله والشفقة
علی خلق الله اتصافی کامل و توفیقی شامل داشت و مصدوق عاش سعیدا و مات شهیدا بود مضمون
این قضیه را نظم کرده و گفته است کان نمک جهان شکر شیخ بحر و بر چون آن کز شکر نمک
کند او ز نمک شکر ایضاً کان نمک و گنج شکر فرید گنج شکر از کان نمک کرد پدید در کان نمک
گرد نظر گشت شکر شیرین از این کرامتی کس نشنید بعد از آن در چاه مسجد جامع که در مقام اچه
است چله معکوس کشید تا چهل روز هر شب در آن چاه او را بر رسنی که بر آن چاه بود می آویختند
و چون روز میشد بیرونش می آوردند از شیخ نظام الدین اولیا نقلست که دانشمندی بود
ضیاء الدین نام و زیر مناره درس گفتی از وی شنیدم که وقتی بخدمت شیخ فرید الدین رسیدم
و من غیر علم خلاف چیزی نه دانستم و در خاطر من گذشت که اگر شیخ مرا از علومی پرسد که من ندانم
چه جواب گویم این اندیشه در دل من بود ناگاه از من پرسید که تنقیح مناط چه باشد و تنقیح مناط
مسئله ایست از مسائل علم خلاف من خوش شدم و در بیان آن شروع کردم و نفی
و اثباتی که در آن حسبی است برادر گفتم وفات او پنجم ماه محرم سنه اربع و ستین و ستمایه و عمر
شریفش نود و پنج سال نقل است که شب پنجم محرم زحمت بروی غالب شد نماز خفتن بجماعت
گذارده بیهوش گشت و ساعتی شد که بعد از آن بهوش باز آمد پرسید که نماز خفتن گذارده ام
گفتند آری گفت یکبار دیگر بگذاریم که داند که چه شود دوم کرت نماز بگذارد و باز بیهوش شد
و این بار بیهوشی بیشتر بود باز بهوش آمد پرسید که نماز خفتن گذارده ام گفتند دو بار گذارده اید

گفت یکبار دیگر بگذاریم که داند که چه شود سوم کرت هم بگذارد و بعد از آن فرمود یا حی یا قیوم
و جان بحق تسلیم کرده و بعضی از ملفوظات گنج شکر که شیخ نظام الدین اولیاء یافته اند مکتوب
میگردد فرمود چهار چیز از چهار صد پیر طبقات سوال کردند همه یک جواب فرمودند من اعقل الناس
تارک الدنیا ومن اکیس الناس الذی لا یغتر بشیء من اغنی الناس القانع ومن افقر الناس
تارک القناعة فرمود ان الله یستحیی من عبده ان یرفع الیه یدیه ویردهما خائبین فرمود اگر هست
غم نیست و اگر نیست غم نیست فرمود در روزگار نامرادی شب معراج مردانست فرمود کار کرم جوانمردا
سخن سر مردان نباید گذاشت فرمود شیخ الاسلام جلال الدین نور الله مرقده گفته است
الکلام مسکر القلوب زان اول الکلام و آخره ان کان الله فتکلم والا فاسکت فرمود چون فقیر
جامه پوشد چنان پندارد که کفن می پوشد فرمود آن نما که باشی ورنه باز نما چنانچه باشی
فرمود جذبة من جذبات الحق خیر من عبادة الثقلین فرمود قال علیه السلام طوبی لمن شغله
عیبه عن عیوب الناس فرمود الصوفی لیصفو به کل شیء ولا یکدره شیء فرمود لوازم تم بلوغ
درجة الاولیاء فعلیکم بعدم الالتفات الی ابناء الملوک فرمود نظم دوشینه شبم دل حزینم بگرفت
و اندیشه یار نازنینم بگرفت گفتم بسر و دیده روم بر در تو اشکم بدوید و آستینم بگرفت
نقلست که در پیش او در باب اباحت و حرمت سماع که دران اختلاف علماست گفتند فرمود
سبحان الله یکی سوخت و خاکستر شد و دیگری هنوز در اختلافست الآفة فی التدبیر
والسلامة فی التسلیم فرمود العلماء اشراف الناس والفقراء اشرف الاشراف فرمود الفقراء بین
العلماء کالبدر بین کواکب السماء فرمود ارذل الناس من اشتغل بالاکل واللباس نقلست
که مردی بخدمت شیخ فرید الدین قدس سره عرضداشت کرد بجانب سلطان غیاث الدین
بلبن سپارش نامه بنویسد شیخ قلم آورد بشیخ الاسلام نوشت رفعت قصته الی الله ثم الیک
فان اعطیته شیئا فالمعطی هو الله وانت المشکور وان لم تعط شیئا فالمانع هو الله وانت
المعذور شیخ نظام الحق والدین محمد بدایونی قدس الله سره العزیز خلیفه شیخ فرید الحق والدین است
نام او محمد بن احمد بن علی البخاری است و لقب او سلطان المشائخ نظام الدین اولیاء است
وی از محبوبان و مقربان درگاه الهیست دیار هندوستان مملوست از آثار برکات او جد او خواجه علی بخاری

وجیه الدین او خواجه عزت هردو از بخارا آمدند و مدتی در لاهور بوده بعد ازان در بداؤن
آمده سکونت ساختند و پدر او خواجه احمد در صغرسن او بسرا در رفت و هم در سواد بداؤن
مدفن یافت شیخ نظام الدین چون قدری بزرگ شد والدهٔ او او را در مکتب انداخت کلام الله
بخواند و کتابها خواندن گرفت و هم در ایام صغر که عمر شریفش قریب به دوازده سال بود کتاب
لغت میخواند مردی که او را ابوبکر قوال گفتندی بخدمت استاد او از ملتان آمد و حکایت کرد
که من پیش شیخ بهاؤ الدین زکریا قدس سره سماع گفته ام این قول میگفتم لقد لسعت حیة الهوی
کبدی مصراع دوم یاد نه آمد شیخ یاد داد بعده مناقب شیخ بهاؤ الدین گفتن گرفت که آنجا
ذکر چنین و تسبیح چنین تا بزرگان که آس میکنند هم ذکر میگویند این و مانند این بسیار گفت اینها هیچ
در دل او ننشست بعد ازان حکایت کرد که از آنجا در اجودهن آمدم شاهی دیدم چنین و چنان
بسماع این کلمات در دل او محبتی و ارادتی پیدا شد که خود رفت از انگاه باز تخم محبت
شیخ فرید الدین در زمین سینه او نشست روز بروز تسقیه و ترتیب می یافت در نشستن و
برخاستن و خوردن و خفتن ذکر شیخ فرید الدین میکرد بعد ازان بتحصیل علم مشغول شد و اصول
حاصل کرد و مقامات حریری را پیش شمس الملک که صدر ولایت بود تلمذ کرد و یاد گرفت و علم
حدیث خواند و او را طالب علمان نظام الدین بحاث گفتندی بعد ازان شوق ارادت
شیخ فرید الدین با جودهن برد و در آن زمان بیست ساله بود و شش سپاره قرآن پیش
شیخ فرید الدین تجوید کرد و شش باب از عوارف نیز سبق کرد و تمهید ابو شکور سلمی بعضی بابها
دیگر نیز پیش شیخ خواند نقلست که وی فرمود چون سعادت پایبوس شیخ فرید الدین حاصل
کردم نخستین سخنی در دم که از شیخ شنیدم این بود که خواند ای آتش فراقت دلها کباب کرده
سیلاب اشتیاقت جانها خراب کرده * بعد ازان خواستم که شرح اشتیاق خدمت ایشان
باز نمایم دهشت حضور شیخ غلبه کرد همین قدر گفتم که اشتیاق پای بوس عظیم غالب بود چون
اثر دهشت در من مشاهده کرد فرمود لکل داخل دهشة همان روز بخدمت شیخ بیعت
کردم و عرضه داشت کردم فرمان چیست ترک تعلم کنم و باوراد و نوافل مشغول شوم فرمود
ما کسی را از تعلم منع نکنیم ان هم کن این هم کن تا غالب کدام آید درویش را قدری علم باید

بعده با لقب خلافت مشرف شد و بدهلی آمد و تا شیخ در قید حیات بود سه بار بخدمت او رفت
و در وقت رحلت شیخ حاضر نبود چنانکه شیخ فرید الدین در وقت رحلت خواجه قطب الدین
و خواجه قطب الدین در وقت سفر خواجه بزرگ معین الدین قدس الله اسرارهم حاضر نبودند
و در دهلی باشارت غیبی در غیاث پور که الآن خانقاه او در آنجا است سکونت کرد نقل است
که روزی بسفر بود و در آنگاه که معز الدین کیقباد در آنجا شهر نو بنا کرد و خلق آنجا بر من انبوه شدند و
آمد و شد ملوک و امرا و سایر مردم بسیار شد با خود گفتم که از اینجا هم جا باید رفت در این اندیشه
بودم که همان روز نماز دیگر جوانی در آمد صاحب حسن بغایت نحیف اول سخنی که با من گفت
این بود بیت آن روز که مه شدی نمی دانستی ٭ کانگشت نمای عالمی خواهی شد
بعد از آن این سخن گفت که اول باری مشهور نباید شد چون این کس مشهور شد باید که
چنان شود که فردای قیامت از رسول الله صلی الله علیه وسلم شرمنده نماند آنگاه
گفت چه وقت و چه حوصله باشد که از خلق گوشه گیرند و بحق مشغول باشند حوصله آن باشد
که با وجود خلق مشغول حق باشد چون این سخن با تمام کرد قدری طعام پیش آوردم نخورد
من همان زمان نیت کردم که همین جا خواهم بود چون این نیت کردم قدری از آن
بخورد و برفت بعد از آن او را ندیدم چون نیت اقامت او درست شد حق تعالی او را قبول
تمام داد و خاص و عام را بوی رجوع شد و ابواب فتوح بر وی مفتوح گشت و عالمی از موائد
احسان و انعام او فوائد بر گرفتند و او خود بریاضت و مجاهده می بود گویند که در آخر عمر که سن
شریفش از هشتاد متجاوز شده بود بغایت مجاهده پیش گرفته بود و صوم دوام داشتی و بوقت
افطار اندک چیزی می چشیدی و طعامی که وقت سحر می بردند اکثر چنان بودی که نخوردی خادم
عرضه داشت کردی مخدوم وقت افطار طعام کم میخورد و اگر از طعام سحر اندک تناول نکنند
حال چه شود ضعف قوت گیرد درین محل بگریستی و گفتی که چندین مسکینان و درویشان
در کنجها مساجد و دوکانها گرسنه و فاقه زده افتاده اند این طعام در حلق من چگونه فرو رود
همچنان طعام از پیش بر میداشتند نقل است که می گفت وقتی با شیخ خود در کشتی همراه بودم
شیخ مرا پیش طلبید و فرمود بیا ترا چیزی بگویم چون بدهلی بروی در مجاهده باشی بیکار بودن

هیچ نیت روزه داشتن همی را هست و اعمال دیگر چون نماز و حج همی راه و وقتی دیگر کسے موقوف
سن از خدا خواسته ام که هرچه تو از خدا تعالی بخواهی بیابے وقتی دیگر فرمود از برای تو قدری
دنیا نیز خواسته ام و در وقت خلافت فرمود مجاهده باید کرد برای استعداد در او وقت دیگر در
حجره سر برهنه کرده کشیده مبارک متغیر شده میگشت و این بیت میگفت بیت خواهم
که همیشه در وفای تو زیم * خاکی شوم و بزیر پائی تو زیم * مقصود من خسته ز کونین توئی
از بهر تو میرم و برای تو زیم * چون این بیت تمام کرد سر بسجده نهاد چند کرت مثل این دیدم
در سجده در رفتم سر در قدم شیخ نهادم فرمود بخواه چه میخواهی من چیزی دینی خواستم شیخ
مرا بخشید بعده پشیمان شدم که چرا نخواستم که در سماع بمیرم **نقل است** که وی شب تنها
در حجره بودی و در بستی و تمام شب در راز و نیاز بودے چون روز شدی هر کرا نظر بر جمال او
افتادی القصور کردے که مستی طافح است و از پس بیداری شب چشمهاء مبارک او سرخ
بودی گویند که امیر خسرو این بیت در وصف پیر بے نظیر خود گفته است **بیت** تو شبانه
می نمائی به بری که بودی امشب * که هنوز چشم مستت اثر خمار دارد * که وی فرمود
مراد از واقع کتابے و اوند در ان مسطور بود تا تو اسے راحتی بدلے میرسان که دل مومن محل
ظهور ربوبیت است و میفرمود که در بازار قیامت هیچ کالائی را آنچنان رواج نخواهد بود که دریافت
دلها را **نقل است** که وقتی در قیلوله بود درویشے آمد آنرا باز گردانیدند شیخ فریدالدین
را در خواب دید که میفرماید اگر در خانه چیزی نیست حسن رعایت آینده واجب است این
از کجا آمده است که چنین خسته دل باز گرد و چون بیدار شد ازین حال تفحص نمود بران شخص که
آن درویش را باز گردانیده بود تفت شد که خدمت شیخ را در غضب دیده ام و مرا عتاب میکند
بعده اگر از قیلوله بیدار شدی همین دو سخن پرسیدی یکی آنکه سایه برگشته است و دوم
آنکه آینده آمده است **نقل است** که وقتی چند کس قصد ملازمت او کردند هر یک بر سبیل
تحفه چیزی می خریدند دران میان متعلمے بود گفت این هدایا مختلف بکجا پیش شیخ خواهند نهاد خادم
هدایا بر داشت او قدری خاک راه بر داشت و در کاغذی پیچید چون بخدمت او رسید
هر کس چیزی پیش نهاد و آن متعلم کاغذ پاره پیچیده را نیز نهاد خادم آن هدایا بر داشتن گرفت

خواست کہ آن کاغذ را نیز بدارد فرمود کہ این را ہمین جا بگذار کہ این سر بہ تشریف خاص
برای چیشم ماست آن شغل ثابت شد شیخ او را بہ تشریف خاص مشرف گردانید و او را مستظہر کرد
کہ اگر او را با تیمو یا نسفے حاجت باشد ما را بگوی نقل است کہ شخصی از قصبہ خود بقصد
زیارت او می آمد در اثنای راہ گذر او بر قصبہ بوندی افتاد در انجا شیخی بود کہ او را شیخ بوندی
می گفتند بدیدن او رفت پرسید کہ کجا خواہی رفت گفت بخدمت شیخ نظام الدین گفت
شیخ نظام الدین را سلام ما برسانی و بگوئی کہ ہر شب جمعہ در کعبہ ملاقات میکنم چون بخدمت
شیخ رسید عرض کرد کہ در قصبہ بوندی درویشی است سلام رسانیدہ است و این سخن گفتہ
شیخ منغص شد فرمود کہ او درویشی عزیز است ولیکن زبان بر خود ندارد نقل است
کہ یک باری سلطان علاء الدین بقصد امتحان بخدمت او فصلے چند در پرداخت امور مملکت
نوشت و یک فصل بدین مضمون بود کہ چون بندگی شیخ مخدوم عالمیان است و در دین و دنیا
ہر کرا حاجتے است از خدمت او بر می آید و حق تعالے زمام مملکت دنیا بدست ما دادہ است
ما را باید کہ ہر کاری و مصلحتی کہ در مملکت پیش آید بندگی شیخ را عرض داریم تا آنچہ خیریت
مملکت و صلاح ما در آن باشد اعلام فرمایند بنا برین مقدمہ فصلی چند درین باب
نوشتہ بخدمت فرستادہ شدہ است آنچہ دران خیریت باشند زیر ہر حدیثی بنویسند تا ما آنرا
بپرداخت برسانیم و این کاغذ را بدست خضر خان داد کہ از جملہ پسران محبوب تر بود و
مرید شیخ بود داد و بخدمت شیخ فرستاد چون خضر خان آن کاغذ را بدست شیخ داد مطالعہ
نفرمود و حاضران مجلس را گفت کہ فاتحہ بخوانیم بعدہ فرمود کہ درویشان را با کار پادشاہان
چہ کار من درویشم و از شہر گوشہ گرفتہ ام و بدعاگوئی پادشاہان و مسلمانان مشغولم
اگر بسبب انجمنی پادشاہ بعد ازان چیزی مرا بگوید از اینجا ہم بروم ارض اللہ واسعۃ
چون این خبر بسلطان علاء الدین رسید خوشحال شد و معتقد گشت و التماس کرد کہ اگر
قبول فرمایند من بخدمت شیخ بیایم شیخ فرمود آمدن حاجت نیست من بدعای غیب مشغولم
و دعای غیب را اثرہاست سلطان علاء الدین باز بجہت ملاقات الحاح کرد شیخ فرمود فرستاد
کہ خانۂ این ضعیف دو در دارد اگر پادشاہ از یک در درآید من از در دیگر بیرون روم نقل است

که شخصی در مجلس او تقریر کرد که فلان موضع یاران شما جمعیتی کرده اند و مزامیر در میان آ[ورده اند]
فرمود من منع کرده ام که مزامیر و محرمات در میان نباشد نیکو نکرده اند درین باب بسیار
غلو کرده فرمود و میفرمود شیخ اوحد الدین کرمانی بر شیخ شهاب الدین آمد شیخ مصلای
خود پیچیده در زیر زانو نهاد و این معنی پیش مشایخ غایت تعظیم باشد چون شب در آمد
شیخ اوحد الدین سماع طلبید شیخ شهاب الدین قوالان را طلبید و مقام سماع طلب کرد
و خود بگوشه رفت و بطاعت و ذکر مشغول شد محرر سطور گوید عفی الله عنه این حکایت
منافات دارد با آنچه در نفحات الانس آورده اند که اگر ذکر شیخ اوحد الدین نزد شیخ
شهاب الدین میکردند میفرمود نام آن مبتدع پیش من نبرید شیخ رکن الدین علاء الدوله
می فرماید که این خبر صحیح است مگر اکثر اوقات مختلف باشد والله اعلم **نقل است**
که وقتی شخصی رقعه نوشت که خط او بغایت مغشوش بود و بدست شیخ داد شیخ را در مطالعه او
درنگی واقع شد فرمود مولانا این خط شماست مولانا بمعذرت پیش آمد و گفت آری
مخدوم خط بنده طبعی است شیخ تبسم نمود و گفت زهی طبع **نقل است** که وی پیش از
رحلت چهل روز طعام نچشید و در آخر وقت که از عالم میرفت میگفت که وقت نماز شده است
و من نماز گذارده ام اگر میگفتند که شما نماز گذارده اید میفرمود که بار دیگر بگذاریم هر نماز را
مکرر میگذارد و میفرمود میرویم میرویم میرویم و با اقبال خادم میفرمود اگر چیزی در خانه از هیچ جنس
نگاه دارد فردای قیامت عهده جواب حضرت عزت باشد خادم همه را بداد مگر غله که چند روزه
علوفه درویشان بود فرمود این مرده ریگ چه نگاه داشته این را نیز بدر کن و در خانه جاروب
بده در حال انبار خانها را کشادند و جهانی جمع شدند و غارت کردند بعد ازان خادمان
عرض کردند که حال ما مسکینان بعد مخدوم چه خواهد شد فرمود که شما را در روضه من چندان برسد
که کفاف باشد گفتند میان ما قسمت حاصل که کند فرمود که از سر نصیب خود برخیزد وفات او
بعد طلوع آفتاب روز چهارشنبه هجدهم ماه ربیع الآخر سنه خمس و عشرین و سبعمائه رحمة الله تعالی
علیه فرمود رونده رو بکمال دارد یعنی سالک تا در سلوک است امیدوار کمال است
بعد ازان فرمود که سالک است و واقف و راجع سالک آنست که او راه رود و واقف آنست

که او را وقفه افتد درین محل سوال کردند که سالک را وقفه می باشد گفت آری هرگاه که
سالک را در طاعت فتوری افتد چنانچه از ذوق طاعت نماند او را وقفه باشد اگر زود کار را
دریابد و بانابت پیوندد سالک تواند بود و اگر عیاذا بالله همبران بماند بیم آن باشد که راجع
شود بعد ازان این را بر هفت قسمت بیان فرمود اعراض حجاب تفاصیل سلب مزید سلب
قدیم تسلی عداوت فرمود دو دوست باشند عاشق و معشوق مستغرق محبت یکدیگر درین میان
اگر از عاشق حرکتی یا سکنتی در وجود بیاید که ناپسندیده دوست او بود آن دوست ازو
اعراض کند یعنی روی بگرداند پس عاشق را واجب است که در حال باستغفار مشغول شود
و بمعذرت پیوندد هر آئینه دوست ازو راضی شود و اگر آن محب همبران خطا اصرار کند و عذر
نخواهد آن اعراض بحجاب کشد معشوق حجاب درمیان آرد پس محب را واجب آید که بتوبه گراید
و اگر درین باب هم تاخیر کند حجاب بتفاصیل کشد چه شود آن دوست ازوی جدائی گزیند و
اگر هنوز مستغفر نشود سلب مزید شود مزید یعنی که اوراد و اوراد و ذوق طاعت و غیر آن
بوده باشد پس اگر عذر آن نخواهد و بران بطالت بماند سلب قدیم شود طاعتی و راحتی
پیش ازین داشت آن هم ستانند پس اگر اینجا هم در توبه تقصیرے رود بعد ازان
تسلی شود یعنی دوست او را بر جدائی دل بیاساید پس اگر در انابت اهمال رود عداوت
شود نعوذ بالله منها فرمود سماع علی الاطلاق و علی الاطلاق حرام نیست از بزرگی پرسیدند که سماع چیست
فرمود تا مستمع کیست سماع صوتی است موزون چرا حرام باشد سماع مزامیر حرام است فرمود بعضی درویشان با پیری بیعت کرده باشند
بران پسند نمی کنند تا بپیرے دیگر میروند و بیعت و خرقه او هم می ستانند نزدیک من
این چیزے نیست بیعت همان است که اول با کسی کرده باشند اگرچه آن پیر بیکے از اعاده با
واز شیخ نظام الدین سوال کردند حکم شیخ منصور حلاج چیست فرمود که وی مردود است
او مرید خیر نساج بود ترک او گرفت بر شیخ جنید آمد و درخواست بیعت کرد جنید فرمود
تو مرید خیر نساجی ترا دست بیعت ندهم او را رد کرد جنید مقتدای وقت بود و او بود رحمه
محرر مسطور عفا الله عنه گوید که در باب منصور حلاج اخبار مختلف آمده والله اعلم بالحقیقة
الحال ولیکن از حضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین عبد القادر رضی الله عنه مرویست که فرمود

کان ولیا بغیر یاخذ ید انتد قد زلت قدماه ولم یأمن فی شهوده من یاخذ بیده ولو کنت فی زمانہ
الاخذت بیده والله اعلم فرمود نظم گرچه ایزد دهد هدایت دین + بنده را
اجتهاد باید کرد + نامه کان بحشر خواهی خواند + هم ازینجا سواد باید کرد + فرمود
اگر مرید شیخ را گوید که من مرید توام و شیخ گوید که تو مرید من نه او مرید باشد و اگر شیخ گوید تو مرید
و مرید گوید من مرید تو نیم مرید نباشد زیرا که ارادت فعل مرید است نه فعل شیخ فرمود قفل سعادت
را کلیدها است همه کلیدها مشابه باید اگر از یکی نگشاید شاید که بکلید دیگر گشاده شود فرمود
صبح صادقان صبح است و صبح عاشقان شام و احیاء ما بین العشائین مشائخ از اجتبا
فرموده است که جامه که صحبت شیخ یافته باشد بغیرے نتوان داد و اگر بشویند صفا [illegible]
و بهتر آنست که نشویند و نیز فرمود از تشریفات صحبت یافته پیر اگر وصیت کند که برابر نکیر
در گور بنهند روا باشد و یا وصیت کند که بفرزندانے که صالح باشند بدیشان بدهند و
در سیر الاولیا می نویسد که چون بعد از نقل شیخ نظام الدین را در گور فرود آوردند
خرقه که از شیخ فرید الحق یافته بود بر وجود شیخ نظام الدین فراز کردند و مصلا شیخ را
در زیر سر مبارک او نهادند و نیز شیخ نظام الدین فرمود که فردای قیامت بعضی ازین
طایفه را در میان دزدان بایستانند و ایشان گویند که ما دزدی نکرده ایم جواب آید
که جامه مردان پوشیده و عمل نکردید آخر هم بشفاعت پیران نجات یابند و نیز فرمود
چندین خرقه که این ضعیف داده است ازین میان چهار کس را خرقه ارادت داده
دیگر همه خرقه تبرک است فرمود در کتب سلوک مذکور است که سلوک را صد مرتبه نهاده اند
هفتدهم مرتبه کشف و کرامت است اگر سالک هم درین باند هشتاد و سه دیگر کی رسد
پس نظر مقتصر بر کرامت باید که نباشد و فرمود در وقتی که خواجه من مرا خلافت داد گفت
حق تعالی ترا علم داد و عقل داد و عشق داد و هر که در وی این سه صفت بود وی شایان
خلافت مشایخ باشد و از وے این کار نیکو آید رحمة الله علیه و علیهم اجمعین شیخ نجیب الدین
متوکل قدس الله سره العزیز برادر و خلیفه شیخ فرید الدین گنج شکر است قدس الله روحهما
عشرت بسیار داشت و لیکن نهایت متوکل بود مدت هفتاد سال در شهر بود و شیخ چیزے نقد [illegible]

با وجود عیال و فرزندان و عیش و خوشی کردی تا بحدی که ندانستی که امروز کدام روز است
و این ماه کدام ماه است و این درم چه درم است آورده اند که روز عید درویشان در خانه
او جمع آمدند و او هیچ چیز نداشت بالای بام رفت بحق مشغول شد با دل خود بگفت که این چنین روز عید بگذرد
و در خلق فرزندان من طعامے نرود و مسافران نیایند همچنین نامراد و بازگردند بعد از آن
میان می بیند که پیرمردی بالای بام می آید و این بیت میخواند بیت با دل گفتم ولا خضر
را بینی ✤ دل گفت اگر مرا نماید بینم ✤ و آن مرد مائده طعام پیش آورد و گفت کوش که توکل
تو بر عرش میان ملا اعلے میرسند و توجه اینمعنی ملتفت گشته گفت که حق می داند که بسبب خود
ملتفت نگشتم بسبب یاران التفاتی روی نمود غالبا آن مرد خواجه خضر بود شیخ نظام الدین
اولیا میفرماید که پیش از آنکه من بخدمت شیخ فرید الدین پیوند کنم روزی در مجلس شیخ نجیب الدین
بودم برخاستم و گفتم یکبار سوره فاتحه و اخلاص بخوانید بنیت آنکه من قاضی شوم و شیخ
نجیب الدین اغماض کرد من دانستم که بسمع مبارک او نرسیده است باز گفتم یکبار سوره
فاتحه و اخلاص بخوانید بنیت آنکه من قاضی جائی شوم درین کرت تبسم کرد و فرمود که
تو قاضی مشو چیز دیگر شو منقول است که شیخ نجیب الدین روزے بخدمت
شیخ فرید الدین عرض کرد که مردمان چنین میگویند که شما در مناجات یارب می گوئید
جواب می شنوید که لبیک عبدی فرمود خیر بعده فرمود الارجاف مقدمة الکون باز گفت
همچنین میگویند که فقر پیش شما مے آید فرمود خیر بعده فرمود که چنین می گوئید
که در خدمت شما ابدال می آیند درین باب چیزی نفرمود و فرمود که تو هم از جمله ابدالے
روزی فقیری بر او آمد و پرسید نجیب الدین متوکل توئی گفت آری منم نجیب الدین
متاکل قبر او در راه مقام خواجه قطب الدین مقابل یحیی منارل که از عمارات سلطان محمد
عادل است و خانه ایشان و خانه شیخ المشایخ شیخ نظام الدین قدس سرهما همین جا
بود رحمة الله تعالے علیه و علیهم اجمعین سید جلال الدین بخاری که اورا سید
جلال سرخ ترک گویند مرید شیخ الاسلام بهاؤ الدین است و وی جد سید جلال ملقب
بمخدوم جهانیانست از بخارا به بهکر تشریف آورد و دران شهر نیت اقامت کرد

سید جلال الدین

سید بدر الدین بهکری که از اکابر و اعیان آنجا بوده وصلت کرد گویند که در خواب از جانب
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مبشر شد بتزوج صبیه سید بدر الدین نیز باین دولت
بشارت یافته جگر گوشهٔ خود را بوی عقد تزویج بست برادران سید بدر الدین با وی بد شدند
پس ببیارچه تشریف آورد و سید جلال الدین را اولاد صوری سید بدر الدین با وی بد شدند
و معنوی هم رسید و ابواب برکات کثیر بر روی او مفتوح شد قبر او هم در اچه است رحمة الله تعالی
علیه شاه کروین قدس سره العزیز از سادات کرویز است و از انجا در ملتان تشریف آورده
و توطن نموده و روضهٔ او نیز در انجاست مشهور و معروف : نقل است که وی از قبر
دست بیعت بمریدان می داد و الان در قبر او راهی که از انجا دست می برآورد گذاشته اند و وی
قدمای مشایخ ملتان است معاصر شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین ذکریا است رحمة الله علیهما
شیخ صدر الدین عارف بن شیخ الاسلام بهاء الدین ذکریا قدس الله سره العزیز
بعد از پدر بر مسند ارشاد و تربیت نشست و بسیاری از اولیا در سلک ارادت او منسلک
گشتند میر حسینی سادات در آنچه مشهور است مرید اوست و در کنز الرموز مدح او و مدح
والد بزرگوار او و مدح شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سرهما کرده است و در
مدح او می گوید نظم آن بلند آوازهٔ عالم پناه ٭ سرور دین افتخار صدرگاه ٭
صدر دین و دولت آن مقبول حق ٭ نه فلک از خوان جودش یک طبق ٭ آب حیوان
قطرهٔ بحر دلش ٭ چون خضر علم لدنی حاصلش ٭ معتبر چون قول او افعال او ٭ هم بیان
او گواه حال او ٭ مقتدای دین قبول خاص و عام ٭ دولتش گفته توئی خیر الانام ٭ ملک
معنی جمله در فرمان او ٭ هم باسبب هم بمیراث آن او ٭ و در مدح شیخ بهاء الدین میگوید
سن که رو از نیک و بد برتافتم ٭ این سعادت از قبولش یافتم ٭ کنوز الفوائد
از ملفوظات شیخ صدر الدین است که یکی از مریدان او که خواجه ضیاء الدین نام دارد
جمع کرده است در انجا می نویسد سن وصایا الشیخ صدر الدین الی لعقبی المریدیه در کلام
قدسی حکایت عن الله تعالی رسول علیه السلام میفرماید لا اله الا الله حصنی فمن دخله
امن من عذابی یعنی کلمهٔ لا اله الا الله حصن من است هر که در آید در حصن من ایمن گردد از عذاب

سن او حصن حصار سنت چهار آنست که گرد بر گرد در گیرد فاما گاه نگاه دارد و گاه ندارد و حصن آنست که گرد گیرد و نگاه دارد و در آمدن درین حصن بر سه نوع است ظاهر و باطن و حقیقت ظاهر آنکه خوف در جا بجز از خدای زائل گرداند اگر همه عالم خصم شوند یا دوست بغیر حکم او هیچ نفع و ضرر و خیر و شر نتوانند رسانید قوله تعالی وان یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو وان یردک بخیر فلا راد لفضله باطن آنکه تحقیق گردد که هر چه پیش از مرگ بزندگانی درین سرای فانی رسد جا و دانی نیست و رقم قسلم عدم بر و رفته قوله تعالی کل من علیها فان ثباتی ندارد و هستی و نیستی آن التفاتی نماید و باطن آن در آمده باشد حقیقت آنست که از روی بهشت و خوف دوزخ در دل نیارد خبر حق قرار گیرد فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر چون آنجا رسد بهشت خود در تیج او گردد و دوزخ از وی گریزان باشد و نیز می نویسد قال الشیخ الامام العارف صدر الحق و الدین رضی الله عنه فی بعض وصایاه لبعض المریدین اول قدم در متابعت رسول الله صلی الله علیه وسلم ایمان آوردن است بدانچه او ایمان آورد و ثابت بودن بران و آن ممکن نگردد الا بدانکه بدل اعتقاد کند بی شک و بی شبهه و بزبان اقرار آرد بطوع و رغبت با محبت و شعف که خداوند جل و علا یکی است در ذات و یگانه است در صفات خود موصوف است همیشه بصفات کمال قدیم است با جملگی اسما و صفات و افعال و منزه است از ادراک اوهام و افهام مقدس است از وصمات حدوث و عوارض اجسام همه عالم آفریده اوست چونی و چگونگی بر ذات و صفات او درست نیست از هیچ و بهیچ چیز نماند و هیچ چیز بوی بدو نماند پیغامبران صلوات الله علیهم فرستاده او بند و محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم فاضل ترین جمله پیغمبران است انچه او فرموده است راست و درست است و دران هیچ تفاوت نیست خواه عقل کیفیت آن را دریابد خواه در نیابد اما انچه در نیابد تسلیم باید کرد تا درستی اعتقاد حاصل آید بدانچه رسول علیه السلام خواسته است و دانسته و بکیفیت مشغول نگشته و اگر بر تاویل موافق آیات و اخبار محکم حمل افتد روا باشد و علامت صحت ایمان بود دل آنکه اگر نکوئی کند شاد شود و اگر بدی کند بدکش آید و علامت استقامت ایمان الیقین با نکه خدا و رسول

و درست تا باشند نیز و او از جمیع ایشان از روی ذوق و حال نه از روی علم و البیان و
قال قدس سره فی وصایاه لبعض المریدین هیچ نفسی بی ذکر بر نیارد که بزرگان گفته اند
هر که از نفسی بنفسی شود بی ذکر حال خود ضائع کرده باشد و از وسوسه و حدیث نفس در ذکر
گیرند و چون بدین صفت مدام ذاکر باشد وسوسه و حدیث نفس بنور ذکر سوخته گردد و نور ذکر
در دل فرود آید و حقیقت دل ظاهر گردد و ذکر با مشاهده مذکور بود و دل بنور یقین منور گردد
و اینست مقصود طالبان و مقصد سالکان مصراع این کار دولت است کنون تا کرا رسد
والشافی وصایاه قدس سره قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا
اذا اراد الله تعالی بعبده خیرا و کتبه عبدا سعیدا وفقه لدوام الذکر باللسان مع مواطاة
القلب و رقاه عن ذکر اللسان الی ذکر القلب حتی لو سکت اللسان لا یسکت القلب
و هو الذکر الکثیر و لا یحصل العبد لذلک البعد الذی هو من النفاق الخفی المشار الیه بقوله
علیه السلام اکثر منافقی امتی قراءها اراد به نفاق الوقوف مع غیر الله تعالی و تعلق الباطن
بسواه فاذا وفق العبد لتجرید الظاهر عما لا یحل ثم عما لا یحتاج و اکرم بتجرید الباطن بتخلیته
عن الخواطر الردیة و الاخلاق المذمومة یوشک ان یتجلی نور الذکر فی باطنه فینقطع عنه
الوساوس الشیطانیة و الهواجس النفسانیة و یجوهر نور الذکر فی باطنه حتی یکون ذکره تجلی مشاهدة
المذکور و هذه هی الرتبة العظمی و المنحة الکبری التی تمد الیها اعناق ارباب معالی الهمم من اولی
الایدی و الابصار من الامم و الله الموفق و المعین و الله اعلم بالصواب آمین شیخ رکن الدین
ابو الفتح بن شیخ صدر الدین شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا قدس الله اسرارهم
صاحب سجاده و راستین شیخ بهاء الدین است در فتاوی صوفیه که یکی از مریدان ایشان
تصنیف کرده است ذکر او بسیار میکند و در جمع الاخبار و اخبار الاخیار میگوید من ملفوظاته فی بعض
رسائله لبعض المریدین مقرر آن عزیز باد که مجموع آدمی عبارت است از دو چیز صورت و صفت
و حکم بر صفت راست نه صورت را ان الله لا ینظر الی صورکم و اعمالکم و لکن ینظر الی قلوبکم
اما ظهور حکم صفت بر سبیل تحقیق در دار آخرت صورت نه بندد چه آنجا حقایق اشیا ظاهر گردد
و این صورت متلاشی شود و هر کس را بصورتی که ملایم صفت او باشد حشر کنند چنانچه

بلعم باعورا با خیران طاعت در صورت سگی برانگیزند فمثله کمثل الکلب و همچنین صاحب ظلم
و متعدی خویشتن را در صورت گرگی بیند و صاحب کبر در صورت پلنگی و صاحب بخل و حرص
در صورت خوکی فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید این باشد و تا آنگاه که مردم ازین صفات
ذمیمه تزکیه نیابد هنوز او در عداد بهایم و سباع است اولئک کالانعام بل هم اضل و تزکیه
نفس حاصل نشود مگر بالتجا و استعانت در حضرت عزت و ما ابری نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا
ما رحم ربی پس تا ایشان را بخصوصیت فضل و رحمت او دستگیری نکند تزکیه حاصل نشود و لولا فضل الله علیکم و رحمته
ما زکی منکم من احد ابدا و علامت ظهور این فضل و رحمت آنست که او را بعیوب نفس خود بینا کند و پرتوی
از انوار عظمت الهی که همه مکونات در جنب آن متلاشی است بر وی روشن او بتابد تا همه دنیا
و بزرگیهای آن در نظر او خاک بود و اهل آن از او در دل وی سبک نماید چون این حالت بر وی مستولی گردد
و در متابعت سنت کامل تجرد حاصل میشود بعده فرمود مولانا ظهیر الدین از علوم قال بالای
اما از علوم حال خالی است و شیخ رکن الدین در زمان سلطان قطب الدین بن علاء الدین
بدهلی تشریف آورده بود و شیخ نظام الدین قدس سره دران زمان بر مسند ارشاد و تربیت
نیا داشت برای استقبال او از مقام خود تا حوض خاص علائی که در فضای شهر دهلی
واقع است رفت چون مجلس سلطان قطب الدین را بحضور تشریف خود مشرف ساخت
پرسید که کدام کس از اهل شهر شما را اول استقبال کرد فرمود کسی که بهترین اهل شهر است
و سلطان قطب الدین را با شیخ نظام الدین نقاری در میان بود بعضی گویند که مقصود او
از طلبیدن شیخ رکن الدین رغم و کسر شیخ نظام الدین بود و شیخ رکن الدین باین کلمه
رفع توهم او کرد و او را ازین توقع ناامید ساخت در سیر الاولیا مذکور است که بعد ازان ملاقات
میان این دو بزرگوار در مسجد جامع واقع شد اول شیخ نظام الدین از جایی که برای
نماز معین داشت برخاست و پیش شیخ رکن الدین رفت بعد از ساعتی شیخ رکن الدین
بجای شیخ نظام الدین آمد و صحبت داشت یک روز دیگر شیخ نظام الدین در مقبره خود
که دران زمان عمارت می کردند تشریف داشت ناگاه آوازه آمدن شیخ رکن الدین برخواست
شیخ نظام الدین طعام فرمود و مجلس ساخت غالباً در پای شیخ رکن الدین ضعفی بود

هم بر پالکی که بر و سوار آمده بودند نشسته مانند و شیخ نظام الدین و مردم دیگر در پیش پالکی ام
او نشستند چون صحبت گرم شد شیخ عماد الدین اسمعیل برادر شیخ رکن الدین عرض کردند
اجتماع بزرگواران غنیمت است بهتر ازان است که از انفاس شریف ایشان نفعی بردار
شود بنده را حرفی بخاطر میرسد که حکمت در هجرت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بمدینه
چه باشد شیخ رکن الدین فرمودند که غالباً حکمت آن باشد که بعضی از کمالات و درجات
که بجناب رسالت تقدیر کرده بودند ظهور آن در عالم فعل موقوف داشتند بصحبت صحابه
صفه شیخ نظام الدین فرمود که بخاطر فقیر چنین می رسد که حکمت آن بود که بعضی از فقرا
مدینه که وصول ایشان بسعادت صحبت آنحضرت متعذر بود باین نعمت مشرف شوند
میگویند که مقصود این هر دو بزرگوار از آنچه فرمودند تواضع بود بیکدیگر شیخ رکن الدین آن بود که آمدن ما درینجا برای استکمال و استفاده
است و غرض شیخ نظام الدین آنکه برای تکمیل و افاده است انتهی آن است در سیر الاولیا
محرر سطور محمد وجیه الله عفی الله عنه گوید که شک نیست که کمال آنحضرت صلی الله علیه وسلم که موقوف
بصحبت اصحاب صفه بود همان ارشاد و تکمیل است که موجب سواد دعوت و نیل درجات است
نه کمال ذاتی ما شاپس قال هر دو سخن یکی باشد والله اعلم بعد طعام درمیان آمد
بعد فراغ از طعام اقبال خادم چند پارچه قماش اعلی و صد دینار زر سرخ در جامه باریک
که عکس دینار بیرون می افگند پیچیده در زیر قدم شیخ نهاد شیخ رکن الدین فرمود
استره هباب شیخ نظام الدین در جواب فرمود و ذاباب وسن هباب یعنی زر سبب
ستر ذهب و ذهاب حال درویش است تا از نظر عوام مستور باشد شیخ رکن الدین
درگرفتن آن عذر کرد شیخ نظام الدین آخر الشیخ عماد سپرد و یکبار دیگر شیخ رکن الدین
در مرض بعیادت شیخ نظام الدین آمد فرمود که عشره ذی الحجه است هر کس بجهت
دریافت سعادت حج سعی میکند من سعی کردم تا سعادت زیارت شیخ المشایخ را دریابم
بعد ازان شیخ نظام الدین رحلت فرمود و نماز جنازه را شیخ رکن الدین حاضر شد گفت
ظاهر احکمت آنکه مرا سه سال در دهلی داشتند حصول این نعمت بود و در ادنی مدت رجوع
بوطن اصلی فرمود در خیر المجالس نقل از شیخ نصیر الدین محمود میکنند که فرمود در آنچه

شیخ الاسلام رکن الحق والدین از ملتان در دهلی آمد قلندران و جوالقیان رسیدند گفتند
گفتند شیخ ما را شربت بده شیخ ایشان را چیزی فرمود جوالقیان برخواستند که شیخ ما را خرج
بده ایشان را چیزی دهانید بعده گفت آنکه سه قسم است اول اینکه چیزی باید اول مال می باید
تا این طایفه هرچه طلبند تواند داد قلندران این زمان شربت طلبیدند اگر بر درویش
چیزی نباشد از گناه ایشان بدگویان بیرون روند بعقوبت قیامت گرفتار شوند دوم
علمی می باید تا چون صحبت علما افتاده باشد با ایشان از علم ایشان بگوید سوم حال
می باید تا با درویشان از حال جنید رحمة الله علیه واسطه شیخ صلاح الدین درویش
قدس سره العزیز مرید خلیفه شیخ صدر الدین عارف است بزرگ بود و عالی مرتبه
با شیخ نصیر الدین معاصر و همسایه بود انچه از جانب سلطان محمد بن تغلق شاه به مشایخ از ایذا
و تکلیف میرسید شیخ نصیر الدین آن همه را وصیت مشایخ خود تحمل میکرد و صبر می داشت
بخلاف شیخ صلاح الدین که با سلطان مذکور سخت پیش می آمد وی از ملتان بدهلی آمد
و همین متوطن شد و وفات یافت مقبره او نزدیک مقبره شیخ نصیر الدین محمود است
و وفات از بیست و دوم شهر صفر است و بنا باقی هست در مردم که آن را صفا بات
شیخ صلاح گویند و در آنجا می نویسد الهی بحرمت آن وقت و ساعت که صلاح درویش را
قیل سفید خواندی الهی بحرمت آنوقت و ساعت که صلاح درویش را در زیر پشت
در مقام امر و اهم الله تعالی بقربت السلام گفتی و امثال این کلمات دیگر نیز
منقول است که جوانی بر اسپ سوار میرفت و آن اسپ بسیار خوش شکل و خوش رفتار
بود ناگاه آن جوان بروی تازیانه زد که آن خشم بر سرین اسپ نقش گرفت شیخ بر آن
جوان غضب کرد وی از اسپ بیفتاد چون نگاه کردند زخم او تازیانه برا نام شیخ
صلاح الدین قدس سره نقش بسته بود رحمة الله علیه والله اعلم مولانا بدر الدین
اسحاق بن اسحاق الدهلوی قدس سره خادم و خلیفه و داماد شیخ فرید الدین است
قدس سرهما از مشایخ زمان خود بود و در زهد و ورع و فقر و عشق بی نظیر بود و در اوائل
حال در دهلی تحصیل علم میکرد و در طالب علمان بخوش طبعی و حدت ذهن ممتاز بود و بعد الاکمل

و در دهلی تحصیل علم فرمود [illegible] طالب علمان بود دانشمندان شهر میخواندند بخواند متوجه بخارا
شد چون به اجودهن رسید آوازهٔ کمالات شیخ فرید الدین را شنیده مشتاق خدمت او شد
باری در اشتیاق او بر آن آورد که ملازمت حضرت شیخ نماید چون بملازمت او مشرف شد جمیع
فضائل را که کسب کرده بود در جنب کمالات او گم کرد و عاشق جمال و کمال او شد شیخ او را بوقت
قابل دید بدامادی خود مخصوص گردانید و تربیت کرد و خرقهٔ خلافت بخشید او بزرگ و کمال
اکثر احوال در گریه بودی و چشم تر داشتی روزی این بیت میخواند بیت پیش صلابت عشقش
ریخ قطبی منیر مهر ای زهره زار صعوه کم سپید تو نواچه منزلی بتمام روز در ذوق این بیت در عالم
تحیر بود چون وقت نماز شام در آمد شیخ او را امامت فرمود مولانا نماز را شروع کرد سبحانک
قرات همین بیت بر زبان او گذشت او بیهوش افتاد و چون بهوش باز آمد شیخ باز او را
امامت فرمود و وی را رساله ایست مسمی باسرار الاولیا که ملفوظات گنج شکر را جمع کرده و در
علم تصریف کتابی بنظم کرده و غایت تبحر و فصاحت را در آنجا کار فرموده اند و الواحی تصنیف
کرده آخر آن کتاب انشا نموده در سیر الاولیا مسطور است و در آخر کتاب نقل خود بالتماس
شیخ نظام الدین [illegible] الشیخ المعظم [illegible] الامام [illegible] نظام الدنیا
والدین محمد بن احمد [illegible] الرضیه [illegible] تمامات [illegible]
نفایه الفوائد و انی و ان کنت قلیل البضاعة فی هذه الصناعة ولکن اتفاق هذا النظم کان
لا [illegible] الاعجاز کمسعی النملة بین یدی سلیمان [illegible] فضل [illegible] من هذه الاخطار
مع کبر قدره فکتبت ذلک امتثالا الامره و انا اضعف الفقراء الی الله الغنی اسحاق بن علی
الدهلوی البخاری [illegible] للصالح و [illegible] مدفون وی در صحن مسجدی جامع شهر
اجودهن است که پیشتر احوال در آنجا مشغول بودی رحمة الله تعالی علیه و علی جمیع المسلمین
شیخ جمال الدین احمد الهانسوی الخطیب انتساب او بامام اعظم ابو حنیفه کوفی است
از اعاظم خلفای شیخ فرید الدین گنج شکر است قدس سرهما شیخ فرید الدین گنج شکر
دوازده سال صحبت او در هانسی بوده در حق او فرموده است جمال جمال ماست و گاهی فرموده
جمال میخواهم که گرد سر تو گردم و هر کرا شیخ خلافت دادی به وی فرستادی اگر او قبول

متعلق شیخ اوراد فقیه

کردی خلافت او دست شدی ذاکر اور دکردی بار شیخ او را قبول نکردی و فرمودی پاره کرد و جمال را فرمی نتوانند
ویست کرد روزی شخصے از هانسی بخدمت گنج شکر آمد ازوی پرسید که جمال ما چگونه است عرض کرد
سکرحمة مرا ازان روز که بخدمت شما پیوند کرده است مواضع و اسباب و شغل خطابت لیکن ترک
داده است و گدائی پیشه گرفته و بلاهای سخت میکشد شیخ فریدالدین خوشحال شد و فرمود الحمد لله خوش می باشد
[illegible] که او از انروز که این حدیث شنیده بود القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر
النیران بغایت ملتفت بودی و بسبب این وعید بیقرار چون بجوار رحمت حق پیوست بعد از
[illegible] خواستند که بر بالای قبر او گنبدی بنا کنند کار دین گرفتند چون نزدیک لحد رسیدند
از جانب قبله پیدا شد که از آنجا بوی بهشت می آمد همان ساعت از آنجا دور شدند و همچنان
پوشیده [illegible] عمارت کردند قبر او در قصبه هانسی است [illegible] تا کسی از او [illegible] وجود در
[illegible] گفته اند نقل است که او را بعد از وفات او در خواب دیدند و از احوال او پرسیدند فرمود
چون مرا در گور کردند دو فرشته بیامدند و فرشته دیگر در پی ایشان آمدند فرمان
رسانیدند که با او [illegible] برکعت صلوة البروج که متصل سنت نماز شام بقرأة سورة بروج و [illegible]
بعد از فاتحه میگذارد و بآیة الکرسی که بعد از فرض می خواند بخشیدیم رحمة الله تعالی علیه
پس ای طالبان راه خدا و طالبگار دیدار مصطفی شما را نیز لازم است که بخواندن این نماز مشغول شوید
و سن که بعد از ختم اوراد این اذکار شروع نموده ام برای همین آگاهی نموده ام والا درین کتاب احتیاج این
بیان نبود شیخ برهان الدین صوفی پسر شیخ جمال الدین هانسوی است قدس سره آورده اند که چون
شیخ [illegible] الدین از دار دنیا رحلت کرد او در عالم صغر بود او را بخدمت شیخ فریدالدین آوردند بلطف و عنایت
بسیار شد و خلافت نامه و مصلی و عصا بانضمامی که شیخ جمال الدین روان کرده بود بشیخ برهان الدین
[illegible] فرمود و بخدمت شیخ نظام الدین اولیا وصیت [illegible] بخدمت شیخ نظام الدین آمد
و تربیت یافتی و با شیخ نظام الدین [illegible] بسیار صحبت بود [illegible] شیخ جمال الدین ایک پسر دیگر بود
[illegible] که دیوانه شده بود شیخ نظام الدین اولیا [illegible] هوشیار [illegible]
گفتی روزی از و شنیدم که میگفت العلم حجاب الله الاکبر دانستم که او مجذوب حقیقی است و بیان
این [illegible] پرسیدم گفت علم دون حق است و هرچه دون حق است حجاب حق است شیخ عارف قدس

سر و مرید شیخ فرید الدین است گنج شکر آورده اند که ملکی از اچه و ملتان بدست وی صد تنگه
نزد شیخ فرستاد و پنجاه تنگه پیش خود نگاه داشت و پنجاه تنگه پیش شیخ نهاد شیخ تبسم کرد و فرمود
عارف قسمت برادرانه کردی عارف شرمنده شد بر فور آن پنجاه تنگه که پنهان داشته بود
حاضر آورد و عذر بسیار کرد و مرید گشت و صادق شد بعد از آن در خدمت شیخ شد و استقامتی
حاصل کرد شیخ او را اجازت بیعت کرده در حدود سیوستان فرستاد رحمة الله علیه شیخ صابر در
سیر الاولیا می نویسد که او درویشی بود ثابت قدم و صاحب نعمت مرید شیخ فرید الدین قدس سره
که او را اجازت بیعت میکرد باقناعت می فرموده هر چه لما خواهی کرد یعنی زندگانی خوش بجا آر
گذرانید و همچنان بود تا زنده بود عیش خوش میگذرانید و مردی خوش باش و کشاده رو
بود غالبا این شیخ صابر غیر شیخ علی صابر است که داماد شیخ فرید الدین و خلیفه او بود و قبر او در
کلیر است و سلسله شیخ عبد القدوس و غیره بوی منتهی میشود و ذکر او در سیر الاولیاء اصلا نکرده
و آنچه کرده همین شیخ صابر کرده بران نهج که در عنوان مذکور شد و ترک ذکر او خالی از غرابت
نیست میتواند که مراد وی شیخ صابر همین شیخ علی صابر باشد والله اعلم خواجه نصیر الدین
پسر بزرگ شیخ فرید الدین بود روزگار بعبادت باری گذرانید و بزراعت و خیر آیت
که لقمه حلال است قناعت کرده عمر در طاعت بسر برد رحمة الله علیه رحمة واسعة مولانا
شهاب الدین شیخ فرید الدین قدس سرهما بود علم و فضائل داشته بود و بیشتر احوال بخدمت
شیخ حاضر بودی شیخ نظام الدین نقل میکند که فرمود میان من و مولانا شهاب الدین قاعده محبت
بستی مستحکم بود وقتی نسخه عوارف پیش شیخ فرید الدین بود از روی آن افاده میفرمود همانا
آن نسخه بود و غلط بسیار و سقیم شیخ را در بیان آن توقف گونه واقع می شد و من نسخه دیگر پیش
شیخ نجیب الدین متوکل دیده بودم مرا از آن یاد آمد گفتم شیخ نجیب الدین نسخه صحیح دارد
که این سخن در خاطر گرامی شیخ گران آمد بلفظ مبارک راند یعنی درویش را قوت تصحیح نسخه سقیم
نیست من ندانستم که این حرف را نسبت بکه میفرمایند چون ظاهر شد که مرا میگویند برخاستم و سر برهنه
کردم و بر پای شیخ افتادم گفتم نعوذ بالله که مرا مراد آن باشد من نسخه دیده بودم مرا از آن یاد
آمد حکایت کردم هر چند معذرت میکردم اثر بی رضائی همچنان در شیخ ظاهر بود من مضطر و حیران

از مجلس در آمدم سیاه آیینه بی راضی که مرا آن روز بود تا برسیدم بر سر چاهی خواستم که خود را
دران چاه اندازم باز تأمل کردم و با خود گفتم گدای مرده گیر اما این بدنامی سیاه تا که یار برگیرد
همچنین در غیرت و حیرت بودم عاقبت چون مولانا شهاب الدین از حال من بخدمت شیخ
بتر باز گفت آنگاه خوشنود شدند و مرا پیش طلبیدند و رحمت و شفقت نمودند فرمودند اینکه کردم
برای کمال حال تو کردم که بر شاطه مرید است آنگاه مرا خلعت فرمود و بکسوت خاص خود
مشرف گردانید شیخ بدر الدین سلیمان اشهر اولاد شیخ فرید الحق والدین بعد از پدر باتفاق
برادران و مریدان بر سجادهٔ خلافت نشست او را نسبت ارادت بخاندان چشت است
خواجه روزه و خواجه غور که از خلفاء خواجگان چشت بودند از چشت در عهد حیات گنج شکر
در اجودهن تشریف آوردند و شیخ تبرکاً و تیمناً مولانا شهاب الدین و شیخ بدر الدین را
کلاه ارادت از دست ایشان پوشانید و مرید ساخت قدس سره العزیز و رحمة الله علیه
همه و استه شیخ نظام الدین قدس سره او را شیخ فرید الدین از جمله پیران دوست تر
داشتی و می گفت که شکر بود در وقتی که شیخ رحلت میکرد وی همراه غیاث الدین بلبن در قصبه بتیالی
بود همان شب که رحلت شیخ بود حاضر شد اما بواسطه آنکه دروازه حصار بسته بودند درون نتوانست
آمد و شیخ را در آن حالت در نیافت صباح که جنازه از شهر بیرون میآوردند در رسید فرزندان
دیگر خواستند که شیخ را بیرون شهر در میان شهدا دفن کنند او مصلحت در آن دید که هم در آنجا
که حالا حجره شریف اوست دفن کنند همه برای او اتفاق کردند و در حرب کفار بشهادت
پیوست و نشانی از وی پیدا نشد رحمة الله علیه خواجه یعقوب پسر خورد شیخ فرید الدین مشهور
و معروف است تقشف کرا داشت و طریقهٔ اهل ملامت وقتی با حق بر عکس آن بودی که با خلق
بودی در سیر الاولیا می نویسد که او را در اثنا راه امر و همه مردان غیب بودند رحمة الله
علیه مولانا بدر الدین اسحاق قدس سره العزیز مرید شیخ فرید الحق بود و شیخ نظام الدین
ذکر او بسیار کردی که مردی بزرگ بودی فرمود وقتی مرا و مولانا بدر الدین را از شیخ خدمت
یک جا وداع شد و یکجا بیرون آمدیم او در راه گام بلند زدی و پیش رفتی و به نماز مشغول شدی
تا آنکه من بدو میرسیدم چون مزاج او معلوم شده بود ما منتظر می شدیم و او در نماز بودی

ما یک گروه یا دو گروه می رفتیم او از عقب بر ما رسیدی و از ما گذشتی یک دو گروه پیشتر برفت
باز بنماز مشغول میشد و در درختان جنگل و بیابان راه غلط نکردی نقل است که وی بعد از
نماز بامداد از خانه بیرون آمدی و در بیابان رفتی و مشغول شدی آهوان می آمدند
و گرد بر گرد او ایستاده و دو چشم در و نهاده تماشای آن میکردند رحمة الله علیه و قدس
الله سره العزیز مولانای رضی الدین منصور قدس سره درویشی کامل بود شیخ نصیر الدین
محمود میفرمایند بزرگی بود درا دوده او را زحمت شد چنانکه ساختگی و تجهیز و تکفین او کردند
مولانای داؤد مذکور و این مولانای رضی الدین منصور هر دو سر احاضر شدند گفتند که چون ما
بر سر او آمدیم همچنین نگذاریم صحبت او بخواهیم بعده مولانای رضی الدین گفت یکطرف
مریض شما قبول کنید و یکطرف من مولانای داؤد و طرف آن قبول کرد و مولانای
رضی الدین طرف پایان هر دو نشستند و چیزی خواندند و بعده برخواستند و دست
آن مریض گرفتند و گفتند برخیز در حال برخواست و صحت یافت رحمة الله علیه مولانای
کمال الدین زاهد موصوف بود بکمال ورع و تقوی و در باب شیخ نظام الدین اولیا
مشارق را پیش او سند کرده است و او پیش مولانای برهان الدین بلخی و او پیش
مصنف و مولانای کمال الدین زاهد در ذیل مشارق که شیخ نظام الدین اولیا از وی
سماع دارد اجازت نامه بخط خود نوشته است و نسخه آن در سیر الاولیا مسطور است
نقل است که سلطان غیاث الدین بلبن آرزوی آن کرد که مولانا کمال الدین
زاهد را امامت خود فرماید بدین سبب مولانا را پیش خود طلبید گفت ما را بر کمال علم و دیانت
و صیانت شما اعتقاد تمام است اگر با ما موافقت کنید و منصب امامت قبول کنید محض
کرم باشد و ما را بر قبول نماز خود وثوقی تمام حاصل شود و مولانا فرمود که در ما غیر نماز
چیزی نمانده است اکنون پادشاه میخواهد که این هم از ما ببرد و مولانا چون این جواب بر سبیل
مهابت گفت سلطان ساکت شد و مولانا را بمعذرت بسیار باز گردانید رحمة الله تعالی علیه
شیخ نور الدین ملک از پیران شیخی بزرگ بود با اصل از دار است و از آنجا با زن پیر خود در روضه
آمده او از مشائخ زمان سلطان غیاث الدین بلبن است شیخ نظام الدین اولیا بزیارت رفته

وه هی آمد و ظاهر گشت که زمان حیات او را نیز دریافته باشد اما ملاقات ایشان بیکدیگر
معلوم نیست در سیر الاولیا از شیخ نظام الدین اولیا نقل میکنند که می فرمود پیش از ین
که من در مسجد کیلوکهری بنماز جمعه میرفتم روزی هوای تابستان بود و من را صداع مراد و در آن
آمد در دکانی نشستم در خاطر من گذشت که اگر مرا مرکبی بودی من برای سوار شدن [illegible]
این بیت شیخ سعدی در دل من گذشت بیت ما قدم از سر کنیم در قدم دوستان
راه بجایی نبرد هر که باقدام رفت پس از آن خطره توبه کردم بعد از سه روز خلیفه ملکیار
پران رحمة الله علیه با دیاسپی بر من آورد که این را قبول کنید من او را گفتم تو مردی
درویشی از تو چگونه قبول کنم او گفت سوم شب است که شیخ ملکیار پران مرا در خواب
میفرماید که بایان پیش شیخ نظام الدین بر من و او را جواب گفتم شیخ تو فرمود اگر شیخ من
مرا فرماید قبول کنم مجلس دیگر آورد دانستم که فرستاده حق است قبول کردم بعد از آن
اسپ از خانه ام گم نشد چنین میگویند در وقتی که شیخ ملکیار پران بدهلی آمد در آن جای که مقام
اوست جا گرفت شیخ ابابکر طوسی قلندری در آن زمان بود با او نزاعی کرد او گفت مرا
پیر من فرستاده است او جهت طلبید مسافت از دهلی تا آنجای که پیر او بود دس دور بود
بمقدار اندک زمانی که نه بمحمد [illegible] عادت بود از آنجا خبر آورد از آن روز او را ملکیار پران
گویند رحمة الله علیه والله اعلم بالصواب شیخ ضیاء الدین رومی خلیفه شیخ شهاب الدین
سهروردی است سلطان قطب الدین بن علاء الدین مرید و معتقد او بود گویند که در
روز سوم از نقل او چون شیخ نظام الدین اولیا زیارت او رفت سلطان قطب الدین
آنجا حاضر بود شیخ را تعظیم نکرد و جواب سلام نداد نقل است از شیخ نظام الدین که فرمود
از شیخ ضیاء الدین رومی شنیده ام که مرا یاری بود او را در سماع حالی و ذوقی بود
بعد از نقل او در خواب دیدم که در بهشت مقام رفیع یافته است فاما معلوم نشسته
آن مقام کردم و پرسیدم چرا معلوم نشسته گفت این همه یافتم فاما الذتی و حالی که در
سماع بود هیچ [illegible] او در راه مقام خواجه قطب الدین مقابل [illegible] سلطان محمد
عادل است رحمة الله علیه شیخ شرف الدین کرمانی قدس الله سره العزیز ساکن [illegible]

سرسی بود شیخ نظام الدین اولیا میفرماید که بنیدنام قولی از و شنیدم که در زمین ملوح بود و او بتی شنید و آهی کشید و جان بحق تسلیم کرد رحمة الله تعالی علیه سیدی مولیٰ در زمان سلطان غیاث الدین بلبن در ده بود مریدان و اتباع بسیار داشت و بمردم طعام می داد و خوارق می نمود بعضی مردم را برده بود کمال کیمیا بود و بعضی اعتقاد تصرفات و کرامات و بعضی را گمان سحر و شعبده او را قلندران شیخ ابو بکر طوسی در زمان سلطان جلال الدین خلجی کشتند و روز قتل او باد و غبار بی اندازه شد و عالم تاریک گشت سلطان جلال الدین را مشاهده این حال باوی اعتقادی که نبود پیدا شد و اسلام شیخ ابو بکر طوسی حیدری شربت قلندریه داشت میان او و شیخ جلال الدین هانسوی نهایت مودت بود چون از هانسی بزیارت خواجه قطب الدین تشریف آوردی در خانقاه شیخ ابو بکر طوسی که بالای آب جون است نزول فرمودی و صحبتهای درویشان داشتندی و سماعها کردندی شیخ نظام الدین اولیا نیز در خانقاه او حاضر شدی و مجلس داشتی نقل است که وقتی شیخ جمال الدین از هانسی آمد مولانا حسام الدین اندپتی که شیخ القضات والخلفا بود و مرید شیخ جمال بود او را استقبال کرد بوقت استقبال شیخ ابو بکر طوسی مولانا گفت که شیخ جمال الدین را بگوی که من هیچ میروم در بقیه اول شیخ جمال الدین مولانا حسام الدین پرسید که آن باز سفید با چگونه است یعنی شیخ ابو بکر طوسی مولانا حسام الدین او وقتیکه او شیخ جمال هم ازانجا مولانا حسام الدین را باز گردانید و گفت که تو بر وقت قریب است هم پیرهم این رباعی را شیخ ابو بکر طوسی نوشت رباعی مریای ترا سرم نثار الله یکسر چه بود باک نثار او لتر ❊ در غار وطن بساز چو تو نگرا زانک ❊ بو بکر محمدی بلغار او لتر قبر او هم در خانقاه اوست نیز از و تبرکیه رحمة الله علیه شیخ فرید الدین نبیره سلطان التارکین شیخ حمید الدین صوفی است مرید و خلیفه و صاحب سجاده جد بزرگوار خود است و در ظل عنایت و تربیت او پرورش یافته سرور الصدور که ملفوظات شیخ حمید الدین است او جمع کرده بود در وقت سلطان محمد تغلق از ناگور بدهلی قدوم آورده و ساکن گشته قبر او در فنا رشهر قدیم است در راه مقام خواجه که بجانب جنوبی کمیندل واقع است و منزل او هم در آنجا بود

شیخ عبد العزیز پسر شیخ حمید الدین است رحمة الله تعالی علیه در عنفوان شباب در حالت سماع جان داد
لیلة الرغائب در خانه یکی از صوفیان صحبت سماع بود قوالان این بیت را برخواندند بیت
جان بده و جان بده و جان بده ٭ فایده گفتن بسیار چیست ٭ نعره بزد گفت دادم دادم
و جان بحق تسلیم کرد والله اعلم شیخ علی گرد قدس سره در سیر الاولیا می نویسد که سلطان المشایخ
فرمود وقتی در هانسی رسیدم دوران ایام شیخ فرید الدین قدس سره را روزه داودی بود
نزدیک افطار خود شیخ علی را مهمان داشت در اثنای آنکه هر دو بزرگ هم لقمه شدند بخاطر شیخ علی
گذشت چه نیکو بودی که شیخ فرید الدین را صوم دوام بودی شیخ فرید الدین آنرا باشراق باطن
دریافت بر فور دست از طعام برداشت وطن شیخ علی گرد در خطه سرسته بود و مدفن او نیز همانجا
است رحمة الله علیه مولانا نور ترک قدس سره ذکر او قاضی منهاج در طبقات ناصری برنگی آورده
است که از آنجا تنقیص حال و تشنیع مذهب او لازم آید اما در فواید الفواد مذکور است که
شیخ نظام الدین اولیا قدس سره فرموده است که بعضی علما در باب او چیزی گفته اند اما وی
از آب آسمان پاکیزه تر بود با علمای شهر تعصبی تمام داشت بسبب آنکه ایشان را آلوده
دنیا دیدی و او را نعمتی کبرا بود اما دست بکسی نداد هر چه گفتی بقوت علم گفتی و قوت مجاهده
او را غلامی بود ندا هر روز یک درم مولانا را بدادی وجه معاش او همان بود وقتی
سلطان رضیه بر او زری فرستاده بود چوبی بدست داشت بآن چوب زر را میزد و می گفت
این چیست از پیش من ببرید و چون بمکه رفت مردی از این دیار آنجا رسید و من برنج نجارت
وی بر دسته دعا کرد آنمرد در دل گذرانید که همان بزرگیست که در دهلی آن قدر زر رد کرده
این ساعت این قدر برنج قبول می کند مولانا نور ترک گفت ای خواجه تو مکه را با دهلی قیاس
مکن و نیز آن روز جوان بودم آن قوت و حدت کجا مانده است این ساعت پیر شدم و حجوب
انجا کم است فرمود که از شیخ فرید الدین شنیدم که من تذکیر او شنیده بودم چون در هانسی رسید
و تذکیر آغاز کرد من رفتم تا تذکیر او بشنوم آن جامه رنگین پوشیده بود و پاره و هیچ دستی
میان ما ملاقات نبود همین که در مسجد در آمدم و نظر او بر من افتاد آغاز کرد که ای صراف سخن
رسید بعد از آن مدحی آغاز کرد که هیچ پادشاهی را [illegible] مولانا [illegible] شیخ نصیر الدین محمود

قدس سره می نویسد که یکی موضع است موسوم اندراوان آن مردے بزرگ در ان بود حافظ
قرآن و صاحب ولایت روزی با شاگردان بهم در تماشا بود و در راه درختان آک بار
گرفته بود مذ ایشان آن را شکستند و دست کرده آمدند مولانا را نظر افتاد و گفت بر دست تو خیار
گفت سفید بار آک است مولانا گفت نه خیار است شاگردان گفتند مولانا آنرا بدست خود
شکسته ایم بار آک است و این زمان هوای خیار نیست شما از کجا میفرمایید مولانا گفت بیارید
خیار بر دست مولانا دادند مولانا کارد کشید و پاره کرد همه را داد خوردند خیار بود از خادمان شیخ
نصیر الدین رحمة الله علیه پرسیدند خواجه عزیز کسرکی و مولانا مخلص الدین معاصر بودند و بود
آن معلوم نیست اما خواجه عزیز کسرکی نیز سخت بزرگوار مردی بود بعد ازان فرمودند در بداون
بزرگان بسیار بودند رحمة الله علیهم اجمعین والسلام خواجه علی قدس سره مرید شیخ جلال الدین
تبریزی و نعمت ازو یافته مشهور است بکرامات نقل است که چون شیخ نظام الدین اولیا
قدس سره تحصیل علم تمام کرد والده او بدست خود ریسمان ریسیده و دستاری ازان بافیده
طعامی ترتیب داده علماء مشائخ شهر را دعوت کرد شیخ نظام الدین دستار بر کف دست مبارک
کرده در مجلس در آمد و پیش شیخ علی نهاد شیخ علی تکبیر دستار بدست خود گرفت و دو سه سر بند
شیخ نظام الدین داد و آن دستار کرامت بر سر بست و سر بر قدم خواجه علی آورد و خواجه علی او را
دعا کرد که حق تعالی ترا از علماء دین گرداند و بمنتهای همت برساند و قصه بدایت حال این
شیخ علی در ذکر شیخ جلال الدین تبریزی معلوم شد که شیخ جلال او را در وقت رخصت فرموده
که خلق بداؤن را در پناه تو سپردم و در خیر المجالس از شیخ نصیر الدین محمود نقل می کنند که
فرمود در بداؤن دو علی مولی بوده اند علی مولای خرد و علی مولای بزرگ و این که مرید شیخ جلال الدین
تبریزی است و آنکه او را در وقت الباس دستار بر سر شیخ نظام الدین قدس سره طلبیدند
علی مولای بزرگ است فرمود صاحب نفس بود و قبول عظیم داشت فرمود که علی مولی هیچ نداشت
الا آنکه پنج وقت نماز گزاردی و بسیار با صدق بود مشائخ و علما و خلق دیگر به تبرک می کردند
دست و پای او می بوسیدند قبولی در وی پیدا شده بود هر که او را دیدی تحقیق دانستی که مرد خدا تعالی است
رحمة الله علیه خواجه حسن افغان از مریدان شیخ بهاء الدین زکریا است قدس سره العزیز شیخ نظام الدین

اولیا فرموده است که او صاحب ولایت بود و در غایت بزرگی و شفقت وی در کوتلی کهرست
در مسجدی رسید موذن تکبیر گفت امام پیش رفت خلقی بجماعت پیوست خواجه حسن نیز در آمده
اقتدا کرد چون نماز تمام شد و خلق بازگشت وی نزدیک امام رفت و گفت ای خواجه تو در نماز
شروع کردی و من پیش تو پیوستم تو از اینجا بدهلی رفتی و برده ها خریدی و بازگشتی و این برده بملتان
بردی و از اینجا بملتان آمدی من دنبال تو سرگشته می گشتم آخر این چه نماز است شیخ نظام الدین
قدس سره شیخ نظام الدین میفرماید مردی صاحب دائم الاستغراق بود و بمراقبه او را خبر چیزی نبود و
پرسیدی الست که این روز کدام روز است و این ماه کدام ماه است روزی مردی به وی کاغذی آورد
گفت شیخ نام خود درین کاغذی بنویسید قلم بر داشت متحیر ماند خادم دانست که شیخ نام خود
فراموش کرده است گفت نام شیخ تقی الدین محمد است بعده شیخ نام خود بران نوشت باز روزی
در مسجد جمعه رفت بر در مسجد رسید بایستاد و متحیر ماند خادم دریافت که شیخ پای راست خود فراموش
کرده است خادم دست خود بر پای راست شیخ نهاد و گفت پای راست شیخ اینست بعده پای راست را
در مسجد نهاد رحمة الله علیه شیخ برهان متقی الدین قدس سره در فوائد الفواد میگوید که وی تو شهدی
کامل حال بود اگر شاگردی بخدمت او بیامدی تا چیزی بخواند او گفتی که اول با من سه شرط بکن تا
چیزی ترا بیاموزم ازان سه شرط اول اینست طعام یک وقت خوری تا دعا بعلم خالی نماند شرط
دوم آنست که ناغه نکنی اگر یک روز ناغه کنی دوم روز ترا سبق نگویم شرط سوم آنست که چون مرا
در راهی پیش آئی همین سلام کنی و بگذری دست و پا افتادن و تعظیم زیادت کردن در میان راه نکنی
مولانا علاء الدین اصولی بغایت بزرگ بود و کامل بود از استادان شیخ نظام الدین بود و در
خیر المجالس می نویسد که شیخ نظام الدین قدوری پیش مولانا علاء الدین تمام کرد مولانا فرمود
مولانا نظام الدین بعد ازین دستار بند خدمت شیخ سه پارکری می بست و دستار می بند و قصه
تمام در ذکر خواجه علی مذکور شد در فوائد الفواد میگوید مولانا علاء الدین کودک بود در کوچه از کوچهای
بداون میگذشت شیخ جلال الدین تبریزی را قدس سره نظر بر وی افتاد او را بخواند و جامه خود
که پوشیده بود او را پوشانید آنچه او صاف و اخلاق او از برکت آن بود آورده اند که او را
کنیزکی بود فرموده که آن کنیزک میگریست مولانا پرسید که چرا میگریی گفت پسری دارم از وجع

افتاده ام مولانا او را از خانه بیرون برده بچه سه راه سبز آشتی که او از آنجا بوده بگذاشت در فواید الفواد
می‌گوید که شیخ دکن السیدی بخیر چون بر زمین افتاده رسید چشم پر آب کرده و دکه علما را اهل آنجا بی ترسی
نباشد او نتوان دانست که او چه کرده قبر او و بیداون است رحمة الله علیه و در خیر المجالس می‌گوید که
شیخ نصیر الدین محمود میفرمود که مولانا علاء الدین اصولی هرگز از کسی چیزی قبول نکردی مگر
آنکه وقت حاجت کسی چیزی آوردی قدر حاجت از وی بستدی وقتی در حاجت مولانا بودم هیچ فاقه
بود و مولانا نشسته کتیاره میخورد و درین اثنا مزین در آمد مولانا علاء الدین اصولی علیه الرحمة
والغفران مجتهد است که مزین بر فقر او اطلاع نیابد کتیاره میان دستار پنهان کرد مزین چون
راست کرد مولانا دستار فرو آورد تا مخلوق شود کتیاره بر زمین افتاد روزی آن مزین قصه
را با یکی از بزرگان عصر در میان نهاد آن بزرگ چندین مایده و چند سبوی روغن هر چه بیل بخدمت
مولانا فرستاد مولانا آن را قبول نکرد و باز گردانید بعد از آن آن مزین را بخود طلبید و ملامت کرد
و گفت تو باز دیگر پیش من نیای بعد از آن مزین مردم را شفاعت آورد و شرط کرد که بعد ازین سر
درویشان فاش نکنند تا بار دیگر او را بخود راه داد رحمة الله تعالی علیه قاضی خیال ملتانی بود او
بزرگ بود شیخ نظام الدین اولیا قدس سره فرمود که وقتی این بزرگ در خواب دید حضرت رسالت
را صلی الله علیه وسلم در سواد بداون کوهی که در موضعی نشسته است و چاه می‌سازد چون بیدار شد بر فور
بدان موضع رفت زمین تر شده دید گفت گور من همین جا بگذارید بعد از وفاتش همدران مقام قبرت
کردند رحمة الله تعالی علیه شیخ صوفی بدهنی قدس سره سلطان المشایخ میفرمود که پیری بود در
کیتهل او را شیخ بدهنی می‌گفتند او تارک عظیم بود تا بجائی که ستر عورت هم نداشت آنگاه فرمود که اگر
یکی مسجوع را که بدان قوام بدن باشد و خرقه از جامه را که بدان عورت بپوشند تارک شود عجب
شود او از آنها بود که از اینها هم دور بود انچنین است در فواید الفواد و خیر المجالس نقل از شیخ
نصیر الدین محمود میکند که صوفی بدهنی ذوق طاعت بسیار داشت و در مسجد بودی پیش
محراب شب و روز همین نماز گزاردی و خلق بسیار بر او آمد شد کردی روزی دانشمندان آمده بودند
از ایشان پرسید که در بهشت نماز خواهد بود ایشان گفتند که آن دار جزا است آنجا خوردن و تنعم کردن
پیش نباشد [illegible] که بهشت نباشد صوفی بدهنی چون این بشنید که در بهشت نماز نخواهد بود گفت

مران بهشت چکار می آید که دران بهشت نماز نباشد و لفظی گفت بزبان هندی که آنرا نتوان گفت
بعده در مناقب او چنین چند فرموده که مردی بود دیر صوفی بدهنی نام روزی بالای بلندی نشسته
او مرد غیب ملاقات کرد از وی پرسید که صوفی بدهنی چگونه کسی است مرد غیب گفت که مردی بزرگ است
اما افسوس همین قدر گفت باز در حال مستغفر شد و گفت استغفرالله آن مرد بر صوفی بدهنی
آمد آغاز کرد روزی آن مرد غیب گفت اما افسوس چه بود و گفت اگر در حال مستغفر نشدی او را
بالای بلندی فرود انداختمی که گردن او شکستی حکایت دیگر فرمود که دران وقت که مشغول
شدی حالی پیدا شدی که سر جدا و دست جدا و پای جدا گشتی یکی پرسید که صوفی بدهنی کدام وقت
بود فرمود در عهد دولت شیخ الاسلام فریدالدین بود قدس سره و در مردم مشهور است که خواجه
قطب الدین و شیخ صوفی بدهنی بدست مغلان چنگیزخانی اسیر افتاده بودند روزی تمام بندیان
گرسنه و تشنه بودند بطریق خرق عادت خواجه کاک از بغل بیرون می آورد و شیخ صوفی کوزه
آب تمام بندیان می داد و ازان باز خواجه را کاک لقب افتاد و شیخ صوفی را بدهنی که بزبان
هندوی کوزه مراد است و در ذکر خواجه معلوم شد که وی را نسبت کاکی چرا میکنند والله اعلم
بحقیقة الحال قدس الله سره العزیز و اسلام شیخ شهاب الدین خطیب هانسوی شیخ نظام الدین
اولیا میفرماید که وی عزیزی بوده هر شب سورة البقره بخواندی آنگاه در خواب شدی تا حکایت
کرد که شبی این سوره نخوانده ایم از گوشه خانه آواز برآمد بهیبت دارای سر ما که گرنه دور از بلا
با دوست کشیم تو نداری سر ما * اهل خانه همه خفته بودند حیران بماندند اینکه میگوید و در خانه
کسی نبود که این سخن از وی صادر شود تا بار دیگر نیز شنید فرمود که وی مناجات کردی خداوندا
من بسیار عهد ترا بوفا رسانیده ام امید میدارم که تو هم عهد مرا بوفا رسانی که وقت نقل من
ریحانی با من نباشد نه ملک الموت نه فرشته دیگر همین من باشم و تو آخر چنان رفت که میخواست
رحمة الله علیه رحمة واسعة و اسلام شیخ احمد بداؤنی شیخ نظام الدین میفرماید که وی از
دوستان من بود مردی عظیم صالح بود معتقد درویشان و ابدال صفت اگر چه می بود همه روز در تحقیق
مسائل شرعیه مشغول می بود فرمود که چون وی از دنیا رحلت کرد من شبی بعد از موت او را
در خواب دیدم همچنان بر حکم معهود از من مسائل و احکام می پرسید من او را گفتم این چه تو می پرسی

در حالت حیات کار آید آخر شد تو مرده چون این سخن بگفتم مرا گفت تو اولیای خدا را مرده میگویی
قاضی منهاج جرجانی صاحب طبقات ناصری بزرگ بود و از افاضل روزگار و از اهل وجد و سماع
بود چون قاضی شد این کار استقامت گرفت شیخ نظام الدین میفرماید که من هر وقت شنیدمی تذکیر او
برفتمی تا روزے در تذکیر او بودم این رباعی گفت **رباعی** لب بر لب لعل دلبران خوش
کردن ◆ وآهنگ سر زلف مشوش کردن ◆ امروز خوش است لیک فردا خوش نیست ◆
خود را چو خس طعمهٔ آتش کردن ◆ من این بیت شنیدم بیخود گشتم ساعتی بایست تا بخود
باز آمدم مولانای احمد حافظ مردے دانشمند بود و مرد خدا، بود شیخ نظام الدین اولیاء
قدس سره میفرماید که وقتی مرا عزیمت زیارت شیخ فرید الحق والدین قدس سره بود در حدود
سرستی او را با من ملاقات واقع شد مرا گفت چون بروضهٔ متبرکهٔ شیخ الاسلام برسی سلام من
برسانی و بگوئی که من دنیائے نطلبیم طالبان آن بسیار اند و عقبی نیز بهان حکم دارد همین میخواهم
که توفنی مسلماً و الحقنی بالصالحین رحمة الله علیه شیخ نصیر الدین محمود اشهر و اعظم خلفاء
شیخ نظام الدین اولیا است قدس الله اسرارهم و صاحب سر سریر و وارث احوال او
ولایت دهلی بعد از شیخ نظام الدین بوی انتقال یافت و بغایت اتباع شیخ داشت و طریقه
او فقر و صبر و رضا و تسلیم بود **نقل است** که روزی با میر خسرو که محرم خلوت خاص شیخ نظام الدین
بود التماس کرد که از وی بخدمت شیخ عرض کند که من بنده در اوده می باشم و از سبب مزاحمت
خلق مشغول نمیتوانم بود اگر فرمان شود در صحرا حضرت تعالے بفراغ خاطر عبادت کنم امیر خسرو
را معهود بود که بعد از نماز خفتن بخدمت شیخ رفتی و نشستے و از آنچه گذشته بودی نقل کردے
درین وقت عرضه داشت شیخ نصیر الدین محمود گذرانید شیخ فرمود او را بگو که ترا در میان خلق
می باید بود و جفا و قفاے خلق میبایست کشید و مکافات ببذل و عطا می باید کرد و اوراد اندکے
وقتی شیخ او را در خلوت طلبید و گفت در دل چه داری و مقصود تو ازین کار چیست و بدان تو چه
کار کردی گفت که مقصود من دعا مزید حیات خواجه و راست کردن نعلین درویشان است
و پیر من غلامان داشت که سوداء پنبه میکردند بعده شیخ فرمود که بشنو در آنچه من حکایت
خواجه خود فرید الحق والدین پیوستم روزی در اجودهن دانشمندی کتابے بسلم سبق با من بود

پیش آمد و چون مرا با جامہای رنگین و پارہ دید پرسید کہ نظام الدین ترا چہ روز پیش آمد تا این جامہ
اگر در شہر تعلیم میکردے اسباب معیشت بفراغت بہم میرسید من این سخن ازان یار شنیدم پیش شیخ
نگفتم بخدمت خواجہ رفتم پرسید نظام الدین اگر کسے از یاران تو پیش تو آید و بگوید کہ این چہ روش است
کہ ترا پیش آمد و ترک تعلیم کہ موجب فراغت و رفاہیت است گرفتی جواب چہ گوئی عرضہ داشت کردم
کہ ہر چہ فرمان شود بگویم فرمود کہ بگو بیت نہ ہمرہے تو مرا راہ خویش گیر و برو ÷ ترا سعادت
باد مرا نگونسارے ÷ بعدہ فرمود تا خوانی بطعام پر کردہ بیارند فرمود نظام الدین خوان بر سر
کن و دران مقام کہ یار فرود آمدہ است ببر ہمچنین کردم دیگران یار الصافت من داد و گفت
مبارک باد ترا این صحبت و این حالت شیخ نصیر الدین محمود میگوید کہ این و امثال این تلقین
کرد بعد ازان ریاضت و مجاہدہ فرمود گاہے دہ روز میگذشت و من چیزے نمیخوردم و پیشتر
احوال از پس کہ شہوت مزاحمت میداد ترشی نمیخوردم آوردہ اند کہ سلطان محمد تغلق شیخ نصیر الدین
محمود را با این کمال رتبت کہ داشت ایذا ہا کردے و در سفرہا ہمراہ خود گردانیدی گویند کہ سبوئے
او را جامہ دار خود گردانیدہ بود و او این ہمہ را بموجب وصیت پیر خود تحمل کردے دوم ترجمہ
رحمۃ اللہ تعالے علیہ وفات او ہژدہم ماہ رمضان سنہ سبع و خمسین و سبعمائۃ وقتی سلطان
محمد تغلق برائے شیخ نصیر الدین محمود طعامی فرستاد در آوند ہائے زر و نقرہ و باعث فرستادن
این خبر ایذا بود یعنی اگر ابا آرد و طعام من نخورد ہمین را مادۂ ایذا سازم و اگر بخورد گویم در کاسہ
زرین کہ دران بود برآورد و بر دست نہاد پس بزبان نہاد و خورد باندیشی نہایت و غایت
در خیر المجالس مے نویسد کہ عزیزی در خدمت او عرضہ داشت کرد کہ در ملفوظات خواجہ عثمان ہارونی
نوشتہ است کہ ایشان فرمودند ہر کہ دہ مادہ گاو ذبح کند یک خون کردہ باشد و ہر کہ چہار
مادہ گاو ذبح کند خون کردہ باشد و ہر کہ دہ گوسپند ذبح کند یک خون کردہ باشد اول خدمت
خواجہ فرمود کہ ہارونی نیست ہرونی است ہرون دہی است خواجہ دران دہ بودی بعدہ فرمود
این ملفوظات ایشان نیست این سخنہا من ہم رسیدہ است و دران بسیار الفاظ است
کہ مناسب اقوال ایشان نیست بعدہ فرمود کہ خدمت شیخ نظام الدین فرمود کہ من ہیچ کتاب
نہ نوشتہ ام زیرا کہ شیخ الاسلام فرید الدین و شیخ الاسلام قطب الدین و خواجگان چشت ہیچ تصنیف

تصنیف نکرده است. نقل است که روزی بعضی از مریدان شیخ نظام الدین اولیا مجلس
داشتند و از وقت زنان سرودی می شنیدند شیخ نصیر الدین محمود در مجلس بود برخاست
تا برآید یاران تکلیف نشستن کردند گفت خلاف سنت است گفتند از سماع منکر شدی و از
مشرب پیر برگشتی گفت حجت نمی شود دلیل از کتاب و حدیث می باید بعضی از غرض گویان این
سخن بخدمت شیخ رسانیدند که شیخ محمود چنین میگوید شیخ را صدق معامله او معلوم بود
فرمود راست میگوید حق آنست که او میگوید در سیر الاولیا می نویسد که در مجلس شیخ نظام الدین
مزامیر نبودی و تصفیق نکردندی و اگر کسی از یاران چیزی بخدمت او میرسانیدند که مزامیر شنیده
منع میکردی و میگفتی خوب نمی کنید و در خیر المجالس میگوید عزیزی بخدمت شیخ نصیر الدین محمود
در آمد آغاز کرد که کجا روا باشد که مزامیر در جمع باشد و دف و نای و رباب و صوفیان رقص
کنند خدمت خواجه فرمود که مزامیر باجماع مباح نیست اگر یکی از طریقت بیفتد باری در شریعت
باشد اگر در شریعت هم بیفتد کجا رود اول در سماع اختلافست نزدیک علما و باچندین شرائط
مباح مر اهل آنرا اما هم مزامیر باجماع حرامست در جوامع الکلم می نویسد که روزی بندگی شیخ
نصیر الدین محمود را در خانقاه بر این بیت ذوقی بکمال گرفت بیت جفا بر عاشقان گفتی
نخواهم کرد هم کردی + قلم بر بیدلان گفتی نخواهم راند هم راندی + مولانا [illegible]
شاعر رساله پرداخت و ذکر این مجلس تمام در آن رساله کرد و بر معنی کرد این بیت هیچ
بحقیقت نمی توان برد اگر جور و جفاست بخداوند عز و جل نسبت کردن کفر لازم آید این و
مثل این چند کلمه کرده بر مولانا معین الدین عمرانی برد او بستد و برگرفت و پیش شیخ
فرستاد شیخ آنرا دید و مولانا معین الدین را بخود طلبید و این رساله بر دست او داد و هیچ
نگفت و دستار و ذلع پوشانید و باز گردانید روزی دیگر سماع بود بندگی خواجه برین بیت
بسیار رقص و اضطراب میکرد بیت طبل خانه دوش بی بانگ زدیم عالی علمش بسر افلاک
زدیم از بهر یکی سفینه بیچاره صد بار کلاه توبه بر خاک زدیم بعد از اضطراب بسیار بر بالای بام
رفت و نشست و فرمود مغیث را طلبید مولانا مغیث از دست رفت و پیش ایستاده کرد
و گفت تا آن مولانا بنویس که اینجا چه جهل بود این سخن بگفت و مولانا را باز گردانید باز مولانا

در خانقاه بیاید و زود قوت شد و نیز نقل است که شیخ نصیر الدین محمود میفرمود من هیچ
لا ابالیم که شیخی کنم امروز خود این کار بازی بچگان شد بعد از آن این بیت شیخ سنائی خواندند لعارفی
عجز و نیاز بیت مسلمانان مسلمانان مسلمانی مسلمانی + ازین آئین بی دینان پشیمانی
پشیمانی + نیز میفرمود که سلم ایمان باید خورد و در پی کرامت نباید بود و نیز می فرمود که حیرانم
که خلق پی مشاهده چگونه میروند نقل است که امیر سید محمد گیسو دراز قدس سره که فرمود
یکبار در زمان حیات خواجه زاده در دهلی امساک باران شد خواجه برای استسقا بیرون آمد تضرع
و زاری و نماز و دعا که از سلف مرویست همه کردند هیچ راه در روی پیدا نشود تا آنکه باز گشتند
که آنروز پای پوش بندگی خواجه کردم فرمود از تو اینجا بودی عرضه داشتیم صدقه خواجه بودم
گفتند دیدی که امروز ما را چنین و چنان میگوید و خلق سر ما می نیاشنده و دنبال رد می کردند
هر چه کردیم هیچ ما را بجز این نخرید آخر الامر چه کنم خجل شدیم و باز گشتیم و در خیر المجالس مسطور است
که عزیزی سوال کرد حالی که درویشان را می باشد از کجاست و چگونه است فرمود حال نتیجه
صحت اعمال است و عمل بر دو نوع است عمل جوارح و آن معلوم است دوم عمل قلب و آن
عمل را مراقبه خوانند والمراقبة ان یلازم قلب العلم بان الله ناظر الیک بعده فرمود اول
انوار از عالم علوی نازل میشود بر ارواح بعد از آن ظاهر میشود بر قلب بعده بر جوارح
که تابع قلب است چون قلب متحرک شود جوارح نیز در حرکت می آید باز همان عزیز سوال کرد که عوارف
صاحب حال و متوسط گفته است و آن روایت از عوارف نقل کرد که المبتدی صاحب وقت
والمتوسط صاحب حال والمنتهی صاحب انفاس عزیزان دیگر را ازین سخن مشکل شد استفسار
کردند خدمت خواجه سلمه الله اول توجه بدان سائل کرده فرمود که شما یاری بگوئید که
درین محل چه شنیده اید شما عوارف خوانده اید او سخنی نگفت خدمت خواجه ذکره الله بالخیر
افادت فرمود المبتدی صاحب وقت چه باشد یعنی صوفی باید که وقت خویش را غنیمت دارد
بداند که جز این وقت دیگر نیابم یا بیابم پس آنکس بداند که وقت من همین است وقت خود را
غنیمت دارد و بتلاوت یا بالصلوات یا بذکر یا بفکر و چون سالک بر حفظ اوقات مستقیم شد و اوقات
معمور داشت و استقامت یافت امید باشد که صاحب حال شود و مواهب نتیجه کاست و

و آن حال اثر انوار است که از عالم علوی بر ارواح نازل میشود بعده اثر آن بر قلوب
میرسد و از وی بجوارح سرایت میکند و حال بطریق دوام نباشد و اگر حال را دوام نباشد
آن خود مقام گردد بعده فرمود منتهی صاحب انفاس است فرمود ارباب طریقت سخنے
دیگر گفته اند یعنی هرچه او بگوید در نفس آورد حق تعالے جان کند بعده فرمود که این تعلق
باصطلاح دارد و در اصطلاح مشایخ صاحب وقت کسی را میگویند که وقتے از اوقات او را حال
پیدا شود اما غالب نباشد المبتدی صاحب وقت این باشد و المتوسط صاحب حال [illegible]
کسی را گویند که حال او را غالب باشد یعنی در اکثر اوقات او را حال باشد و المنتهی صاحب
انفاس آن کسے را گویند که حال مقارن انفاس او باشد و هیچ نفسی نزند که حال مقارن نفس
او نباشد چنانچه نسبتی که حال او را استقام شود بعده نفسے سرد برآورد و این حدیث فرمود قوله علیه
السلام ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها فرمود که این وجد اینهاست چون بیدار
باشند صبح آن بو بیار خوش بیابید فرمود اگر درویش شب گرسنه خفته باشد و آخر شب بیدار
شود و مشغول گردد و تعلق باطن او هیچ چیز نباشد نزول انوار بر ارواح مشاهده کند خواه همین
زمان کسی بر دود و ترک علایق کند و مجاهده اختیار کند این احوال پیدا شود و درین
مشغولیت و این بیت بخواند بیت نظر در دیده ها نقص فتاده است * و گرنه یار ما از کس
نهان نیست * فرمود که اصل درین کار محافظت نفس است در حالت مراقبه می باید که صوفی نفس
نگاه دارد تا باطن او جمع گردد و چون نفس گذشت باطن پریشان گردد فرمود صوفی آنست
که نفس او شمرده باشد المنتهی صاحب نفس یک معنی همین است و جوگیان سرآمده که ایشان را
سده همی گویند ایشان انفاس شمرده میزنند بعده نفسے سرد از سینه مبارک برآورد و فرمود
مثل ما و شما یک اند بدان درویش گرسنه که پیش دوکان طباخ بگذرد و نعمتی پخته بیند
و بوی خوش می آید بایستد و بگوید که تو داری بارے بخور اکنون من باری فرصت مشغولی
و خلوت ندارم همه روز با خلق سے باید بود بلکه قیلوله نیز میسر نمیشود بارها میخواهم که قیلوله بکنم
بر می گویند که آینده آمده است بر خیزند اکنون شما که فرصت دارید چرا مشغول نمیشوید فرمود
اگر شب چیزی می تواند کرد خواندنی باگذارد سے اما روز اصلا مقدور نیست فاما توفیق الی این سخن

شناسنده واز فرمود و بگریست و این بیت خواند بیت این دل که چه اندازه اهم * نومید
نیم که هر بار روزی * فرمود نظر بر دل داشته و دل طرف حق متوجه کرده و بدو مشغول گردانیده
و غیر حق از دل نفی کرده باید نشست تا چه پیدا شود و فرمود آستین که درویشان کوتاه کنند آنست
که صوفی چون در سلوک در آید این قفا خدا کرده که دست خود را القلم کند تا پیش مخلوقی دست فراز نکند
و تا اگر فتحی نگیرد اما اگر دست را قلم کند از چندین عبادات محروم ماند چنانچه وضو و غسل و مصافحه با برادر
مسلمان پس چه کند آنچه نمونه یک دست است یعنی آستین را کوتاه کند تا او را یاد کرده شود و بدین دست
و همچنین کوتاه کردن دامن جامه و موی سر تراشیدن آنست که چون در طریقت آید بایستی
سر خود را قلم کند زیرا که اول قدم درین راه سرباز نیست اما اگر سر قلم کند از جمله چیزها باز ماند پس
چه کند از سر موی برخیزد و آنکه موی سر تراشید گوئی سر خود را برید چنانکه از سر بریده هیچ کاری
نیاید باید که از سر تراشیده نیز همچنان باشد که هیچ نامشروعی ازو در وجود نیاید پرسیدند
که مراد از جاهدوا فینا چیست فرمود میگویم در بیان این تقریری برگرفتند که فهم مستمعان
بدان تر سد فرمود فراتر ایم تقریری آسان برگرفت فرمود جاهدوا فینا لاجلنا و جاهدوا فی
الله الی لاجل الله در کلمه فی شدت اتصال است که در کلمه لام نیست فی برای ظرفیست و در
ظرفیت مظروف هست استشهاد این آیت خواند انما الصدقات للفقراء والمساکین
والعاملین الخ فقرا و مساکین برای سد جوع می ستانند و در رقاب قلب ثبت آ
و در قیمت را علم سولست آنکسی که برده آزاد میکند گوئی احیاء موتی میکند پس درین شدت
بیشتر باشد پس این را کلمه فی گفت و در دیگران کلمه لام زیرا که در رقاب شدتی هست که در آن
نیست این بیان علم نحو و معانی و بیان بود اما بیان مشایخ آنست که آنکه مجاهده خواهد کرد ازین
خالی نیست یا از ترس دوزخ و یا امید بهشت و یا برای خاص ذات پاک حق جل ذکره آن مجاهده
فی الله باشد و این فی الله باشد این باید که سخت تر باشد تا حق مجاهده بجای آورده شود جاهدوا
حق جهاده فرمود قصد مطلوب پیدا نبد آن مجاهده اختیار کند فرمود قبول اعمال
موقوفست بر جذبه یعنی هر عملی که میکند تا جذبه در نیاید است قبول نیست چون جذبه نازل
شود هر عملی که کند قبول باشد و آن جذبه را وقتی معین نیست در صبح باشد یا در چاشت

یا در شیخوخت آما جذبہ را مراتب است جذبۂ عوام توفیق یافتن است در اعمال و جذبۂ خواص توجہ قلب است بسوی حق مع الانقطاع عما سواہ پرسیدند کہ اول شب فاضل تر است یا آخر فرمود در حدیث آمدہ است قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن جبرئیل ای الفضل الاوقات فقال لا دری و لکن اذا مضی نصف اللیل ترتعد الملائکۃ و تہتز العرش ان لربکم فی ایام دہرکم نفحات الا فتعرضوا لہا فرمود رأیت ربی لیلۃ المعراج اراد فی احسن صورۃ رسول علیہ السلام صورت خود را مراد داشتہ است ای وکنت فی احسن صورۃ کما یقول رأیتہ اسدًا رأکباً ای وکنت راکبا یعنی آنزمان صورت من نیکوترین صورتہا بود زیراکہ معراج بود و ملاقات انبیا بود و بشارت و نزول نور و قرب رسیدہ بود ہر آئینہ حسنے و جمالے در صورت پاک رسول علیہ السلام پیدا آمدہ بود جواب دوم مراد از رب سیدی است رأیت سیدی جبرئیل فی احسن صورۃ روایا اگرچہ گویند و سید خوانند استشہاد قول ابی ہریرہ آوردہ وقتی کہ گفت رأیت ربی سفے سکک المدینۃ یمشی علیہ حلۃ حمراء و فی حیلۃ الفلان قالوا انہ الکفرت بعد الایمان فتبسم و قال رأیتہ ربی ای سیدی الحسن رضی اللہ عنہ چون این سخن در صورت افتاد پرسیدند ان اللہ خلق آدم علی صورتہ چہ باشد فرمود با عاید است بآدم زیراکہ صورت آدم چنانکہ آفریدہ شدہ بود در قد و با لاجسم بر آن صورت بود خلاف صورت آدمیان زیراکہ آدمی اول کودک بود بعدہ پیر اما آدم بریک صورت بود و تبدل در وی نبود و از جملہ فضلاء عصر کہ در حلقۂ ارادت شیخ نصیر الدین محمود در آمدہ بودند مولانا مطہر کردہ است در فضیلت و بلاغت و فصاحت از منفردان روزگار بود و بانواع مراسم و اشفاق شیخ مخصوص قصیدہ دارد در مدح وی کہ بعضے ابیات او این است

نظم

دوش آنزمان کہ از افق مغرب شتا ✤ خورشید خواند سورۂ والنجم اذا ہوا ✤ شمع فلک زبانہ فرو داد در آب ✤ در زمین لشانہ بر آورد بر سما ✤ گفتی کہ گم کہ یوسف خورشید شد بچاہ ✤ گر تیرگی چو دیدۂ یعقوب در ہوا ✤ بادی بر آمد از لب دریا کہ دود آتش ✤ گرد سیاہ سر بسر بخت بر فضا ✤ چون ساختی دو از شب ویجو ریر گذشت ✤ بنشست باد کرد در آمد با غلا ✤ یک یک ستارہ بر سر گردون نمود ✤ ہمچو ن دو بہشت طلعت تابان القیا ✤ فرش آسیا صنع از ید قدرت بر آورید ✤ قندیلہای نور برین نیلگون عشا ✤ مجی جستہ نرم نرم نسیم از کنار باغ

گوئی پیام دوست همی داد در جفا + گر کیمیای دولت جاوید بت آرزوست + یا گلشن بهشت ازین
شاخ بی نوا + چشمت چنین نکن نفس خواجه بهار + جانت مسی شمر نظر شیخ کیمیا + بر دست او اگر
توانی نهاد دست + باری بدار این سر خاکی بزیر پا + والا نصیر ملت و دین آن که هست نظم او
از بس یزدان برو هزار + و در مرثیه شیخ نصیر الدین محمود قدس سره گفته است نظم
ز دور محنت این نه سپهر زنگاری + کدام دل که نه خون گشت از جگر خواری + کجا بجام طرب مجلسی بها
کردند + که از سپهر نبارید سنگ قهاری + وفا ز عالم فانی مجو که مشهورند + فلک بحیزه کشتی اختران
بغداری + خزینه ایست سپهر از نقوش انسانی + دفینه ایست زمین از بتان فرخاری + تو ای
عزیز که در ملک و مال مغروری + مباش ایمن اگر عاقلی و هوشیاری + چه دانی آنکه در اوراق
کارخانه غیب + قضا چه نقش برآرد ز کلک جباری + زمانه صلح کند با دل تو یا خصمی + فلک
بدشمنی آید به پیش یا یاری + چو وقت آن برسد مجلس نگیرد دست + نه ملک فی ملکی نه
سپاه سالاری + بقا بقای خدا است و ملک ملک خدا + که نیست قایم دایم بجز کسی بار + ز
دست چرخ ندانم کجا کنم فریاد + که برگذشت بما جور او ز بسیاری + جهان بماتم خواجه نصیر دین محمود
هزار گونه فغان کرد نوحه و زاری + بقیه سلف یادگار اهل کرم + که کرد جستم خلافت بملک هندوار
همینا [illegible] ایزد اوندا + بحق نعمت قرآن دولت و قاری + برحمت تو که عام است در جهانبانی
بعزت تو که خاص است در جهانداری + که روح اعظم آن شیخ پیشوای کرام + که مقتدای جهان بوده است از اخیار
بریم قربت خود کن غریق رحمت خویش + مجاور رسل و انبیا و مختار است + و حمید شاعر قلندر جامع کتاب
خیر المجالس نیز از خدمتگاران و حاضران مجلس او است در اصل مرید شیخ نظام الحق والدین است
کاتب همراه پدر در خدمت وی می رسید و بحضور مجلس شریفش مشرف می شد و در صحبت بعضی
خلفای شیخ آنچه مقتضای قابلیت و استعداد او باشد استفاده کرد اگرچه شعر او نه از آن قبیل است
که او را توان با وی یاد کرد و لیکن باین نام مشهور شده و بیشتر شهرت او باسم حمید قلندر است
اول در خدمت مولانا برهان الدین غریب بود و جمله از ملفوظات او جمع آورده بعد از آن
در ملازمت شیخ نصیر الدین محمود افتاد و از ملفوظات وی نیز جمع نمود و آن را خیر المجالس نام
نهاد ابتدای تالیف آن در سنه خمس و خمسین و سبعمایه بود و اتمام آن در سنه ست و خمسین اول

وحکایت راسا دہ نوشته و تفصیل نوشته است رحمة الله تعالی علیه شیخ سراج الدین
عثمان المشهور باخی سراج از مشاهیر خلفای شیخ نظام الدین اولیا است قدس سره آنچه
از سلاسل مریدان شیخ درین دیار مشهور است سلسلهٔ او و شیخ نصیر الدین محمود است و وی
از عنفوان شباب که هنوز از موی ریش آغاز نشده بود در حلقهٔ ارادت شیخ درآمده بود و در
سلک خدمتگاران پرورش یافته بعد از چند سال برای دیدن والده بمقام لکهنوتی که الان
بگور مشهور است رفت و باز بخدمت پیر رسید و در وقت عطای خلافت او را شیخ فرمود که اول
درجه درین کار علم است و او را چندان نصیبه از علم نیست مولانا فخر الدین زرادی عرض کرد
که او را در شش ماه عالم میکنم بعد از آن در خدمت مولانا فخر الدین تعلم کرد و مولانا برای او تصریف
تصنیف کرده و او را عثمانی نام نهاد و بعد از آن پیش مولانا رکن الدین اندپتی کافیه و مفصل
و قدوری و مجمع البحرین تحقیق کرد و بعد از نقل شیخ نظام الدین قدس سره سه سال و یکسر
تعلم کرد و لیکن کتب از کتابخانه شیخ که وقف بود و جامها و خلافت نامه که از خدمت شیخ یافته بود
با خود برد و آن دیار را بجمال ولایت خود بیاراست و در باب او نفس شیخ چنین رفته بود که او
آئینه هندوستان است نقل است که او بعضی جامها را که از خدمت پیر یافته بود دفن کرده
و بر آن گورستان ساخته و در وقت رحلت وصیت کرد که مرا در پایان گور جامها دفن کنند بعد از نقل
او همچنین کردند خلفای او در دیار گور مشهور اند اخی یوسف ... و مقام او نیز در آن دیار است
رحمة الله علیه در ملفوظات شیخ حسام الدین مانکپوری مینویسد که درویشی سهروردی مهمان
شیخ سراج الدین عثمان اودهی شد چون شب شد بعد از نماز خفتن شیخ سراج الدین جامه
از تن برکند و بر بستر افتاد و آن درویش تمام شب بنماز مشغول بود چون بامداد شیخ برخاست
و بی وضوی شب نماز کرد درویش گفت عجب کاری که تمام شب در خواب بودی و نماز بامداد بی
وضو کردی شیخ او را تواضع بسیار نمود و فرمود شما بزرگید تمام شب کار کردید و ما کاهلی کردیم
دزد در پی آن کالا است نگاهبانی آن بیکار دیگر و السلام بیت اگر عاشق بمسجد درنیاید
دل عاشق همیشه در نماز است + شیخ قطب الدین منور پسر اعاظم خلفای شیخ برهان الدین
بن شیخ جمال الدین الهانسوی است وی از اعاظم خلفای شیخ نظام الدین اولیا است جامع کمالات

و مظهر کرامات بود و از شیوهٔ تکلف عاری بود و سر بخو ماهی خلق نداشت و در مدت عمر خود از حجره خود
باختیار خود بدر نیامد و بدر خانهٔ امرا نرفت و بتوکل و قناعت گذرانید نقل است که وقتی
سلطان محمد تغلق قاضی کمال الدین صدر جهان را پیش او فرستاد و فرمان چند موضع نوشته
با او همراه کرد تا او را بدنیا بفریبد بعد از آن سلسلهٔ ایذا بجنباند چنانکه عادت او بود نسبت بطایفه
درویشان چون صدر جهان بخدمت شیخ قطب الدین منور آمد آنچه بادشاه با او گفته بود رسانید
و فرمان مواضع در پیش او نهاد شیخ قطب الدین منور فرمود که در آنچه سلطان نصیر الدین
بن شمس الدین طرف اچه و ملتان میرفت غیاث الدین را که دران زمان ملک الامرا نصیر الدین
بود بخدمت شیخ فرید الدین فرستاد و فرمان چند موضع بخدمت او آورد فرمود که پیران ما
اینچنین قبول نکردند طالبان این کار بسیار آمدند ایشان بدهی اکنون ما مریدان نیز بار را
آن باید کرد که ایشان کرده اند آورده اند که بار دیگر او را با سلطان محمد تغلق ملاقات
واقع شد و آنچنان بود که وقتی محمد تغلق طرف خطهٔ هانسی رفته بود در مسجدی که چار کرده از هانسی
است نزول کرده نظام ندرباری معروف مخلص الملک را که سخت در شیب مردی بود بدیدن
حصار هانسی فرستاد تا کیفیت خرابی و درستی حصار بیارد نظام الدین ندرباری در زیر
حصار میگشت تا نزدیک خانهٔ ایشان رسید پرسید که این خانه از آن کیست گفتند که از آن
شیخ قطب الدین منور خلیفهٔ شیخ نظام الدین گفت عجب است که پادشاه اینجا بیاید و این شیخ
بدیدن نیاید چون بخدمت سلطان باز رفت گفت اینجا شیخی است از خلفاء شیخ نظام الدین که
بدیدن پادشاه نیامده است سلطان محمد را نخوت سلطنت در کار بود شیخ حسن سر برهنه را که
مردی عالیجاه بود بطلب شیخ قطب الدین منور فرستاد حسن سر برهنه آمد در رواق شیخ قطب الدین
منور بنشست شیخ زاده نور الدین بیرون آمد و گفت که بندگی شیخ شما را می طلبند حسن سر برهنه
بخدمت شیخ درآمد و مصافحه کرد و بنشست و گفت شما را سلطان طلبیده است شیخ قطب الدین
منور فرمود که درین طلب اختیار بدست من هست یا نه او گفت خیر فرمان است که شما را ببرم
فرمود الحمد لله که باختیار خود نمی روم بعده روی سوی اهل خانهٔ خود کرد و گفت شما را بخدا
سپردیم این سخن بگفت و مصلای کهنه مبارک خود برگرفت و عصا بر دست گرفت و پیاده روان شد

حسن برهنه چون در سماع دید علامات واصلان حق مشاهده کرد گفت چرا پیاده میروی ایشان
در جنبش میروند سوار شو فرمود حاجت نیست من قوت آن دارم که پیاده توانم رفت چون
نزدیک حظیره آباد را جداد خود رسید او را گفت چه میگوئی زیارت بکنم گفت نیکو باشد زیارت
قبر جد و پدر رفت بعد از زیارت عزم مراجعت کرد که من از گنج شما باختیار خود بیرون نیامده ام
مرا بی اختیار من می برند و چند نفر آدمی که بندگان خدا اند بجز گذاشته ام چون از خیمه
بیرون آمد شخصی مبلغی سیم پیش آورد فرمود این را بجائی من ببران که خرچی ندارند چون بعسکر
سلطان رسید حسن سر برهنه آنچه معاینه نموده بود بعرض رسانید سلطان از همه اغماض نموده شیخ را بحضور
نطلبید و از انجانب بجانب دهلی روان شد چون سلطان در شهر دهلی رسید بجهت ملاقات شیخ
را پیش خود طلبید شیخ در اثنای آنکه پیش بادشاه میرفت سلطان فیروزشاه را که در آن ایام نائب
باربک بود گفت که ما درویشانیم آداب در آمد مجلس بادشاهان و سخن گفتن با ایشان نمیدانیم
جائیکه اشارت شود چنان کرده است گفت که در باب شما نجد سلطان چیزها گفته اند چون آمدنی
پیشین است خدمت شیخ از تواضع و سماحت و اخلاق هیچ فروگذاشت نکند چون سلطان دانست
که این ساعت شیخ می آید نشسته بود بایستاد و کمان بدست گرفت و بتیر انداختن مشغول شد چون
شیخ را دید طاقت نیاورد بتعظیم تمام پیش آمد و مصافحه کرد شیخ قطب الدین چنان دست
سلطان محمد را محکم گرفت که در لطافت وی آنچنان بادشاه جبار که چندین مشایخ و علما را در تحت
تیغ ظلم آورده بود معتقد شد و گفت که ما در دیار شما رسیدیم تربیت نفرمودید و بملاقات
خویش مشرف نگردانید شیخ گفت که اول هانسی بنگرید بعده درویشی چه هانسی این درویش
خود را در این محل نمیداند که ملاقات بادشاهان بکند در گوشه بدعاگوئی بادشاهان و کافه
اهل اسلام مشغول می باشد معذور می باید داشت سلطان محمد تغلق را از این سخن شیخ
دل نرم شد فیروز را گفت آنچنان که مقصود شیخ است همان کنید شیخ سوار شد فرمود مقصود
من فقر است و گنج جد و پدر بعده فیروز را و ضیا برنی را که در آن زمان سلطان محمد بود
پیش او فرستاد و یک لک تنکه انعام فرمود شیخ قطب الدین منور گفت نعوذ بالله که
این درویش لک تنکه قبول کند پیش سلطان رفتند و گفتند شیخ قبول نمیکند فرمان شد

پنجاه هزار تنکه پیش داین نیز قبول نکرد تا آخر بده هزار قرار یافت شیخ این را هم قبول نمی کرد
گفت سبحان الله درویش را دو سیر کهچری و دو آگی شیر روغن کفایت باشد او را این هزارها بچکار آید
ایشان گفتند که ما کم ازین پیش ازین سلطان ذکر نتوانیم کرد بضرورت آن مبلغ را قبول
فرمود و در مقامات پیران خود خرج کرد و بفقرا داد بعد از چند روز بجانب هانسی روان شد
قبر او نیز در گنبد جد و پدر اوست رحمة الله تعالی علیه وقدس سره العزیز شیخ نورالدین پسر
شیخ قطب الدین منور است نقلست که چون شیخ قطب الدین منور را سلطان محمد تغلق
پیش خود طلبید در آنحال که شیخ پیش سلطان میرفت شیخ نورالدین خرد بود و در عقب شیخ رفت
هیبت و رعب هجوم ملوک و امرا و دولت او اثر کرد و از حال بشد همدرین محل شیخ قطب الدین منور
برین حال مطلع شد و گفت بابا نورالدین العظمة والکبریاء لله شیخ نورالدین میگوید که بمجرد
آنکه این سخن بسمع رسید تقویتی در باطن من ظاهر گشت چنانکه آن هیبت و رعب از دل من
بکلی بدر رفت رحمة الله علیه قبر او نیز در گنبد آبا و اجداد اوست شیخ حسام الدین ملتانی قدس الله
سره العزیز او نیز از خلفاء شیخ نظام الدین اولیاست طریقه او طریقه سلف بود در زهد
وورع و فقر از میان یاران اعلی ممتاز بود شیخ نظام الدین در باب او فرموده است که
شهر دهلی در حمایت اوست گویند که وی روزی در راهی میگذشت یکپا از کفش مبارک او
بیفتاد و او را ازین حال خبر نبود چون قدری راه برفت که شخصی از عقب او آواز داد چند بار
شیخ شیخ بگفت چون او خود را شیخ نمیدانست این را بجو در راه نداد تا آنکه آن شخص از عقب
او دوید و بوی رسید گفت شما را چندکرت آواز دادیم که شیخ مصلای خود ستان شما نشنیدید شیخ
گفت ای عزیز من شیخ نیم مردی ملای فقیرم گویند که وی در شریعت بداره و بر بوده و در طریقت
قوت القلوب و احیاء العلوم را بر ذکر داشت آورده اند که اندر آنچه او از زیارت خانه کعبه مشرف گشت
و در مدینه بار رسید بخدمت شیخ خود آمد شیخ فرمود اگر کسی خواهد که بشرف زیارت خانه کعبه
مشرف شود باید که بجهت زیارت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم علی حده نیت کند
و برود تا مستوجب زیارت خاص آن سرور گردد و بطفیل زیارت نکرده باشد مولانا
حسام الدین چون این حرف شنید همان ساعت عزیمت زیارت مدینه مصمم ساخت

روزی دیگر متوجه شد رحمة الله علیه در خیر المجالس میگوید که شیخ نصیر الدین محمود فرمود که وقتی
مولانا حسام الدین ملتانی و مولانا جمال الدین نصرتخانی و مولانا شرف الدین علیهم الرحمة
بخدمت شیخ طالب شراه آمده بودند خدمت شیخ روی مبارک طرف مولانا حسام الدین کرد و فرمود
که اگر کسی روز صایم باشد و شب قایم کار مزدوری کرده باشد که این مقدار هر بیوه زنی که هست
میتواند کرد اما مشغولی که بندگان خدای تعالی میکنند و بدان مشغولی بخدای تعالی رسیده اند
جز این مشغولیست مولانا حسام الدین و یاران منتظر ماندند که خدمت خواجه این زبان بیان
خواهند کرد در آن مجلس شیخ بیان نفرمودند اما این مقدار گفت که با شما خواهم گفت تا مدت
شش ماه کم و بیش گذشت بعد از آن همین عزیزان بخدمت رسیده بودند در آن محل
محمد کاتب که او از میان حجاب سلطان علاء الدین داخل بندگان شیخ شده بود در آمد و زمین
بوس کرد و نشست خدمت خواجه ازو پرسید کجا بودی جواب داد که در سرای بودم امروز سلطان
علاء الدین پنجاه هزار تنکه به بندگان خدای تعالی را انعام فرمود خدمت خواجه روی مبارک طرف
مولانا حسام الدین کرد و فرمود که انعام سلطان بهتر یا وفاء وعده که با شما کرده است یاران
همه روی بر زمین نهادند و آوردند گذشت وفاء وعده بعده خدمت خواجه قدس سره فرمود بنای
مشغولی سالکان بر شش چیز است اول خلوت باید که از خلوت بیرون نیاید بواسطه ازالهٔ مضرات
و قبض و داعیه هوا دوم دوام وضو باید که علی الدوام با وضو باشد مگر آنگاه خواب غالب شود
بعد فوراً بخسپد و برخیزد و در حال وضو سازد سوم صوم دوام چهارم دوام سکوت از غیر ذکر حق
پنجم دوام ذکر با ربط دل خود بشیخ و هو عبارة عن تعلق قلب المرید بالشیخ ششم نفی خاطر غیر حق
نقلست که چون او را بشرف خلافت مشرف میکردند وصیت طلبید شیخ نظام الحق والدین
قدس سره دست مبارک خود از آستین بیرون آورد و با انگشت شهادت جانب مولانا اشارت
کرد که ترک دنیا ترک دنیا ترک دنیا فرمود که در کثرت مریدان یکی پیشی عرض کرد که اگر فرمان شود بر سر
آب روان در بیابان سکونت گیرم در شهر آب چاه است وضو ساختن بدان دلاسانی شود فرمود
که هم در شهر باش کن کاحد من الناس چون از شهر بیرون آئی و بر سر آبی سکونت گیری غریب
و شهری نیایند بر تو پرسند که فلان درویش در فلان جا نشست کرده است و مزاحم وقت تو شوند

و در آب جابها اختلاف علما و در آن شرعا سعتی و رخصتی هست دیگر عرض کرد که بر بنده
وقتی فتوح میرسد چیزی نصیب فرزندان میکنم و چیزی از برای آیندگان می داریم وقتی
چند روز میگذرد که چیزی نمیرسد و فرزندان مزاحمت می نمایند و آینده محروم میرود
درین محل قرض کنم یا نه فرمود در تدبیر خواهی افتاد پس درویشی کی خواهی کرد درویش آن
باشد اگر چیزی موجود دارد خرج کند والا صبر کند و بر نامرادی بسازد و خود را در تدبیر نیندازد
بعده فرمود درویش را هر دری نباید بود و هر دری دو نوع است صوری و معنوی اما صوری
آن درویشانند که بر درها می گردند و چیزی میخواهند و معنوی آن درویشانند که در کنج خانه
خود مشغول باشند و در خاطر بگذرانند که از زید و عمرو مرا چیزی خواهد رسید هر دری صوری
به از هر دری معنوی است زیرا که هر دری صوری چنانکه هست می نماید اما هر دری معنوی
ظاهر خود را بطریق مشغولان حق مینماید و باطن در بدر میگردد وقتی از شیخ پرسیدند که خلق
کرامت می طلبید فرمود الکرامة هی الاستقامة علی باب الغیب تو در کار خویش مشغول باش
حکایت چند طلبی آورده اند در آن سال که سلطان محمد تغلق مردم شهر دهلی را در دیوگیر روان
می ساخت بتقریب شهری که در انجا آبادان میکرد مولانا حسام الدین در گجرات رفت
و همانجا جمعیت حق پیوست و در شهر پتن که شهر قدیم گجرات است مدفون شد مقام او در آن جا
مشهور است و معروف است رحمة الله علیه مولانا فخر الدین زرادی رحمة الله علیه وی
از خلفای شیخ نظام الدین اولیا است بزرگ بود جامع علم و تقوی و ذوق و عشق در امر
دین صلابتی تمام داشت و علمی وافر در اوائل حال پیش مولانا فخر الدین هانسوی در شهر
دهلی تعلیم میکرد و بجوشش طبعی و دقت سخن و فصاحت عبارت از ممتازان اهل شهر بود
عاقبت مرید شیخ المشایخ شیخ نظام الدین اولیا شد و مخلوق گشت و از میان عالمان
برآمد و در سلک درویشان منسلک گشت و هم در غیاث پور ساکن شد و بعد از رحلت پیر بر لب
آب جون در محلی که الان فیروزآباد دهلی است مشغول شد و چندگاه بر سر حوض خاص علائی
با کرد و مدتی در بند لنبا که در میان کوه است و در آن زمان بیابان و مقام شیران بود مشغول
شد و بعد از آن بزیارت خواجه بزرگ معین الحق والدین قدس سره باجمیر رفت بعده بزیارت

شیخ فرید الدین با وجود همین رفت بیشتر احوال در سفر بودی و در صحراها و جنگلها تنها خدای را
عبادت کردی و صوم دایم داشتی **نقل است** که مولانا فخر الدین زرادی از شیخ
نظام الدین سوال کرد که مشغولی بکلام الله فاضلتر باشد که فرمود ذاکر وصول زودتر بود اما
خوف زوال هم بود اما سالک را وصول دیرتر بود ولیکن خوف زوال نباشد **نقل است**
که شیخ نصیر الدین محمود میگفت که آنچه ما را در یک ماه و دو ماه فتح شدی مولانا فخر الدین زرادی
را در یک ساعت بدست آمدی و در زمانی که مردم شهر را بدیوگیر بردند او نیز رفت و از آنجا
بزیارت خانه کعبه رفت و از آنجا به بغداد رفت و علم حدیث بحث کرد بعد ازان بشوق دهلی
که وطن قدیم وی بود بازگشت و در کشتی نشست و آن کشتی غرق شد رحمة الله علیه **نقل است**
که دران ایام که محمد تغلق خلق شهر دهلی را بجانب دیوگیر میفرستاد میخواست که ملک ترکستان
و خراسان را ضبط کند و آل چنگیزخان را ازان دیار براندازد تمامی صدور و اکابر شهر را
فرمود تا حاضر آیند و بارگاهی بزرگ نصب کنند و در زیر آن منبر نهند تا بران منبر خود برآید
و خلق را در جهاد کفار تحریض کند بهر آن روز مولانا فخر الدین زرادی را و شیخ شمس الدین
یحیی و شیخ نصیر الدین محمود را نیز طلب فرمود خواجه قطب الدین که یکی از مریدان شیخ
نظام الدین اولیا و شاگرد مولانا فخر الدین بود مولانا را پیش از همه عزیزان بدرگاه
سلطان برد مولانا بارها می گفت که من سر خود پیش در سرای این مرد غلطیده می بینم
من با او مسامحت نخواهم کرد چون مولانا را با سلطان ملاقات شد خواجه قطب الدین
کفشهای مولانا برداشت و در بغل کرد و بایستاد و سلطان محمد ایشعی را معانقه کرد
هیچ نگفت و با مولانا فخر الدین زرادی بکلام مشغول شد و گفت ما میخواهیم چنگیزخان
ملعون را براندازیم شما با ما درین کار موافقت خواهید کرد مولانا گفت انشاء الله تعالی
سلطان گفت این کلمه شک است مولانا گفت در مستقبل همچنین آید سلطان محمد ازین سخن
برخود پیچید و گفت شما مرا نصیحتی بکنید تا بران کار کنیم فرمود که غضب فرو خورید سلطان گفت
کدام غضب فرمود طعام آرند چون طعام حاضر آمد مولانا با کراه اندک اندک طعام میخورد
و چون طعام برداشتند جهت بزرگانی که حاضر آمده بودند جامه صوف و تنگهای نذر زر و سیم حاضر

آوردند شیخ نصیر الدین محمود و مولانا شمس الدین یحیی و دیگر بزرگان چنانکه آمده است
بدست گرفتند و خدمت کرده بازگشتند اما جامه و سیم مولانا فخر الدین را پیش از آنکه بوی
برسد خواجه قطب الدین دبیر خود را دست چون میدانست که وی نخواهد بدست گرفت و آئین
فوت حرمت مولانا روا نباید شد چون این بزرگان بازگشتند سلطان محمد خواجه قطب الدین
دبیر را گفت که مرد ریختت این چه حرکتها بود که کردی فخر الدین زرادی را از دبیر شیخ حسن علاء الدین
وا نیدی او گفت او استاد منست و خلیفه مخدوم من مرا شاید که ادب او نگاه دارم سلطان
گفت که این اعتقادهای کفر آمیز را بگذار والا ترا خواهیم کشت گفت زهی دولت اگر مرا بجهت
مخدوم من بکشند رحمة الله علیه و علی جمیع عباده الصالحین والسلام مولانا فخر الدین
مروزی حافظ کلام ربانی بود و بکمال تقوی و ورع آراسته پیشه کتابت کلام الله مجید کردی
و از خلق مجرد زیستی و از مصاحبان و مریدان شیخ نظام الدین اولیا بود گویند او را با مردان
غیب ملاقات بود نقلست که وقتی بخدمت شیخ عرض کرد که مرا تشنگی غالب شده بود
در پیش من کسی نبود که آب طلبم کوزه پر آب از غیب پیدا شد آن کوزه برداشتم و آب ریخته
شد و گفتم که من آب کرامت نخواهیم نخورد شیخ فرمود که بایستی خورد از ینها بسیار می باشد
وقتی من نیز خواستم که شانه کنم پیش من کسی نبود که شانه بیارد درین میان دیوار بشگافت
از دیوار شانه بیرون آمد بستدم و شانه کردم از شیخ نصیر الدین محمود منقولست که فرمود
در آنچه مولانا فخر الدین مروزی کتابت کردی از خلق پرسیدی این کتاب چه ارزد گفتند
شش کاسه جرجی او گفتی من چهار جیتل بستانم زیادت نستانم اگر کسی برای
تبرک زیاده از جیتل کردی نستدی چون پیر شد و از کتابت ماند قاضی حمید الدین
ملک التجار بر سلطان علاء الدین عرض داشت کرد اینچنین بزرگیست تا این
زمان روزگار کتابت می گذرانید و حالا از کتابت ماند او را از بیت المال
وظیفه معین شود سلطان هر روز یک تنگه فرمود گفت نخواستم
همان شش کاسه نه پسندید بعد جهد بسیار در شش کاسه قبول کرد
رحمة الله تعالی علیه

بیان مقامات حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند نقل کردند که حضرت خواجه علاء الحق والدین
افاض الله سبحانه برکاته علی العالمین که طریقهٔ حضرت خواجه ما قدس الله روحه اختیار فقر بود
وترک دنیا وقطع تعلقات وتجرد کلی وسعی ماسوی وهموارهٔ انفاس قدسیهٔ ایشان در ثبات فقر و
صحبت فقرا بوده وقید به ایثار ایشان در غایت کمال بوده میفرمودند هرچه یافتم از اینجا یافتم ونتیجه
صحبت شریف ایشان در همه ظاهر می شد وبواسطهٔ آنکه حضرت ایشان قدم در استقامت متابعت
سنت میزدند ودر طلب حلال واجتناب از شبهات مبالغت می نمودند خصوصاً در باب
لقمه واملا در مجالس صحبت حدیث العبادة عشرة اجزاء تسعة منها طلب الحلال وجزء
واحد سائر العبادات می فرمودند ودر جماعت متابعان حضرت ایشان آن صفات حال شده
وتعمل میبوست ونتائج آن عمل را بتحقیق هر یک در وجود خود مشاهده میکردند وطعام
ایشان از زراعت بود هر سال پارهٔ جو وپارهٔ ماش زراعت میفرمودند باحتیاط تمام
دوران فرصت اکابر وعلما به صحبت شریف ایشان میرسیدند طعام ایشان را بطریق تبرک
وتقرب تناول میکردند ومیفرمودند بسبب آنکه در آثار واخبار آمده است که در حجرات
ازواج طاهرات رضی الله عنهن آمده است که آرد جو را بغربال نمی بیختند چند روزی
در منزل ما آرد جو را نابیخته طعام ساختند وخوردند جمیع متعلقان وفرزندان رنجور شدند
بر خاطر گذشت ومعلوم شد که این رنجوری وفروماندگی بسبب آنست که با اهل بیت حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم ورضی الله عنهن که درین تشبه بی ادبی کرده شده وصورت
مساوات نموده شد تنبیه کرده شد تا انابت کردند که بعد ازین آرد جو را نابیخته طعام نسازند
ودر متابعت کوشند وخود را مقصر دانند وبیخته بعد از انابت صحت یافتند هر که پی
بر پی رسول نهاد پا از همه رهروان پیش افتاد ودر شهر ایشان را خانهٔ تملکی نبود وعاریتی
بود وغریب وار می زیستند وایشان را خادمی وخادمهٔ نبود وازین معنی ایشان را سوال کردند فرمودند
بندگی با خواجگی راست نمی آید خلق وتواضع حضرت ایشان را حد نبود وشمهٔ از اخلاق ایشان این بود
که اگر بمنزل دوستی ودرویشی رفتندی جمیع فرزندان ومتعلقان وخادمان او را پیش
کردندی وخاطر هر یک را بنوعی دریافتندی واهل آن بیت را در ایشان وداع عذر خدمت خواسته

واحوال مریدان و مستوران او را تعهد فرمودندی و به نسبت هر یک شفقتی کردندی و از مکارم اخلاق
ایشان همسایه و دوست و آشنایان درویش محظوظ شدندی و آن لطف ایشان هر یک را
دلیل شدی بصراط مستقیم درویشی پیش از آنکه بسعادت صحبت ایشان مشرف گردد
پایشان گشته بود ناگاه بران موضع گذر فرمودند پایشان رسیده بود و چیزی حاضر نبود و نیاز [illegible]
بحضرت ایشان بود و نیاز مندی نمود و عذر خواست چندین سال بود که حضرت ایشان
با آن درویش بنسبت ظاهر و باطن شفقت میفرمودند و بفرزندان و متعلقان او و بحقیقت
الطاف ایشان مر او را در وی براه گردانیدند آن درویش حالت خود را باین صفت بیان میکرد
نقل کردند خدمت خواجه علاء الحق والدین از حضرت خواجه ما قدس الله روحه که فرمودند
در زمانی که از اوایل احوال خود حکایت میکردند گفتند فرصت شش ماه این در بر من بسته شد
و از عالم باطن هیچ فیض بمن نمیرسید بی طاقت و آرام شدم قصد کردم که باز بملازمت مخلوقی
مشغول شوم در آن حال گذر من بمسجدی افتاد و بر در آن مسجد دیدم که این نوشته که
ای دوست بیا که ما تراایم همه بیگانه مشو که آشناایم همه وقتم خوش شد و عنایت بی علت
در رسید و باز آن در بر من گشاده شد از ذوق آن حال بسیار گریستم و هم فرمودند و [illegible]
بر مقامات و کثرت صفت حسین منصور در وجود من ظهور کرد و شب بیک آمد که آن صدا از
من نیز پیدا شود در بخارا داری بود هر دو کثرت خود را بپای آن دار بردم و گفتم جای تو سر
این دار است بعنایت حق جل و علا از آن مقام گذشته شد منقول است در مقامات
سلطان العارفین که در مقام سیر در صفات انبیا علیهم الصلوة والسلام سیر میکردم بارگاه
محمدی صلی الله علیه وسلم رسیدم خواستم که در صفت او سیر کنم دست رد بپیشانی من نهادند
این سخن را بیان میکردند و بارها میفرمودند چون من بعنایت الهی درین سیر باین مقام
رسیدم گستاخی نکردم و توفیق آن یافتم که سر نیاز و تعظیم بر آستانه عزت و احترام حضرت
نبوت او صلی الله علیه وسلم نهادم نقل کرد درویشی که در حضور خواجه ما قدس الله روحه مذکور
میشد که سلطان العارفین میفرمودند رونده را هر چند برود آخر قدم وی تا اول قدم خواجه
[illegible] ما از سر غیرت حرام باد صحبت حق سبحانه آن کس را که اول قدمش بر آخر قدم او نبوده باشد

سوال کردند بعضی از مشایخ گفته ولایت محمدیه بر ما ختم شده است فرمودند ایشان ختم این ولایت
نیست زمان خود بوده اند نقل کردند خواجه علاء الحق والدین از ایشان که میفرمودند جماعتی
این شام از اقطاب زمان واوتاد زمین حاضر شدند و مرا در محمد سپیدی نشاندند و اطراف آن گرفتند
و مرا بر تخت عالی نشاندند و هر آینه مرا بعد از این هیچ غمی نخواهد بود و حضرت خواجه با قدس الله روحه
سلسلهٔ مشایخ خود را گاهی تا شیخ یوسف همدانی قدس الله روحه ذکر میکردند و گاهی همه را میگفتند
چنانکه در رساله قدسیه مذکور است و دانشمندی که در صحبت ایشان مبتدی بود استاخی کرده پرسید
که سلسلهٔ حضرت شما بکجا میرسد تبسم فرمودند و گفتند از سلسله کسی بجایی نرسید

فصل در بیان طریقهٔ سلوک

در صفت صحبت و نتیجه صحبت حضرت خواجه با قدس الله روحه و ذکر حقایق و لطایفی
که در مجالس صحبت بلفظ مبارک حضرت ایشان میگذشته است نقل کردند از حضرت خواجه با
قدس الله روحه که فرمودند قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا آمنوا اشارتست بآن که در هر طرفة العینی
نفی این وجود طبیعی باید کرد و اثبات واجب الوجود جل ذکره مصرعه وجودک ذنب لا یقاس
به ذنب * از حضرت سید الطائفه جنید قدس الله روحه منقول است که فرمودند پنجاه سال است
که در ایمان اوردیم و در ایمان تازه کردیم و هنوز در آنیم درویشی که از اهل علم بود نقل کرد که روزی
بلفظ مبارک حضرت خواجه با قدس سره میگذشت که تعلق با سوی الله روندهٔ راه را حجاب کلی است
مصرعه تعلق حجاب است و بی حاصلی * بر خاطر این فقیر گذشت که تعلق با ایمان و اسلام نیز چگونه است
زبان وار و حضرت خواجه قدس الله روحه از آن خاطر پرسیدند عرض کردم تبسم کردند و فرمودند بیت
حسین بن منصور حلاج را رحمة الله شنوده که گفت بدین الله والکفر واجب تنا و عند المسلمین
قبیح * آنگاه فرمودند این طائفه اهل الله ایمان را چنین تعریف کرده اند که الایمان عقد القلب بنفی جمیع
ما سوی القلوب بین المضار والمنافع سواه عز وجل و میفرمودند ما بعد ریک تحدیث امر است
که عنایت الهیه عنایت ما و الطاف ربوبیت ما را بر اهل خود دیگران دولا نیست خاصه [illegible]
بزرگ است ولی میباید که شناسد که از ولیست تا شکر این نعمت قیام نماید و بدان که محفوظ عنایت الهی است

واو را با او مگذارند و از آفات بشریت نگاه دارند بر ظهور خوارق عادات و احوال و کرامات
اعتقاد و نیت کار استقامت دارد و آنچه بر ولی گذرانند حکمت دران نفی وجود بشری بود و میفرمودند
این طائفه سه قسم اند مقلد و کامل و کامل مکمل مقلد شنیده عمل میکنند و کامل از خود تجاوز
نمیکنند و تربیت جز کامل مکمل نمی تواند و میفرمودند ارادت و تسلیم و بی اختیاری بزرگ کاری
است و در تعریف ارادت سخنان گفته اند مختار ما آنست که گفته اند الارادة ترک الارادة و
مرید می باید که خواست خود را گذارد و در خواست مقتدا بکلی محو گردد بیت ما اختیار خویش هم
از دست داده ایم * کان اختیار شاه همه اختیار ماست * و میفرمودند اختیار ما راست
اگر خواهیم بطالب بطریق جذبه مشغول شویم و اگر خواهیم بطریق سلوک و میفرمودند که طالب می باید
که اول مدتی با یاران صحبت دارد تا او را قابلیت صحبت ما پیدا شود و این بیت نیز بر زبان
مبارک ایشان میگذشت بیت نه بینی وقت سفتن مرد حکاک * بشاگردان دهد در خطرناک
و میفرمودند طریقه ما از نوادر است عروه وثقی است چنگ در ذیل متابعت سنت مصطفی
صلی الله علیه وسلم زده ایم و اقتدا بآثار صحابه کرام رضی الله عنهم نموده و درین راه ما را که
در دید فضل در آورده اند از اول تا آخر همه فضل او مشاهده کرده ایم نه عمل خود اگرچه درین طریقه
باندک عملی فتوح بسیار است اما رعایت سنت و متابعت سنت کاری بزرگ این است
ع اینچنین زیبا روشی کم می بود اندر جهان * هر که از طریقه ما روی گرداند خطر دارد
پرسیدند که حضرت شما را چه توان یافت فرمودند بتضرع و میفرمودند جمعی که بصحبت ما میرسند
بعضی چنانند که تخم محبت در دلهای ایشان می باشد اما بواسطه خاشاک تعلقات نشو و نما نمی
تواند یافت ما را می باید آن تعلقات را پاک کردن و بعضی چنانند که تخم محبت در دلهای ایشان
نیست ما را می باید آن تخم را در ایشان پیدا کردن و میفرمودند هر که با ما میل خاطری و محبتی
دارد خواه دور باشد و خواه نزدیک در هر شبانروزی ما را بنسبت او گذری می باشد و از
سرچشمه شفقت و تربیت ما بفیض رسیده است اگر واقف حال خود بود و راه گذر فیض را
از تعلقات پاک دارد و میفرمودند درین طریقه ما سالک می باید که نداند که او در چه مقام است
تا حجاب راه او نشود و میفرمودند مرشد می باید که از سه حال طالب ماضی و حال و آینده باخبر باشد

تا او را تربیت کردن و میفرمودند چه ور ترشد از احوال طالب خبر دار میباید که گردد و بفراست
یا باستخبار احوال او را معلوم کند و میفرمودند از شرایط طالب آنست که در زمانی که با دوستی از دوستان
حق تعالی مصاحب است واقف حال خود بود و زمان صحبت را با زمان گذشته موازنه کند تا اگر تفاوت
از نقصان بکمال در خود مشاهده کند لازمست صحبت آن عزیز را برخود فرض عین داند و می فرمودند
از شرایط طلب این راه ادب است الطریقة کلها آداب لکل حال ادب و لکل مقام ادب من
لزم الادب بلغ مبلغ الرجال و ادب عبارتست از تحسین اخلاق و تهذیب اقوال و افعال و گفته اند
ادب الخدمة اعز من الخدمة و علامة قبول و التحمل و البدایة ملازمة الادب و الطغیان سوء الادب
و حفظ ادب هم ثمرهٔ محبت است و هم تخم محبت و میگفتند از ادب چون چیزی کم کردی هرچه برداشتی ادب
می ماند می فرمودند ادب نسبت حضرت حق سبحانه و ادب نسبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ادب
بنسبت شیخ اما ادبی که بنسبت حضرت حق تعالی است آنست که بظاهر و باطن بشرط کمال بندگی فرمانهای
او را بجای آرد و از ماسوای حضرت او بکلی اعراض نماید و ادبی که بنسبت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم
آنست که خود را تمام در مقام متابعت در آرد و در جمیع احوال نواهی حرمت را نگاه دارد و موسسه که کل
موجودات بحضرت حق سبحانه اورا اند هر که هست و هرچه هست همه سر بر آستانهٔ عزت او است ادبی
که بنسبت شیخ واجب و لازم است بر طالبان تحبیت آنست که ایشان بواسطهٔ متابعت سنت او بمقام
دعوت خلق بحق سبحانه رسیده اند و میفرمودند اولیاء الله اهل کرم اند و آموختگان حضرت لایزالی قصورها
و خطرات که بر طالبان میگذرد می بینند و در میگذرانند اما احوال مختلف است در زمان مشاهدهٔ الطاف
ربوبیت در نظر ایشان کوهی کاهیست ع پیش جوش لطف بحید تو شاه • توبه کردن از گناه
آمد گناه • و در مقام شفقت فروگذاشت نیست و در آن مقام در نظر ایشان کاهی کوهی است اینجا نیز
ابنا حضرت اند ذره و قطمیری را که بر طالب میگذرد می بینند و از راه تحقیق با وی نمایند و فرمیگذرانند
ع اگر بینی که نابینا و چاه است • اگر خاموش بنشینی گناه است • و میفرمودند روش با اهل الله کسی
سپرده اند که از خود تمام گذشته باشد و در محلی این بیت میخواندند ع یا مکن با پیلبانان دوستی •
یا بنا کن خانه در خورد پیل • و میفرمودند مثل اهل ارشاد مثل صیاد استاد است که بدقایق حکمت
جانور متوحش را در قید می آرد و از آن صفت توحش او را بمقام استیناس میرساند این طایفه چون اهل حکمت اند

تحسین تدبیر معامله با طالب صاحب طبیعت چنان میکنند که او را منقاد و تسلیم میگردانند و در طریق
متابعت سنت می درآرند و از آنجا بمقام اصول میرسانند انبیا و اولیا اهل تدبیر و حکمت بوده اند
و میفرمودند معاملت این طایفه با هر کسی بقدر قابلیت اوست اگر طالب مبتدی است با او (ارا)
میکشند و خدمت او میکنند چنانکه وارد است یا داؤد اذا رأیت لی طالبا فکن له خادما میباید
تا طالب را قابلیت سلوک این طریق پیدا شود و میفرمودند سلوک این راه موقوف بر حصول تعین است
تا نه بینی جمال عشق نگیرد کمال ٭ می شنوی وصف یار است نباید شنید ٭ همه اعمال سالک میباید
که برین گذرد تا نتیجه از سر یقین بظهور آید و معرفت تفصیلی که منتهای مقاصد طالبان و سالکان است
بهمان صفت بحصول پیوندد و از حسن عقیدت طالب نسبت حقیقت اهل الله بی ظهور تعین حاصل نیست
اعتقاد مجرد باندک چیزی متبدل میشود و میفرمودند تلقین ذکر میباید که از پیری کامل مکمل باشد
تا موثر باشد و نتیجه بظهور آید چنانکه از ترکش سلطان بود حمایت نتواند کرد و با تلقین ذکر از
خلیفه حضرت بزرگوار خواجه محمد بابا سماسی رحمه الله داریم و میفرمودند از حضرت عزیزان علیه الرحمة
والرضوان در طریقه ذکر منقول است جهر و خفیه و ما خفیه را بجهت آنکه اقوی و اولی است اختیار
کرده ایم و هم فرمودند وقوف عددی اول مرتبه علم لدنی است و دانشمندی صالح را پیش از آنکه
وقوف عددی تلقین فرمایند بیان سلسله خود کردند و بحضرت شیخ یوسف همدانی قدس الله روحه
رسانیدند و فرمودند روزی خواجه عبدالخالق غجدوانی در میان کار بر استاد خود تفسیر میخواندند
به تفسیر این آیت رسیده اند که ادعوا ربکم تضرعا وخفیة انه لا یحب المعتدین از استاد خود پرسیده
اند که حقیقت این خفیه و طریقه وی چیست اگر ذاکر بلند میخواند یا در مقام ذکر باعضا حرکت میکند
غیر واقف میشود و خفیه نمی ماند و اگر بدل میگوید شیطان بحکم الشیطان یجری فی ابن آدم مجری الدم
واقف میشود استاد فرموده اند این علم لدنی است اگر حق تعالی خواسته باشد از اهل الله
کسی بتو رسد و ترا تعلیم کند حضرت خواجه عبدالخالق قدس الله روحه متوجه و منتظر بوده اند
منتظر باش و چشم بر در دار ٭ گوش بر در نهاده ٭ تا چنانکه مردی از اهل الله که
که و علمناه من لدنا علما در شان اوست با ایشان رسیده اند و وقوف عددی مر ایشان را تلقین کرده
و میفرمودند لا اله نفی آلهه طبیعت است الا الله اثبات معبود بحق است و مقصود از ذکر است

که ذاکر بحقیقت کلمهٔ توحید برسد بسیار گفتن شرط نیست دانشمندی پرسید حقیقت کلمه چیست
فرمودند آنکه از گفتن کلمه ما سوی الله عز و جل بکلی نفی شود و همچنین در مجلسی دیگر حقیقت کلمه را
همین شرح میکردند و میفرمودند وقوف زمانی که کارگزار رونده راه است آنست که واقف احوال
خود باشد که در هر زمانی صفت و حال او چیست موجب شکر است یا موجب عذر و میفرمودند بنای
کار سالک را بر ساعت کرده اند تا دریابندهٔ نفس شود که بحضور میگذرد یا بغفلت که اگر نفس
کند و یابندهٔ این دو صفت نشود و پیش از نقل بجوار رحمت به بیست سال کما بیش میفرمودند تا یکی از
محبان در خلوتی بعد از آنکه از بیماری که عارض شده بود برخاسته بودند و چنین تلقین میکردند که
بنای کار را درین راه بر نفس میباید کرد چنانکه اشتغال بوظیفه و اسم لسان حال اند که از ماضی و تفکر در مستقبل
مشغول گرداند و نفس را بگذارد تا ضائع گردد و از آن احتراز کند که من ضیّع وقته فوقته مشغلة دار و که آن
سعی کند که گفته اند الوقت ان یلاحظ الی ما قسم لک فی الازل ولا الی ما تصیر الیه فی الابد وان تحفظ نظر
الحق سبحانه فیما بین النفسین گفته اند کسی که مشتغل باوراد و وظیفه وقت بود او را صاحب الوقت
گویند فترت و زوال باین وقت متطرق نشود الا نیست با سالکان بسبب تلوین و ایشان از عمر
نشمارند الا آنزمان را که این معنی و این محافظت موجود بود و اما نیست با واصلان و اصحاب تمکین این وقت
دایم و سرمد باشد و صاحب این وقت چون دوام یابد از تحت تصرف خارج بود یا آنکه او در احوال
متصرف بود بدان معنی که هر وقتی را در راه هم و اولی مصروف دارد و او را ابو الوقت خوانند و ابن الوقت
سالکی بود که حال بروی بر سبیل هجوم و مفاجاة از غیب روی نماید و بغلبه تصرف سالک را از حال
خود بستاند و منقاد حکم خود گرداند و در مجلسی دیگر بیان کرده که طریق او جذبه است و صفت او میان جلال
و جمال است و تلقین دیگر نیز فرمودند و کیفیات او را حواله بعلم او کردند و در مجلسی دیگر صفت شیخ او را
بنظر موهبت کرامت کردند و در مجلسی دیگر بنظر موهبت او را نفس بخشیدند که با هر که گوید مؤثر شود و
هر چه گوید آن شود و با اصحاب در غیبت و حضور او میگفت هر چه او میگوید خدای آن میکند میگویم
بگوی او نمی گوید و در راه حجاز در زمان وصیت پیش از اصحاب دیگر او را گفت تا حقی و امانتی که
از خواجگان طریقت بما رسیده است و آنچه درین راه کسب کرده ایم آن امانت را بتو سپردیم چنانکه
مولانا عارف قبول کرد و قبول کردی آنرا بخلق رسان و درین معانی مبالغت بسیار فرمودند

که بنسبت اسباب دیگران شود و در آخر حیات و بمجاز ایمان حقیقی را تجدید فرمودند و میفرمودند هر لحظه
بکلی همی می بایست از خود و بشر ایشان و بازگشتن بحق بنسبت خلق تا بکلی ملک شود و میفرمودند سالکان
دفع خواطر شیطانی و نفسانی متفاوت اند بعضی چنانند که پیش از آنکه خاطر آید او را ببینند و هم از انجا دفع
کنند و بعضی چنانند که چون خاطر در آید پیش از آنکه قرار گیرد او را دفع میکنند و این چند این فائده
نمی دهد و میفرمودند شناخت زمان تحول و انتقال بغایت دشوار است و میفرمودند راهی عارفان
بوا سطه آن راه می یابند و دیگران یابنده نمی شوند ثلثه است مراقبه و مشاهده و محاسبه مراقبه نسیان
رویة المخلوق بدوام النظر الی الخالق است یا گوئیم دوام النظر الی الخالق بنسیان رویة المخلوق یعنی رو گردانیده
راه می یابد که دایما ناظر جناب احدیت باشد در قسم نسیان و نیستی و فنا بنا صیه جمیع مخلوقات کشد
و دوام مراقبه نادرست و ازین طایفه اندکی درین معنی کسب کرده اند و ما طریق حصول آن را یافته ایم
مخالفت نفس است و مشاهده واردات غیبیه است که بر دل نزول میکند و بواسطه آنکه زمان گذرنده
است و سکون ندارد آن وارد را نمی توانم ادراک کردن بصفتی که در ما حال میشود از قبض و بسط
آن را در می یابیم در قبض مشاهده صفت جلال می کنیم و در بسط مشاهده صفت جمال و محاسبه آنست
که هر ساعتی آنچه بر ما گذشته است محاسبه کنیم که بر فت چیست و حضور چیست می بینیم که همه کسب
نقصان است باز گشت می کنیم و عمل از سر میگیریم از حضرت عزیزان علیه الرحمة والرضوان منقول
عمل میباید کردن و ناکرده انگاشتن و خود را مقصر دیدن و عمل از سر گرفتن و چون راه درین سه است
و دیگران در غیر این می طلبند نمی یابند اما سه ممکن نبود حصول مقصود بی بدرقه عنایت یار و میفرمودند

آنچه وارد است من استوی یوماه فهو مغبون و من غده شر من یومه فهو ملعون و من لم یکن فی الزیادة
فهو فی النقصان و من کان فی النقصان فالموت خیر له اشارت بطلب ازدیاد یقین است و میفرمودند

آنچه وارد است اذا احب الله تعالی عبدا لم تضره ذنب تاویل آنست که بنده محبوب عذر
گناه داند و تواند خواست گناه او را ضرر نکند دلیل بر صحت این تاویل آخر حدیث است ثم قرأ

ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین و میفرمودند ان الله یحب الملحین فی الدعا و نزاکت
السوال یعنی یکی آنست که یک چیز را که از حضرت حق تعالی میطلبید چندان تضرع نماید و سؤال
کند که ما سول حصول پیوندد آنگاه چیز دیگر را همین طریق و همین کیفیت طلبید و میفرمودند

و بالکرهت ابن یراه الناس منکب فلا تفعل از خلوت اشارتست که درویش میباید خلا او را
بلا باشد و اوبی که در نظر خلق رعایت مینماید در خلوت نیز رعایت نماید و میفرمودند الصلوة معراج
المؤمنین اشارتست بدرجات نماز حقیقی است در زمان تحریمه می باید که کبریت حضرت جل جلاله در
وجود نمازگذارنده حال شود و خضوع و خشوع در وی پیدا شود تا چنانکه سبحال استغراق رسد
و کمال این صفت مر حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم بوده است و میفرمودند صوم حقیقی
امساکست از ماسوی بکلی و میفرمودند معرفت تفصیلی که مقصود از سیر و سلوکست مظهر
شدنست تا از دلیل و برهان بکشف و عیان رسد سوال کردند از حضرت خواجه ما قدس الله روحه
هرگاه حق تعالی حالی را از درویشی باز گیرد و چکند فرمودند اگر رمقی از آن حال باقی مانده باشد
دلیل آنست که ازو تضرع و نیاز خواسته اند از حضرت حق تعالی درخواهد و تضرع و التجا بحضرت
و نیابی نماید و اگر رمقی باقی نمانده باشد دلیل آنست که ازو صبر و رضا خواسته آید و میفرمودند
خدا طلبی بلا طلبی است و میفرمودند همه کرامات در جنب کلمه توحید نقل است کرامات اظهار بیست
با وجود چندین گناه بر روی زمین میتوانیم رفت و میفرمودند ظهور احوال از شیخ کرامتست مرید را
پرسیدند شناخت خواطر درویشان را از کجا است فرمودند بهیبت و شناخت ایشان از نور
فراستست که حق تعالی ایشانرا کرامت کرده است فانه ینظر بنور الله از حضرت شیخ ابوسعید
ابو الخیر قدس الله روحه منقول است که فرمودند در پیش جنازه ما این بیت بخوانند ؎ بیت
ازین خوبتر در همه آفاق کار ٭ دوست رسد نزد دوست یار بنزدیک یار ٭ حضرت خواجه ما قدس الله روحه
فرمودند که در پیش جنازه ما این بیت بخوانند ؎ مفلسانیم آمده در کوی تو ٭ شیئاً لله از جمال روی تو
و معنی قلب سلیم این دو بیت خوانند ؎ عاشق تو یقین دان که مسلمان نبود ٭ در مذهب عشق
کفر و ایمان نبود ٭ در عشق دل و عقل و تن و جان نبود ٭ و آنکس که چنین نباشد او آن نبود ٭

و فرمودند الطلب رد و السبیل سد اشارتست بدید طلبیت ز [illegible] عارف حق تشریح اسمی الخ
عز و جل اشارتست بهستی بنده و بقاء صفات اوست ؎ تا تو ز هستی خود زیر و زبر نگردی ٭ در نیستی
مطلق مرغ پر نگردی ٭ این پرده نهادست در همه شکل که هرگز ٭ در پرده ره نیابی تا پرده در نگردی ٭
در عبادت طلب وجود هست و در محبوبیت تلف وجود از ارادت مقام الابدال تعلیک تبدیل الاحوال

اشارت بتبدیل اخلاق و اوصاف ذمیمہ و لکن بعنایت مرشد علی الاطلاق جل ذکرہ و مدد راہ بر میسر حقیقة الادب ترک الادب اولیاء الله را توفاتست زا نیست کہ در صحبت ایشان بی ادبی عین ادب است و زانیست کہ ادب عین بی ادبیست رعایت ادب و ترک نفس عین بی ادبیست و ترک ادب و قبول نفس عین ادبست و میفرمودند آئینہ ہر یکی از مشائخ را دو جہت ست و آئینہ ما را شش جہت است از سخنان عزیزانست کہ زمین در نظر این طائفہ چون سفرہ ایست و میفرمودند اولیاء را بر اسرار اطلاع میدہند اما بی اجازت اظہار نمیکنند مصرع سر فاش مکن کہ خون بریزی بزمین ⁂ روزی یکی در روی مبارک ایشان نظر میکرد فرمودند نظر مکن تا دل بباد ندہی ع دیوانہ شود کسی کہ بیند رخ ما ⁂ و میفرمودند کہ درویشی چیست برون بیرنگ و درون سیہ خنگ سه ما درین صورتیم کہ کس ما ⁂ ہم نہ بجیم و ہم نہ بجا نیم ⁂ و میفرمودند از یکی از اکابر درین سوال کردند کہ درویشی چیست فرمودند زبونی عزیزی اہل دلی مرا میگفت درویشی وقت باشد کہ کارہا خود میکنند و بارہا بر سر تو میدارند وقتی فرمودند با یکی کہ چہل سال ست کہ آئینہ داری میکنیم و خطا ندیدہ ایم انچہ در خاطر تو گذشت درین زمان خطا نخواہیم دیدن و میفرمودند درویش در مقام توسل و بارکشی میباید کہ چون دستے باشد کہ ہر چند طپانچہ خورد صدای مخالف از وی ظاہر نشود و میفرمودند درویشان اہل نقد ند حوالہ با نسیہ نمی کنند سه امروز ببین بدیدہ باطن جمال دوست ⁂ ای بیخبر حوالہ بفردا چہ میکنی ⁂ الصوفی ابن الوقت سه خرم دل آن کس تیز اکند ⁂ کہ او کار امروز بفردا کند ⁂ و میفرمودند بنای کار اہل ہوا و طبیعت ہمہ بر ضلالت ست تصحیح نیت در امور بغایت مہم ست پرسیدند کسی اگر علم منطق خواند بچہ نیت خواند فرمودند نیت تمیز حق از باطل و میفرمودند ہر کرا ابیضہ قابلیت بواسطہ صحبتہای مختلف فاسد شد تدبیر کار او دشوار ست و میفرمودند در اوایل ما خود را مطلوب میشناختیم و دیگران را طالب این زمان آن طریقہ را گذاشتیم مرشد علی الاطلاق اوست عز و علا ہر کہ در اعیہ طلب این راہ پدید آرد و بسر وقت ما آید و ہر چہ نصیبۂ او باشد باو برسد و میفرمودند در اثبات اختیار بندہ او را سعادت و تشریف بسیار ست در خلاف رضا از را ہ جہالت بعذر و انابت مشغول گردد و اختیار بندہ در تحصیل رضا باختیار سعی نماید و چون آن محل یاد ریابد توفیق جیندو

و شاید گوید المجاز قنطرة الحقیقة جمیع اعمال ظاهری قولی و فعلی مجازست تا رونده راه از وی نگذرد
بحقیقت نرسد روزی کودکی از مکتب بیرون آمده بود بر حضرت ایشان سلام گفت مصحف با او بود
چون گرفتند کشادند این آیت بر آمده و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید فرمودند که سپید سپید ایم کران باشیم
و میفرمودند اول این راه کلمهٔ توحید است و آخر هم کلمهٔ توحید سبق اول آخر ست مفتاح سعادت
هیچ دری او کشاده نمی شود از حضرت سلطان العارفین قدس الله روحه منقول است
که در اواخر بعضی پوشیده بود و میفرمودند الهی همان دان که ترکی ام از ترکستان آمده تنگری تنگری
تنگری گویان اکنون بسعادت ایمان رسیده و میفرمودند چون از کاری یا از کسی شما را یاس
شود در حق سبحانه گریزید و تضرع آنجا برید و میفرمودند در زمان ملالت از صحبت خلق یکی از کبرا
سه روز خلوت گزید چون بیرون آمد بصفتی بیرون آمد که کسی با ایشان صحبت نتوانست داشتن تا بید
گویا انسیت و میفرمودند هر که بیک حدیث در همه عمر علی الدوام عمل کند متضمن ام که کار او هر آئینه تمام
گردد و هنوز در آن حدیث کار مانده بود مثلا اگر بحدیث من اصلح سره اصلح الله جوابه عمل کند
متضمنم که کار او در راه دین و طلب یقین هر آئینه تمام گردد و خواجه بزرگ قدس الله روحه میفرمودند
مولانا زین الدین ابوبکر تایبادی رحمه الله از رعایت ظاهر از باطن بهره ور شده بود تا پرسیدند که عمل
بر حضرت از جهت اصلاح خلق روا است فرمودند بعضی را روا است و بعضی را روا نیست و آن بعضی را
که روا است در بعضی اوقات روا است و در بعضی روا نیست با محل چیست و طریقه آن عمل کننده
در چه افتاده است و میفرمودند خود را بنسبت باطن بر یک صفت میباید انداختن تا هر کس را طمع
نصرت میسر نشود و میفرمودند آنچه از جهت نظر بر خاطر میگذرد از ضعف یقین و مجرد وهمی
بیش نیست آن خاطر را دفع میباید کرد که دفع میشود و هیچ ضرری نیست از آن نظیر اگرچه رعایت
اسباب که در عالم حکمت بظاهر رخصتست چون بباطن در مقام توکل بود و میفرمودند از مزارات
کبار روح الله ارواحهم زیارت کنند و بهمان مقدار فیض میتوانند گرفتن که صفت آن بزرگ را
شناخته است و بآن صفت توجه نموده و در آن صفت در آمده و اگرچه قرب صوری را در زیارت
مشاهد مقدسه آثار بسیار است اما در حقیقت توجه بارواح مقدسه را بعد صورت مانع نیست در حدیث
نبوی که فصلوا علی حیث ما کنتم بیان و برهان این سخن است و مشاهده صور مثالیه اهل قبور

کم اعتبار دارد و در جنب شناختن صفات ایشان در آن توجه و در آن زیارت بر این همه
خواجه بزرگ قدس الله روحه میفرمودند مجاورت حق سبحانه و تعالی بودن واحق است از مجاورت
خلق حق سبحانه و این ابیات بر زبان مبارک ایشان بسیار گذشتی که آخر آن ابیات این بیت
بیت: گر تا کی گور مردان را پرستی ؛ بگرد کار مردان گرد و رستی

فصل در ذکر کرامات و مقامات و احوال و آثار که از حضرت خواجه ما قدس

الله روحه بظهور آمده است نقلکرد درویشی که روزی حضرت خواجه ما قدس الله روحه
در راهی میرفتند کلاهی پشمینی پوشیده بودند و مبادی ظهور احوال ایشان بود و هنوز از
اکابر و علماء بخارا کسی بصحبت ایشان مشرف نشده بود و آشنا نگشته درین حال مولانا حسام الدین
خواجه یوسف نور الله مرقده با جمعی از طلبه علم از طرف مقابل ایشان در آن راه می آمد خواجه
از راه بیکطرف متوجه شدند و میرفتند و مسافت میان ایشان و آن جمع بسیار بود و خواجه یوسف
از میان جمع طلبه بیرون آمدند و چند قدم بطرف خواجه آمدند و بتواضع و نیاز تمام بایشان
سلام گفتند و خواجه جواب سلام ایشان بلطف تمام باز دادند و توجه با من کردند و گفتند اول
کسی که از علما با ما آشنا باشد این بزرگ خواهد بود و آن نقش خواجه دائم در خاطر من بود تا چندانکه
بعد هفت سال اثر سعادت ظاهر شد و خواجه یوسف بصحبت ایشان پیوستند نقل کردند حضرت
خواجه علاء الحق والدین از حضرت خواجه ما قدس سره که روزی در بخارا بودند و سخن در صفت صحبت
میگفتند و در اثنا فرمودند که این زمان مولانا عارف در خوارزم اتفاق سرای رفتن کرد
و از خوارزم بیرون آمد و تا فلان موضع از سرای راه رفت بعد از زمانی فرمودند که باز خاطر
مولانا عارف افتاد که بسرای رود و اینک برگشت و بطرف خوارزم آمد جمعی از درویشان
درین زمان در صحبت خواجه حاضر بودند تاریخ این را نوشتند مولانا عارف بعد از وقتی از خوارزم
آمد یاران از مولانا عارف پرسیدند که در فلان تاریخ در خوارزم شما را اتفاق سرای رفتن شده بود
مولانا عارف قصه را چنانکه حضرت خواجه فرموده بودند شرح کردند نقلکردند خدمت خواجه علاء الحق والدین
که روزی در حضرت خواجه ما قدس الله روحه بودم اتفاقا هوا ابر بود و خواجه از من پرسیدند که وقت
نماز پیشین شده است یا نی گفتم هنوز وقت نماز نشده است خواجه فرمودند بطرف آسمان نظر کرد

چون نظر کردم هیچ حجاب نبود دیدم که جمیع فرشتگان آسمانها بادای فرض نماز پیشین مشغول بود
حضرت خواجه فرمودند چه میگوئی نماز پیشین شده است من از ان گفته خود محجوب شدم و استغفار نمودم
نقل کردند که حضرت خواجه ما قدس الله سره بعد از آنکه کرت دوم حج گزارده بودند درویشی از
محبان ایشان قصد حج کرد او را گفتند چون بسمنان رسی امیر محمود دوست ماست دریابی آن
درویش گفت چون بسمنان رسیدم شنوده اند که درین حوالی مردیست که او را امیر محمود قصر معاصی
هیچ اشتداد از درویشان حضرت خواجه ماست چون با او ملاقات شد از سبب پیوستگی او بحضرت خواجه
ما قدس الله روحه پرسیده شد گفت بفضل الهی شبی بخواب دیدم که بزرگیست از بزرگان دین و الله اعلم
با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مرا میگوید که این خواجه بهاء الدین است و حال آنکه پیش ازین
من حضرت خواجه را ندیده ام چون بیدار شدم صورت و صفت خواجه و قصه آن خواب را بر پشت
کتابی نوشتم و تاریخ آن خواب را ثبت کردم بعد از چند سال روزی در بازار بزرگان بزازی
نشسته بودم ناگاه عزیزی نورانی بدکان من آمد و بنشست و اثر اهلیت و جلال از و ظاهر بود چون
در روی او نظر کردم مرا آن صورت که بر پشت کتاب نوشته بودم در خاطر گذشت و حال من دیگر
شد و لرزه بر اعضای من افتاد چون بحال خود آمدم از حضرت خواجه التماس کردم که می باید که قدوم
شریف بمنزل این ضعیف رسد خواجه کرم فرمودند و در پیش در آمدند و من در عقب ایشان
راست بمنزل من رفتند این اول کرامتی بود که از حضرت ایشان مشاهده کردم چه هرگز ایشان
منزل ما ندیده بودند و چون در آمدند اتفاقا مرا حجره بود فی الحال قصد آن حجره کردند و در آمدند
و حال آن بود که بر دیوار آن حجره طاقی بود و کتابی چند در ان طاق بود خواجه دست مبارک دراز
کردند و از میان کتابها کتابی را طلب کردند و بیرون آوردند و بدست من دادند و فرمودند
پشت این کتاب چه نوشته و حال چنان بود که آن واقعه را بر پشت آن کتاب نوشته بودم
از ان اشراف ایشان حالت من دیگر شد بعده چون نظر کردم از تاریخ کتابت آن واقعه تا زمان
ملاقات بحضرت ایشان هفت سال گذشته بود لطف فرمودند و مرا به بندگی قبول کردند و آن
چند روز که در سمنان بودند مرا پیش میبودند و بمنزل من کسی میفرستادند از محبان خود
نقل کردند خواجه فضل خالدی رحمة الله که در اوایل سن شباب در خرد سالی مرا بحضرت خواجه قدس سره

پیوستگی و محبت شده بود و از نظر ایشان صفتی در من حاصل شده بود و مرا وصیتی فرموده بودند
که مارا فراموش نکنی و خیال مارا نگاه داری و من هرگز از حضرت ایشان خالی نمی بودم والدم را
اتفاق شد که بحج روند و مرا با خود بردند چون بهمراه رسیدم و اوضاع آن بقعه اتفاق افتاد
آن صفت که از حضرت خواجه بمن رسیده بود غایب کردم و چون باصفهان رسیدم مردان
اطراف عزیزی بود که خلق روزگار با و تقرب تمام مینمودند و علامات ولایت از و بسیار مشاهده
کرده بودند والدمن از آن عزیز نظری بجهت من التماس نمودند و حال آن بود که من از صفت
غیوری حضرت خواجه قدس سره قوی می ترسیده بعد از مراجعت بعد سالی و بیشتر چون بحضرت
ایشان ملاقات کردم بخلوت تمام فرمودند شرمت باد که آن کار ماست تو فرزند مائی ترا کسی تصرف
میتواند کرد و باز فرمودند چون بیراه رسیدی مارا فراموش کردی نقل کردند خدمت خواجه
علاء الحق والدین که شامی حضرت خواجه قدس الله روحه در محله کلاباد بودند در منزل درویشی
و جمعی از اصحاب نیز حاضر بودند درین اثنا حضرت خواجه توجه بمولانا دادرک کوفنی کردند و فرمودند
که مرا دوست میداری گفت میدارم فرمودند آنچه ما میفرمائیم بجای می آری گفت می آرم فرمودند
فلان کار اگر فرمائیم میکنی گفت می کنم فرمودند دزدی میکنی گفت نمی کنم فرمودند چرا گفت
بجهت آن که آن کارها را تعلق بحق الله است و کرم او را نهایت نیست توبه قبول فرماید اما
دزدی تعلق بحق بندگان دارد فرمودند چون تو امتثال امر ما نمی کنی ترک صحبت ما کن در حال
فیضی الهی او را پیدا شد و قوی در اضطراب شد حاضران درخواست و تضرع بسیار کردند
و مولانا دادرک گفت توبه کردم بعد ازین هرچه اشارت باشد در حال بجای آرم بعد حضرت
خواجه از آن منزل بیرون آمدند و مولانا دادرک رسید و درویشی که در خدمت ایشان بودند
بطرف دروازه سمرقند متوجه شدند چون بآن محلت رسیدند بخانه فرمودند دیوار اینخانه
را سوراخ سازند و اصحاب بآن کار متوجه شدند و سوراخ کردند فرمودند درین خانه
در فلان موضع جوالی پر از رخت است بردارید و بیرون آرید در آمدند و بیرون آوردند خواجه
با بعضی از اصحاب در گوشه پناهی رفتند و بنشستند ساعتی گذشت آواز سگ
بگوش آمد خواجه مولانا دادرک را با بعضی از اصحاب گفتند بآن طلب که آوازی می آید

بر رویت رفتند دیدند که دزدان از آن سوراخ در آن خانه درآمدند و بعد از لحظه بیرون آمدند
و گفتند پیش از ما آمده اند و آنچه درین خانه بوده است برده اصحاب چون آن حالت را مشاهده
کردند متغیر شدند اتفاقا خداوند آن خانه بباغ رفته بود بامداد حضرت خواجه آن جوال بر جهت او بدر وی
نزدیک او فرستادند و گفتند بگوید که درویشان شب برین موضع میگذشتند برین حال وقوف شدند
و جوال را از دزدان گرفتند بعده حضرت خواجه مولانا او ترک را گفتند اگر تو ابتدا این قصه را
قبول میکردی حکمت بسیار بر تو ظاهر میشد او قوی نادم شد و مطالعه این واقعه سبب رشد
و یقین جماعتی شد منقول است اگرچه خدمت امیر سید کلال رحمه الله در مبادی احوال حضرت خواجه ما
قدس الله روحه تشریفات فرموده چنانکه نقل افتاد که گفتند بستان برای تو خشک کرده ام و تربیت
تمامی بجای آورده ام تا مرغ روحانیت تو از بیضه بشریت بیرون آمد اما مرغ همت تو بلند پرواز
افتاده است و اجازت دعوت خلق بحق سبحانه دادند و در حضور خود بتصرف باطن فرزند خود امیر برهان را
امر کردند و آن امر را تکرار کردند و خواجه امتثال امر ایشان نمودند در حضور ایشان چنانکه گذشت
اما بحکم آنکه نهایت مقامات السایرین الی الله عز و جل محبت است و حال محبت محض موهبت است
و بنا بر جمیع احوال حالیه لم ما هیب محض اند بر محبتست چنانکه بنا جمیع مقامات السایرین الی الله عز و جل
بر توبتست و گفته اند المحبة سمة الطائفة و عنوان الطریقة ای علامة طایفة السایرین الی الله عز و جل
و سیماهم بها یعرفون و الیها ینسبون و المحبة الذاتیة فی قطب هذا النشأة ای السلوک الی الله عز و جل
و علیها مدار هذه الطریقة لان العمدة فی السلوک هی ترک الاغراض و الاعواض ابتغاء لوجه الله تعالی
و لا لطلب محض الحقیقة الا صاحب حسن المحبة فمن یعثه علی الطلب اشراقات انوار هذه المحبة فهو
الغایة بغایة البغیة و المحبة الذاتیة هی طور وراء العقل و هی فی الحقیقة من تعرفات الحق بذاته الی قلوب
اهل عرفانه و هی وراء النعوت یبهر نورها العقل و یعزله عن الحکم و لا برهان علیها الا وجودها بحقیقتها
شهودها لا ینتهی معرفتها الا لواجد انها و وجدانها الغنی عن تعریفها و عرفانها فلا فائدة فی نعتها و از جمله
لوازم حال محبت حال غیرتست هیچ محبت نبود الا که غیور باشد و الغیرة سقوط الاحتمال و الضیق عن الصبر
لمنافسة ای سقوط احتمال ما یشارک محبوبه فی تعلق المحبة بذلک المحبوب و هذه البخل هو الکرم شعر
و کیف تجود لی بک نفس حر ؛ و اهل الشیخ فیک هم الکرام ؛ و المقصود من هذه الحکایة انه قد یلحق الغیور لستهام

گفت ده ازده کم نکنم سپاس کرد گفت یازده کم نمیکنم همچنین تا بهشت یا نه فرود آمد خواجه گفتند هر روز
چند موزه میفروشی و بجهت هر موزه این مقدار خلاف قول خود میکنی و دروغ میگوئی یا دعوی ارادت
اهل الله میکنی این گفتند و رفتند شیخ خسرو را تعلق باطنی با ایشان قوی شد و بیقرار گشت و دکان را ازو بگذاشت
و در طلب ایشان شد و آن روز ایشان را نیافت روز دیگر بر دکان نشسته بود حضرت خواجه بیامدند و این
سخن گفتند شیخ ابو یزید قدس الله روحه فرموده است اگر گوشه دستار خود را حرکت دهم خلقی بیقرار
و بی آرام شوند در طلب من نیز میگویم اگر خواهم گوشه آستین جنبانم شهری در طلب من بیقرار شوند
امروز درین شهر همی گردم مست ٭ میجویم عاشقی که دیوانه کنم ٭ گفتند و رفتند بیقراری طلب بر شیخ
خسرو استیلا آورد و دران اوقات درین صفت او را تربیت میکردند و در طلب ایشان بیقراری بود
و او را بصحبت خود راه نمی دادند روزی در طلب ایشان بهر طرفی گشته بود و سرگردانی کشیده شام
خبردار شد که بر بامی نشسته اند با جمعی اصحاب بیامد و پیش از آنکه سر آید فرمودند تا نردبان را بر کشیدند او
تا نیم شب چنانکه گفته اند ٭ همه شب چون جرس نالید و بر در ٭ ز کس نشنید آوازی در آنجا ٭
منتظر مرحبائی و بیائی برائی میبود و آخر شب نومید بازگشت آخر الامر او را گفتند اگر دران طلب تا
روز صبر میکردی کار تو در یکروز تمام میشد حسرتی در وی پدید آمد و آن درد طلب را باین نفس درد
زیادت کردند ٭ درد دل من بدرد و درمان دانست ٭ دشوار من دلشده آسان دانست ٭
گفتم صنما ز وصل نومید شدم ٭ گفتا که مشو هیچ نتوان دانست ٭ و از انفاس نفیسه حضرت
خواجه است قدس الله روحه درین طریقه سالک می باید که بداند که او در چه مقام است تا حجاب راه او
نشود و هر شیخ را لازم که از حال طالب یعنی ماضی و حال و آینده با خبر باشد تا او را تواند تربیت کردن و درین اوقات
شیخ خسرو روزی دیگر در طلب خواجه بهر طرفی دوید و سرگردانی کشید و دران اوقات خواجه در حجره حمدان
مولانا عارف کلال در محلت کاوکشان با اصحاب صحبت میداشتند در آخر روز شیخ خسرو خبر یافت که
خواجه با اصحاب در مزار بر ایوان خواجه ترمش چنبدی آمد رفت دید که خواجه نزدیک آستانه نشسته اند و
خواجه یوسف با جمعی از علما که از اصحاب خواجه اند پیش نشسته اند چون نظر مبارک خواجه بشیخ خسرو
افتاد فرمودند بیا تا مسئله ترا از علما که علم فتوی بدست ایشان است سوال کنیم و سوال کرده ایم
و فتوی یافته و اکنون نیز سوال کنیم تا خود جواب شنوی و سوال کردند که چه فرمایند ائمه دین رضوان الله

علیهم اجمعین در بصورت که طالب راه حق سبحانه بصحبت شیخی میرسد و یابنده صحبتی شد باشد بعد ذلک
بصحبت درویشی رسید که آن معنی از صحبت او یابنده تر است وکشاده باطن خود در صحبت او می بیند
وملازمت او آغاز کرد و آن شیخ اول این طالب را سوگند داده است که با این دوم همنشینی نکند در ترک
طالب چه نوع معاملت لازم میشود و چه نوع سلوک او را روا است و اولی است بشنو و توجیه خواجه یوسف
و علماء حاضر جواب فرمودند که اختیار طریق طالب راست هر کجا کشاد باطن خود بیشتر می بیند آنجا ملازمت
کند و اگر سوگند بر ذمه باشد آن سوگند را شکسته و کفارت دادن اولی است و حدیث نبوی باین
ناطق است که فلیات الذی هو خیر ولیکفر عن یمینه والله تعالی اعلم شیخ خسرو چون این جواب شنید
و دید که راه سر وکشاده شد قوی منبسط شد و امیدوار گشت و طلب ملازمت خواجه بیشتر شد و موافق
این جواب که خواجه یوسف رحمه الله و علماء دیگر رحمهم الله فرمودند اقوال مشائخ طریقت قدس الله
ارواحهم بسیار است و از جمله اقوال قول صاحب مرصاد است رحمه الله که در بحر الحقایق فرموده است
در تفسیر آیت قل فأتوا بکتاب من عند الله هو اهدی منهما اتبعه ان کنتم صادقین وفی قوله فلیأتوا
الآیه اشارة اخری وهی انه لو کان لطالب صادق و مرید حاذق شیخ لا یهتدی به ولا شأن
مع الله عز وجل ثم استعد بجد منه شیخ کامل یهدی الی الله عز وجل منه وجب علیه اتباعه و التمسک
بذیل ارادته حتی تم امره ولو تجد وله فی اثناء السلوک هذا الاستعداد تجد منه شیخ آخر اکمل من الاول الثانی
وهلم جرا یجب علیه اتباعه الی ان یظفر بالمقصود الحقیقی وهو الوصول الی الحضرة بلا اتصال لا انفصال
نقل کردند که حضرت خواجه قدس الله روحه در آن وقت که با حساب مشغول بودند با خدمت خواجه یوسف
و جمعی از علما و غیرهم پنجاه شصت سوار کمابیش به بخاری با احتساب رفتند و از ذکر علانیه نهی کردند
و گفتند علما ازین نهی میکنند حضرت امیر روح الله روحه فرمودند بجواب ایشان که چنانکه ظواهر احوال
و آثار نفوس را که از اصحاب کبار رضی الله عنهم در داشتن مشاجرت و مخالفات منقول است قیاس
بر حال خود نمی شاید کرد و تاویل دانستن و حکمت آن را حوالت بعلم حق سبحانه و بعلم الراسخین فی العلم
می باید کرد و همه را الحب فی الله دوست می باید داشت و نظر بصفات قلوب ایشان می باید کرد که اکثر
و آن بوده اند بصفات بشری که گاه گاه بر ظواهر ایشان رفته است بنابر حکمتی تا دین بسلامت ماند
همچنین احوال مشائخ را هر که مقتدایان دین و پیشوایان راه یقین اند همین حکم است و از انفاس نفیس

(۱)

حضرت خواجہ ماست قدس اللہ روحہ حق را برای حق نفی میکردن و مولانا روم قدس سرہ میفرماید
مثل این معنی در حق این طایفہ اہل اللہ نہ خرفروشانہ یکی باد گری در جنگ اند ۞ لیک چون
وا نگری متفق و یک کار اند ۞ مردمی کن مرو از خدمت آن مردم شو ۞ زانکہ این مردم دیگر ہمہ مردم خوار اند
ہلہ ہشدار کہ در شہر دو سہ طرار اند ۞ کہ بتدبیر کلاہ از سر مہ بردارند ۞ دو سہ رندند کہ ہشیار دل و سر مستند ۞
کہ فلک را بیکی عربدہ در چرخ آرند ۞ سرہا شند کہ تا سر ننہی بنہند ۞ ساقیانند کہ انگور ہمی افشارند ۞
یار آنند و بہ پیشند کہ جان طالب اوست ۞ ہمچو چشم خوش او خیرہ کش و بیمارند ۞ صورتی اند ولی دشمن صورتہا اند ۞
در جہانند ولی از ہمہ در جہان بیزار اند ۞ ہمچو شیران بدرانند ولیک بیحفند ۞ دشمن ہمدگر اند و بحقیقت یار اند ۞
ہمچو خورشید ہمہ روز نظر می بخشند ۞ مثل ماہ و ستارہ ہمہ شب بیدارند ۞ گر بلعبت خاک بگیرند زر سرخ شود ۞
روز گندم در وند ارچہ بشب جو کارند ۞ بس کن و ہیچ مگو گرچہ دہان پر سخن است ۞ زانکہ این حرف و دم قافیہ ہم اغیار اند ۞

وقال الامام القشيري رحمه الله في قوله عز وجل وقالت اليهود ليست النصارى على شيء وقالت النصارى
ليست اليهود على شيء الاشارة في هذه الآية العكس من حكم الظاهر الاعداء تبرأ بعضهم من
بعض اليوم والاولياء من وجه كذلك قال الا زالت الصوفية بخير ما تنافروا فلا يقبل بعضهم بعضا الا
لو قبل بعضهم بعضا لبقي بعضهم مع بعض ولكن الاعداء كلهم على الباطل عند بعضهم من بعض والاولياء
كلهم على الحق عند تبري بعضهم من بعض هذا ما ذكرنا من حكم العكس في كتاب الطبقات ۵۲ رويم بن احمد
ويقال رويم بن محمد و احمد اصلح من اهل بغداد من جلة مشايخهم توفي سنة ثلاث وثلاثمائة سئل
عن ادب المسافر فقال لا يجاوز همه قدمه وحيث ما وقف قلبه يكون منزله وقال رويم بن احمد
لا تزال الصوفية بخير ما تنافروا فاذا اصطلحوا هلك وفي تاريخ الصوفية قال ابو العباس بن عطاء
رويم اتم حالا من ان تحيره تصاريف الاحوال قال الجنيد لا تحكي لم تنادي على الله بين يدي العامة فقال الجنيد
انا انادي على العامة بين يدي الله عز وجل فقال رويم قوم افنوا اسرارهم بالحظوظ وافنوا ابصارهم
باللحظ اني لهم الى ذكر الحق سبحانه سبيل وعن ابي عمرو الزجاجي قال نهاني الجنيد ان ادخل على رويم
فدخلت يوما وكان قد دخل في شيء من امور السلطان فدخل عليه الجنيد فرآني عنده فلما خرج جاءني
قال الجنيد كيف رأيته يا خراساني قلت لا ادري قال ان الناس يتوهمون ان هذا نقصان في حاله
ووقته وما كان رويم اعمر وقتا منه في هذه الايام ولقد كنت اصحبه بالشونيزية في حال الارادة وكنت

و فرموده‌اند سخن همانست که در راه حجاز تمام کرده ایم هر که را آرزوی ما در آید فلان نظر کنند و علاء الدین با
ایشان داشته‌اند که از این نفس بود دیگر بجوار رحمت حق سبحانه نقل کردند و در اوقات ملازمت بامداد
و شبانگاه روزی ملاطفه بسیار کردند و فرمودند شما را این مقدار ملازمت حاجت نیست و در میان دیگر
که سخن مشغول گردانیده بودند او را در راهی پیش ایشان میرفت در نظر میکردند و در راه رادی گفتند و [illegible]
حاضران مجلس او هر فردی نسبت حال خود سخن خواهد شنید و در آخر حیات حضرت خواجه قدس سره میفرموده
اند نسبت معنی باطنی که گفته ایم و اشارت کرده هر آینه ظهور خواهد کرد اما در سختی سیر راه است تا او برخیزد
نقل کردند که حضرت خواجه اقدس الله روحه در مبادی احوال که در صحبت ایشان مولانا عبد العزیز
و شیخ نیک پی شاه و شیخ محمد دستاهنین و غیر ایشان رحمهم الله یازده دوازده کس می نشستند خواجه ما قدس سره
می برخاستند و جامها از تن مبارک بیرون میکردند و فوطه بر میان می بستند و میفرمودند من ظاهر و
باطن آنچه دارم فدای شما کردم ایشان را وقتی خوش میگفتند شما را کمال حال چنین می کنید چنین میگویید
با این اولی تیم هر یک با این صفت در فدای ظاهری و باطنی می در آمدند و اثر این تا ده دوازده روز مستی
این حال در ایشان و در آن جمع کس باقی میبود نقل کردند که حضرت خواجه بزرگ قدس سره در کرت اولی
که از سفر حجاز باز گشتند مدتی در مرو بودند دوستان را اجازت کردند که بدریافت ایشان بروید در مرو ایشان را
اجتماعی شد اصحاب خواجه و اهل خراسان این نوع صحبتها ندیده بودند روزی نشسته بودند فرمودند
هر کس باید سرافرازی گردیده خواجه اول آغاز کردند و کرم گفتند و همچنین ده پانزده بیت کسی یک کرم گفتند
نوبت بخواجه علاء الدین و خواجه محمود شاه رحمهما الله رسید ایشان بودند خواجه محمود شاه را عرق قوی روان
شد برخاستند و درخواست کردند که اگر اجازت باشد فاتحه را بخوانم اجازت کردند و فاتحه را خواندند
خواجه علاء الدین ترنم کاره بیتی بدهشت خواندند آخر الامر نوبت بشیخ رشید رسید این بیت خواندند که ؎ هر کسی از
سوی کوی ره کجا دانند که هست ، راه تو خم در خم و صد اژدها در هر خمی ، مولانا عبد العزیز میگفتند
طالب صحبت خواجه و اصحاب ایشان باید که سه ادب نگاه دارد یکی آنکه هر چند عملی مقبول نزد ایشان از و
در وجود آید باید که سر نیستی پیش آرد و هزار بار نیست تر شود و از خود زیادتی کوشش در راه مطالب نماید و
دیگر هر چند عملی از و در وجود آید که محل رد ایشان شود باید که نومید نگردد و دل را در قبضهٔ تصرف خود نگاه
ندارد الا هیچ طاعت دیگر نبود و دیگر هر امری که کردند و گرم باید که بران اقدام کنند

شود والا بی بهره ماند نقلکرده‌اند که حضرت خواجه قدس سره بعد از بیست روز که اینجا بودند یکان شیخ رشید سعید
اصحاب و سالکین که بران حوالی بودند حاضر بودند فرمودند بپای شوید بهیئت خشوع و تضرع سوال کنند
که چند روز بیا نهم کجا بودیت شیخ رشید بان عمل سخن کردند فرمودند از جانب مولانا عارف [illegible]
بیاید گفت اگر نشسته اید برخیزید و اگر برپای آید زود در راه در آیید آنگاه بطریق ملاطفت قصه گزاری
فرمودند و گفتند رفتند چون بآنجا رسیدیم ایشان را رنجور یافتیم همچنین قصها می‌گفتند و در اثنای آن فرمودند
درین روزها که آنجا بودیم در حضور مولانا عارف رحمة الله ایشان فرمودند مر حاضران را مرا با ایشان نسبت
یا با هر دو در خانه دیگر در آییم با شما در آییم حاضران گفتند شما را رنجوری و بکسری هست ما در خانه دیگر در آییم
آنگاه مولانا عارف دران خلوت با من گفتند میان شما و من معلوم است که اتحاد کلی بوده است و هست
اگرچه عشق بازیها درین میان گذشته باشد اکنون وقت بآخر آمده است در اصحاب خود و در اصحاب
شما نظر کردم قابلیت این راه و صفت نیستی در فلان بیشتر از دیگران می‌بینم هر نظری که درین راه یافته
بودم و هر معنی که بکسب حاصل کرده بودم همه را نثار وقت او کردم و باو سپردم و اصحاب خود را بمتابعت
او امر میکنم شما نیز درباب او هر آئینه درین معنی تقصیر نخواهید کرد که او از اصحاب شماست بعد ازان فرمودند
دو روز تا سه روز دیگر بیش نمانده است بدست خود دیگهای آب را بشوییت و بیرون از آن بنشینیت و خود
آتش کنیت و آب گرم کنیت و استعداد من بسازیت و بعد ازین روز سوم باز گردیت حضرت خواجه فرمودند
که بعد تمام بآن وصیتها عمل کردم اکنون از انطرف رسیده ام برکات و مراتب ایمای فرمودند سخن را
همانست که مولانا عارف رحمه الله فرموده اند تمام کرده نقلکرده‌اند که حضرت خواجه بزرگ قدس الله روحه
در مبادی علاء الحق والدین را رحمه الله در پیش خود بسیار می‌نشاندند و نزدیک بخود سگی داشتند در
مجالس ایشان از این معنی سوال کردند فرمودند او را نزد خود می‌نشانم تا گرگ او را نخورد و گرگ نفس او
در کمین اوست هر لحظه از حال او تفحص مینمایم میخواهم تا مطهر شود و هم نقلکرده‌اند که حضرت خواجه
بزرگ قدس الله تعالی روحه در مبادی بخدمت رفته بودند و بمنزل شیخ شادی رحمه الله نزول
فرموده شیخ شادی در خدمت ایشان نشسته بود دران مجلس در کسب حضور و مراقبه سر برآوردند
و فرمودند شادی بابا همچی مسکینی این محل آنست که برخیزی بخدمت مشغول باشی اما دران خدمت
خود را ناپیدا کنی و بی وجودی و صفت خدمت کسب کنی حضرت خواجه بزرگ قدس سره دلدار خوض

آخر بعضی از اصحاب را این وصیت فرمودند و این حدیث خواندند و این بیت حدیث انکه لا یومن احدکم حتی یکون هواه تبعاً لما جئت به و بیت ۵ تا نسوزد برنیاید بوی عود پخته داند کین سخن با خام نیست و گفتند مضمون همین است و تمام است نقلکردند که مولانا عارف را رحمه الله خویشی بودند مولانا درویش آدم نام والیشان از توابع امیر خورد رحمه الله بودند بذکر جهر مشغول میبودند مولانا عارف نزد ایشان رفتند و نهی کردند بجای آوردند نشنودند گفتند اگر نمی شنوید گاو کاری شما تلف خواهد شد نشنودند و گاو کاری شام آنروز تلف شد مولانا درویش امتناع نکردند و بآستانهٔ عزیزان بوالکینه نرفتند و بار آمدند همچنین گاو کاری دیگر تلف شد بعد از دیدن آن علامات بسیار انقیاد سخن مولانا عارف کردند مولانا عارف فرمودند این بیت را یاد گیرید بیت کار نادان کوته اندیش است به یاد کرد کسی که در پیش است ٭ مولانا عارف رحمه الله میفرمودند معاملت کسی را روا است که آن کار که مقصود آرنده است بهمت او کفایت تواند شد مولانا امیر شرف رحمه الله از ایشان نقل کردند با امیر اختیار الدین رحمه الله وقتی که نزد ایشان معاملت بزدند و نکردند و این سخن را نقل کردند حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره در مبادی طلب بولایت نسف بقشلاق خواجه مبارک رحمه الله بخدمت مولانا بهاء الدین قشلاقی رحمه الله رسیدند مولانا بهاء الدین فرمودند این چنین مرغی که بوی یار تو عارف دیگ کرانی است خواجه فرمودند صحبت ایشان باین زودی میسر نشود و شوق دریافتن مولانا عارف رحمه الله برایشان غالب شد و مولانا عارف در دیگ کران بودند در آن زمان و در آن زمین پنبه می شکستند با مولانا امیر اشرف و با برادر ایشان مولانا امیر حسن رحمه الله و با خال خود خواجه احمد شکر رحمه الله که از اصحاب امیر خورد و انکنوی قدس سره بود و مولانا عارف را پدر سبقی مولانا بهاء الدین رحمه الله خواجه را گفتند اگر ترا خاطر بعارف است او را آواز ده هر آئینه خواهد آمدن بیرون آمدند و بربامی بر آمدند و سه کرت عارف آواز دادند مولانا عارف در آن نه روز از کار زمین پنبه بیرون آمدند با صحابنا گفتند شما بطرف منزل روید که مرا مولانا بهاء الدین طلبیده اند و روان شدند و در بامرور در آن منزل پیش از آنکه دیگ از آتشدان فرو گیرند بعد از آنکه آتش رسیده بود در آن صحبت که در قشلاق بود در سیده اند و اول ملاقاتی که از حضرت خواجه را با مولانا عارف رحمهما الله بود در آن صحبت بود نقلکردند که حضرت مولانا عارف در دیگ کران بودند و صحبتی بود و اصحاب ایشان و بعضی از اصحاب حضرت خواجه بزرگ

خواجه بهاء الدین دران صحبت بودند. در خاطر اصحاب خواجه ما رحمه الله گذشت که خوش بودی اگر حضرت
خواجه ما نیز درین مجلس بودندی تا بلقای ایشان مشرف شدی مولانا عارف رحمه الله سر برآوردند
وگفتند بهاء الدین را طلبیم تا حاضر شود و خواجه درانحالت در بخارا بودند اصحاب خواجه خوشخاطر شدند
و دران صحبت چند ماهی در تنور بود و چون پخته شد پیش ازانکه سر تنور بکشایند و ماهیها را بیرون آرند
حضرت خواجه قدس سره ازانجاکه بودند حاضر شدند با جامهای بی تکلف و شاخی از درخت سنجد در کف
درآمدند و ایستادند و سلام گفتند مولانا عارف رحمه الله جواب سلام گفتند و فرمودند خوش آمدی
بهاء الدین مسلمانی یا کافر فرمودند کافر مصرعه کافر خویشیم و مسلمان عشق ؛ و من یکفر بالطاغوت و یؤمن
بالله الآیه و جاء فی التفسیر طاغوت کل احد نفسه و این سخن را که فرمودند تاویل دیگر نیز هست شعر
اذا اهل العبارة سائلونا ؛ اجبناهم باعلام الاشارة ؛ کافریست درین تنم که پنهانی نیست ؛ برداشتن
سرش باسانی نیست ؛ ایمانش هزار بار تلقین کردم ؛ وین کافر را سر مسلمانی نیست فرمودند مولانا عارف
رحمه الله هرکه در بند تدبیر خود است در دوزخ نقد است و هرکه در مطالعه تقدیر اوست سبحانه در بهشت
نقد است و فرمودند در وقت خوردن هر عضوی بکاری مشغول است دل بچه مشغول است گفتند بذکر حق سبحانه
فرمودند که گفتن الله و لا اله الا الله نیست ذکر از سبب به مسبب رفتن است و نعمت را از مسبب دیدن
یکی از اصحاب خواجه بزرگ را قدس الله سره لرزه بودی نالید خواجه درآمدند فرمودند نامردی الی گفت
صبر کردم آخر الامر بی طاقت شدم فرمودند اگر خلاصی خواهی صد ساعت خود را نگاه دار و چیزی مخور
بعد از سه روز خفت پیدا شد و در روز چهارم صحت. در مجلس ملک هرات رحمه الله حضرت خواجه را قدس
الله روحه کرت اولی که بحج رفته بودند ملک پرسید و اکابر و اعیان حاضر بودند که امر ولایت بشما ارثیست
یا فضل است خواجه فرمودند ولایت همان بی ملک سوال کردند چون حضرت شما را ذکر جهر و خلوت و سماع
نیست طریقه شما چیست فرمودند سخن خانواده خواجه عبد الخالق غجدوانی است قدس الله سره که
خلوت در انجمن و ما متابع ایشانیم فرمود خلوت در انجمن چه باشد فرمودند بظاهر با خلق بودن و بباطن
با حق بودن ملک تعجب کرد و گفت این معنی میسر شود حضرت خواجه قدس الله روحه فرمودند حق
تبارک و تعالی در کلام مجید میفرماید رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و می فرمودند
اغباب الزیارة مع حضور القلب خیر من دوام الاجتماع مع نفور القلب سخن شیخ ابوسعید قدس سره

و در حدیث یا ابا هریرة زر غبا تزدد حبا فرمودند اگرچه ابوهریره رضی الله عنه از پس ستون در گریست
و باز آمد و اظهار کمال شوق و محبت کرد و گفت یا رسول الله بیش ازین طاقت ندارم اما اگر با ایشان صحبت می
کردی بهتر بودی و چون در کرت ثانیه بعد از مراجعت از بیت الله زاده الله سبحانه شرفا بمدینه اسلام
رسیدند مجمع عظیم بود از علما و فقرا و غیرهم و شیخ نظام الدین عبدالرحمن رحمه الله حاضر بودند و در یک صفه
شیخ نور الدین در مقابل خواجه بودند و اصحاب خواجه بر پهلوی ایشان نشسته و حضار هرکه ایشان
سکوت ظاهر بودند اصحاب خواجه دران حالت از ایشان صورت غیبی مطالعه مینمودند بعد ازان
خواجه سر مبارک بر آوردند و روی با صحاب خود کردند که بر پهلوی ایشان بودند و بطریق خفیه گفتند
که مرا درین زمان غیبتی واقع شد حضرت خواجه محمد پارسا قدس الله روحه حاضر شدند و مرا گفتند
فرزند درین مجمع از تو سوال بزرگ خواهند کرد در طریقت واقف باش و بی دهشت جواب گوی
پس ازان بزبانی درویشی سوال کرد در احادیث یا در سخنان مشایخ قدس الله ارواحهم
منقول است ما رأیت شیئا الا ورأیت الله فیه ما رأیت شیئا الا ورأیت الله معه ما رأیت
شیئا الا ورأیت الله بعده ما رأیت شیئا الا ورأیت الله قبله توفیق میان این چند سخن چیست وجه آن خواجه
جواب را بشیخ نور الدین حواله میکردند و شیخ نور الدین باز بخواجه حواله میکردند همچنین چند کرت واقع شد و
هیچکس را مجال دخل درین سخن نبود تا یک دران مجمع و دران صفه بسی از علما مناظر از حنفیه و شافعیه
حاضر بودند و طریقه ایشان علوم بود و در شریعت خوض در کلام و بسی از فقرا و اهل معرفت نیز حاضر بودند
آخر الامر خواجه سر بر آوردند و فرمودند اختلاف اخبار بنابر اختلاف احوال است ذوق آن سخن ایشان
در اهل مجمع تصرف کرد همه بیک کلمه تحسین میکردند و از هیچکس جوابی و سوالی درین معنی موجود نشد
و میفرمودند لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل یک معنی آنست که مرا حالی
میباشد که دران حال ملک مقرب و نبی مرسل ملاحظه نمی بود و این حال مقتدی را نیز در بعضی
اوقات میبود و دیگر آنکه ترا حالی میباشد که آن حال اعلی و اشرف است از حال ملک مقرب
و نبی مرسل عبارت از وجود حضرت اوست و آن حال عبارت از ولایت نبوت حضرت رسول الله
صلی الله علیه وسلم چنانکه بعضی از مشایخ گفته اند الولایة افضل من النبوة و دیگر اشارت
باین معنی می شاید که هرگاه حق تعالی بر بنده بصفت جمال تجلی فرماید وجود آن بنده چنان

بهر کس شود که در عالم تنگی لا یسعنی ارضی و سمائی و یسعنی قلب عبدی المؤمن [illegible] میفرمودند
بعد از سوال دانشمندی که لطف و قهر دو صفت خداوند حق است در دنیا محل کدامست [illegible]
هر که مظهر صفت لطف میشود محل اثبات است و هر که مظهر صفت قهر میشود محل نفی است فرمودند مظهر
قهر او معیت یکی آنکه قهر از وی ظاهر شود و این محل اثبات است و دیگر آنکه قهر بروی ظاهر گردد و این
محل نفی است و میفرمودند بلا به نسبت ظاهر است و بلوی به نسبت باطن و میفرمودند و اللهم اغفرلی
و لوالدی درویشان تمام گذشته اند از خود و هیچ بهره نمی طلبند پاکی وجود خود را بپاکی دیگران
میطلبند و میفرمودند آنچه از مشایخ منقول است الصوفی غیر مخلوق تا دلیل او آنست که صوفی را
در زمانی صفتی و حالی سیاست کرد و شیباشد این سخن به نسبت آن زمانست والا صوفی مخلوق است
و میفرمودند الفقیر لا یحتاج الی الله از سخنان ایشانست و مراد ازین سخن نفی احتیاج نیست
ترک سوال است حسبی من سوالی علمه بحالی اشارت باین مقام است و میفرمودند اذا تم الفقر فهو الله
عز و جل اشارت بفنا و نیستی مجرد و محو صفات اوست ~ چون تو نبودی چه بود جمله خداوندیش
چون تو نماندی چه ماند جمله خدائی گرا نقل کرد درویشی که در کرت اولی که حضرت خواجه از سفر
مبارک مراجعت فرمودند بماخان آمدند مولانا محمد هروی نام دانشمندی در عقب ایشان از
بغداد آمد خواجه قدس الله روحه فرمودند موقوف بزبان التفات اتفاقا روزی جمعی از درویشان
حاضر بودند خواجه فرمودند آن ساعتی و زمانی که همه طالبان و عاشقان و سوختگان این راه گریان
آمده رسیده است مولانا محمد را نزدیک خود خواندند و فرمودند التفات باشد تا بهره گیرید بسی گشت و سجده
خود را بر زانوی مولانا محمد رسانند حال او دیگر شد و بیهوش گشت خواجه [illegible] بحال خود باز آوردند
و فرمودند با خبر باشی که زمان میگذرد و یار با التفات کرد حالش متغیر شد باز او را بخود آوردند
و کرت سوم فرمودند که واقف باش که فرصت بغایت اندک مانده است مولانا محمد [illegible]
خواجه شد و ایشان با و التفات میفرمودند چون ساعتی گذشت خواجه گفتند ای مسلمانان در جهان
چه جای یاد کردن باغ زنانیست چون خواجه این گفتند مولانا محمد دیگر گون شد و جامه خود پاره
کرد و اضطراب عظیم نمود مولانا محمد هروی چون از آن حالت و اضطراب ساکن شد اصحاب از وی
پرسیدند که در آن زمان شکر سبب گفتن حضرت [illegible] آن اضطراب شما

در عقب آن سخن خواجه از چه بود مولانا محمد گفت قصه باغ زاغان آن بود که روزی با دوستی در باغ
باغ زاغان هراة بودم آن دوست مرا گفت که وقتی که بصحبت دوستی از دوستان حق تعالی برسی و ترا
از برکات آن عزیز وقت خوشی باشد مرا از آن وقت فراموش نکنی و حضرت خواجه مرا یمن میفرمودند احوال
گذشته را بر من میگذرانیدند بتفصیل و در آخر مشاهده حال شگرفی میکردم درین حال بزرگ
چون قصه باغ زاغان بر خاطر من گذشت حضرت خواجه فرمودند ای مسلمان چه جای یاد باغ زاغان است
گریه و اضطراب من از آن بود که چه خواجه بر آن خاطر واقف شد و من سالها بود که در عالم می گشتم
هرگز باین کمال کسی ندیده بودم و گمان من این بود که درین روزگار اینچنین صاحب دولتی نیست
نقل کردند درویشی در آن فرصت که حضرت خواجه قدس الله روحه در خراسان بودند در خدمت ایشان
بودم و از طوس بطرف مشهد متوجه شده بودند در راه سواری پیش آمد و از مرکب پیاده شد و خدمت
کرد و چند دیناری بحضرت خواجه آورد خواجه او را فرمودند که ازین عدلی بوی باز می آید صورت حال را باز نمای
آن سوار گفت سه ماه شد که هفت شتر غایب کرده ام خواجه فرمودند عدلی را بگیر وقتی که شتران تو رسند
بگیریم زود خواهی یافت چهار ایستاده اند و سه خفته آن سوار بعد از آن آمد و گفت اینچنان که فرمودند
شتران را یافتم و معاملت آورد و تضرع بسیار کرد و از محبان حضرت خواجه شد نقل کردند
که یکباری حضرت خواجه قدس الله روحه بعیادت رفته بودند شیخ شادی بحضرت خواجه رسید قوی در
بسط و سرور خواجه فرمودند شادی خوش حالی داری خدمت کرد و گفت از برکات دریافت قدوم
شریف حضرت خواجه فرمودند این بسط تو از عالم دیگر است از ما نیست این گفتند و شیخ شادی را
بکاری فرستادند چون او از پیش خواجه بیرون آمد خواجه فرمودند این بسط او از حق است سبحانه در راه
چند تنگه زر یافته است او بدان التفات نکرده است بعد از آن شیخ شادی آمد از وی پرسیدند که
چه عمل از تو در وجود آمده است شیخ شادی گفت بخدمت شما می آمدم در راه چند تنگه زر دیدم
در خاطر من آمد که اینها را از نظر خلق پوشیده کرده ام باز استغفار کردم و گفتم مرا با این چه کار است آن
مصلحت است که هیچ وجه باین التفات نکنم چون سه قدم گذشتم این صفت بسط در من پیدا شد
خواجه فرمودند [illegible] که نفی را به غیر حق کند هر آینه که به سعادت او این بود نقل کردند [illegible] که
من در مسجدی ساکن بودم که نزدیک بود بمقبره باغ زاغان و بجز قصبات مشغول میبودم و در آن مسجد

عزیزی رمه گوسفند داشت اتفاقاً حضرت خواجه قدس الله روحه مرا گوسفندی دادند که در رمه آن عزیز
گذارد و بعد از فرصتی حضرت خواجه مرا فرمودند که آن گوسفند را قصابی کن و من تقصیر کردم روز دیگر
مرا و آن عزیز را طلب کردند و او را گفتند که احوال شب را بگوی آن عزیز گفت که شب در میان چهار صد
گوسفند من دزد در آمده است و آن یک گوسفند حضرت خواجه را برده ناقل گفت من متحیر شدم چه
پیش از این این قصه را شنیده بودم قصد آن کردم که قیمت آن گوسفند را بحضرت خواجه بیارم
و گفتم غرامت این بیشتر گناه من کرده ام حضرت خواجه فرمودند این وجه را من قبول نمیکنم بسبب
آنکه دوش بحضرت حق تعالی عرضه داشته ام که آن گوسفند من فدای راه بود و عوض آن گوسفند
ده خواسته ام و من منتظر آن نفس حضرت خواجه می بودم در چهار روز وقت نماز دیگر درویشان خواجه
از طرف نسف آمدند ده گوسفند آوردند تعین و محبت بحضرت ایشان زیادت شد و مطالعه
آن حالت سبب محبت آن عزیز شد بحضرت نقل کرد درویشی که یکی از نزدیکان حضرت خواجه بهاء الدین
الله روحه مبلغ بیست و پنج دینار عدلی غایب شده بود بحضرت خواجه گفتند ایشان فرمودند این عدلی
را کنیزک این خانه گرفته است کنیزک را فرمودند که عدلی را بده گفت در فلان موضع در زیر خاک کرده ام
خواجه فرمودند آنچه در زیر خاک است سه دینار است حاضران از آن سخن خواجه تعجب کردند آن تفحص
کرده شد در زیر خاک سه دینار بیش نبود نقل کرده اند که در آن وقت که حضرت خواجه قدس الله
روحه کرمینه رسیدند شامی بود و اشراف آن بقعه در خدمت ایشان حاضر بودند چون از طعام خوردن
فارغ شدند حضرت خواجه فرمودند که بر در این خانه کیست نظر کنید چون بیرون آمدند یوسف نام
کسی بر در ایستاده بود و طبق امرود در دست او بود پرسیدند گفت آمده ام تا بحضرت خواجه
مشرف گردم اجازت کردند در آمد و بر خواجه سلام کرد و آن طبق را پیش حضرت ایشان
گذاشت خواجه از وجه حل آن امرود پرسیدند و مبالغت کردند یوسف گفت از فلان کس خریده ام
خواجه فرمودند که امرودها را در قوطه خالی میباید کرد چنان کردند خواجه خود تفحص کردند بدست خود
آن امرودها را از میان آن امرودها یکی امرود را بآن یوسف دادند و فرمودند که باقی را بحاضران
قسمت می باید کرد و باید که کسی از این امرود نخورد و پس روی بآن یوسف کردند و گفتند چه سر است
دیدن که بر خاطر تو گذشت تا درین امرود بحث بسیار کردیم و باز گفتیم که ازین امرود کسی نخورد را

بگوی یوسف گفت صورت حال این بود که گفتند در کرمینه چنین و چنین صاحب کمالی آمده است
من خواستم که خدمت شما را بیازمایم یکی امرود را نشان کردم و در طبق نهادم تا آنرا بمن بدهید
باقی آن امرودها را بیاران گذاشتم خواجه فرمودند نیک تفحص کن آن امرود آن نیست که با تو دادیم گفت
بلی همانست خواجه آن درویش یوسف را نصیحت کردند و گفتند که بندگان حق تعالی را نشاید
آزمودن اگر من این امرود را بتو نمیدادم زیان زده میشدی و از پا دور می افتادی کسی که درویشی
از درویشان دین محمد باشد صلی الله علیه وسلم او را آزمودن چه حاجت آن یوسف توبه و انابت
کرد و حاضران از محبان شدند نقل کرد دانشمندی که از جمله محبان حضرت خواجه بود قدس سره
که در آن فرصت که آن لشکر یاغیت بطرف دشت قپچاق بخارا آمد و آن چندان خلق در حصار در آمدند
و کار به تنگ در آمده بود و بسیاری مردم هلاک شدند و خرابی حال چهارپایان بی اندازه بود درویشی بود
از جمله دوستداران حضرت خواجه قدس روحه فراخ شاخی داشت که از لاغری و بی قوتی برجای مانده بود
روزی حضرت خواجه قدس سره آن درویش را فرمودند که این فراخ شاخ خود را تربیت می باید کرد
آن درویش گفت تا کی تربیت کنم میدانم که این بلا کی دفع خواهد شد خواجه فرمودند ده روز دیگر
این فراخ شاخ را تربیت کن آن دانشمند گفت من حساب میکردم از آنکه نفس مبارک ایشان
روز دهم آن بلا از اهل بخارا دفع شد و مسلمانان از چنان درماندگی خلاص یافتند نقل کرد همان
دانشمندی که روزی بحضرت خواجه متوجه شدم و چون بصحبت شریف ایشان رسیدم و لحظه گذشت
چنان دانستم که آن نسبتی و صفتی که از برکه نظر حضرت خواجه بمن رسیده بود هیچ نماند در خاطر من آمد که مگر
حضرت خواجه آن معنی را از من باز گرفتند درین حال خواجه متوجه بدرویشی شدند و فرمودند با چه
دارید از آن شما است اما صید کلب غیر معلم حرام است نمی شاید خوردن نقل کرد همین دانشمند که یکبار
حضرت خواجه قدس الله روحه از من رنجیده بودند و مقدار دو هفته بحضرت خواجه نمیتوانستم رفتن
درین مدت در قبض و اندوه بودم و زمین فراخ بر من تنگ شده بود در آخر عنایتی رسید از حق تعالی
انابت و بازگشت کردم و ارواح بسیاری از مشایخ را شفیع آوردم چون بامداد شد مرا داعیه
آن پیدا شد که بحضرت خواجه رفتم چون سلام گفتم حضرت خواجه تلقی بعنایت خوش کردند و یکی از
درویشان را مخاطب ساختند و گفتند ما از تو رنجیده بودیم ترا از خاطر بیرون کرده ایم چون این

ارواح طیبهٔ بزرگان دین را و روح آن مبتدع را شفیع آوردی ترا بخشیدیم و قبول کردیم بعده آن
دانشمند گفت که چون طریقهٔ حضرت خواجه در متابعت سنت به کمال بود مرا آگاه کردند که فلان مبتدع بود
است و تو به را از شفقت و تربیت فرزندان دانشمند نقل کردند جمعی از بابا صاحب سمرقند رحمه الله که
از جملهٔ ذاکران بود و از خاندان عزیزان قدس الله روحه که گفت چون کرامات و آثار ولایت
حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله روحه مشهور شده بود مرا داعیهٔ آن پیدا شد که از سمرقند
بدریافت صحبت شریف ایشان به بخارا روم و در آن زمان که متوجه خدمت ایشان شدم
در خاطر من این بود که میباید که اول بخدمت ایشان مشرف گردم چون به بخارا رسیدم در
کاروان سرای نزول کردم پیش از آنکه مرا با هیچ کسی ملاقات شود در حال بعزیمت دریافت
خدمت خواجه بیرون آمدم دیدم که جمعی مردم در پیش میروند در خاطر من گذشت که این طایفه میباید
که از درویشان باشند و در من صفتی و حالتی پیدا شد که به تعجیل در عقب ایشان روان شدم
و در حال در خاطر من گذشت که چون بخدمت خواجه رسم میباید که اول مرا سر شیر دهند و کسی
با من شریک نباشد بهمین صفت پاره راه رفتم آن جمع ایستادند چون نزدیک ایشان رسیدم از میان
جمع عزیزی مرا استقبال کرد آثار ولایت در جبین او لایح بود مرا در کنار گرفت و دو کرت فرمودند
خوش آمدی بابا صاحب سمرقندی و حال آن بود که پیش از این هرگز مرا بحضرت آن عزیز ملاقات
نشده بود من متحیر شدم که ایشان چون نام مرا دانستند در این حال در باطن من گذشت
که ایشان حضرت خواجه بهاء الحق و الدین اند روان شدند و از من از احوال اکابر و علماء سمرقند
میپرسیدند بعده در منزلی در آمدند و چون جمع بنشستند حضرت از آن منزل بیرون آمدند و اصحاب
چنانکه سنت ایشان بود حاضر غایب نشسته بودند لحظه گذشت خواجه آمدند و کرده و سر شیر پیش
من نهادند و نزدیک من نشستند و فرمودند بخور که نصیبهٔ تست کسی را با تو شرکت نیست و آهسته
با من گفتند که خاطر عزیزان را باین مقدار چیزی باید رعایت حال بر من دیگر شد و مشاهدهٔ آن
حالت سبب محبت من شد بخدمت ایشان نقل کرد شیخ امیر حسین رحمه الله که با داعیهٔ قربان بود
حضرت خواجه ما قدس الله روحه در شهر بخارا در منزل محمد خفاف بودند و از معارف سخنی می گفتند
در خاطر من در آمد که میباید که مرا اجازت فرمایند تا والدهٔ ایشان را سبار کباد عید گویم و دیگر مرا طاقت نماند

در خلوتی بود دیگر سه درم را با دام و سه درم را رشته و سه درم را مزانه شوربا بعده خواجه مصلی عید رفتند
چون مراجعت فرمودند مرا گفتند که نزدیک والده من مبارکباد عید بر و چون نزدیک خانه محمد خفاف
رسیدند او را فرمودند که خانه را خلوت ساز و مرا اشارت کردند که دران خانه در آئی پس حضرت خواجه طعام
آوردند آن مقدار که از من زیادت ماند بعد ازان مردی بیاید و پاره رشته بخدمت خواجه آورد خواجه
پرسیدند این رشته را بچند درم خریده آمد گفت بسه درم دیگری بیامد و در طبقی پاره مزانه شوربا آورد
خواجه ازان کس پرسیدند که بچند درم خریده گفت بسه درم ساعتی بود یک کس دیگر سه درم بخدمت
خواجه معاملت آورد و بسوی من اشارت کردند و گفتند تو این روز از ما سه چیز طلبیده بودی اجازت
مبارکباد و طعام ملون و این سه چیز فرمودند از درویشان این چنین خواستها نیک نیست با این واسطه
ما ازان عالم باین عالم آمدیم و از جهت کفایت کار تو در گوشه خاطر مشغول کردیم نقل کرد درویشی که حضرت
خواجه قدس الله روحه در بعضی از نواحی بخارا بودند و اتفاقاً فصل زمستان بود و در نزدیکی آن موضع
خلق بودند و گرسنگی به درویشان غلبه کرده بود حضرت خواجه یکی از ان حاضران فرمودند که نقلان دیهه بود
و دران دیهه باغی هست باین نشانی دران باغ حوضی هست دران حوض اندکی آب هست و دران آب
ماهی بزرگ هست بیار تا اصحاب را طعام شود آن درویش مسافتی راه قطع کرد و بآن دیهه رسید همان علامت
که فرموده بودند آن باغ را طلبید چون درآمد بهمان کیفیت دران حوض اندکی آب بود و دران آب ماهی بزرگ
آن ماهی را بحضرت خواجه حاضر کرد اصحاب را حالی عجیب پیدا شد نقل کردند که حضرت خواجه قدس الله سره
در قصر عارفان بودند و در منزل باغ خانقاه آتشدان میساختند دران اثنا بداس احتیاج شد
داسی بود آهنین هر چند آن داس را طلبیدند در منزل خود نیافتند و از هر که پرسیدند کسی هم نشان نداد
خواجه فرمودند که من این داس را پیدا سازم مکتوبی فرستادند بغدلوت نزدیک درویشی و اشارت
کردند که در خانه قطب الدین غدلوتی در آمی و از در گنجینه او همین که می درآئی داس آهن ما را در خرقه
پیچیده هست بزیر سقف نهاده هست آن داس را زود بجانب ما بفرستی که قوی در کار هست روایت
کرد آن درویش که در گنجینه خانه قطب الدین درآمدم و بهمان موضع که خواجه اشارت فرموده بودند
در سقف گنجینه او آن داس را یافتم و بحضرت خواجه فرستادم اصحاب که در زمان مکتوب نوشتن حضرت
خواجه حاضر بودند چون قصه یافتن داس را با آن کیفیت معلوم کردند در شگفت شدند نقل کردند که فصل

تیرماه بود و حضرت خواجه ما قدس الله روحه در غدیوت بودند درویشی در حضرت ایشان پاره انار آورده بود
و درویش محمد زاهد دران جمع بود حضرت خواجه انار را قسمت کردند و فرمودند بخورید محمد زاهد گفت خاطر من
مشغول است بجهت آنکه غلام من گریخته است خواجه فرمودند بطرفی رفتن نمی تواند دو روز و دو شب نزدیک
ما باش روز سوم بطرف ریوره توان بمنزل خود روی و خبر غلام شنو رسید با غلام محمد زاهد آنچه فرمودند بجای آورد
روز سوم چون بمنزل خود رفت پس از آنکه بشارت حضرت خواجه را با اهل خود گوید غلام از در خانه در آمد
محمد زاهد و کسان تعجب کردند از غلام کیفیت حال پرسیدند گفت چون ازینجا بیرون آمدم قصد آن کردم
که بطرف کنف روم چون پاره راه رفتم بر پای من بندی پیدا شد که نمی توانستم رفتن و آواز در پای من آمد
چنانکه مرا وهم میشد که این آواز بخارا میرسد و چون بطرف ریوره روان باز میگشتم آن بند از پای من گشاده
میشد و آن آواز نمی آمد سه روز حال من چنین بود پس ازان دانستم که این کیفیت از جای دیگر است برگشتم
و بخدمت شما آمدم عفو طلبید و عذر بسیار خواست و هر که این قصه را شنود او را بحضرت خواجه قدس الله روحه
محبت بسیار شد نقل کردند از شیخ شادی رحمه الله که گفت بر من قصوری گذشته بود از عذر تو
تقصیر عارفان بحضرت خواجه قدس الله روحه رفتم و عذر تقصیر خواستم خواجه فرمودند معاملت
می باید گفتم فراخ شاخی معاملت آرم این درجه معاملت قبول نیست چهل و هشت دینار عدلی داری
که در غدیوت در سوراخ خانه دیوار پنهان کرده و دود آن موضع را سیاه کرده است و مدتی بران گذشته است
از جهت معاملت آن مبلغ می باید آوردن شیخ شادی گفت مرا حال دیگر شد بواسطه آنکه هیچ کس را
بران اطلاع نبود بعده بتعجیل بغدیوت رفتم و آن مبلغ چهل و هشت دینار را بحضرت خواجه آوردم
آن عدد را کشادند طلب کردند یک دیناری را ازان ابدا از نقص من دادند و فرمودند یک دینار حرام است
از کجا بتو رسیده هست و اشارت کردند که باین مبلغ چهل و هفت دینار فراخ شاخی بگیر و زراعت کن
و بخدمت بندگان حق تعالی صرف کن شیخ شادی گفت بسبب مشاهده این حال یقین من بحضرت خواجه
زیادت گشت ناقل گفت از شیخ شادی رحمه الله از حال آن یک دینار پرسیدم گفت پیش ازان که
بسعادت نظر قبول حضرت خواجه قدس الله روحه مشرف گردم پیشتر مقامری کرده بودم آن یک دینار
در میان آن عددها ازان جهت بود نقل کردند از درویش نیک روز رحمه الله که گفت پیش ازانکه
بشرف صحبت حضرت خواجه ما قدس الله روحه پیش ملازمت سید امیر کلال نور الله مرقده میبودم

وچنانکه وظیفه ایشانست ذکر جهر میگفتم و دران فرصت مرا بر خاتونی تعلق شده بود و خود را بصفت
پری خوانان میکردم و چشم می پوشیدم و میگفتم ارواح چنین میگویند و سخنان بیفایده می گفتم
روزی خدمت خواجه بامنزل خدمت امیر سید آمدند و اتفاقا آن شام وظیفه ذکر جهر خدمت
خواجه زاهد بامنزل امیر بودند چون بذکر جهر مشغول شدند خواجه زود از ان منزل بیرون آمدند و بمنزل
امیر برهان که فرزند کلان تر امیر بود رفتند و حال آن بود که امیر برهان را بحضرت خواجه محبت بسیار بود
ومن نیز در عقب خواجه رفتم بقصد آنکه ایشانرا گویم که چرا موافقت ذکر نکردند چون بمنزل امیر برهان
رسیدند خواجه روی بمن کردند و گفتند اگر ازین درویش عزیز شرم نمیداری از حضرت حق تعالی و تقدس
نیز شرم نمیداری که میگوئی ارواح چنین میگویند چرا نمی گوئی بر فلانه خاتون هوا آورده ام و تعلق دارم
ازین سخن حال من دیگر شد زود دامن مبارک خواجه را گرفتم و گفتم یافتم آنچه می جستم خواجه دست مبارک
خود را بمن رسانیدند بیخود شدم و چون بخود باز آمدم بحضرت خواجه متعلق شدم و در ملازمت ایشان میبودم
شنودم که چون این حال بسمع خدمت امیر سید کلال رسیده است از خدمت خواجه شکایت کرده اند
که خواجه فرزند من امیر برهان را و فلان درویش را بخود متعلق گردانیده است و چون این شکایت
بسمع مبارک خواجه رسید مرا و امیر برهان را از صحبت خود راندند نعوذ بالله عز وجل من ذلک از
من همه عملی در وجود می آمد که خلاف رضای حق سبحانه می بود و مدتی برین بگذشت روزی مرا بحضرت
خواجه ملاقات شد گفتند ای بی سعادت این چه حالت ست ترا اندک آشنا کردیم بحق تعالی باز دیگر بی
رفتی گفتم بسبب خرابی نزدیک شما معلوم است فرمودند احوال اوایل و اواسط و اواخر خود را بتمامی با من
بگو و باز نمائی که ما را آشنا کرده بودند ما را منع کردند بسبب آن اشارت بخدمت امیر رفتم و حال خود را
عرض کردم در ان زمان خلق بسیار حاضر بودند امیر فرمود هر کجا مقصود تو کفایت می شود برو بحضرت خواجه
آمدم و بسعادت هدایت رسیدم و حال آن بود که امیر برهان را نیز خواجه تربیت میفرمودند و او بمن سابق بود
هرگاهی که مرا با او ملاقات میشد احوال باطنی مرا غارت میکرد و مرا عریان میساخت گفتم لابد خود را بحضرت
خواجه عرض کنم چون بحضرت ایشان رسیدم فرمودند بشکایت آمده گفتم بلی فرمودند در آن زمان که او توجه
بتو میکند بگو من نیستم ایشانند بعده چون باو رسیدم و خواست که بهمان طریق بمن مشغول شود گفتم من
نیستم خدمت ایشانند حالش دیگر شد و بیهوش گشت و بیفتاد و من بعد نتوانست که بآن نوع در من

تصرف کند و بر زبان مبارک حضرت خواجه ما قدس الله روحه بنسبت بیان آن حال که میان ایشان و خدمت امیر کلال بود نور الله مرقده این سخن بسیار میگذشت در حضور امیر و در غیبت ایشان که چون مرغ روحانیت طالب از بیضه بشریت بواسطه تربیت صاحب دولتی بیرون آید بعد از آن پرواز نگاه آن مرغ را جز حضرت الله تعالی کسی دیگر نمیداند مصرعه کس را وقوف نیست که مارا چه حالت است ٭ استعداد و قابلیت هر یک بحسب فطرت مختلف افتاده است قد علم کل اناس مشربهم سه زان ازلی نور که پرورده اند ٭ بر تو ز یادت نظری کرده اند ٭ و مشایخ طریقت قدس الله ارواحهم گفته اند منازل الوصول لا تقطع ابد الآباد فی العمر الاخروی الابدی فکیف فی العمر القصیر الدنیوی و در مرض اخیر حضرت امیر نور الله مشهده اصحاب را بمتابعت حضرت خواجه ما قدس الله روحه اشارت فرمودند بر صحت حال خواجه قدس الله روحه در آنچه بر ایشان میگذشت اصحاب از خدمت امیر سوال کردند که ایشان در ذکر جهر متابعت شما نکردند امیر رحمه الله فرمودند عملی که بر ایشان میگذرد نه آن عمل دیگر است آنچه بر ایشان میگذرد انند هر آئینه بنا بر حکمت الهی و اختیار ایشان در میان نیست مصرعه ای همه تو من کنم چنان که تو داری ٭ سخن خلفاء خاندان خواجگان است قدس الله ارواحهم اگر ترا بیرون آورده اند از خود مترس و اگر خود بیرون آمده بترس سه یکیست عشق لیکن بهر صورتی نماید ٭ و این احوال حبس را دو چار سینا باید ٭ صدیق احمد در تتمیم اسما نست ٭ هر چند او بظاهر در غارهی نماید ٭ و صاحب مرصاد رحمه الله در تفسیر او که مسمی است به بحر الحقایق در معنی این آیت که قل فاتوا بکتاب من عند الله هو اهدی منهما اتبعه ان کنتم صادقین بصحت مثل این حال حیث صادقان اهل طلب اشارت فرموده است و همچنین در اوایل مقامات شیخ ابوسعید ابی الخیر قدس الله روحه و هم در کتاب طبقات مشائخ الصوفیه قدس الله ارواحهم للشیخ ابی عبد الرحمن السلمی قدس الله روحه نیز اشارتست بصحت مثل این حال از عاشقان صادق و طالبان حاذق والله سبحانه یقول الحق و هو یهدی السبیل نقلکرد درویشی که پیش از آنکه بحضرت خواجه ما قدس الله روحه پیوندم در قرشی میبودم و در موضعی که من ساکن بودم مردی بود از ترمذ و او را فرزندی بود پسر پوشیده مرا با او میل خاطری شد روزی او را در خانه خالی یافتم و با او چند سخن گفتم و در کنار گرفتم و بوسه دادم بعد از آن درویشی آمد از بخارا و مرا با او میل خاطر شد چند روزی با او مصاحب شدم معلوم کردم که از جمله درویشان حضرت خواجه است و چون او

بطرف بخارا روان شد با او موافقت کردم و بصحبت شریف خواجه رسیدیم و ملتفت
شدند و فرمودند در چه کاری گفتم داعیهٔ صحبت درویشان دارم فرمودند این سخن کجا و آن
احوال کجا دختر مرد ترمذی را در خانه بوسیده بودی و کنار میگیری و باز میگوئی محبت درویشان
دارم من گفتم ندانستم که آن کار بد بوده است خواجه فرمودند آن کار حرام است و نامشروع
من گفتم شما آنجا نبودید چون معلوم کردید خواجه فرمودند آن کس که دیده دانست مرا گفت من
متحیر شدم و محب حضرت ایشان گشتم نقلکردند خواجه علاء الحق والدین که روزی شیخ محمد
درابهینی رحمه الله سوال کرد از من که دل نزدیک تو بچه کیفیت است من گفتم پیش من معلوم
نیست آن درویش گفت که دل نزدیک من چون ماه سه روزه است بعد آن من تعریف
و بهیئت آن درویش را بنسبت حال بحضرت خواجه عرض کردم فرمودند آن درویش نسبت
حال خود را بیان کرده است و خواجه قدم مبارک خود را بر قدم من نهادند مرا کیفیتی بزرگ پیدا شد
جمیع موجودات را در خود مشاهده کردم چون از آن حال باز آمدم حضرت خواجه فرمودند که نسبت
اینست پس حال دل را کی توانی که ادراک کنی بزرگی دل در بیان نمی آید و سر آن حدیث
که لا یسعنی ارضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المؤمن از غوامض است هر که دل را شناسد شناسد
نقلکردند که روزی شیخ شادی با جمعی از عداوت بحضرت خواجه قدس الله روحه آمدند خواجه در موضعی
بودند که بطرف آفتاب بر آمدن باغ مرا رست و العاقات آن زمین را پنبه کشته بودند و شیخ امیر حسین
در حضور خواجه دران پنبه تیش میزد چون درویشان عداوت نزدیک رسیدند حضرت خواجه با
شیخ امیر حسین سخنی میگفتند و میفرمودند که درین سخن حق در طرف ماست یا در طرف تو شیخ امیر حسین
هیچ سخن نگفت حضرت خواجه بصفت هیبت در و نظر کردند حال او دیگر شد افتاد و سر او چون لاج
در زمین میرفت و سر و گردن او در زیر خاک ناپیدا شد و از و هیچ نفس بر نمی آمد و دران نزدیکی درختی بود
زردآلو حضرت خواجه پشت مبارک بران درخت نهادند یکی از آن درویشان گفت که شیخ شادی مرا
گفت که از حضرت خواجه شیخ امیر حسین را در خواه که سخن مهتر پایان را قبول میکنند من بخوشی تمام
بحضرت خواجه متوجه شدم فرمودند چه میگوئی گفتم عفو میطلبم حضرت خواجه کرم فرمودند نزدیک شیخ
امیر حسین رفتند و قدم مبارک را از کفش بیرون آوردند و بر سینه او نهادند در حال در حرکت آمد

و درگریه و ناله شد حضرت خواجه او را فرمودند که در حوض آب در آ و غوطه خورد و اشارت بحوض باغ مرا کردند اتفاقا
در اثنای آن که حضرت خواجه نزدیک شیخ امیر حسین میرفتند نظر مبارک ایشان بطرف آفتاب برآمدن نزدین
پیشه او با دو کس بودند که بطرف خواجه نظر کردند و در حال آن دو کس نیز از پا در افتادند نقل گفت حضرت خواجه مرا
فرمودند نگاه که ایشان کیستند چون رفتم سلام کردم محمد زاهد بود و محمود زاهد برادر توفی بحضرت خواجه عرضه داشتم
کرم فرمودند و نیز و یک ایشان رفتند و سه گریست گفتند محمد محمد محمد زاهد جواب داد و برخاست از وی پرسیدند
شما را چه حال بود گفت بطرف خدمت شما نظر میکردم از هیبت نظر شما این حال واقع شد حضرت
خواجه بطرف باغ مرا متوجه شدند شیخ امیر حسین متوجه است که در حوض در آید چون در آمد غوطه خورد و بسیار
توقف کرد حضرت خواجه فرمودند سر از آب بدر آرد و اگر نی همان صفت باز خواهد پیدا شد شیخ امیر حسین سر
از آب بیرون کرد بعده از شیخ امیر حسین پرسیدند که سبب توقف شما در آب چه بود فرمود چون غوطه خوردم
چشم من باز بود نه آب بود و نه زمین و نه آسمان و نه ماه و نه آفتاب و نه شب و نه روز و بهر طرف که نظر میکردم نور بی نهایت بود
نقل کرده درویشی که یکبار بدریافت صحبت شریف حضرت خواجه ما قدس الله روحه متوجه شدم اتفاقا
ایشان بطرف شهر بخارا میرفتند در آن راه بخدمت ایشان مرا ملاقات شد و در رکاب مبارک ایشان
یکی از خدمتگاران ایشان بود متوجه با رشد بود فرمودند این مردی هست که بر آسمان خواهد پرید چند روز
در خدمت و صحبت خواجه بودم بعد از آن مرا اجازت کردند و بطرف کرمینه روان ساختند صفتی در من
حال شده بود و حالی بزرگ در من تصرف کرده بود و آن نقش حضرت خواجه قدس الله روحه دایم در خاطر من
میبود روزی نظر میگماردم در قعود بودم حالی عجب ظاهر شد چنان دیدم خود را که بر آسمان میبردم
تا چندانکه رسیدم بجایی که تقریر از شرح آن عاجز است نه آسمان بود و نه آفتاب و ماه و نه عرش و کرسی
و نه لوح و قلم نقل کرد درویشی که سبب محبت من بحضرت خواجه ما قدس الله روحه آن بود که یکبار حضرت
ایشان را ملاقات بود در درویشان که در آن وقت در بخارا بودند مولانا عارف و غیر ایشان بطریق اجتماع بکنار
خواجه آمدند و ایشان در باغ مرا بودند و در آن حالت رنجیده از درویشان اتفاقی بنهایت خوش کردند و مراعات
بسیار کردند و بذات شریف خود بکار خدمت پختن طعام مشغول شدند و مرا بجهت شغلی بمنزل خود پیش فرستادند
ضعیفه در آن حوالی نشسته بود از وی پرسیدم که منزل شیخ بهاء الدین کدام است آن ضعیفه بجفا مشغول شد
و گفت وی بیشتر شیخی نیست طرار است چه لا ولیست منزل او آنست من خسته خاطر شدم چون بحضرت خواجه رفتم

در من نظر کردند و فرمودند تا همچنان که از پیش باز رفته بودی بیایی که سبب تغیر توجیهت باز نمانی و آنچه
از آن ضعیفه شنیده بگوی سخنان آن ضعیفه را در حضرت خواجه تقریر کردم لحظه گذشت باز حضرت خواجه مرا
فرستادند چیزی طلب کردند آن ضعیفه در جفا گفتن زیادت کرد و گفت شیخ میگوئی اوراد ذکری نی و سماعی
و خلوتی و ریاضتی ندارد و من قوی خسته خاطر شدم چون بخدمت خواجه رسیدیم فرمودند این کرت از گذشته
سختتر آمدی من قصه را گفتم فرمودند بیرون باغ درویشی است از آن تا امیر حسین نام او را طلب کن من
شیخ امیر حسین را طلب کردم حضرت خواجه او را گفتند نزدیک آن ضعیفه برو و بگو جلادی تو میکنی و بیا
گفت می باید اگر گوید من چه جلادی کرده ام بگو با فلان کس در فلان گناه و آن کار فسادی کردی چون
اثر آن در تو ظاهر شد و مردان خواستند که ترا نصیحت سازند آنرا از خود دفع کردی و در فلان موضع
در فلان اختلاط فلان کردی و حضرت خواجه مرا گفتند در عقب امیر حسین برو و واقف باش که این سخنان را
بآن ضعیفه میگوید یا نه شیخ امیر حسین چون بطرف آن ضعیفه متوجه شد با او موافقت کردم و در
عقب او روان شدم آن سخنان را بهمان کیفیت که حضرت خواجه گفته بودند بآن ضعیفه گفت
آن ضعیفه در گریه و ناله شد و بر قدم شیخ امیر حسین افتاد و گفت بندگان حق تعالی بدین اسرار
مطلع می بوده اند و بسیار گریست و تضرع نمود و توبه کرد ناقل گفت مشاهده این حال سبب
[illegible] من شد بحضرت خواجه قدس الله روحه بعد سه روز این درویشان اجازت طلبیدند و
بولایت شهر متوجه شدند در آن ولا حضرت خواجه ما را قدس الله روحه نقلی میکردند مولانا عارف
رحمه الله او را گفتند که بد گفتی تو ایشان را نمی شناسی در حق اولیاء الله گمان بد نمی باید برد و بایشان
بی ادبی نمی باید کرد و او از آن نقلی باز نمی ایستاد خلاف درویشان که همراه او بودند واقف این معنی
بودند درین حال زنبوری از هوا بدهان او در آمد و چند جای دهان او را افگار کرد و بدین سبب عظیم
بیقرار گشت و آرام و قرار از وی زایل شد مولانا عارف رحمه الله فرمودند چه واسطه که بآن
آن بی ادبی بتو رسید آن کس بسیار گریست و توبه و انابت کرد جماعت همراهان از آن حال متعجب شدند
و مشاهده این حال نیز سبب زیادتی یقین و محبت من شد بحضرت خواجه قدس الله روحه نقل کرد
درویشی که روزی [illegible] خواجه ما قدس الله روحه مرا بشغلی بطرفی فرستادند و اتفاقاً هوا گرم بود و
در وقت مراجعت در سایه درختی نشستم و بر آن درخت تکیه کردم و بخواب رفتم حضرت خواجه را قدس الله روحه

رفیق او میگردد و بحسب مزید توفیق مزید نظر عنایت از حق سبحانه میباید و نظر بندگان خداوند
عزوجل تابع نظر خداوندست عزوجل و مزید نظر بحال او مر اصنعی و اختیاری نیست آنگاه
خدمت امیر ورا نزد حضرت خواجه بابا قدس الله روحه طلبیدند و دران مجمع روی با ایشان
کردند و ایشان ایستاده بودند و گفتند فرزند بهاء الدین نفس حضرت خواجه محمد بابا سماسی
را قدس الله روحه در حق شما بتمامی بجای آوردیم گفته بودند آنچه از تربیت در حق تو بجای آورده ام
در حق فرزند بهاء الدین بجای آری و دریغ نداری چنان کردم و اشارت بسینه خود کردند
و گفتند پستان برای شما خشک کردم با تربیت تمام و مرغ روحانیت شما از بیضه بشریت
بیرون آمد اما مرغ همت شما بلند پرواز افتاده است اکنون اجازت است از هرجا که بوی
بمشام شما رسید از ترک و تازیک طلب ست و در طلبگاری بموجب همت خود تقصیر نکنند
حضرت خواجه قدس الله روحه از انروز باز بموجب نفس امیر در طلب در آمدند و زبان
حال بمقال میخواندند رباعی ای عاشق شوریده او باش طلب : این وعده که
کرده است که فرموداشش طلب : وهم اگرش نیابی در شادی جوی : سرگردانی گزین و
هر جاش طلب : و بموجب آن نفس هفت سال در متابعت و ملازمت مولانا عارف
بودند و انواع مجاهدت دران متابعت و ملازمت بر خود میگرفتند و در دیگ گران فن آن نوا
میبودند و بسیار اوقات با مولانا عارف مزدوری میکردند و عمارت رباط ملک و قصهای
غریب عجیب دران هفت سال بر ایشان میگذشت و چنان بر وجه تعظیم متابعت و
ملازمت مولانا عارف میکردند دران هفت سال که در وقت طهارت بر لب آب بلندتر
از مولانا عارف طهارت نساختند و در راهها که باهم میرفتند قدم بر بالای اثر قدم
ایشان نمی نهادند و بموجب آن نفس نزد قثم شیخ رحمه الله رفتند که از مشایخ ترک بود
و از خاندان خواجه احمد یسوی قدس الله روحه قثم شیخ رحمه الله دران اول ملاقات خربزه
میخورد پوست خربزه را سوی ایشان انداخت ایشان از غایت حرارت طلبی که ایشان
بود پوست را همچنان بسبیل تبرک بتمامی خوردند سه بار دران مجلس پوست خربزه سوی
ایشان بینداخت و ایشان بتمامی خوردند و بهمان مجلس خادم شیخ در آمد و گفت ششتر

بیشتراک وچهار اسپ غایب شده اند شیخ اشارت بحضرت خواجه قدس الله روحه کرد و
ترکی گفت او را محکم بگیر هر چهار کس از مریدان چنان هیبت در ایشان افتاد که گویی
جویی در میان نیست و می فرمودند حضرت خواجه قدس الله روحه هر کرا شناخت مشایخ ترک
نباشد هر آیینه از آن طریقهای ایشان بکلی از ایشان نومید گردد و منقرض شود خواجه دو زانو در
مراقبه در آمدند و متوجه گشتند بعد از ادای نماز شام خادم در آمد و گفت شتران و اسپان خود
بیامدند باین صفت دو سه ماه کما بیش در متابعت و ملازمت قثم شیخ رحمة الله بودند آخر الامر
ایشان از تشریف فرمود و گفت مرا نپسندید و همسر توئی و تو بر همه مقدم و سالها چون از نواحی
نخشب بنجارا آمدی خواجه رعایت او کردندی و او گفتی این صفت طلبکاری که در تو می بینم در
هیچکس از طالبان و صادقان مطالعه نکرده ام و این قثم شیخ رحمه الله از رعایت گری و
کمال بی تعلقی که داشت در آخر حیوة روزی می بینم شیخ که در شهر بخارا بود در نزدیکی مسجد صرافان
در آمد و انواع سودا ها کرد و بیرون آمد آثار صحت بر وی ظاهر بود و بر دکانچه نشست و از فرزندان
و متابعان آنان که با او بودند همه را بخواند و گفت زبان نقل ما رسیده است کلمه توحید را بر
موافقت بگوئیم و دیگران گفتند در حال جان تسلیم کرد نقل کردند از حضرت خواجه ما قدس
الله روحه که فرمودند چون از خدمت امیران نفس ظاهر شد که مرغ همت تو بلند پرواز افتاده
است تا زگی در راه طلب قدم زن آن واسطه ابتلا شد که اگر بر همان صورت متابعت امیر
می بودیم از ابتلا دورتر و بسلامت نزدیکتر می بود ؏ آنچه من در عشق جانان یافتم *
کمترین چیز جان یافتم * چون بدیدم آشکارا روی دوست * صد هزاران راز پنهان یافتم
چون در افتادم ببند از بقا * در بقا خود را پریشان یافتم * چون فرو رفتم بدریای فنا *
در فنا در فراوان یافتم * تا نه پنداری که این دریای ژرف * هست دشوار و من آسان یافتم
صد هزاران قطره خون از دلم * تا نشان قطره زان یافتم * شعلهای عشق از سودای دوست *
در دل عطار سوزان یافتم * نقل کردند که بعد از عیدی در آن روزهای عید اجتماعی عظیم
بود نزد امیر سید کلال رحمة الله از اطراف و نواحی اصحاب ایشان نزد ایشان جمع آمده بودند
امیر نشسته بودند بر نزدیک ایشان شیخ و رفقای ایشان حضرت خواجه نشسته بودند یکی از آن جمع سر بر آورد و وجد

امیر را الفت صفت مردم اهل کمال سے شنوم و در میان اصحاب شما همین سے بینم که شامهای
دوشنبه و شامهای آدینه وظیفهای ذکر علانیه را ملازمت میکنند و صفتی دیگر از صفات اهل کمال
سالها است که نکنم یا نیست که درین میان کسی از اهل کمال نیست یا خود هستند و یا شنیده حال ایشان
ندیدیم خدمت امیر رحمة الله سر بر آورده اند و گفتند هستند و هم زانو نشسته اید اما شما بشناسنده نه اید
آنگاه طبق سوزنی پیش خود آوردند و آن سوزنها را بیگدیگر انداختند تا شش سوزن اختیار کردند و بدست
گرفتند بعد از آن نام حضرت خواجه را گفتند و ایشان را طلبیدند خواجه از قفای ایشان در سرا خیمه
ایشان بر لب مثنوی حاضر شدند و ایستادند خدمت امیر دستار را از سر مبارک خود برداشتند و چهار
ته کردند و چهار کس از یاران را گفتند تا دو کس ازین طرف و دو کس از آن طرف خواجه ایستادند
و بقوت هر چه تمامتر که داشتند که آن دستار را بر میان خواجه بستند آنگاه امیر خواجه را گفتند بطرف
نخشب می باید رفتن بقشلاق خواجه مبارک نزد مولانا بهاء الدین و یک کرائی و نشانی است
میان ما و ایشان آنرا آوردن یک روزی باید باشیدن و یک روزی باید آمدن و این شش
سوزن را بگیر بیت توشه سه روزه هر روزی را دو سوزن خدمت خواجه آن سوزنها را بدست گرفتند
در روانه شدند و بر وقت چاشتگاه روان شدند از سوخاری و نماز دیگر با میان دو نماز بقشلاق خواجه
مبارک رسیدند خواجه میفرمودند چون در آن روز بخدمت امیر روان شدم صفتی عجب
و عالی بزرگ در من تصرف کرده بود و از خود بیخبر شده بودم و مطالعه میکردم که هیچ گز زده
که یک قدم در نوردیده می شد چون بمنزل مولانا بهاء الدین رسیدند و رسیدند ایشان
بر دفانه بوده ند در باغی بودند بر در آن باغ رفتند مولانا بیرون آمدند و پیش از آنکه خواجه
سخن گویند گفتند خدمت امیر شما را فرستاده اید و نشانی است میان ما و ایشان آنرا
طلبیده اند امروز باشید و فردا نیز تا روز سوم شما را روان سازیم چون روز سوم شد
گفتند نشانی آنست که کلاه مبارک عزیزان خواجه علی رامیتنی قدس الله سره رسیده بود
میان ما و خدمت امیر ایشان مرا گفتند شما نگاه داشتن این کلاه اولی است و من ایشان را
گفتم شما نیز اولی ترید همچنین چند کرت این نوع سخن میان ما و ایشان گذشت آخر الامر
ایشان گفتند این کلاه نزد شما امانت باشد هرگاه که آن در رسید از شما طلبیده شود

اکنون محل آن رسیده است و طلبیده اند چاشتگاه بود روز سوم آن کلاه را بحضرت خواجه بزرگ بردند
وایشان آن کلاه را در ان دستار بخدمت امیر پیچیدند و از نخشب روان شدند و میان دو نماز بخارا
بسوخاری رسید بخدمت امیر و آن شش مویز در دست ایشان بود و آن پرسنده از صفت اهل کمال
در مجلس حاضر بود و آن حال را معلوم کرده عذر خواست و اعتراف کرد که اهل کمال بوده اند
و قصور در بینائی ما بوده است نقل کردند که مولانا امیر ابوبکر افشنجی رحمه الله که از جمله محبان و
معتقدان حضرت خواجه ما بودند قدس الله روحه روزی در افشنه نشسته بودند و جمعی از جوانان
و طالب علمان مستعد که مستفید از ایشان می بودند در حضور ایشان نشسته دران مجلس ذکر خواجه
ما می گذشت یکی از طلبه بسبیل انکار گفت ایشان را ریاضتی نیست و شب بیداری نی و ذکر
و سماعی و خلوتی نی چنانکه مشایخ دیگر راست مولانا امیر ابوبکر رحمه الله ازان سخن متاثر شدند
و گفتند شما صفت ایشان را چه می دانید و چه شما رسیده اید که انکار کنید و همان حال بودند شیخ
ابراهیم مجذوب که آثار جذبه الهی از و فاق بسیار مطالعه کرده بودند و او در نواحی بخارا و دران طرف
اب می بود و چند ترکی با خود میداشت و دران نواحی میگشت و چون او روان می شد ترکان
در عقب او روان می شدند با افشنه رسید و تل ریگی بود و بر انجا برآمد و خدمت مولانا امیر ابوبکر
رحمه الله دران حال روی بطلبه علم کردند و گفتند بروید تا ببینید که ازان دیوانه چه ظهور می آید
طلبه علم بامر ایشان رفتند و بران تل ریگ نزد ان شیخ ابراهیم نشستند رباعی را روی بایشان
کرده و تبسم کرده و آن ابیات مولانا روم را رحمه الله خواندن آغاز کرد که اول آن ابیات این ست

چو نقش نقشبند از چه دانی + تو شکل پیکر جان از چه دانی + و چون باین بیت رسید که
درخت سبز داند قدر باران + تو خشکی قدر باران از چه دانی + روی بآن طالب علم کرد

که انکار ازو در وجود آمده بود نقل کردند که حضرت خواجه ما قدس الله روحه دران فرصت که از بخارا
متوجه نواحی کوفین شدند بحق گزاری مولانا قاضی سلطان که از جمله محبان و معتقدان ایشان بود
و والد او درگذشته بود چون بدیهی رسیدند که بر سر راه است و نزدیک قزل رباط است جمعی از دور
ظاهر شدند حضرت خواجه فرمودند این جمع را با ما کار است اصحاب که با ایشان بودند متعجب شدند چون نزدیک
رسیدند جمعی انبوه بودند از ان [illegible] آمده و بر سر راه آمده اند گریه میکردند و آه [illegible]

منه
افشنه نام قریه است در بخارا ۱۲
محمد عزیز حسن

درآمدند و گفتند درین دیه پیری از مشایخ ترک و خاندان سید آتا رحمة الله اند که سال ایشان
صد و بیست شده است و در صد و بیست و یک درآمده اند و این جمع انبوه که می بینیم همه متعلقان
او هم از هر طرفے جمع آمده ایم بعضے فرزند و بعضی نبیره و بعضی فرزند نبیره و بعضی ازان فروتر هر نوع نسبتی
با او داریم فرزندی و دامادی و غیر آن مدتی مدیدست که جمع آمده ایم بجهت بیماری با متعلقان خود
منتظر حال او ایم او نمی رود و صحتی نیز نمے یابد که با دل فارغ از پیش او با وطان خویش باز گردیم
شنیده ایم که حضرت شیخ از بخارا متوجه این نواحی شده اند سر راه گرفته ایم تا کار ما از ایشان بر آید حضرت
خواجه قدس الله روحه متوجه گشتند بآن دیه ایشان که بر نزدیکی آن راه بود چون رسیدند درآمدند
در محوطے که پیر بیمار در انجا بود پیر در کاشانه و آن محوطه پر شده بود از جماعت ضعفا که متعلق با او بودند چون
خواجه نزد او رسیدند ضعیفه را که بزرگتر آن ضعفا بود از فرزندان او فرمودند تا نشست و پیر پشت بر سینه
او نهاد و دست از لحاف بیرون کرد و خواجه را دریافت و مرحبا گفت و خواجه نیز جواب سخن او گفتند
پیر گفت ترکی چون قدم شما اینجا رسید سخنی فرمائید خواجه در سخن درآمدند و بترکی سخن آغاز کردند
بدو زانو نشسته و بیفرمودند اول عالم بر عالم دین تخشی راق دور همچنین بیان فضیلت آن عالم
و بقاء آن عالم و بیان فناء این عالم و بیے حاصلی این عالم میکردند و او را بشارت مے دادند
که شما را آن عالم به ازین عالم است و سخن ایشان درین معنی نوبت گرم شد پیر می گریست و
آن ضعفا و جماعت متعلقان او همه می گریستند و خواجه با اصحاب پیر میگریستند درین میان
پیر سر برآورد و گفت ترکی شیخ مرا بدرود کردیت اکنون بطرف آن عالم روان شدم وقتی که
بازگردیت تربت من برسیت و فاتحه بکنیت خواجه برخواستند و روان شدند کسان پیر رسیدند عالم
فرمودند نقل پیر آن شد که وقت بازگشتن منتظر آن باشند چون در بازگشتن بمنزل رباط رسیدند
گفتند بعد ازان که پیر شما را دریافت روز دیگر نقل کرد و چون دران رفتن بمنزل رباط رسیدند
شیخ یوسف درویشی بود دران مکان در مقام خدمت حضرت خواجه و اصحاب ایشان تلقی نیکو کرد
چون نشستند کلید انجیرستان را بیاورد و التماس کردند که دران انجیرستان گشتی فرمایند و زمانی
استراحت کنند تا او بطبخ و خدمتی پردازد خواجه سخن او را قبول کردند چون او برخاست تحسین نمودند
و گفتند خدمت چنین می باید زنده دل است و بینا و محل شناس و هرچه در خاطر داشت ظاهر کرد

چون از استراحت برخاستند و اجازت خواست که سفره را همین جا بیارید تا منزل قدم می برانند
اختیار او را دادند گفت آن به که قدم شما منزل بنده برسد رفتند و تناول طعام فرمودند و نماز پیشین
ادا کردند اجازت طلبیدند گفت فی شام اینجا بسر برید و بامداد بخنکی سوار روان شوید قبول کردند بعد از
نماز پیشین با اصحاب در مقام حضور دران مقام نشستند غایت حاضر دران زمان یکی از اهل حرمت
که حکومت آن نواحی داشت و صفت تجبر و تکبر برو غالب بود در آمد با چند کس و نشست با و التفات
نفرمودند و آن حضور و غیبت بگذاشتند در غضب شد و سخن پریشان آغاز کرد و تهمت بسیار [illegible]
هم ملتفت نشدند بجواب و بحلم پیش آمدند شیخ یوسف حاضر شد و سفره حاضر کرد و آن متجبر را نصیحت کرد
و تنبیه فرمود از حال ایشان که انس با حق تعالی ایشان را از اشتغال بخلق مانع آمد و قصوری که تصور کرده
در ایشان نیست آن متجبر خجل شد و گوشش گرفت و عذر خواست و بیرون آمد و آخر الامر بعد چندی
از دنیا بیرون رفت نقل کردند که حضرت خواجهٔ بزرگ قدس الله روحه با جمعی از یاران به
بوزکون رفتند و از آنجا بطالیس و دران جماعت خانهٔ شیخ محمد درزی رحمة الله که از اصحاب ایشان
بود نشسته بودند و جمعی از ائمه مولانا ضیاء الدین ویک کرانی و غیر ایشان دران مجلس با شیخ
محمد برخاستند و گفتند درویشی درین نواحی پدید آمده است شیخ حاجی مستانی نام و نسبت
بشیخ مختار خوارزمی دارد رحمه الله و جمعی با او بیعت کرده اند شیخ علاء الدین پسر شیخ شهاب الدین
ترک و غیر او و بهر منزلی که بدعوتی یا غیر آن می روند تسبیحات و اذکار بطریق جهر میگویند و آوازهای
ایشان بگوشهای ما می رسد و این بدعت درین جا نبود و اکنون پیدا شده است و مولانا
بهاء الدین ویک کرانی رحمة الله این را منکر بودند اما ساکت بودند اجازت هست تا انکار کنیم و این
بدعت را براندازیم حضرت خواجه قدس الله روحه فرمودند یاران درویش چه سخن میگویید و درویشی
پیدا شده است و ذکر حق سبحانه میگوید شاید غرض وی صحیح بود آبهای حمام در کوزهای چند و درین جا
می گذرند و آوازهای آن هیچ بگوش تو میرسد آن منکرات علی التحقیق را نمی توانی تغییر کردن براندا[ختن]
تغییر ذکر جهر که شاید که صحت غرض آن ذاکر آنرا بود در تو پیدا نشده است صبری باید کردن اگر رضای
حق سبحانه دران بود که این ذاکران بآن مشغول اند روز بروز کمالات ایشان زیادت شود و ظهور
ایشان بیشتر گردد و اگر رضای حق سبحانه دران نباشد آن جمعیت ایشان را دوامی نخواهد بود و زود

مستغرق شدند و آثار ایشان نماند مسببی برنیامد که آن جمع مستغرق شدند و آن شیخ حاجی بطرف اند
خود یا غیر آن رفت و آنجا وفات کرد و آثار آن جمعیت در آن نواحی نماند نقل کردند که روزی
حضرت خواجهٔ ما قدس الله روحه در شهر بخارا در محلت دروازهٔ سمرقند در منزل مولانا سیف الدین خوارزمی
رحمه الله بودند در آن روز اجتماع اصحاب بود و بچند نوع طبخ اشتغال می نمودند بعد از طبخ اول
حضرت خواجهٔ ما مولانا سیف الدین خوارزمی را گفتند یک کاسه آش بردارید و اگر دو کاسه دیگر برداری هم
میشود سه کاسه آش بردار آنگاه فرمودند کسی در راه اند از دو در می آید و فرمودند یک کس از آن آینده آش
خواهد خورد و او را از طریقهٔ ما بهره خواهد بود و دو کس دیگر آش نخواهند خورد و از طریقهٔ ما بی بهره خواهند ماند
طبخ آخر شد و بطبخ دیگر مشغول شدند و فرصت استدعای یافت و شنوندگان آن سخن منتظر ظهور آن
می بودند و هم بعضی را بهر طرفی می بردند تا در اواخر آن صحبت در آخر آن روز سه کس حاضر شدند و آثار شفقت
راه بر ایشان ظاهر بود و سلام گفتند و حضرت ایشان را دریافتند و نشستند بر طرف حضرت خواجه
با مولانا سیف الدین خوارزمی بشاره میکردند و می گفتند آن دو ناخورنده را ازین سه کس می شناسی
مولانا سیف الدین گفت نمی شناسم اما بر نظر فراست شما پوشیده نخواهد بود همچنین اشاره میکردند
در باب آیندگان و آنگاه فرمودند با آن سه کاسه آش حاضر کردند و در پیش آن سه کس نهادند
یک کس خوردن آغاز کرد و سخن بگفت و آن مولانا تاج الدین حشی بود رحمه الله و بنظر قبول
حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره مشرف گشت و از آن دو کس یکی گفت آش را حکیم من بطلب
آمده ام اول معنی کی بمن نمایند و نخورد و دیگری گفت ما از راه دور آمده ایم و ماندگی ما را دریافته
است این آش ما را آش نمی شود اول ما را استراحتی فرمایند حضرت خواجه قدس الله روحه آن
دو کس را در محل خلوتی باستراحت مشغول ساختند و بعد از آن با یاران گفتند این دو کس دیگر
نزد ما نخواهند آمد همچنان واقع شد حاضران ازین قصه در تعجب شدند نقل کردند که روزی
در حجرهٔ مسجد مراغان بودند و سید علی بجهالت جامهٔ ایشان مشغول بود با او عتاب می کردند
و مقصود ایشان فهم می شد که از آن عتاب دیگری بود در اثنای آن عتاب خواجه علاء الدین
و مولانا سیف الدین خوارزمی رحمهما الله در آمدند روی با ایشان کردند و گفتند مقصود من
ازین عتاب فلانی است [illegible] حق عزوجل اعراض خواهند کرد و غرض ایشان

تادیب و تہذیب بودہ از دوستی معتمد شنیدہ شد کہ حضرت مولانا جلال الحق والدین خالدی کلشی روح اللہ تعالیٰ روحہ دران ایام کہ حضرت خواجہ ما قدس اللہ روحہ کرت دوم بحجاز رفتہ بودند متوجہ جانب نسف شدند از ایشان سوال کردند بخارا نیز خواہید رفتن فرمودند بخارا چہ رویم خواجہ بہاء الدین آنجا نہ اند از ایشان پرسیدند نسبت سلوک و طریقۂ خواجہ بہاء الدین از متاخران مشایخ الطریقہ کہ مناسبت دارد فرمودند سخن از متقدمان گوئیت دویست سال زیادہ است تا این نوع ظہور آثار ولایت کہ بر حضرت خواجہ بہاء الدین بعنایت الٰہی شدہ است بر ہیچ کس از مشایخ طریقت از متاخران نشدہ است

احوال حضرت غوث الصمدانی شیخ عبد القادر جیلانی قدس اللہ تعالیٰ اسرارہ باب اول دران چہار وصل است

وصل اول در بیان کنیت و لقب و نام حضرت ایشان بدان ارشدک اللہ تعالیٰ کہ کنیت حضرت ایشان ابو محمد است و لقب محی الدین و نام آنحضرت عبد القادر است یکی از اصحاب از حضرت ایشان پرسید کہ تلقیب آنحضرت بمحی الدین چہ بود فرمودند یکبار از سیاحت بازگشتہ بودم بسوی بغداد روز جمعہ سنہ احدی عشر و خمسمائۃ ناگاہ شخصی را دیدم بیمار افتادہ و زار نزار گشتہ مرا گفت السلام علیک یا عبد القادر گفتم علیکم السلام گفت نزدیک من بیا رفتم گفت مرا بنشان نشاندم دیدم کہ تن او بالیدہ و صورت تر و تازہ شد پرسیدم کہ تو کیستی گفت مرا می شناسی گفتم نی گفت من دینم سخت پژمردہ شدہ بودم حق سبحانہ تعالیٰ مرا بتو زندہ گردانیدہ است محی الدین او را ہمانجا گذاشتم بمسجد جامع شہر درآمدم خلق بر من ہجوم کردند دست من بوسیدند و می گفتند یا محی الدین پیش ازین ہیچکس مرا بدین لقب نخواندہ بود **نظم** عیسیٰ ز مردہ تنی زندہ بدم میکردی + زندہ شد از تو دل و دین زکجا تا بکجا ست +

وصل دوم در نسب آنحضرت بدانکہ آنحضرت از جانب پدر حسنی و از جانب مادر حسینی اند شیخ محی الدین ابو محمد عبد القادر بن ابی صالح موسیٰ جنگی دوست بن عبد اللہ بن یحیی زاہد بن محمد بن داؤد بن موسیٰ بن عبد اللہ بن موسیٰ جون

بن عبداللہ محض بن حسن مثنی ابن حسین بن علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ ونام مادر حضرت
ایشان فاطمہ است وکنیت ام الخیر ولقب امۃ الجبار بسی بخیر وصلاح آراستہ بود دختر شیخ عبداللہ
صومعی است وشیخ صومعی از کبار مشایخ جیلان واز روسا زہاد ایشان است ومراقبہا از
احوال عالی کرامات ظاہر بود ہر وقت کہ در عقب شدی حق سبحانہ وتعالے از برای وی زود
انتقام کشیدی وہرچہ خواستی خدا تعالے ہمچنان کردی سے ای شمع شبستان ابی صالح
موسی + یک لمعہ ز رخسار تو بد آتش موسی + شد صومعہ صوفی از روی تو روشن + تا
شعشعہ روز شمع رخت در شب یلدا + بنیان حسن چون بصفا شد متقاطر + از بحر حسین آمدہ
آن گوہر یکتا + در مہد بدان ماہ کہ شد ہادی عالم + خود مہدی مہدست بتحقیق چہ گویا +
زیبق صفتش از لعل دایہ روان شد + گویا کہ فلک دایہ گری داشت تمنا + ہر گہ سوی
مکتب شدہ آن سرو خرامان + شد پیش وپیش جمیع ملک عاشق وشیدا + **وصل سوم**
در صورت وسیرت آنحضرت بدانکہ آنحضرت نحیف البدن وعریض الصدر میانہ قد گندم گون
پیوستہ ابرو بودند ومحاسن عریض ودراز داشتند لباس علما می پوشیدند وبر استر سوار
می شدند چون ہدیہ ونذر بحضرتش کسی مے آورد بر حاضران وقت قسمت میکردند وخود ہم
ازان مے خوردند وبا آن جاہ وجلالت وعلو منزلت با ضعفا وفقرا مجالست میفرمودی
وتواضع منمودی وہیچ یکے را از ارباب دنیا وعظما آن برنخاستی وتعظیم نکردی وہمنشین
خود را اکرام میکردی واگر دیدی کہ محزونست بلطایف وظرایف در طرب می آوردی وآنحضرت
چنان جامہ نفیس مے پوشیدند کہ یک گز بدہ دینار می ارزید وقتی خادمے از بزاز آنچنان
جامہ برای آنحضرت طلبید بزاز در دل گذرانید کہ اینچنین جامہ خلیفہ را باید درویش را
باین جامہ چہ نسبت باشد چون در دوکان برفت مسماری بپایش درآمد از درد آن بیقرار
گشت وہیچ چیز تسکین نیافت متعلقان را گفت مرا بخدمت حضرت ایشان برید چون
بخدمت آوردند آنحضرت دست خود بجای درد او نہادند بہ شد بعد ازان فرمودند کہ این
اعتراضی است کہ بہ نسبت ما در دل گذرانیدی بصورت مسمار متشکل شدہ با در متو در آمد
سے اعتراض بگدایان در حضرت او + در دل ودیدہ منکر ستم ومسمار بلاست + **وصل چہارم**

در شان او دران

در نشان دادن اہل مکاشفہ از علو شانی آنحضرت قبل از وجود و ظہور آنحضرت یکی از آنہا شیخ
ابوبکر بن ہوار است و آن از کبار مشایخ عراق است صاحب کرامات ظاہرہ و مقامات فاخرہ بود
و این مرد آنست کہ او را حضرت صدیق اکبر رضی خرقہ پوشانیدہ بود در خواب بحکم حضرت رسالت پناہ
چون بیدار گشت آنرا در بر خود موجود یافت و بعد ازان خواب حضرت رسالت در شان او
فرمودند کہ ای ابن ہوار بتو زندہ خواہد شد سنن اہل طریقت از امت من در عراق و بار
بتو قایم میشود و منار ارباب حقیقت نسبت تو باشد مشیخت در عراق تا روز قیامت مروی است
از شیخ محمد شنبکی کہ شنیدم از شیخ خود ابوبکر بن ہوار رضی اللہ عنہ کہ فرمود کہ اوتاد عراق
ہفت اند معروف کرخی و احمد حنبل و بشر حافی و منصور بن عمار و جنید و سہل تستری
و عبد القادر گیلانی گفتیم عبد القادر کیست گفت عجمی است شریف کہ ساکن خواہد شد در
بغداد و باشد ظہور او در قرن پنجم و او از صدیقان اوتاد و افراد و اعیان اقطاب زمانست
و از اولاد رسول صلے اللہ علیہ وسلم است و دیگر از آنہا شیخ عقیل منبجی است این مرد از
اجلاء مشایخ شیوخ شام است بسیار کس از فیض صحبت او بدرجہ ولایت رسیدہ اند
چون شیخ عدی بن مسافر و شیخ موسی ماہین و غیر ایشان رضی اللہ عنہم نقل است
از شیخ موسی ماہین و غیر ایشان رضی اللہ عنہم کہ پرسیدہ شد شیخ عقیل منبجی روزی
از قطب زمان مابکہ مخفی است نمی شناسد کسی او را اگر اولیا و زود باشد کہ ظاہر شود زینجا
اشارت کردہ بجانب عراق جوانے عجمی شریف کہ کلام کند بر مردم در بغداد و شناسد
کرامات او ہر یک از خاص و عام و ہو قطب وقتہ لقول قدمی ہذہ علی رقبۃ کل ولی اللہ
و باشند و بیعت کنند پیش او ہمہ اولیا گرد تماہی خود اگر من باشم در زمان او ہر آئینہ
راسی ہر ائینہ سر کشم در قدم او و ہمچنین بسیار از مشایخ کبار باین متفق کہ ذکر آنہا بتفصیل
اطنابی دارد چون درین رسالہ اختصار مطلوب بود بدو شاہد عدل اکتفا نمود باب دوم
در دو سہ وصل است **وصل اول** در ولادت آنحضرت **وصل دوم** در احوال
صغر آنحضرت **وصل سوم** در مسافرت آن حضرت از جیلان بجانب بغداد **وصل**
اول در ولادت آن حضرت وقتی کہ آنحضرت از صلب پدر انتقال نمود بمادر حضرت

ایشان شصت سالہ بود و این نیز گر است ظاہر و برہان باہر است کہ در سن شصت سالگی در وقت نو نبود است از حمل و و لادت بشرف وجود آنحضرت چنین خارق عادت بظہور آمده بعد از تولد آن حضرت برادر خورد ایشان متولد شد کہ ابی احمد عبد اللہ نام داشت و او در حین عنفوان جوانی ازین دار فانی بسرای جاودانی در گیلان نقل کرد و چون بحر عرفان حضرت ابی صالح موسی ازین جہان رحلت فرمود ہمین دو دریتیم گذاشتہ بود آنکہ بعضے مردم می گویند کہ حضرت ایشان اولاد نداشتند و آنہای کہ اکنون خود را بآنحضرت نسبت میکنند در حقیقت اولاد برادر خورد ایشانند نہ اولاد حضرت ایشان این سخن صحیح نیست زیراکہ بصحت پیوستہ است کہ برادر حضرت ایشان کدخدا ناشدہ ازین جہان رحلت فرمودہ است و آنحضرت خود دہ پسر و یک عمارہ داشتند چنانکہ ذکر آنہا در قسم ثانی بیاید انشاء اللہ العزیز اکنون مجرد اسامی ایشان نوشتہ می آید شیخ عبد الوہاب شیخ عبد الرزاق شیخ عبد اللہ شیخ عبد العزیز شیخ عبد الجبار شیخ شرف الدین عیسی شیخ یحیی شیخ ابو اسحاق ابراہیم ابو نصر موسی آن سہ فرزند کہ در صدر مسطور است اولاد ایشان مشہور است و مولد آنحضرت تاریخ سنہ سبعین و اربعمائۃ بودہ است **رباعی** آن دلبر جیلے کہ شد لطف او ہست ہر غمزدہ را دل بجمالش شاد است ✤ تاریخ گر از مولد او می طلبی ✤ دریاب کہ آن چار صد و ہفتاد است ✤ و نیز تاریخ ولادت آنحضرت بحساب ابجد از حروف کلمۂ عشق ظاہر می شود زیرا کہ عین در حساب ابجد ہفتاد است و شین سیصد و قاف یکصد **نظم** در حسن جمال ماہ جیلے ✤ ہر دید کہ دید گفت عشق است ✤ تاریخ ولادتش ز عارف ✤ ہر کس کہ شنید گفت عشق است ✤

وصل دوم در احوال صغر آنحضرت نقل است

از ام الخیر فاطمہ رضی اللہ عنہا کہ در مدت رضاعت ایشان ہر گاہ کہ ماہ رمضان در مے آمد بیرو پستان نمیگرفت و شیر نمی خورد **نظم** از لبت شیر روان بود کہ من گفتم ✤ این شکر کرد نمگران تو بخیری نیست ✤ یکبار ہلال رمضان بجہۃ ابر پوشیدہ ماندہ بود و مردمان آمدہ از من پرسیدند کہ حال چیست گفتم فرزندم عبد القادر امروز پستان نگرفتہ است و شیر نخوردہ بعد از ان روشن شد کہ امروز رمضان بود در شہر مشہور شد

که در خانهٔ سادات چنین فرزندی متولد شده است که در ماه رمضان شیر نخورد و این معنی
را آنحضرت در اشعار خاص خود نیز بیان فرموده است. شعر ہدایۃ امری ذکره املا الفضا
و صومی فی مہدی بہ صار شہرتی * و آنچه فقیر نوشته است نیز اشارت باین معنی است
مخمس آمده بر آستانت یا رب از راه نیاز * با متاع قلب خویش از صوم تسبیح و نماز
گرچه لی سازیم آخر در پذیرای کارساز * از طفیل روزهٔ آن نازنین مهد ناز * شاه جیلانی
که نامش هر مسی را کیمیاست * حضرت ایشان فرموده اند که چون در ایام صغر سن مستعد
که با کودکان بازی کنم از عالم غیب ندا آمدی که اسے یا مبارک یعنی بسوی من بیا اے
مبارک چون من این را می شنیدم مے گریختم و از ترس خود را در کنار مادر خود می انداختم
اکنون من آنرا در خلوت می شنوم رباعی این ساده پسر کیست بخوبی شهرے *
شیرین شکری مہ کمری رو قمری * گر عالم بالاش ندا می آمد * ای سرو روان جانب
ما هم گذری * از حضرت ایشان پرسیدند تو کے خود را شناختی که ولی خدائی فرمود
ده ساله بودم سوی مکتب می رفتم ملایک را می دیدم که حلقه بسته گرد من می رفتند افسحوا لولی
الله فراخی کنید و جا واگذارید از برای ولی الله و نیز حضرت ایشان فرموده اند وقتے
مردی را دیدم که من او را نمی شناختم چون از ملایکه شنید که می گفتند افسحوا لولی الله از
طفلان مکتب بمبالغه تمام پرسید که این پسر کیست گفتند غرض از پرسیدن چیست گفت
این پسر را شانی عظیم خواهد بود و تمکین یابد بی حجاب احتجاب وصلی یابد بے تجر قربے یابد بی تکلف
ولیس از چهل سال شناختم او را که در ابدال آن وقت بود در بعضی رسایل بنظر این فقیر حقیر الله
محمد وجیه الله رسیده است که آنحضرت در زمان طفولیت وقتی در بغل دایه بود که یکبار از کنار او پریده
در هوا شد و بمقابل آفتاب چون پارهٔ سیماب می گشت و آن دایه از حسرت چشم در هوا
دوخته و با آتش جدائی دلسوخته بود که ناگاه بالطاف خدائی در کنار او باز رسید بعد از آن
چون حضرت ایشان در بغداد متمکن شدند دایه از گیلان رفته به بغداد بملازمت مشرف شد
روزی زمین خدمت بوسید و عرضه داشت کرد وقتی آنحضرت در بغل من بود ناگاه از بغل
من در هوا شد و می دیدم که در برابر آفتاب چون پارهٔ سیماب می گردید آیا آنچنان حال

اکنون بسم روی مبید بدان حضرت تبسم فرمود و گفت ای مادر اکنون بعنایت الهی بیش
از بیش است ولی آن زمان وجود من ضعیف بود تاب آن تجلیات نداشت اکنون قوت گرفته
است صد هزار مثل آن آمده در من گم میشود و مرا از جا بردن نمی تواند بیت رفت آنکه
بیک جام می از دست شدم + وز نرگس مخمور بتان مست شدم + خود باده شدم باده کرا مست
کند + کی نیست شوم چون ز لبش هست شدم + وصل سوم در مسافرت آن حضرت
از گیلان بجانب بغداد حضرت ایشان نوشته اند که خورد بودم روز عرفه بیرون رفتم و دنبال
گاوی گرفتم بجهت حراثت ناگاه آن گاو روی باز پس کرد و گفت یا عبد القادر ما لهذا خلقت
و لا بهذا امرت چون این از و شنیدم بترسیدم بازگردیدم و بر بام خود آمدم حاجیان را
از اینجا دیدم که در عرفات استاده بودند از بام فرود آمدم و پیش مادر خود عرض کردم که مرا در کار
خدا کن و اجازت ده تا در بغداد روم و بعلم مشغول شوم و صالحان را زیارت کنم از من سبب
آن داعیه پرسید ماجرای خود را یک بیک گفتم بگریست و برخاست هشتاد دینار بیرون آورد
که میراث پدر من مانده بود چهل دینار برای برادر من گذاشت و چهل دینار زیر بغل من در
دلق من دوخت و مرا اذن سفر کرد و مرا عهد داد بر راستی بر جمیع احوال و بوداع من بیرون
آمد و دعای آموخت که یکصد و یازده بار بخوانی برای هر مهمی هر چه من یافته ام بمدد و برکت
آن دعا یافته ام و دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم الله الکافی و قصدت الکافی
و وجدة الکافی لکل کافی کفانی الکافی و نعم الکافی و لله الحمد بعد ازان بقافله اندک
توجه بجانب بغداد کردم چون از همدان گذشتیم شصت سوار بیرون آمدند از کمین قافله
را گرفتند هیچکس مرا تعرض نکرد ناگاه یکی از ایشان بر من گذشت و گفت ای فقیر با خود چه داری
گفتم چهل دینار گفت کجاست گفتم در جامهٔ من دوخته است و زیر بغل من گمان برد که استهزا
میکنم مرا گذاشت و برفت دیگری آمد وی نیز همچنان پرسید و شنید از من آنچه بار نخستین او
شنیده بود هر دو پیش مهتر خود رفتند و آنچه از من شنیده بودند با وی گفتند مرا طلبید
در بالای تلی که اموال قافله را قسمت میکردند مرا بردند پس گفت با خود چه داری گفتم چهل دینار
گفت کجاست گفتم در جامهٔ من دوخته است زیر بغل من بفرمود تا جامهٔ من بشگافتند و آنچه

من گفته بودم با قافله پس گفت ترا برین چه داشت که خود اعتراف کردی گفتم با والدهٔ من عهد داده بود که بر صدق و راستی باشی نخواستم من در عهد او خود خیانت کنم پس آن مهتر ایشان بگریست و گفت تو در عهد او خود خیانت نمی کنی و چند سال است که من در عهد پروردگار خود خیانت می کنم حال بروی بگشت و بدست من توبه کرد پس اصحاب وی گفتند که تو در قطع طریق مهتر ما بودی اکنون در توبه هم مهتر ما باش همه بر دست من توبه کردند و انچه از قافله گرفته بودند باز دادند اول تائبان از دست من ایشان بودند

قطعه

برفتی سوی دشت ای مه چنین از بی کنشت * شده شیدهٔ حسن تو تمامی در و دشت
یا رب چه غزالی که بدین طره و چشم * دام و دد این دشت همه صید تو گشت * این حقیر و چند از بعضی عزیزان این سلسله بیان استماع دارد که نام آن مهتر احمد بدوی بود و بعد ازان که تائب شد آنحضرت را بخانهٔ خود برد و دختری داشت بتسلیم حضرت ایشان نمود و آنرا حضرت قبول کردند پس ازان بجانب بغداد روان گشتند و اهلیه را فرمودند که همانجا باشد و بعد ازانکه در بغداد متمکن شدند ایشان را طلبیدند

باب سوم در دو وصل است

وصل اول در دخول حضرت ایشان در بغداد و مشغول شدن بعلم **وصل دوم** در زیارت و صحبت مشایخ که دران زمان متعین بودند **وصل اول** در دخول آنحضرت به بغداد بدانکه حضرت ایشان به بغداد در سنه ثمانین واربع مایه قدوم ارزانی فرموده اند و دران زمان آنحضرت هژده ساله بودند اول آمده بحفظ قرآن مشغول شده اند آنرا تمام ازبر گرفتند بعد ازان علم مذهب و مناظره و اصول پیش ابو الوفا علی بن عقیل و ابو الخطاب محفوظ و سماع حدیث کرد از ابو غالب محمد بن حسن باقلانی و ابو سعید محمد و ابو الغنایم و ابو البرکات هبة الله بن مبارک و ابو نصر و ابو عبد الله و ابو البرکات طلحه بن احمد باقولی و غیر ایشان رحمهم الله اجمعین **وصل دوم** در صحبت و زیارت مشایخ حضرت ایشان در عنفوان جوانی در بغداد طالب علمی می کردند و هر جا که عزیزی از مشایخ وقت می شنیدند بزیارت او می رفتند عبد الله شامی گفته است در بغداد عزیزی بود که وی را غوث می گفتند من و ابن سقا و شیخ عبد القادر بزیارت غوث رفتیم ابن سقا در راه گفت از وی مسئله خواهم

ثمانین

پرسید که جواب آن نتوانند داد و من گفتم از و مسئله خواهم پرسید تا ببینم که چه می‌گوید
و شیخ عبد القادر گفت حاشا لله که من از وی چیزی نپرسم می‌روم و انتظار برکت دیدار
او می‌برم چون بخلوت او در آمدیم وی را آنجا ندیدیم ساعتی گذشت دیدیم که در میان ما نشسته است
و کسی معلوم نکرد که از کجا آمد و چگونه در آمد پس از من خشم چشم بجانب این سقا کرد و گفت وای
بر تو ای ابن سقا از من مسئله می‌پرسی که جواب آن ندانم آن مسئله تو اینست و جواب آن
این می‌بینم که آتش کفر در تو زبانه می‌زند بعد از آن بمن نگریست و گفت از من مسئله می‌پرسی
و می‌بینی که چه می‌گویم آن مسئله اینست و جواب آن این هر آئینه بگیرد ترا دنیا تا بدو گوش
بجهت بی ادبی که بمن کرده بعد از آن بجانب شیخ عبد القادر نظر کرد و وی را نزد خود خواند
و نشاند و گفت ای عبد القادر خدا و رسول خدا را خوشنود ساختی بجهت این حسن ادبی
که بجا می‌آوردی گویا می‌بینم ترا در بغداد که بر منبر بر آمده و میگوئی قدمی هذه علی رقبة کل
ولی الله و می‌بینم که همه اولیا گردنها خود را پست کرده اند اجلالا و اکراما ترا پس آن غوث
همان ساعت غایب شد بعد از آن وی را هرگز ندیدیم و هرچه به نسبت هر که گفته بود همان طور
واقع شد این سقا به روم رفت و بدختر ترسائی عاشق شد و بتقریب آن کافر گشت
و مرا متولی دمشق ساختند از آن ره گذر بدنیا غرق شدم و حضرت شیخ عبد القادر بیک
فرصت سلطان همه اولیا و اصفیا گشت به حسن ادبی که بنسبت آن غوث بجا آورده بود
؎ چون شمع رخ خویش را فروخته بود * هر جا که دلی بود بر و سوخته بود * یا حسن
ادب شد شه خوبان یارب * این حسن ادب از که آموخته بود * حکایت آن حضرت
شیخ تاج العارفین ابو الوفا حضرت الیشان در ابتداء از بغداد بدیه قلمنیا که مسکن شیخ
تاج العارفین بود برای زیارت شیخ رفته بودند شیخ در خلوت با خادمی نشسته بود ناگاه
خادم را گفت زود بیرون شو و در خلوت را ببند و اگر جوانی عجمی بیاید او را آمدن مده
چون خادم بدر آمد دید که حضرت الیشان می‌آیند و میخواهند که شیخ را زیارت کنند خادم
رفت و شیخ عرض کرد هیچ جواب نگفت و با اضطراب تمام در گوشه خلوت پنهان شدن
گرفت و بعد از ساعتی خادم را گفت آن جوان را طلب از آنجا که حضرت الیشان را دید

استقبال کرد و گفت ای شیخ عبد القادر بعزت معبود که باول بار که ترا رخصت ندادم نه از بی وقاری
تو بود بلکه از جهت ترس و بیم و هیبت تو بود آخر چون دانستم که هر چه از من گیری باز من خواهی
داد ایمن شدم و شرف ملاقات تو دریافتم صحبت دیگر بتاج العارفین در بغداد حضرت ایشان در
بغداد چون بصحبت تاج العارفین می آمدند بر می خواست و تعظیم می کرد و مردمان را بحرمت داری
حضرت ایشان مبالغه تمام می نمود و دیگر روز در مجلس وعظ از منبر فرود آمد و نزد حضرت ایشان
نشست و گفت ای عبد القادر ترا وقتی است که چون آن وقت رسد همه کس بسوی تو محتاج شوند
و ریش سفید خود پیش حضرت ایشان گرفت و گفت دران وقت این شیبه را فراموش نکنی و خرقه
و سجه و عصا و کاسه خود بحضرت ایشان داد مردم گفتند چرا این را مرید خود نمیکنی گفت علی القف
داغ المحرومی صحبت حضرت ایشان بشیخ حماد دباس مرویست از ابو شجاع که حضرت شیخ عبد القادر
اول که بزیارت شیخ حماد آمد شیخ حماد جانب ایشان نظر کرد گویا که بازی بصید خود آورد نظر شیخ
در وی اثر کرد فی الحال از همه بیرون آمد و بر سبیل تجرید راه حق پیش گرفت شیخ نجیب
سهروردی فرموده که حضرت شیخ عبد القادر بصحبت شیخ حماد در آمد و دران وقت آن حضرت
در آغاز جوانی بود چنان با دب در صحبت شیخ نشست که شیخ حماد و تمام مجلس شیفته حسن ادب او گشتند
چون از مجلس برخواست شیخ چشم جانب او داشت و با اصحاب می گفت سبحان الله این جوان عجمی
را قدمی است که در وقت خود بر سر همه اولیا باشد و مامور شود از حق سبحانه تعالی که بگوید قدمی
هذه علی رقبة کل ولی الله و هر آئینه بگوید و پست کنند همه اولیا گردنهای خود را پیش او

باب چهارم در چهار وصل است وصل اول در مجاهده و سیاحت آن حضرت وصل
دوم در خرقه گرفتن آن حضرت از شیخ ابو سعید مخزومی وصل سوم در بیان مامور شدن آنحضرت
بدعوت خلق وصل چهارم در کیفیت مجلس وعظ آن حضرت وصل اول در ذکر مجاهده
و سیاحت آن حضرت فرموده است که بیست و پنج سال بقدم تجرید بوده ام در بازار
عراق و خرابهای آن و چهل سال نمازهای بامداد بوضوء عشا گذاردم و پانزده سال بعد از
نماز خفتن بریک پا استاده ختم قرآن میکردم و بارها سه روز تا چهل همچنین مے ماندم چیزے
نمی یافتم که آنرا قوت خود سازم و آن حضرت فرموده است که وقتی در سیاحت بودم شخصی بر من آمد

ومن او را گاهی ندیدم گفت هیچ آرزو در صحبت داری گفتم بلی هست گفت اینجا بنشین تا من
بیایم و از نظر من غایب شد یکسال من همانجا ماندم بعد ازان بیامد و ساعتی نزدیک من نشست
پس برخواست و گفت ازینجا نروی تا من بیایم باز یکسال دیگر غایب شد و من همچنان بر جای
خود بودم بعد ازان بیامد و نان شیر آورد و گفت من خضرم مامور شده ام که با تو هم نمک گردم
از حضرت ایشان یکی از اصحاب پرسید که درین دو سال قوت آنحضرت چه بود فرمود از منبوذات راه
بود **وصل چهارم** در کیفیت خرقه پوشیدن آن حضرت از قاضی ابوسعید مبارک
مخزومی رضی الله عنه آن حضرت فرمود که یک بار در هیچ عجمی با حق سبحانه عهد کردم که طعام نخورم
تا کسی لقمه ساخته در دهان من نکند و آب نه نوشم تا کسی بدست خود مرا ننوشاند چهل روز بدین
حالت گذشت پس ازان مردی بیامد و طعام پیش من نهاد و رفت نفس از بسیار گرسنگی
خواست که بر بالای طعام بیفتد گفتم والله از عهدی که با خدا بسته ام برنگردم تا از باطن خود
فریادی شنیدم الجوع الجوع هیچ التفات بدان نکردم شیخ ابوسعید مخزومی در راهی
گذشت این فریاد شنید پیش من تشریف آورد و فرمود ای عبد القادر این چیست گفتم
این قلق نفس است اما روح من برقرار خود است در مشاهده حق و بوی آرام دارد فرمود
با من بیا این گفت و مرا بهمان حال گذاشت و روان شد در دلم چنان رسید که ازینجا
نروم مگر بامر کسی ناگاه دیدم که خواجه خضر آمد مرا گفت برخیز و پیش ابوسعید برو همچنان
کردم و دیدم که شیخ ابوسعید بر در خانهٔ خود ایستاده است و انتظار من می برد چون مرا دید
فرمود ای عبد القادر آنچه من ترا گفتم بس نبود که گفتهٔ خضر نیز ترا می بایست پس ازان مرا
بخانه برد و طعام که مهیا کرده بود آورد و بدست مبارک خود لقمه لقمه در دهان من کرد تا
آنکه سیر شدم و بعد ازان مرا خرقه پوشانید و من ملازم آنحضرت شدم الشیخ ابو محمد عبد القادر
بن ابو صالح موسی جیلی لبس الخرقة من ید الشیخ ابی سعید المبارک بن علی المخزومی
وهو لبسها من ید الشیخ ابی الحسن بن محمد بن یوسف القرشی وهو لبسها من ید الشیخ
ابو الفرج الطرطوسی وهو من ید الشیخ ابی الفضل عبد الواحد بن عبد العزیز التمیمی وهو
من ید الشیخ ابی بکر الشبلی قدس الله اسرارهم و اسم ۵ شاه با خرقه ز بوسعید مبارک دارد ✣

منبوذات
پیرہاے
استفادہ از
ارحمن ۱۲
مولوی محمد
عزیز حسن
سلمہ ربہ

او محمود از ابو الحسن او ابو الحسن از طرطوسی * ابو الفرج آن شه طرطوسی ز عبد الواحد * از شبلی
است بدین خلعت و این ملبوسی * **وصل سوم** در مامور شدن حضرت ایشان
بدعوت و نصیحت خلق آنحضرت فرموده که من روز شنبه شانزدهم شوال در سنه [illegible]
وبیست و یکم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم می فرمود یا بنی چرا
بر مردم کلام نمی کنی گفتم یا بابا من مرد عجمی ام بر فصحاء بغداد چگونه سخن گویم فرمود
دهن باز کشای بکشادم هفت بار در دهن من بدمید و فرمود بر خلق سخن گوی و ایشان
را دعوت کن بحق پس از آن من نماز ظهر گذاردم و نشستم مردم بر من هجوم کردند و زبان
من بسته شد حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه را دیدم که در مجلس مقابل من استاده اند و میفرمایند
که چرا سخن نمی کنی گفتم یا بابا زبان من بسته شده است فرمود دهن باز کن باز کردم نزدیک
من شد شش بار در دهن من دمید عرض کردم یا بابا من چرا هفت بار نرسیدی فرمود از
جهت ادب با خواجه کائنات صلی الله علیه وسلم این بگفت و از نظر من غایب شد بعد از آن
من در سخن شدم و خلق را بحق دعوت کردم و آن حضرت فرمود که مرا در خواب و بیداری
می گویند که بکن یا مکن و خیال کلام بر دل من هجوم میکند و غالب می آید که اگر سخن نکنم
خفه شوم و ممکن نیست که ساکت باشم و نیز آن حضرت فرمود که پیش از این نزدیک من
دو نفر یا سه نفر می بودند که کلام می شنیدند پس از آن هجوم بسیار شدن گرفت در مصلای
باب حلبه می نشستم بعد از آن آمدن مردم بیش از پیش گشت منبر در نمازگاه عید بیرون
شهر بردند شیخ عبد الله جبائی فرموده است که هفتاد هزار کس در مجلس حضرت ایشان
حاضر میشدند و چندان سواران می آمدند که از مراکب آنها گرد مجلس چون حلقه حصاری می نمود

وصل چهارم در کیفیت مجالس وعظ آن حضرت شیخ ابو القاسم محمد فرموده است
که من نیز بر منبر آن حضرت می نشستم و حضرت ایشان را نقیبان بودند که بر پایهای منبر دوکان
دوکان می نشستند و فرمودند زیر منبر مردانی می نشستند که در مهابت همچون شیر می نمودند
و در هر مجلس حضرت ایشان دو سه کس وفات می یافت از غایت حرارت مجلس که بر دل
آنها می تافت و چهار صد کس حاضر می بودند که فوائد کلام آن حضرت کتابت می کردند

نقل است از شیخ ابو سعد قیلوی که در مجالس حضرت غوث اعظم بارها حضرت پیغامبر را صلی الله
علیه و سلم را و دیگر پیغامبران را علیهم السلام مشاهده میکردم و ملائکه را می دیدم که طائفه
طائفه در مجلس حضرت ایشان حاضر می شدند و همچنین مردان غیب و جنیان را نیز دیدم
که به نیاز تمام می رسیدند و خواجه خضر در مجلس حضرت ایشان بسیار حاضر میشد و می گفت هر که
فلاح میخواهد باید که این مجلس را لازم گیرد و چون حضرت ایشان در اثنای سخن گرم میشدند
می فرمودند ای غلام ولایات و درجات اینجاست و درین مجلس خلعتها عطا می شود
و نیز فرموده اند نیست از پیغامبری مخلوق و ولی مگر آنکه حاضر شدند در مجلس من احیا بابدان
و اموات بارواح و نیز می فرمودند ای غلام از منکر و نکیر سوال کن چون می آیند بر تو در قبر تا ترا
خبر کنند از عز و جاه من باب پنجم در پنج وصل است وصل اول در تصرف
و کرامات آن حضرت وصل دوم در شرف ارادت آن حضرت وصل سوم در
توجه آن حضرت از برای حاجت و طریق دوگانه وصل چهارم در بعضی سخنان
آن حضرت وصل پنجم در وفات آن حضرت وصل اول در تصرف و کرامات
آن حضرت شیخ ابو سعد سعفوی و شیخ عثمان صیرفی که از اکابر اصحاب آن حضرت اند فرموده اند که خدا
اظهار نکرد و نخواهد کرد مثل کرامات حضرت غوث اعظم کرامات او متوالی و متصل بود بعضی
به بعضی اگر کسی از کرامات او شمار کردی در یک روز تا چند شماری و هیچکس از حضرت ایشان
کراماتی طلب نکرد مگر آنکه دیدی وقتی خلیفه بغداد بحضرت ایشان رسید و عرض کرد که میخواهم
چیزی از کرامات آن حضرت ببینم تا یقین من زیادت شود فرمود که چه میخواهی گفت
دو سیب از عالم غیب و آن زمان سرد بود و سیب نمی بود آن حضرت دست در هوا کرد دو
سیب آورد یکی بدست خلیفه داد و دیگری بدست مبارک خود شق کرد بغایت سفید و
خوشبو و شیرین برآمد و آن دیگر را که خلیفه بدست خود شکست گنده با کرم برآمد خلیفه
حیران ماند و گفت ما هذا حضرت ایشان فرمودند چون این سیب دست ظلم باین سیب
رسید گنده شد و در وی کرم افتاد و اگر نه این نیز همچو آن بود شبی آن حضرت از خانه برآمد
عصا در دست داشت یکی از اصحاب در دل گذرانید چه باشد که ازین عصا چیزی خوارق

عادت نمایند اندیشه او بحضرت ایشان روشن گشت فی الحال عصا در زمین خلانید عصا درخت شده
همچو شمع نور دادن گرفت بعد ازان حضرت ایشان عصا را برگرفتند و او را فرمودند تو این را
خواسته بودی مشایخ زمان فرموده اند از خوارق آن حضرت چه گفته شود گاهے در نظر ظاهر شوند
و گاهی از پنهان ماند **نقل است** از شیخ لقا که خود فرموده است که بار روزے در مجلس
حضرت غوث الاعظم حاضر بودم در اثنای آنکه سخن میگفت بر پایهٔ اول از منبر ناگاه قطع سخن
کرد و ساعتی خاموش بود و بر زمین فرود آمد بعد ازان به منبر بالا رفت و بر پایه دوم نشست
پس من مشاهده می کردم که پایهٔ اول کشاده می شد چندانکه چشم کار می کرد و فرش از سندس
اخضر انداختند حضرت رسالت پناه با اصحاب آنجا نشستند و حق سبحانه بر دل حضرت غوث اعظم
تجلی کرد چنانکه نزدیک بود که آن حضرت ازان پایه بیفتد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
وی را گرفت و نگاه داشت بعد ازان خورد و لاغر شد چون عصفورے بعد ازان همه
از من پوشیده شد آنکه از و ظاهر شد **نقل است** از جماعهٔ اصحاب که روز شنبه
از ماه صفر در خدمت حضرت ایشان در مدرسه حاضر بودیم وضو می ساخت و قبقاب در
پای مبارک او بود چون از وضو فارغ شد نعرهٔ با هیبت بلند بر آورد و یک قبقاب در
هوا پرتاب کرد تا آنکه قبقاب از نظر غایب شد و بعد ازان نعره دیگر بزد و قبقاب
دیگر همچنان پرتاب و دران وقت هیچکس را مجال آن نشد که از حضرت ایشان بپرسد
که این چه بود ناگاه بعد از بیست روز قافله از جانب عجم رسیدند و آن هر دو قبقاب
بخادمان حضرت حواله کردند ازان جماعه پرسیده شد که این قبقاب بشما از کجا رسید گفتند
روز سه شنبه سوم از ماه صفر عربان بر سر ما تاختند و تمام متاع را غارت کردند و بعضی مردم
را کشتند و در بادیه فرود آمدند و مال در قسمت داشتند که ما حضرت شیخ عبد القادر را در آن وقت
یاد کردیم و نذر آن حضرت مقرر نمودیم درین بودیم که دو نعرهٔ عظیم شنیدیم که هیبت آن تمام
بادیه را در گرفت و از پس ساعتی دیدیم آن عربان بعاجزی دینار تمام آمدند و گفتند بیائید
و مال خود را گرد آرید و ببینید که بر سر ما چه مصیبت رسید رفتیم دیدیم که دو عربان سردار سر شکسته
و مرده افتاده اند و این هر دو قبقاب آب تر از اثر وضو نزدیک ایشان است پس ما آنها را

مریدان ما را باز داده اند بیعت شده نسبت حضرت شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره آنها که با جناب تو بیعت کرده اند
ستیزه اند هیچ کونی خبر از حضرت شیخ قباب ندارند نقل است از جماعهٔ اصحاب که حاکم بغداد ابو المظفر
ابن یوسف شبی بخدمت حضرت غوث اعظم آمده ده بدره زر به نذر آورد آن حضرت قبول
نکرد فرمود حاجت نیست وی الحاح کردن گرفت پس از ان آن حضرت یک بدره بدست راست
گرفت و یک بدست چپ و هر دو را بهم فشار داد در حال ازان خون روان گشت فرمود ای
مظفر از حق شرم نداری که جگر مردم خون سازی و خونهای ایشان بر گردن خود می کنی
و آن پیش من آری نقل است روزی عجوزی پیش آن حضرت آمد و پسر خود را همراه
آورد و گفت که این فرزند من اسیر محبت تو شده است و همیشه متعلق تو می باشد من از حق
خود باز آمدم و از خدمت خویش آزاد کردم از برای خدا او را قبول کن حضرت ایشان قبول
کردند و بمجاهده و سلوک طریق سلف در آوردند بعد از چند روز آن عجوزه پیش فرزند خود
آمد که نان جو میخورد و زرد و لاغر شده از کم خواری و بیداری پس از انجا پیش حضرت
ایشان آمده آنجا طبقی دید و در وی استخوان های مرغی که آن حضرت خورده بود عجوزه عرض
کرد یا سیدی تو گوشت مرغ میخوری و پسر من نان جو آن حضرت دست مبارک خود
بر استخوانها نهاد و گفت قومی باذن الله الذی یحیی العظام وهی رمیم آن مرغ زنده شد
و بانگ کردن آغاز کرد بعد ازان حضرت ایشان بآن عجوزه فرمودند که وقتی پسر تو چنین
شود هر چه خواهد گو بخورد روزی حضرت ایشان مجلس می فرمودند باران در استاد
و بعضی مردم متفرق شدند آن حضرت سر مبارک خود بالا کرد و فرمود من جمع می کنم و تو
تفرقه می کنی باران از مجلس در استاد و در بیرون مجلس می بارید و فصل دوم
در شرف ارادت و نسبت با آن حضرت نقل است از شیخ عمر کیمانی و شیخ عمر بزاز
که از کبار اصحاب آن حضرت اند که حضرت غوث الاعظم فرمود حق سبحانه وعده کرده است
با من که مریدان و مریدان مریدان مرا و هر که بمن محبتی داشته باشد در بهشت و نیز نقل است
از بعضی بزرگان که وقتی با حضرت ایشان عرض کرده شد که اگر شخصی نسبت ارادت خود
بشما کند و حال آنکه نه دست شما گرفته و نه خرقه شما پوشیده آیا او را از مریدان و اصحاب

حضرت شما شماریم یانی فرموده اند هر که خود را بمن نسبت کند و نام من برد مقبول حق گردد
ور گنده رد حق سبحانه از و اگرچه بر سبیل مکروه بوده باشد ﴿ شاه جیلی با خسرو مسعود *
ابدا کان ملک محدود * هر که در سایه عنایت اوست * گنهش طاعتست و دشمن دوست *
نقل است از شیخ ابوالحسن علی که حضرت غوث اعظم در خطاب مریدان می فرمود ﴿
بر ندارم قدم ز پیش خدا * تا روانم نسازدم بشما * سوی خلد برین به نعمت و ناز *
ای مریدان با صفا ممتاز * نقل است از شیخ عبدالرزاق که حضرت غوث اعظم میفرمود
که وقتی بدست من سجلی حکمنامه و خط داده شد بدرازی که نظر کار کند دیدم که در و نام اصحاب
و همه یاران من و مریدان که تا قیام قیامت نسبت خود بمن درست خواهند کرد مرقوم است
و حکم شد که این همه را بتو بخشیدم ﴿ شاه جیلانی که مردم را چو نور دیده است * من غلام
دی که ما را حق بوی بخشیده است * و نیز آن حضرت فرموده است که از مالک که خازن و مالک
دوزخ است پرسیدم که هیچ یکی از اصحاب من نزد تو هست گفت نی ﴿ با گدایان سر کوئش
جهنم را چکار * گر نهیب هیبتش دوزخ بهم لرزیده است * و نیز آنحضرت فرموده است که اگر برهنه
شود عورت مرید در مشرق و من در مغرب باشم هر آئینه بپوشم او را بهیبت هر کرا یار
تو ای زار نگردد هرگز * چه بتو غمخواره ی خوار نگردد هرگز * و نیز فرموده است بلفظ جیلانیین
مشعور رفته بود در زبان او کسی که او را دستگیری کند اگر من در زمان او می بودم هر آئینه
دستگیریش میکردم و از یاران و مریدان من هر که مرکوب او بلغزد تا قیام قیامت دستگیری او بکنم
نظم گر کسی سرمست عالم از می عرفانی است * از طفیل شیخ عبدالقادر گیلانی است *
صد انا الحق گو بتائید حجابهای او * فارغ از دار سیاست غافل از زندانی است نقل است
در شیخ عدی ابن مسافر که هر که از مریدان مشائخ آرزوی خرقه کند او را بپوشانم مگر نیازمندان حضرت غوث
اعظم را زیرا که ایشان در رحمت بی نهایت و عنایت بی غایت غرقند که هیچ چیز ایشان را احتیاجی نیست
و ایشان چرا بکسی التفات نمایند زیرا که کسی بحر را ترک داده بآب سبیل نبرود مصرع هر که در جنت
عدن است گلستان چکند * هان ای گدائی سلسله حضرت قادریه می شنوی چه میگذرد و باید که سر بسر
دهر دری نباشی ﴿ شاه وقتی گدای جیلانی * چکنم قدر خود نمیدانی * بعضی از اصحاب آنحضرت نقل کرده اند

روزی بحضرت ایشان آمد و بیان نمود که پدر من وفات یافته است امشب او را بخواب دیدم که
گفت مرا در گور عذاب می کنند برو بحضرت ایشان از برای من دعا التماس کن آن حضرت او را
فرمود پدر تو گاهی بر مدرسه من گذشته است گفت آری آن حضرت ساکت شد روز دوم آن
مرد آمد و عرض کرد که پدر را شب بخواب دیدم لباسی خوش و خورم خلعتی سبز در بر پوشیده می گفت
که عذاب از من برداشتند و این خلعت مرا دادند به برکت حضرت شیخ عبد القادر و بر تو باد که
ملازم آن حضرت باشی یعنی حضرت شیخ وا می فرمودند که بر پیر دستگیر ما عهد بسته اند هر که وقتی
باستان تو رسیده باشد از لنگر تو طعام خورده باشد یا نام تو بتعظیم برده باشد یا بوقت شنیدن
نام شریف تو گوش خود به تعظیم گرفته باشد هم همه بتو بخشم نقل است از اصحاب آن حضرت
که وقتی در مجلس آنحضرت نقل کردند که از فلان قبر ناله و فریاد مرده می آید و چند روز است که او را
دفن کرده اند فرمود او خرقه من پوشیده است حاضران عرض کردند معلوم نیست فرمود
وقتی در مجلس من حاضر شده است گفتند نمی دانیم فرمود از طعام من خورده است گفتند نمیدانیم
فرمود منتظر بیان کارے او لختی ساعتی سر در مراقبه کرد اثر هیبت و وقار در بشره مبارک
او ظاهر شد بعد از آن فرمود ملایک میگویند او وقتی روی مبارک تو دید و گمان نیک برد
حق سبحانه بسبب آن بر و رحمت کرد بعد از آن بارها بر سر آن قبر رفتند هیچ ناله و فریاد شنیده
نمی شد نقل است از شیخ ابو نجیب سهروردی که خبر کرد مارا والد من که از شیخ حماد دباس
هر شب آوازی شنیده میشد چون آواز مگس انگبین روزی این سخن بحضرت غوث اعظم مذکور
شد و آن حضرت هنوز شهرت نیافته بود وقتی بصحبت شیخ حماد رسید و پرسید بعد صحبت
دباس را این ساز چیست و ترجمان این نغمه و آواز چیست شیخ حماد گفت مرا دوازده
هزار مرید هست هر شب ایشان را یاد می کنم و حاجت ایشان از خدا میخواهم و هر که از ایشان
بگناه مبتلا است درخواست میکنم که در آن ماه او را توبه دهد یا از جهان بیرون برد تا دیگر
در گناه نماند همین حضرت شیخ عبد القادر جیلانی فرمود اگر حق سبحانه و تعالی مرا در حضرت خود
منزلتی دهد درخواست کنم که از مریدان من تا قیام قیامت کسی بے توبه نمیرد شیخ حماد گفت
حق سبحانه مرا شاهد میشود که او را مقام و مرتبه عطا کند که مریدان او بی توبه نمیرند ختم ایشان

بتو پشد اگرچہ اول بچیزی مبتلا باشد بہمت این غلغلہ در خانقہ و مسجد و دیر است ÷ یعنی کہ محبان
ترا ختم بخیر است ÷ وصل سوم در توجہ بآن حضرت از برای حاجت بطریق دوگانہ نماز
نقل است از شیخ عمر بزاز کہ حضرت غوث اعظم می فرمود ہر کہ در کربتی بمن استغاثہ کند
آن کربت دور انداختہ شود ازو وہر کہ در شدتی بنام من ندا کند وا ساختہ شود ازو وہر کہ توسل
کند بمن در حضرت حق از برای حاجتی بر آوردہ شود حاجت او و نیز آن حضرت فرمودہ است
ہر کہ دو رکعت بگذارد و بخواند در ہر رکعتی بعد از فاتحہ سورۂ اخلاص یازدہ بار پس خواجہ کائنات
را درود فرستد و سلام گوید بر وی و او را یاد کند پس جانب عراق یازدہ گام برود و نام
من گیرد حاجت خود یاد کند ہر آئینہ بر آوردہ شود حضرت ایشان می فرمودہ اند کہ صاحب
حاجت را باید کہ بعد از سنت نماز شام یک چلہ این دوگانہ را بتواتر بگذارد و اگر وقتی فوت
شود از سر گیرد البتہ بمقصود رسد انتہا مدت این وظیفہ چہل روز است و گرنہ بیش از چہل روز
بہمت دوم حضرت قادریہ آنچہ مقصود است دست دہد وصل چہارم در بعضی سخنان
آن حضرت اے غلام بر تو باد بصدق و صفا کہ اگر این ہر دو نمی بودند تقرب بحق سبحانہ
مر بشر را ہرگز میسر نمی شد نکتہ تفقہ کن پس از آن اعتزال بکن از آنکہ ہر کہ عبادت خدای
عز و جل تفقہ کند بغیر علم است افساد او بیشتر از آن بود کہ سبب اصلاح او نکتہ ہر کہ عمل کند
بدانچہ میداند حق تعالی او را روزی کند علمی کہ آنرا نمیداند نکتہ قطع اسباب کن از خود و بزہد و تکلف
از مفارقت اخوان و اقسام دیگر تا حق تعالے ترا قوی گرداند و جلادت بخشد نکتہ حسن ادب
را ملازم شو و از غیر او انقطاع کن و از اغیار و اسباب کنارہ گیر خوف آنکہ مصباح طلب منطفی
نگردد نکتہ چہل صباح با اخلاص زندہ دار تا ینابیع حکمت منفجر گردد و از دل تو بزبان تو
نکتہ شریعت محمدی ثمرۂ شجرۂ وجود ملت اسلام است آفتابیست کہ روشن شدہ است بنور
آن ظلمت کونین اطباع شرع او معطی سعادت دارین است پس حذر کن تا بیرون نیائی از
دائرۂ آن و حذر کن تا مخالفت نشوی اجماع آنرا نکتہ اگر در محبت او صادق باشی محتاج لطف
مرا برابر وار دلسوی مقصد صدق نکتہ نشناخت قدر جلال او ہر کہ یک لحظہ باز ماند از ذکر او
نکتہ ذکر روح جناب رحمت است چون نسیم او بر مشام ارواح ذاکران بوزد از نفحات آن ارواح

در نفس اشباح و جنبش آید نکتہ کعبہ و ہر عارفی موضع نظرات حق است از و نکتہ اقرب
طرق الی اللہ لزوم قانون عبودیت و استمساک بعروۂ شریعت اسلامیہ و استقامت بر جادۂ
تقوی نکتہ انس تو باحق بر اندازۂ وحشت تست از غیر او نکتہ انغماس در طلب دنیا
پشت عقل را دو تا می کند از طلب مولی عز و جل نکتہ علائق زہر است دنیا حجابیست مانع
از وصول ملکوت اوست بر تو توجہ رحمت نکتہ اگر طفل عقل تو بکمال جوانی رسیدے
در کنار تادیب ہرگز بدنیا التفات نکردی و لیکن او ہنوز بستۂ گہوارۂ شغلتنا اموالنا
و اہلونا است نکتہ حق تعالی جل شانہ و عم نوالہ و عز برہانہ تماثیل وجود را بر ساحل
دنیا برای امتحان عیون اہل الطفال ارواح را کہ پروردہ شدند در حجور عصمت عہود
ثبات نکتہ بلی و ولا دو ستارہ اند کہ از فلک سعادت طلوع میکنند و محنت و محبت دو گل اند
کہ از یک شاخ بر می آیند نکتہ معاشر العارفین برات از حول و قوت الا بہ حقیقت توحید
است و محو ہر سلوکی از عین عقل محض تفرید و القا آنچہ در وجود است از ید طمع عین تجرید
نکتہ اسم اعظم اللہ مستجاب شود مر ترا چون بگوئی اللہ در دل تو غیر او نباشد سلم اللہ
از عارفان بیچون کن است از حق عز و جل نکتہ انفراد تو در طریق طلب او امارت صحت
محبت ہست و نگریستن دیدۂ دل تو بغیر او نشان بعد نکتہ سخن بغیر ذکر او زنگاریست
بر صفای آئینۂ قلب نکتہ ای غلام ہمچو بلبل مباش کہ شیفتۂ صورت خود است وقت
صبح و با ترجیع اشجار خود در ساختہ لیکن ہمچون باز باش کہ التفات نمیکند بحقارت اصوات
بلابل در ریاض و ہیچ در طرب نمی آید بلذت الطعام ہو الف از ملومت و عزت نکتہ
حضور باو بغیر تخریب قوالب ہرگز ممکن نشود نکتہ از برای آنکہ یک لحظہ باو
باشی اگر از سبب اکوان بیرون آئی بسیار نباشد نکتہ چون نفس صاف شود
و از کدورت بشریت امتثال او امر کند نکتہ یا غلام عیون عقل بحول التفات
بدنیا نمی کند و زخارف و زہرات آن مر ایشان را نتواند فریفت بلکہ قول محبوب
را از آن فہم می کند کہ انما الحیوۃ الدنیا لعب و لہو نکتہ حب دنیا در نفوس
بغض آخرت بار می آرد نکتہ یا ہذا ما ثم الا خلق و الخالق پس اگر افنیا خالق بیکنی

نقل اسم عدولی الارب العالمین نکتہ یا ہذا فنا اعدام خلایق است و انقلاب
طبع بطبع ملایکہ بعد از فنا از طبیع ملایکیہ و حوق بہ منہاج اول فتح یستفتگ ربک التفیک
و یرزع فنیک ما یرزع نکات در وفات آن حضرت نقل است از شیخ عبد الوہاب
کہ حضرت والدی غوث اعظم در ماہ رمضان چند روز مرض داشتند در وز بیست نہم ماہ
مذکور جمعی از مشایخ پیش او حاضر بودند چون شیخ علی ابن ہیتی و شیخ نجیب سہروردی
کہ مردی بزرگ با وقار تمام در آمد و گفت السلام علیک یا ولی اللہ من ماہ رمضان آمدہ ام
تا اعتذار کنم از آنچہ بر تو مقدر شدہ بود در من و وداع کنیم ترا کہ این اخیر اجماع منست با تو
پس باز گشت و آنحضرت در ربیع الآخر سال دوم از دنیا رحلت فرمود و ماہ رمضان
دیگر نیافتہ کہ نقل کردند اصحاب کہ در مرض آخر سیف الدین عبد الوہاب ازان حضرت
وصیت طلب کرد و فرمود علیک بتقوی اللہ و الطاعۃ و لا تخف احدا و لا ترجہ و کل
الحوائج الی اللہ کلہا و اطلب منہ و لا تثق باحد سوی اللہ عز و جل و لا تعتمد الا علیہ التوحید
التوحید و اجماع الکل بعد ازان مرض غلبہ کرد و فرزندان کہ گرد نشستہ بودند ایشان را
فرمود حاضر شدہ اند غیر از شما نزد من پرہیز ید و جای ایشان را واد ب ایشان بجا آرید
انجا رحمت عظیم نثار است و فرمود علیک السلام و رحمۃ اللہ و غفر اللہ لی ولکم و تاب علی
و علیکم و بعد ازان فرمود انا لا ابالی بشئی و بملک الموت پس ازانکہ صیحۂ عظیم
زد چون سکرات موت در آمد گفت استعنت بلا الہ الا اللہ الحی الذی لا یموت
ولا یخشی ان یفوت سبحان من تعزز بالقدرۃ و قہر العباد بالموت لا الہ الا اللہ
محمد رسول اللہ تا آنکہ روح از بدن مفارقت فرمود رضی اللہ عنہ و ارضاہ عنا در بہجۃ
الاسرار آوردہ است کانت وفاتہ رضی اللہ لیلۃ السبت بعد العشاء تاسع
شہر ربیع الآخر من سنۃ احدی و ستین و خمسمائۃ بہ بغداد و دفن بمدرستہ بباب الازج
اعاد اللہ علینا من برکاتہ و جمیع مدت حیات آن حضرت نود سال بود ہیژدہ سالہ
بودند کہ از جیلان بہ بغداد رسیدند و ہفت سال تحصیل علوم نمودند و بیست پنج سال
در تجرید و انقطاع از خلق بودند بعد ازان چہل سال دعوت خلق الی الحق نمودند

بیان ثمراتی که از خدمت نمودن بخود مارا حاصل شد حسب آیهٔ ان الله لا یضیع اجر المحسنین

ثمره میفرمودند که تسبیح یا حی یا قیوم لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین مداومت
نمایند و هر روز سی صد و شصت عدد بخوانند باشید در هر وقتی از اوقات روز که تواند جامع حصول
مرادات دارین است و قیام تمام مکونات از آثار صفات این دو اسم است و آن دو
قسم است روحانی و جسمانی و حیوة روحانیات از تاثیر صفات اسم حی است و ثبات
جسمانیات از اثر صفات اسم قیوم پس کسی که بدین دو اسم حق را یاد کند بدان ماند که بزبان
تمام موجودات روحانی و جسمانی تسبیح گفته باشد و در احادیث صحیح الاسناد مسطور است که اسم
اعظم درین کلمات فائض البرکات مذکور است ثمره میفرمودند نماز قلاقل مواظبت
نمایند اگر کسی خواهد کوه را بناخن تبراشد اگرچه محال است بطفیل این نماز ممکن باشد و نماز قلاقل
چهار رکعت است بیک سلام مابین مغرب و عشا باید خواند نیت نفل باید کرد و در هر رکعت
با فاتحه چهار قل بسم الله باید نمود و بعد از ادای سلام سر بسجده نهاده هفتاد و یکبار باید گفت یا حی
و یا قیوم برحمتک استغیث میفرمودند کسی که اسباب دنیوی حاصل میکند و بعد از تحصیل
محصول را می افشاند درین صورت دل خود را خراب میکند و دلهای غیر را معمور میسازد
و کیفیت جمعیت خلایق خود را در تفرقه خلایق می اندازد او را باید ملاحظه نمود اگر دلی که بواسطه
تعمیر آن متصدی تخریب دل خود است از دل او بهتر است یعنی اگر همت او مصروف خدمت
اهل الله است بدان اشتغال نماید و اگر بر خلاف آنست دو بر خلاف آن باید زیرا که قلب با اطمینان
یا سزاوارتر است از قلوب عوام و سالک را تصفیهٔ دل از کدورات تعلقات هم مهم
است مثنوی آنکه رستانی و بنشانیش + بهتر از آنست که رستانیش + در ستاندن
حرص نهایت و بنشانیش + در نشاندن آسایش جانت و بنشانیش + ثمره میفرمودند تقبیل
ابهامین و مسح آن بعینین در وقت استماع اشهد ان محمد رسول الله از مسنون بعض
سنت آدم است علی نبینا و علیه السلام و حقیقت این مقدمه آنست که چون ذریات از روز
الست آدم علیه السلام بر ناخن ابهام مطالعه نموده بمجرد طلوع انوار لقای جهان آرای
حضرت نبوت پناه محمد رسول الله آمین خود را بلب ذنب بوسه داده از وجه تبرک

و استقاضہ علیین پس فرمود **بیت** رواق منظر چشم من آشیانۂ تست * کرم نما و فرود آکہ خانہ خانۂ تست * **ثمره** میفرمودند از بعضی فقرای مجانین یا اطفال یتیم خرق عادتے کہ بظهور آید سبب آنست کہ حق سبحانه بالغہ از ایشان کرامتی بخلق فرا نماید تا دلهای خلایق از مشاهدۂ آن برایشان گراید و لی مربی مجازی فرو نگذارند و لوازم محافظت و مراسم مخادمت بجا آرند و اینمعنی را معونت گویند **ثمره** میفرمودند چون خالق علی الاطلاق دنیا را آفرید خطاب فرمود یا دنیا اخدمی و استخدمی من خدمک یعنی ای دنیا خدمت کن هر کسی را کہ خدمت کرد و مراد طلب کن خدمت از کسی کہ خدمت کرد ترا و درینجا دو ملت اسلام و غیره ملت کفر ضلالت انجام تارک دنیا محمود و ممدوح است **شعر** الجوع فقر و الفقر عرض * الفقر شفاء و بی الفقر مرض * العالم کلها خداع غرور * والفقر من العالم سرور عرض * **نقلست** یکی را از مریدان حضرت ایشان داعیۂ ترک روی نمود و چون صورت و اعیہ را بخدمت باز نمود فرمودند کہ این سعادت شخصی را مسلم است کہ اگر احیاناً بقوت محتاج شود ببازار رود و آنچه بعد از مراجعت تره فروشان بر سر دوکان آنها از جنس تره بسبب کساد متاع و عدم استعداد امتناع بر زمین افتاده بیند آن را بچیند او حب جاه درین سلوک سر راه او نگردد و نفس او با او درین معامله مساهله نکند کما فی المثنوی المعنوی **بیت** رشتهای خلق بند محکم است * در ره این از بند آهن کی کم است * و بعد از ارتکاب این امر بر غذای مجموع کفایت و قناعت نماید و نشاید کہ چون طلب حظوظ نفسانی و حطام دنیاے فانی از وی بظهور آید متابعت نفس اماره نموده تحصیل آن گراید فرموده اند اگرچه رزاق لایزال تا بدین حال امتحان نمی نماید غایتاً سالک تارک را قوت استیصال طمع بدین منوال باید تا استقلال از اموال دنیوی مورث وجود ملال و باعث عدم استقلال نباید **ثمره** میفرمودند اگر سالکی تواند کہ از عهدۂ آن برآید کہ خود را در لباس کسب مستور داشته سلوک نماید بهتر از آنست کہ در روی فقیر انور آید مقصود ازین بیان این بود کہ صفت صوفی کاین باین باید و بحکم انما الاعمال بالنیات صفت ظاهر اعتبار را نشاید **فرد** مرد اهل طریقت لباس ظاهر نیست * کمر بخدمت سلطان به بند و صوفی باش **ثمره** میفرمودند تک و پوی و جست و جوی در تحصیل اسباب معیشت خلاف اخلاق حمیده است همچنان بجد و جهد

رد کردن آن نیز ناپسندیده است زیرا که بنده را بر مقام تسلیم مستقیم باید بود و ترک اختیار خود
باید نمود نه بتجمیع تصالح باید کشید و نه بتفریق تفرقه باید دید چنانچه **نقل** است که عابدی در عهد
موسی علی نبینا و علیه السلام مدتی مدید بعبادت و ریاضت اشتغال نموده و در انزوای
خلوت نشسته و زاویهٔ عزلت بر روی خلق بسته بود اما لحیهٔ او بمشاطهٔ پیوسته روزی
از استیلای این سوز بر سر راه کلیم الله مترصد شده و بعد از دریافت ملازمت او صورت
واقعهٔ خود بعرض رسانیده درخواست نمود که احوال حسرت مآل آن مهجور را بعد از صعود بر
کوه طور بعرض رب الغفور رسانده باعث عدم وصول او بدرجهٔ قبول استفسار نماید پیغمبر مذکور
اجابت نموده متوجه مقصد گشت چون بشرف مکالمت مشرف شد مدعای عابد را بجناب
کبریای رب الارباب التماس نمود خطاب آمد که اگرچه او بحسب صورت و ادای عبودیت
بعبادت حضرت ما مشغول است اما پیوسته عاشق ریش است و همتش مصروف تربیت
آن حشیش لاجرم نامقبول ست چون کلیم کریم مراجعت نمود آنچه در جواب مستدعی از حضرت
ذو الجلال شنیده بود باحسن المقال بیان نمود ظاهرا عابد مذکور محاسن حسین داشته و پیوسته
آئینه میدیده و شانه میکشید بمجرد استماع آن فرمان از شدت یاس و حرمان در حجرهٔ مالوفه در آمده
بنتف محاسن خود مقید شد فی الحال جبریل علیه السلام حق از علیم علام بکلیم علیه السلام رسانید
که آن غافل را بگو که هنوز مشغول بریش خودی چنانچه التفات تزئین آن مصدر آفات بود
همچنان باستیصال آن مضیع اوقات است و منطق الطیر آن عاشق سبک سیر اشاره بدین قصه
کرده و گفته **مثنوی** ریش اگر آراست پر تشویش بود ٭ ور همی برکند هم در ریش بود ٭
بلکه نفس بی او بر آوردن خطاست ٭ چه بکش از یا زبانی چه براست ٭ **ثمره** می فرمودند
روزی از حضرت شیخ نصیحتی درخواست نمودم فرمودند رکعات معدوده علیحده سفر و حضر را
باحسن الوجوه ترک نکنید و فرو نگذارید و بهر مقامی که از مقامات معرفت برسید بدان
اکتفا نکنید و بدرجهٔ اعلی از آن درجات همت گمارید **بیت** این راه را نهایت صورت
کجا توان بست ٭ کش صد هزار منزل بیش است در بدایت **ثمره** می فرمودند که
حضرت شیخ قدس سره العزیز می فرمودند که مراد رباطن کلمهٔ مشتمل بر مضمون اعلی القاشه و آن

انیست ما کان الله فهو یبقی ما کان لغیره فهو یفنی می فرمودند که جمیع افعال متنوعه مخالفه که افعال
مجازی از کسی توقد متعصب فعل می آید تعلق به نیت فاعل دارد بسیار باشد که امری از دو شخص مخالف
بیکدیگر بوقوع آید و در مخالفت پنهان باید که اگر در یکجا خیر مترتب شود جای دیگر شر باشد و اگر
حاصل یکی نفع بود نتیجه دیگری ضرر باشد اما چون نیت فاعلین مختلف الفعل باشد خیر و صواب
بود هر یک ماجور و مثاب بود چنانچه **نقل است** که مردی وتدی بر کنار چاهی که بر سر راهی
واقع بود نصب نمود به نیت آنکه چون مسلمانی صادر شود و خواهد که دابه خود را سیراب کند
بدان وتد متقید ساخته بسهولت بمراد خود فایز گردد و بعد از وقوع این امر شخصی دیگر بران چاه رسید
و وتد بر کناره منصوب دید فی الحال از جا بر کند و بطرفی انگند به نیت آنکه اگر یکی از مسلمانان
جهت اطفای حرارت عطشان شبی بدین موقع وارد شود مبادا که پیش پای بخورد و ایذای عاید شود
مراد آنست که ان الله لا ینظر الی صورکم ولا الی اعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم یعنی بدرستی که خدای
نمی بیند بسوی ظاهر صورت شما و نه بسوی عملهای شما ولیکن حق سبحانه می بیند بسوی دلهای شما و نظر میکند بر نیتهای
شما **بیت** ما برون را ننگریم و قال را + ما درون را بنگریم و حال را **ثمره** می فرمودند در روز
عاشوره هفتاد مرتبه کلمه حسبی الله نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر بخوانید و این قرأت را مستلزم
ثواب بحساب دانید **نقل است** یکی از ابنای روزگار تارک شد چون متاهل و متعلق
بود بی جمعیت معیشت باندک فرصتی خاطرش متفرق گشت رقعه بخدمت حضرت ایشان
ارسال داشت مشتمل باین مضمون که اگر مستعدیان صدارت ایمای فرمایند تا یومیه جهت
صرف معیشت من مقرر نمایند از عنایت بی نهایت بعید نباشد در جواب رقعه فرمودند یا چون
سایر خلایق که در دایره علایق اند باکتساب ارتکاب بایستی نمود یا بعد از التباس کسوت
درویشان و ارتسام برسم ایشان بر مرکز توکل مستقیم باید بود و مال و احوال برزاق لایزال
تفویض باید نمود مقصود ازین بیان این بود که ما در زمره اهل کسب آمده ایم برنگ
ایشان تگ و دو باید کرد تا بعد از اطلاق اسم درویشی بر خود جایز باید بود کان فقر فقر باید کرد
قطعه یا مکن با پیلبانان دوستی + یا بنا کن خانه در خورد پیل + یا مکش بر چهره نیل عاشقی +
یا بکش بر خان و مان انگشت نیل **ثمره** می فرمودند وجه تسمیه انسان آنست که در جبلت او صفت

شبیا نسبت ملی ہم از انست کہ کریمۂ نفسی آدم در شان او ست ثمرہ می فرمودند ماہ رمضان المبارک
فقط بر زبان نباید راند و از لوازم تعظیم عرفی با وجہ باید ساخت کذلک در تحریر زیرا کہ مقرر است
کہ انچہ گفتن آن جایز نیست نوشتن آن نیز جایز نہ و نیز می فرمودند ہر کہ در شب غرہ سی کرت
سورۂ فاتحۃ الکتاب بخواند تا سلخ آن ماہ اوقات معیشت بعافیت بگذراند ثمرہ می فرمودند
در اخبار آمدہ ہر کہ بعد از فریضۂ بامداد در حق مؤمنین و مومنات استغفار کند حق تعالی قبر
اورا بعد از موت از شرق تا غرب وسیع گرداند پس مسلمان را باید کہ بعد از نماز فجر دست
بدعا بر داشتہ بیست و ہفت کرت بگوید اللہم اغفر لی وللمؤمنین والمؤمنات ثمرہ می فرمودند
روزی گذرم بر بتخانہ افتاد و ساعتی بتفرج ایستادم دیدم ہر کہ از عبدۂ اصنام تمامی لت بدیجام
آمدی او صنم بزرگ را پرستاری کردی و لوازم عبودیت بجا آوردی بعدہ سایر اصنام
کوچک را پرستش نمودی آنکہ گادی منصوب کہ در مقابل آن بت منصوب بود ویرا نیز پرستیدی
از مشاہدۂ آن صورت این معنی بخاطرم رسید کہ داب طلاب حق نیز این چنین باید یعنی چون طالبی
بخدمت مرشدی گراید و حسب المقدور از عہدۂ خدمت وی بر آید نسبت بخدوم زادہا
ہم لوازم خدمتگاری و مراسم پرستاری باید کہ بجای آرد حتی کہ خدام آنقبلہ مرام را نیز عزیز
و محترم دارد و نیز می فرمودند کہ ہرگاہ مردم انبوہ ہر سو جمع می آیند و بملاقاتم تملق می نمایند
دلم دران حالت تنگ می آید و از صحبت بنفرت میگراید بخاطرم می رسد کہ چرا چون بت سنگین
در مقام تسلیم مستقیم نباید بود و خویشتن را آن شکل آن صنم مظہری تصور نباید نمود کہ نہ کسی از زیارت
خویش میخواند نہ از پیش میراند نقل است روزی شیخ عبد المقتدر کہ یکی از صوفیان
شہر بود بحضرت ایشان آمد و اظہار نمود کہ صفت حلم و افتقار و تواضع و انکسار در حضرت
بحیثیتی معاینہ میکنم کہ در پیر خویش دیدمی در جواب وے فرمودند کہ اظہار شکستگی و فروتنی
بی تحقیق مرتبۂ فنا لطفی ندارد و بعد از وصول بدرجۂ فنا فی اللہ و حصول نتیجۂ بقا باللہ تکبیر و استغفار
بعضی لازم نیاید چنانچہ نقلست کہ امام جعفر صادق رضوان اللہ علیہم پیوستہ لباس فاخر
پوشیدندی و در طریقۂ بزرگی و کبریائی کہ لایق جناب عزت مآب ایشان بود پوشیدندی
روزی یکی از مخلصان بخدمت معروض داشت کہ تمام اخلاق و اوضاع حضرت امام

مقبول خاص و عام است الا آنکه با خلق خدا بود و ضع نمی نماید و بر سبیل تکبر و تجبر سلوک
می فرمایند جواب یافت که آنچه معاینه میکنی نه از تکبر است بل ظهور کبریائی خداست چون
کبر بشریت از نهاد ما بر آید و بمعرض فنا پیوست کبریای حق بر منصهٔ وجود ما بر آمد و جلوه گر گشت
فرد پروانه چو در آتش افتاد و سوخت خود را ٭ گوید که آتشم من لیکن از زبان آتش ٭
ثمره می فرمودند پیشوا اند بود که سه کس در یک طبق طعام خوردند و از ایشان یکی حرام خورد
یکی حلال تناول کند و غذای یکی نور شود و این تفاوت بنا بر این قاعده صورت بندد که هر که را
عزیمت آن بود که ریزه و خلاصهٔ خوردنی او بخورد و ما بقی نصیبهٔ شرکا شود لقمهٔ او حرام است
و هر که بر داشتن لقمه منصف باشد یعنی موافق با نصاف قسمت خود بکار برد قوت او حلال است
هر کراهیت او مصروف آن باشد که در مطعومات با همکاسه ایثار کند اسفل را خود بردارد و افضل
را به شریک واگذارد غذای او نور است و فرمودند که سلطان ابو سعید ابو الخیر رحمة الله علیه
اصحاب خود را جدا جدا طعام میدادند دیگری سوال نمود که چون خدمت سلطان را تمام
سلوک و اوضاع منطبق قانون سنن نبویست علیه الصلوة والسلام این عمل خلاف سنت
به بیچ مینماید سلطان علیه الرحمة والغفران در جواب سایل فرمودند بلی میدانم که اجتماع بر یک
سفره تناول در یک قطعه موافق سنت است و مورث برکت غایتاً در زمانهٔ سابق که این عمل
معمول بود هر یکی بر دیگری ایثار مینمود و الحال چون عزیمت ایثار بر سبیل ندرت مے بینیم
طعام را بر یدان قسمت میکنیم تا هر کدام با کل نصیبهٔ خود بپردازند. و به نیت فاسد لقمهٔ حلال
را حرام نسازند ثمره می فرمودند از مقتدای عالم یعنی امام اعظم آورده اند که ایشان نماز
چهل ساله اعاده کرده اند و سبب این بوجهیا قوال علما آنست که بعد از مرور مدت مذکور
بوصول حدیثی از احادیث نبوی دانستند که تخلیل انگشتان پای در طهارت بر خلاف سنت
بعمل آورده اند بنا بران اعاده فرمودند و صورت این مسئله مطابق سنت آنست که بانگشت
کالک دست چپ خلال از کف پا ببالا کند و حضرت امام انگشت خلال از پشت پاسے
فراز می آوردند اما محققان گویند چون ایشان را بعد از انقضای مدت چهل سال از عمر خجسته
مآل در عین نماز مشاهدهٔ محبوب بی نیاز نصیب گشت بالجزم صلوة ماضیه را بواسطهٔ عدم

مشاهدهٔ فایته والتفته رجوع بادای قضای آن نمودند فصل وقتی عزیزی رفتت بیا تاقضا
کنیم * عمری که بحضور صراحی و جام رفت * تجاهل حزین این کمترین بپرسد که قضا لیا حضرت امام
نیز درین شعر گفته اند شعر صرفت العمر فی لهو ولعب * فاها ثم اها ثم اه * اشاره
بدین معنی فرموده اند و بهنگام وجدان مطلوب بر ایام فقدان تاسف و تاوه نموده شمره
می فرمودند تکبر بر دو نوعست کبر عوام و کبر خواص کبر عوام آنست که ایشان از وجود
نعمات دنیوی و تکلفات صوریه مسرور و مغرور گردانند بدان افتخار کنند و کبر خواص آنست
که ایشان چون سخن حق بشنوند اقبال ننمایند و بر قایل آن نظر باستحقار کنند کما قال علیه السلام
الکبر بطر الحق وغمط الناس یعنی کبر آنست که باطل گرداند حق را و تحقیر کند بر خلق و فرمودند چون
با دوستان صحبت دارید هر که در سال از شما اصغر است چنان پندارند که بر صحیفهٔ اعمال او
رقم عصیان کمتر خواهد بود مطابق آن پیش آید و آنکه سال او از شما بیشتر است بدانید
که قدم او در وادی معرفت بیشتر و عرفان او بیشتر خواهد بود موافق آن سلوک نماید بیت
سوی هر کس چنان گردان نظر را * که بینی بهتر از خود هر بشر را * شمره و نیز می فرمودند
که اگر خلق را بنظر خلق دیده شود اعتراض وجود گیرد و اگر بنظر حق دیده آید صلح کل صورت پذیرد
بحکم ما صنع الله فهو خیر شمره می فرمودند تخصیص الیتام کلمه کرم الله وجهه بنام خجسته فرجام
امیر المومنین علی بنا بر آنست که ایشان قبل از ظهور نبوت سید الانام و اظهار دعوات آن
حضرت بر دین اسلام نیز هرگز روی مبارک خود بسجود اصنام غوایت انجام ننهاده بودند
و حق سبحانه و تعالی وجه فرخنده ایشان را کرامت ازلی و ابدی داده شمره می فرمودند در
مبادی احوال بخاطرم گذشت که زمرهٔ جوگیان و فرقهٔ بیقیدان باید که در ضلالت و جهالت
مساوی باشند زیرا که ایشان اگرچه دم از اسلام و ایمان میزنند اما امتثال احکام آن
نمی کنند پس نباشند درین باب الا مدعی کذاب چون صورت این خاطر را بعزیزی
باز نمودم فرمود اینچنین نیست بنا بر آنکه جوگیان جاهل در اصول دین غلط کرده اند و سر از جیب
کفر بر آورده و بی قیدان غافل در فروع خطا کرده اند و احکام اسلام را معطل آورده و اینهمه
را سلاح دانسته زخم اباحت و الحاد خورده شمره می فرمودند پنج طایفه از بازخواست عمل قولا

و فعلا معاف و مرفوع القلم اند یکی معصوم یعنی کودک تا سجد بلوغت برسد قلم تکلیف بروی نرود دوم نائم
هر که در خواب ست بدانچه ازوی صادر شود یا وقت نماز فوت گردد مواخذه نباشد سوم
دیوانه چهارم معدوم العقل و تفریق میان دیوانه و معدوم العقل ازین جهت است که سوای
جنون نیز زوال عقل ممکنست چنانچه امتداد زحمت و اختلاط حسنه و استیلای عشق و مانند آن
مزیل عقلست پنجم مبتلی یعنی هر که بشدت بلا و کثرت غم مبتلا باشد اگر ازوی اضطرارا و عدم
اختیار گستاخی بر زبان راند و یا بدان بگیرند شعر این کترین خلق (محمد حسین) بعرض رسانید که اشتغال بتصنیف
شعر شاید یا مطلق ازین امر احتراز نماید اول در جواب این آیه خواندند که وما علمناه الشعر وما
ینبغی له یعنی نیا موختیم ما محمد را شعر گفتن و نشاید مر او را این فن باز این خطاب بر زبان راندند
که ان من الشعر لحکمة یعنی از جمله شعر هر آینه حکمت است و فرمودند بهر تقدیر اگر از واردات ست
املا نمایند و اگر فضولیست بهتر آنکه ابا نمایند زیرا که اهم مهام و اتم مرام آنست که اوقات
را صرف ذکر و شغل باید نمود و از جمیع مشغله اشتغال باید فرمود و مقصود ازین بیان این
بود که همت را همگی مصروف استغراق معیت بالاجهت دارد که بحکم آیه کریمه و هو معکم اینما کنتم ثابت
میشود باید ساخت و از همه امور بذکر دوستی که رجوع همه بدوست و دوستیها همه از دست
دوست حقیقی اوست بل محب و محبوب همه اوست باید پرداخت فرد و مصلحت دید
من آنست که یاران همه کار ٭ بگذارند و خم طرهٔ یاری گیرند ٭ بعده استماع کتابت بار پرسیدیم
فرمودند هر کرا میسر شود که در چنین کتابت مشغول بود خوبست زیرا چه در اثنای نوشتن باین
شغل مشغول میتوان بود که حروف معدوم بر صفحهٔ کاغذ بعرصهٔ وجود میآید و در مظهر کاتب صفت
خالق روی مینماید ثمره می فرمودند اجساد بنی آدم که بعد از مفارقت ارواح بمرور ریشیان
روز اماس میکنند و متعفن میشود بنا بر حکمتست زیرا که اگر چنین بودی مردم آبا و اقربای
خود را در لحد نگذاشتندی و نعوش آنها را بجهت تسلی دل مصیبت منزل خود قید کرده
نگاه داشتندی و فرمودند و اجناس غله که بمرور مدت کرم می افتد و مصدر تضییع آن میشود
بنا بر آنست که اگر بخلاف این صورت بودی حریصان و ممسکان بمشابه زر و نقره غله را
نیز مصئون و مدفون ساختندی و اکثر مردم محتکر گشته در عالم قحط انداختندی ثمره می فرمودند

روزی حضرت شیخ کلاهی از زیر دستار فیض شعار خود بر آورده بدست مبارک درویشی
پوشانیدند و فرمودند هر که علی الدوام زیر عمامه کلاه سید اشته باشد ملائکه رحمت در حق او
صلوة میگویند و رحمت میجویند نقل ست روزی درویشی از اهل تجرید بخدمت حضرت ایشان
باز نمود که چنانچه زکوة اغنیا مقرر و مبین است زکوة فقرا نیز مشخص و معین ست معمول اغنیا اینست
که از چهل درم یکدرم دهند و مذهب فقرا آنست که اگر یکدرم را نگاهدارند بر خود یک داغ نهند
در جوابش فرمودند هر کسی چنانچه خود را همگنان فرانماید فی الحقیقة نیز همچنان باشد یعنی آنکه دم تجرید
زند اگر یکدرم ذخیره مستحق داغست و آنکه چون سایر مردم معیشت نماید در حق او نگاهداشت
اسباب را بقدر حاجت مساغ است چنانچه در خبر است که یکی از اصحاب صفه ودیعت حیات
بموکلان قضا و قدر باز سپرده بود و یک درم یا یک دینار از وی ترکه مانده چون این صورت
بجناب حضرت نبوت مآب باز نمودند فرمود که آن درم را تافته بر نقش او داغ نهند و چون یکی
دیگر از اصحاب صفه رحلت نمود از وی دو درم متروکه ظاهر شد آنسرور فرمود تا آن
دو درم را بر وی دو داغ نهادند و وی را از محاسبه یوم الحساب فراغ دادند و آنحضرت
علیه السلام و التحیة بنماز هر دو مذکورین حاضر شده صلوة خواندند یکی از اصحاب سوال نمود
که یا رسول الله بعضی از یاران هستند که مال وافر داشتند و میراث هنگفت میگذارند در حق
آنها هرگز این حکم تشریف صدور نیافت آن سرور فرمود که آنها آنچه داشتند در صرف معیشت
بظهور می آمد دعوی تجرید نمیکنند و بر وصول نعم نامتناهی الهی همدرین سرای قائل اند
لاجرم محاسب نمیشوند و ایشان چون آستین همت از حطام عدم انجام دنیوی افشانده بودند
و سمت فقر از سنخ خود بکار خوانده لاجرم آنچه داشتند و گذاشتند اگرچه قلیل بود بر کدورت
معامله ایشان دلیل بود در باب کتاب نفحات الانس می فرمودند که کتاب مذکور بغایه
خوب افتاده است و بر دست علیه طایفه صوفیه بود فرمودند در کتاب مذکور مسطور است که شیخ سری
سقطی در دم واپسین نصیحتی که سید الطایفه شیخ جنید بغدادی را قدس الله تعالی روحهما

فرموده این بود که ایاک و مصاحبة الاشرار ولا تقطع عن الله بصحبة الاخیار یعنی بپرهیز باد
... که از صحبت مردم شریر و نیز باید که قطع نکنی بواسطه صحبت از مکان از خدای قدیر

فرمودند از جای دیگر استماع افتاده که شیخ جنید جواب داد اگر قبل ازین این صحبت شنودمی
صحبت ناصح نیز ترک نمودمی ثمره در فضیلت مکتوبات شیخ شرف الدین ابن یحیی منیرے
قدس الله روحه می فرمودند که اگر کسی طالب حق باشد مرشد کامل نیابد یا یابد و بسوی او
کشش دل نیابد باید که بر مطالعه مکتوبات مذکور مواظبت نماید و بصدق دل و فکر کامل هر روز
میخوانده باشد و حسب المقدور بعمل می آورده تا چهل شب زیر سر گذاشته بخواب رود
ان شاء الله الغفور بعد از انقضای مدت مذکور از امداد رفع بر فتوح الغیب فتحیاب شود روزی
در مکتوبات خوانده شد که من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم یعلم فرمودند یعنی این حدیث آنست
که هر طالبی که بعمل آرد آنچه از مرشد خود تلقین شده باشد حق تعالی وی را سوای آن نیز وارث
علم دیگر گرداند ببرکت صدق معاملت و استقامت بر آنچه داشته و توانسته بیت پیش شنوز
نیک و بد گفتار ✤ آنچه بشنیده بکار در آر ✤ می فرمودند در خبر است که هر که بعد از فرض
بامداد در حق مؤمنین و مؤمنات استغفار کند حق تعالی وی را از جملهٔ آن اولیا گرداند که برکت
ایشان اهل زمین را رزق میرساند پس مصلی را باید که بعد از نماز فجر در وقت استدعا پشت
بر داشته بیست و هفت کرت بگوید اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات و نیز می فرمودند که قاعدهٔ
ائمه آنست که بعد از فراغ نماز رجوع بقوم نموده دعا خوانند و مراد بعد از ادای نماز سجدهٔ
خجالت و انفعال روی بنماید که روی بقوم نتوانم نمود بنا بر آن همچنان روی بقبله گماشته
و پشت بخلق داشته استدعا می کنم بخاطر شاه راین کمترین خلق الله محمد وحید الله میرسد که این کلمه نتیجهٔ کلام سلف
است رضوان الله علیهم اجمعین که فرموده اند حسنات الابرار سیئات المقربین یعنی هر عملی
که نزد نیکوکاران از اعمال حسنه است نزدیک مقربان از امور سیئه است ثمره می فرمودند
تا درویش را در مجالس متعدده دیده نشود و صحبت های متعدده با وی اتفاق نیفتد حقیقت
او کماهی مفهوم نگردد زیرا که بر انسان بحسب شمول اوقات مختلفه احوال متنوعه جاریست
و حقیقت ابو دران متواری و نیز می فرمودند که درویش را در سه میدان امتحان باید نمود یکی
در میدان علم دوم در میدان تقوی سوم در میدان حال الشدر من قال و فرمودند که شناختن
خدا آسانست اما شناختن اولیا متعذر بیت در شاهد حال پخته هیچ خام ✤ پس سخن

کوتاه باید والسلام ثمره می فرمودند کرم ایزد پاک در حق مشت خاک بی باک از حیز ادراک
بر دولت چنانچه در خبر است که روز قیامت دو عاصی را از زمین است حکم شود که بر داغ
بزندیکی فی الفور بی تقاضای موکلان بسوی آتش سوزان روان شود دیگر بیا چون ملایکه
عذاب می کشیده باشند او بیرفته باشد و برقفای خود می نگریسته تا ایزد بی نیاز بهر دو را طلب
فرماید اول از آنکه تن بر قضا داده او سوال کند که باعث توجه و اقبال تو بجهنم چه بود گوید خدایا
با خود اندیشه کردم که در دنیا اطاعت و انقیاد اوامر و نواهی الهی هرگز از من وجود نگرفته الحال
درین یک حکم باری مطیع و منقاد باشم فرمان شود که او را ببرکت اطاعت این امر بخشیدیم بهشت
برید بعد از آن از آنکه او را می کشیدند و باکراه میرفت و باز پس میدید بپرسند که تو بکدام نیت
برقفای خود نگاه میکردی و بهمت بر استخلاص می گماشتی و با عمل تباه و نامه سیاه خود چه طمع
میداشتی گوید بار خدایا اگرچه غرق گناهم و جزای اعمال خسارت مآل من آن بود که حکم رفت اما
در دلم می گذاشت که حق تعالی عادل است و کریم است که حکمی که کرده بمقتضای عدل کرده
احتمال دارد که رحمش تقاضای عفو کند و در شجات سحاب رحمانی سیات و نافرمانی از نامه
اعمال و ناصیه احوال این مجرم فرو شوید فرمان شود که این را نیز بطفیل حسن ظنش عفو کردیم بهشت
در آید فرد گر کوه گنه کمست از کرم مور اینجا * نا امید از در رحمت مرو ای باده پرست *
نقل ست یکی از درویشان بی استیذان از حضرت ایشان مسافر شد چون مراجعت
نمود و شرف از سعادت ملازمت یافت فرمودند که درین سفر مانع تو دیدیم چه بود آن درویش
بخدمت باز نمود که آخر شب بعد از تهجد توجه بجانب کردم و رخصت سفر در خواستم چنان معاینه
افتاد که حضرت ایشان مرخص نمودند و بر سبیل نصیحت فرمودند که در سفر قریب بمساجد و خانه
ارباب دنیا نزول اختیار نخواهی کرد و در جواب او فرمودند اگر از ما وداع میشدی نصیحت
بر خلاف این میشنودی زیرا که اگر مسافر نزدیک مساجد وارد نشود بعلت بعد مسافت از ثواب
جماعت محروم ماند و قرب جوار کسی سزاوار است که مومن باشد و باوصاف حمیده
موصوف بود و چه از ملوک و چه از صعلوک نه آنکه از روی تعصب از جنب مومن صالح توانگر باید
گریخت و در پهلوی کافر فاسق مفلس باید آویخت از من ثمره اشتمال می نماید که بنده می را

هر معامله شود که توهم و تخیل است اعتماد نشاید چه هر آنچه در مخیله آن درویش شود خیال فاسد
بود ثمره می فرمودند خاموشی از تکلم لایعنی بهتر است و کلام نافع از سکوت اولی و خلوت از صحبت
جهل و اهل غفلت انسب است و صحبت علمای دین و درویشان صاحب تمکین از خلوت افضل
مثنوی نار خندان باغ را خندان کند ۞ صحبت مردانت از مردان کند ۞
گر تو سنگ صخره و مرمر بوی ۞ چون بصاحب دل رسی گوهر شوی ۞ و نیز فرموده اند که حکمت
در اجتماع اهل عالم و مصالح ایشان باهم در ایام جمعه و عیدین و هنگام طواف حرمین الشریفین
آنست که چون ازل ارواح باهم بودند و ابدا فراهم خواهند آمد فی مابین نیز در اوقات معین
مجتمع شوند و اتحاد ازلی و ابدی یاد کنند و نیز فرمودند که دیگر از فواید مصافحه اینست که هر
مومنان کسی که مغفور بود هر که با وی مصافحه کند وی نیز مغفور گردد ثمره می فرمودند ارباب
دولت را باید که بعد از تقدیم مراسم شکر نعمت تخفیف محاسبه یوم الحساب از جناب رب
الارباب استدعا نموده باشند و در مناجات پیوسته می گفتند که الهی چون نعیم این جهان از
فضل و کرم عطا کردی حساب آنجهان نیز از عفو و احسان آسان گردان و فقرا را باید
که به وصول فقر شاکر بوده مستدعی آن باشند که از حد اعتدال تجاوز نکند و همواره در
مناجات بگویند که الهی چون تشریف فقر که خلعت خاص انبیا و اولیاست مشرف ساختی
غایت شدت آن از این بنده ناتوان باز دار و ضعیفی را در محل امتحان میندازی فرمودند
الا آنکه طالبان ریاضت میکنند و نتیجه آن مترتب نمیشود بنا بر آنست که دل ایشان بکلی
از دنیا منقطع نمیگردد و این بدان ماند که موشی مرده در چاهی افتاده باشد و جیفه آن ناکشیده
آب از چاه می کشیده باشند درین صورت هرچند آب برآید پاکی چاه روی ننماید و اگر اول
جیفه را که مصدر ناپاکیست از چاه برآرند بکشیدن چند دلو [illegible] آب طاهر شود همچنان اگر
سالکان لوث حب دنیا از دل ضایع کنند یا مانند چاه [illegible] صفا ظاهر شود **فرد** و خاطر
کی رقم فیض پذیرد هیهات ۞ مگر از نقش پراگنده ورق ساده کنی ۞ و فرمودند طلب دنیا
و طلب خدا هر دو ضدان لایجتمعان اند چنانچه از امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه منقولست
که فرمودی اگر دین و دنیا یکجا [illegible] می [illegible] شدی جمیعا هم خدا خواهی و هم [illegible]

دنیای دون + این دنیا لست و محالست و جنون + میفرمودند مقرر است که در حالت
مخمصه مردار حلال میشود اما باید دانست که بموجب اختلاف طبایع حکم مخمصه مختلف و متفاوتست
کسی را که طاقت بر امساک سه روز باشد مخمصه او بعد از وقوع سه فاقه هست و آن را که قوت
زیاده از یک فاقه نیست نهایت مخمصه در حق او همانست و هر کرا فاقه از امور شاقه است
و صبر آن را ممتنع نهایت صبر او بگرسنگی ساعت مخمصه اوست کما قال الله تعالی لا یکلف الله
نفسا الا وسعها یعنی تکلیف نمی کند خدا هیچ نفسی را مگر بوسع امکان آن نفس و فرمودند
علامت صحت وقوع مخمصه آنست که ادای نوافل ایستاده نتواند اگرچه فرض در حالت
قیام بالتزام رساند ثمره میفرمودند در تصنیفات حجت الاسلام امام محمد غزالی مسطور است
و علما را نیز همین قول اتفاقست که انسان را بعد از اطلاق شاهباز روحانی از علاقه جسمانی
سراسر عالم غیب مشاهده میشود یعنی واضح است بر صدق احوال جماعه طایفه صوفیه چه ایشان
خود را در بوته ریاضت گداخته کدورت نفسانی را مضمحل ساخته اند و در تمامی [illegible] موتوا
قبل ان تموتوا لفقد بشریت را در حین حیات باخته الا جرم با وجود مرکب اشباح شهسواران
ارواح ایشان در عرصه ملکوت تاخته و دیدنی دیده شناختنی شناخته بیت چشم ترا
پاک تر از جان کنی + چون که پل ره بیند آن کسی را و فرمودند اهل کشف را حالتی
هست که معقولات از عالم محسوسات می نماید و محسوسات از جمله معقولات هیچ حال
منکر احوال صدق مآل ایشان نباید بود و اعتراض بر اقوال و افعال ایشان نشاید
نمود چنانچه ابو الوفای خوارزمی در مصراع ثانی این رباعی فرموده رباعی او هست
نهان و آشکار است جهان + هر کس بود شهود اهل عرفان + پیدا است همه چه آشکار و چه
نهان + گر اهل تمیز غیر کی هیچ مدان + ثمره می فرمودند چون حضرت شیخ محمد غوث
قدس سره بعد از تکمیل ریاضات شاقه و تجرید و تفرید تمام دنیا را عرض کردند ایشان
اقبال نمودند و ران اشارات ارواح بزرگان علیهم الرحمة والغفران حاضر شدند
گفتند ای فرزند آنچه بر تو عرض می کنند قبول کن که قبول دنیا کملا را بعد از وصول
بمرتبه کمال نقصانی ندارد و حسب الاشارت ارواح مطهره اعزه اختیار فرمودند

بعده اظهار نموده‌اند که قبل ازین تسبیحات جمادات و نباتات و حیوانات شنوده می‌اند آنگاه که مرتکب
المقدمة فانیه نشده‌ام از استماع تسبیح جمادات باز مانده‌ام مقصود ازین بیان این بود هرگاه در کسی
که تکلیف زبانی و ترغیب روحانی التفات بدنیا نموده بود باشد آن قدر اثر کند آنا مراکه بطلب
نفسانی و تکلیف جسمانی اشتغال بدین حطام فانی نمایند چه ثمر بخشد مصرع آشنا را
حال اینست وای بر بیگانه ثمره میفرمودند هر که برای ادای نماز جمعه متوجه شود مسجدی
تعیین کند که در اینجا قاری قرآن را با لحان خوش میخواند یا خطیبی خطبه را بصوت دلکش
بسامع مستمعان میرساند یا درویشی در آن مکان میگذراند و نیت وی در تعیین مسجد این
باشد که آن اصوات حسنه را استماع نماید یا درویش متمکن را زیارت کند نمازش مکروه
شود مراد آنست که سعی و توجه مصلی بمساجد خالصاً للصلوة باید و نشاید که بشایبه اغراض
بیالاید ثمره میفرمودند کسی که خلوت بذکر ایزدی بهمال اشتغال نموده باشد خدا تعالی از وی
خوشنود گردد و جبرئیل علیه السلام اعلام کند تا وی نیز ازان بنده خوشنود گردد و بعده جبرئیل
بسایر ملایکه ندا کند که از بنده خدا فلان شما هم راضی باشید آنگاه جمیع فرشتها نیز از وی
راضی شوند و در دلهای خلایق القا کنند تا مردم عالم هم ازان بنده راضی بوده اطاعت وی
نموده در استرضایش بکوشند و شخصی در خلوت لهو و لعب اشتغال فرماید و در مجالس خود را
مشغول بحق وا نماید اندک زمانی را در خلوتش فتنه راه یابد که حالتی رود که مآل احوالش
بر سوی منجر شود نعوذ بالله من هذا الضلال فرد نیک باشی و بدت داند خلق به که
بد باشی و نیکت دانند ثمره میفرمودند که اگر کسی در شیوه سخاوت بخیل باشد بخیل وی نیست
چون ثمر سخاوت مستحسن و زیباست ثمره میفرمودند که از شیخ شبلی قدس سره منقولست
که بخیل بسعادت شهادت مستسعد نگردد زیرا که هر که نان نتواند داد بهیبت جان نتواند داد فرموده‌اند
که شجاع را خدای تعالی دوست دارد اگرچه شجاعت وی منحصر در این بود که در همه عمر خویش
جرأت نموده یک باز را کشته باشد ثمره میفرمودند سخنی که دروغ نماید اظهار آن نشاید اگرچه
راست باشد مثلاً ضعیفی که بعصا ایش احتیاج است گوید که من قوت و جوان پهلوان داشتم
یا مفلسی که بدانگی محتاج ست اظهار نماید که مرا استعداد این بود که اسپ فیل بخشیدمی اگرچه ممکن ست

که آنرا در ایام جوانی و این را در ایام کامرانی چنانچه باز نمود میسر باشد غایتاً وا نمود این
مقدمات در وقتی که میسر آید از آن صفات لطفی ندارد شکره میفرمودند اشتغال مرده بعد از
تکفین و از آن زمین هیچ منفعت نیست چه بعضی را در هر جا که دفن میکنند نعوش ایشان را بزمین حرمت
آئین کعبه معظمه می برند و بعضی را در آن موضع شریفه مدفون میسازند و اجساد ایشان را
از آنجا بجهت دیگری از آن نا مصرع کردگار آن کنند که مینوا اهد شکره میفرمودند
بصورتی که ارواح و اجنه و ملایکه متصور میشوند در نظر مردم می درآیند آن صورت اصلی
ایشان نیست بلکه بصورت غیر مکرر مشتمل شده خود را در خلق مینمایند فرمودند که تجلیات حق
جل و علا نیز در نظر ارباب شهود از عالم تصور باید نمود و فرمودند که اصحاب سنت نیز حق را سبحانه وتعالی
بلا تعین نخواهند دید و آنکه مقرر و محقق است که بیچون و بیچگون ببینند آن نیز مراد از تعینی هست که به
بیچونی و بیچگونی موصوف هست زیرا که آن ذات بجهت ادراک بصائر عقول انبیا و اولیا منزه و مقدس است
مثنوی با کلیخ خویش گفتم ای غنچه دهان + هر لحظه مپوش چهره چون عشوه دهان + زد خنده که من
بعکس خوبان جهان + در پرده عیان باشم و بی پرده نهان نقل است روزی شخصی
از حضرت ایشان سوال نمود که در ساعت زوال فراق و وصال معشوق با عشاق آب
چشم را سبب چیست فرمودند چنانچه گریه از غم وجود میگیرد از شادی نیز صورت می پذیرد
غایتاً تفاوت بین آن همین است که گریه که از غم ناشی است آبش نمکین است و گریه
که از شادی است آبش شیرین است و از آن حین این گفتم خلق الله محمد وجیه الله مجید است باز نمود
که گریه بعد از وصول مقصود ازین جهت نیز پیدا آید که در آن حال اهل وصال را تحقق میشود که از
جناب حق مهجور مانده بودند چون این سخن نیز از برکت خدمت ایشان در معرض بیان آمد
مستحسن افتاد والحمد لله الموفق بالسداد شکره میفرمودند هرکرا جمعیت ظاهر جمعیت
باطن دست داد و برا بتجرید و ریاضت احتیاج نیفتاد و اما اکثرا بر خلاف این صورت روی
نمود الا ما شاء الله [illegible] باید بود چنانچه نقل است که زنده پوشی بزیارت یکی از اولیای
[illegible] ملاقی [illegible] گشته بود [illegible] چون [illegible] ست او را دید بستر استراحت
[illegible] است آمده در خاطر وی پیش گذشت که بیعت من در

طلب این درویش فراغت کیش عبث بود زیراکه اگر مرد معنوی بودی هرگز چنین فارغ
نیاسودی فی الحال صورت خطره ژنده پوش در دل سعید آن صاحب هوش که چون مرآت سکندری
از کدورت بری بود پرتو انداخت و از وجه ارشاد زبان بکشاد و گفت مگر مراد این معاش
نمودن و برین فراش غنودن اختیاری منسوب میداری یا تو در این ژنده که پوشیده و
در طریقه که شب بعشا می دارنده که مرا چنین براحت میدارد همت ترا بر اختیار محنت میگمارد
زاید که ادراک باغی الضمایر از مزد مشاهده نمود دانست که وی دران سلوک سالک
طریق تحقیق بود شرح میفرمودند اگرچه معنی الکریم اذا وعد وفا نیست که چون کریم وعده کند
وفا کند اما اینجا دقیقه نگاه دارد والا نه خطا کند اگر وعده بعطاست بوفای آن احسان
کردن زیباست اگر موعود ضرب و ایذاست نقض آن کردن اولیست و این قسم
ثانی فی معنی الکریم اذا وعد وفا نبود بلکه مثبت کرامت وی شود چه تقاضای کرم
عفو و احسان ست اگرچه وعده و وعید بر خلاف آنست شرح میفرمودند چنانچه مجذوب
را بعد از سقوط شعور حسی ناسوتی امور غیبی ملکوتی منکشف میشود مجنون نیز باین صفت
متصف میگردد زیراکه اسقاط شعور ظاهر موجب انکشاف سرایراست خواه بجذبات
و بیگانگی ساقط شود و خواه بماخولیا و دیوانگی فرو ماند که متشبه مجاذیب نیز خالی از فایده
نبود زیراکه وی اگر فقاروی ننماید ترک رسوم خود صورت بندد و آن هم غنیمت ست
ف و زیاده هیچ اگرت نیست این نه بس که ترا همی ز وسوسه عقل بیخبر دارد
شرح میفرمودند یکی از فضلا بخدمت حضرت باز نمود که علمای ظاهری علمی که دارند میتوانند
که بفرزند خود رسانند و مشایخ نعمت باطنی که دارند بفرزند خویش عطا میکنند حضرت شیخ
فرمودند که مشایخ نیز نتوانند که نعمت را بفرزندان رسانند رمز آنست که لا تهدی من
احببت ولکن الله یهدی من یشاء شرح میفرمودند حضرت شیخ طاهر رحمة الله که عموی
حضرت شیخ بودند و در علوم ظاهری استاد ایشان در آخر تلقین نمی نمودند و هرکه بایشان
بیعت در خدمت ایشان میرفت در جواب وی می فرمودند که الحال مرا روح نمی شود
و تلقین بلقین من اثر نخواهد کرد و فرمودند که چون حضرت شیخ را داعیه طلب حق مستولی

شد بخدمت عموی خویش باز نمودند که چون مربی ظاهر و استاد شریعت شمائید لاجرم میخواهم که مربی
باطن و پیر طریقت نیز شما باشید و مرا ارشاد نمائید تا حق دیگری در ذمهٔ من موجود نگیرد حضرت
شیخ طاهر جواب دادند که اگر کوزه لب ریز گردد تواند که ظروف دیگر را پر آب کند و خود هم
بی آب نماند اما تو کوزه که کم آب باشد اگر خواهد که ظروف دیگر را پر کند نتواند خود نیز از ان
آبی که دارد تهی ماند حضرت شیخ گفتند پس اجازت یابم تا بخدمت مرشد دیگر شتابم ایشان
اجازت دادند حضرت شیخ بخدمت شاه شکر محمد قدس سره رجوع فرمودند ارادت و بیعت
نمودند و یافتند آنچه یافتند و نیز میفرمودند که حضرت شیخ فرمودند که اگر با دو پیر نرسیدیم گمان میبردیم که مشایخ وقت و کاملان
دارند کسی با همت عالی نیست غایتاً ایشان را دیدم دانستم که دنیا از وجود اولیا خالی نیست مراد از دو پیر مرد
شیخ طاهر و شاه شکر محمد مذکور رحمهما الله است نقل است روزی یکی روی ارادت بخدمت
حضرت ایشان آورد و التماس بیعت کرد ملتمس او را قبول نفرمودند و زبان بمعذرت کشودند که رجوع
بخدمت باز نمود که هرگاه جمعی در سلک ارادت حضرت انتظام یافته باشند اگر یکی
دیگر نیز دران سلک منتظم شود مقتضی الزام کشد چه تفاوت کند فرمودند بعضی از انبیا
گذشته اند که امت ایشان یک کس بوده و بس همانان که آن نبی بجهت دعوت یکنفر
مبعوث شده و بعضی را قبیله امت بوده و بعضی را شهری و بعضی را ملکی شمره میفرمودند
در کتاب قوت القلوب امام ابو طالب مکی آورده که الخواطر رسل الحق فلیستجب له یعنی
خطرات فرستادهای حق اند پس مستجاب کن آن خطرات را اگرچه بحکم این قول اجابت
خطرات باید نمود غایتاً اینجا دقیقهٔ نگاه باید داشت و آن اینست که چون خطره در ساحت
صاحب خطره را باید ملاحظه کرد اگر جمالیست اجابت کند آن اجابت را بفعل مقرون
گرداند و اگر خطره جلالیست آنرا هم اجابت کند لیکن بفعل نیارد بلکه مقتضای آنرا در خیال
بگذراند و فرمودند که این قول وظیفهٔ منتهی می نماید بر خلاف مبتدی که وی را نفی خاطر باید
شمرده میفرمودند همسایه که کافر است یک حق دارد و آن حق جواریست اگر بوی نیکی ساخته
حق او از ذمهٔ همسایگان ساقط شده باشد و همسایه که مسلمانست صاحب
دو حق است یکی حق همسایگی دوم حق اسلام و همسایه که مسلم و خویش است سه حقوق دارد یکی اینکه

پیش است زیراکه ویرا سه حقست یکی حق قرب وجوار دوم حق اسلام سوم حق صلهٔ ارحام کرّه
میفرمودند تحریر تعویذ برای شفای مریض واب حضرت شیخ منبود غایتاً هرکه بنیت استشفا بخدمت
ایشان رجوع کردی قدری آب آوردی تا اسم پیر خود را بران دمیده باو دادندی و در وقت
دمیدن انگشت سبابه را درآب نهادندی و فرمودند که ما نیز برین سنت عمل میکنیم دبهمان
دستور بنیت شفای بخور نام قرحنده فرجام حضرت شیخ رابرآب میدمیم وازشیخ فرید
رحمة الله که پدر خاتون حضرت ایشان بود نقل کردند که هرگاه دم مار موثر شود دوم
درویش بی اثر چون بود کرّه می فرمودند که روزی حضرت شیخ فرمودند که تا ما
درمقام ارشاد نشستیم قدم بادب مرشد گاهی ندانستیم زیراکه بعضی اوقات حین مراقبه صور
خیالی وپیکر مثالی مریدان وطالبان حاضر میشوند وحقیقت ایشان ظاهر میگردد وبعضی
را دیده میشود که بتوجه تمام متوجه گشته واستاده وبعضی اعراض نموده وپشت داده وبعضی
چشم بهوا کشوده وبعضی به یمین ویسار رو نهاده دران حالت نقد ارادت هریک ودینی
ودنی بمحک امتحان زده میشود ومخلص ازمنافق ممتاز میگردد چنانچه وجعلنا ایها المنافقون ای
جرعه نوش سینه پاک دار که آئینه ایست جام جهان بین که آه ازوی فرمودند سالک را
ترک صحبت مردم کلهم لانوست الاصحبت مرشد ودر خدمت مرشد نیز دو وقت حاضر شود
یکی وقتی که دقیقه از دقایق سلوک یاد گیرد دوم وقتی که معامله از معاملات صورت پذیرد وآن
را بعرض برساند فرمودند که چون بندگی شاه شکر محمد عارف حضرت شیخ را رحمهما الله جلوس
اربعین فرمودند باظهار هر معامله که ظهور یابد امر نمودند حضرت شیخ را نخست این معامله رو نمود
که درخت کیله ایست پربار وایشان ازان ثمار میچینند ودر معاملات خویش میکردند ودر وقت
غروب جوانی پشت بآفتاب داده وتیر وکمانی دردست گرفته ایستاده چون صورت
این معامله را بخدمت حضرت شاه رحمة الله باز نمودند تعبیر فرمودند که اتحاد ثمره ازان
شجره علامت افاده واستفاده است ومعاینه جوان مغل با تیر وکمان اشارت بآمدن
اکبر بادشاه است باین ولایت وتسلط وتغلب وی بر ملوک این ملک اندک زمانی
را چنانچه در لوح تقدیر نقش بسته بود بآئینه ظهور روی نمود روزی یکی از دانشمندان مسمی

به عبدالرحیم از حضرت ایشان سوال نمود که مهمتها عبد قبیل آنکه بود فرمودند که از حضرت شیخ
شنیده شده که اسمای مذکوره را دعای ادریسی نیز میگویند زیراکه در حدیث آمده که ادریس
علیه السلام مدام درس این اسما گفتی تا آنکه از تاثیر آن تدریس صفات بشریت خویش تمام محو
یافت و ازین جهان عروج نموده بر مکان عالی شتافت کما قال جل جلاله فی شانه ورفعناه
مکانا علیا میفرمودند در خبر وارد است که چون حضرت رب العزت بر اهل جنت بیقینی تجلی
کند زنها گویند که این تجلی رب ما نیست و ما سجده نکنیم تا تجلی رب خویش نبینیم حق جل و علی تعینی دیگر
متجلی شود آن را نیز با قبال ننمایند همچنان هر تجلی که محکم شده باشد رد میکرده باشند تا علام الغیوب
برحسب اعتقاد قلوب ایشان متجلی گردد و آنگاه همه سر سجده نهند و گویند این است پروردگار ما
اما عرفا هر تجلی که از تجلیات متعدده مشاهده کنند بدان سجده آرند زیراکه ایشان در جمیع تعینات
مختلفه و تجلیات متنوعه حق را متجلی دانند و غیر را مفقود خوانند میفرمودند که از حضرت شاه
محمد عارف پرسیده شد که دران حالت نادانان بدان انکار بر تجلیات پروردگار
مواخذ شوند یا معذور باشند حضرت شاه رحمة الله فرمودند که مواخذه در شان ایشان
همین قدر کافیست که معشوق تجلی کند و نشناسد و در عین جلوه محبوب از مطالعه حالش
محجوب ماند ف و سوز آتش محرومیم که هیچ عذاب نه سوزی داد والم چون عذاب
حرمان نیست ثمره می فرمودند کثرت شمول زحمت و سرعت حصول صحت علامت
مومن است و رسیدن بیماری بعد از مدت و کشیدن آن بهلاکت و شدت علامت
منافق است آن مثل شاخ سبزیست که پیوسته بادی بروی بوزد و مضطرب حال نماید
لیکن اضطرابش نپاید و این مانند درخت خشکیست که هرگز آسیبی بوی رسد واله از
صرصری خم شود تا آنکه تبری براو زنند و یکبارگی در عدم شود و نیز میفرمودند که هرکرا
مرضی از امراض مزمنه که موجب نفرت طبیعت اند چون برص و مانند آن شامل حال
گردد علامت آنست که تجلی جلالی [illegible] و یا از تنگنای حادثه رای الفت خلق اعراض
میفرماید و تقاضای [illegible] ملالت می نماید [illegible] آنست مردود الخلق
مقبول الحق ثمره میفرمودند [illegible] دل صادق منزل بنده مومن تجلی میفرماید آنگاه

داعیهٔ ارادت صادق در باطن او استیلا نماید و او بخدمت مرشد می گراید **مثنوی**
تا بر اهل طلب خدای مجید ٭ متجلی نشد باسم مرید ٭ بارادت نشد کسی موصوف ٭ بهجت نشکسی
معروف ٭ بخاطر قاصرین کمترین خلق الله محمد وجیه الله می آید که این ثمرهٔ عقدهٔ یحبهم و یحبونه می کشاید
فرد ذره را تا نبود همت عالی حافظ ٭ طالب چشمهٔ خورشید درخشان نشود ٭ ونیز میفرمود
که چنانکه طالب حق را فرض راهست که خود را در خدمت مرشد کامل لازم گرداند همچنان
انسان کامل را نیز واجب است که تبربیت طالب صادق ملتفت گشته امانت خداوندرا
باو رساند **نقل ست** روزی میفرمودند که امروز بعد از نماز اشراق سری بخواب کشیدم
مصرع زهی مراتب خوابی که به زبیداریست ٭ ناگاه دیدکه تخت ولایت
نهاده و حق سبحانه وتعالی خطاب میکند که تاکسی را براین تخت نشاند باید که در مقام ارشاد
نشیند **فرد** تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگزاف ٭ مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی ٭
ونیز میفرمودند هرکه حق را بیند و خلق را نه بیند او محجوب ست چگونه راه نماید آنکه حق را با خلق
بیند او عارفست اقتدا را شاید و محجوبان را دیده توحید کشاید و وحدت ذات در کثرت
اسما و صفت نماید ونیز میفرمودند که حضرت شاه شکر محمد قدس الله تعالی روحه فرزندان
خود را وصیت نمودند که بعد از من هرکسی که خواهند اختیار کنند اما نه بر اعتبار ارث
قدم بر بساط شیخی وارشاد منهید ولی حصول فنا دم از مقامات طریقت زنید حق تعالی
مرا فرزندان نیک عطا کرده که انتظام سلسله مفوض بدایشانست **فرد** گیرم که
مار چوبه کند تن بشکل مار ٭ کو زهر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست **ثمره** میفرمودند مرشد
را باید که از ابتدای حال تا سه سال تربیت طالب بدین منوال اشتغال نماید سال
اول خدمت خلق فرماید تا آنچه مقدور باشد از معاونت و مخاومت فعلی و مالی بجا آورد تا
بعهدهٔ آن برآید **بیت** طریقت بجز خدمت خلق نیست ٭ بتسبیح و سجاده و دلق نیست ٭
سال دوم در حجرهٔ خلوتش بنشاند و بذکر و شغل مشغول گرداند سال سوم بگذارد که بمقتضای
مدعای دل خود بعمل آرد **مصرع** دم دل بنگر که لوح محفوظ دلست ٭ بعد از مرور سه
سال بهمین منوال ظن اغلب آنست که مقصود حاصل شود اما باید دانست که قانون تربیت

مریدان و طریق سلوک سالکان انیست نه آنکه فتح باب و رفع حجاب منحصر را نیست فرد گرچه
وصالش نه بکوشش دهند + آنقدر ای دل که توانی بکوش + چه آنرا که خوانند در اول
کام مطلب رسانند و محتاج بسلوک نمانند و آنرا که رانند اورا از در رانند و بهیچ حیله و وسیله
در مجلس انس بر بساط قرب نه نشانند فرد وبآب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد + گلیم
بخت کسی را که بافتند سیاه + شهره میفرمودند مرشد کامل که حکیم دلهای سقیم است علل مختلفه
طالبان علیل را به ادویه متنوعه معالجه فرماید اول نقد اصلاح نماید مراد از غذا به جادهٔ شریعت
سلوک فرمودنست و استعمال اعمال مستحسن نمودن اگر ازین سلوک بمقصد نرسد دوا فرماید
و آن عبارتست از مجاهده و ریاضت اگر ازین معالجه نیز شفا حاصل نشود و صحت باطن
روی نماید داغ نهد و آن اشارت است بدرد و داغ که از تباه کردن اعضا مترتب شود
اگر سقم طبیعت آن مجنون ازین معجون نیز زایل نگردد زهر دهد و آن کنایتست بجذبات چنانچه خواجه
حافظ فرماید فرد بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید + که سالک بیخبر نبود زراه و رسم منزلها + و نیز میفرمودند
که بعضی مرشدان تربیت مسترشدان وجه تصرف سعی می فرمودند و بعضی در مقام تسلیم مقیم گشته
حواله بخدا مینمایند فرد قومی بجد و جهد نهادند وصل دوست + قومی دگر حواله بتقدیر میکنند
و اینجا این کمترین خلق الله محمد عبدالله معاینه نمود حضرت ایشان در تربیت مریدان و مستفیدان
قسم ثانی اختیار فرموده بودند و اصلاح کار همه را حواله نعم المولی و نعم الوکیل نموده و نیز
می فرمودند که روزی بکیته سعادت در سر انجام مهمی از مهام استخاره نمودم فرمودند که لا
ینفع والجد منک الجد یعنی نفع نمیکند صاحب سعی و کوشش را از تقدیرات الهی سعی و کوشش
او + شهره میفرمودند اگر مرشد دانا بعضی اوقات طالب را فروگذارد و بحسب ظاهر نسبت
باحوال او نپردازد بنا بر آنست که مصلحت او هم در آنست نقل ست چنانچه که زن
عقیمه نزد حکیمی دانا آمده اظهار نموده که غم بچه هم فرزند بر دلم بسیارا ست و چون شنیدم بی بار است
شوهر خانه در خار است اگر ادویه که مستعد سی تولد فرزند باشد عنایت شود محتمل که این
عجوزه بمراد خود فایز گردد چون حکیم موانع حمل او دریافت جز این جواب علاج ندید گفت
ترا بادویه دفع عقامه چه احتیاج زیرا که از قیافه و نبض تو معلوم میشود که بقیهٔ حیات تو چهل روز

دلیراست وبس آن فقیه چون چنین استماع نمود مایوس و مغموم گشته مراجعت نموده تهیهٔ مرگ
ساخت منتظر ملک الموت میبود تا مدت موعود منقضی شد و آن ضعیف از خوف ارتحال و وهم
انتقال ضعیف و منحنی گشت چون خللی در اقامت پیکر او راه نیافت رجوع بدان حکیم نموده از روی
عتاب با وی گفت ترا درین ضمن چه مقصود بود که بمعالجهٔ سقیم نپردازی و در دل او خوف هلاک
اندازی دانا گفت چون نادانی نمیدانی که درضمن این جواب متوحش علاجت روی نمود
و عقدهٔ باطنت کشوده همانا که حمیت باشیای فاسد منجمد شده منفذ ایشان مسدود ساخته بود الحال از بیم
هلاکت در باطنت گداخته شد حمیت قابل حمل گشت و مهمت پرداخته شد ثمره می فرمودند
در ارادت شرط نیست که مرید هرگز مرتکب نواهی نشود چه اگر براین شرط نماید واز مرید بغلبهٔ
داعیهٔ بشریت برخلاف آن واقع آید بحکم اذا فات الشرط فوت المشروط رابطهٔ ارادت منقطع
گردد و لهذا در زمان انابت نو مرید را گفته میشود که حلال را حلال باید دانست و حرام را
حرام بعده چون کل اناء یترشح بما فیه حکمت موافق تاثیر انفاس پیر و استحقاق مرید بمقتضای
تقدیر بعمل خواهد پیوست ثمره می فرمودند در خدمت درویش صفاکیش بعضی طلاب را
حلاوتی تا کم و بیش فی الفور فراپیش می آید و بعضی را بمرور ایام حضور تمام روی می نماید
زنگیست نه ودرس اما قراری نیست مصرع دیر آمدنت رواست دیر آمی و
درست * ونیز میفرمودند که هر سالکی که از وجه صدق بکعبهٔ محبت توجه فرمود سرمایهٔ
عمر گرانمایه را از زاد و راحلهٔ آن بادیه نمود اگر نسیم عنایت بمقتضای مراد او نوزید و بحکم
کل امر مرهون باوقاتها در حین حیات دست در آغوش کعبهٔ حاجات نکشید هر زبان
حالش براین ابیات مترنم گردید که قطعه بخت از دهان دوست نشانم نمیدهد *
دولت خبر ز راز نهانم نمیدهد * مردم در انتظار و درین پرده راه نیست * یا هست و پرده
دار امانم نمیدهد * زنهار در زاویهٔ نومیدی ننشیند بلکه چون تامیهٔ ملک الموت ببیند
ثمرهٔ مراد از شجرهٔ اعتقاد خود بچیند قطعه گر گران و گر شتابنده بود * عاقبت جوینده
یابنده بود * چون نشینی بر سر کوی کسی * عاقبت بینی تو هم روی کسی * اندرین ره
میتراش و میخراش * تا دمی آخر دمی فارغ مباش ثمره می فرمودند طالب را بامکان

تجلی بلاجہت والامکان بعد رین جہان اعتقاد باید و اشتباہ نشاید تا من کان فی ہذہ اعمی
فہو فی الآخرۃ اعمی ورشان او نباید تفسیر این آیت بقول مفسران اینست کہ ہر کہ ہست در دنیا
نابینا و دیدۂ دلش راہ صواب نہ بیند پس او در آخرت نابینا بود یعنی طریق نجات نیابد تا
ہر کہ اینجا روی توبہ بیند آنجا جمال مغفرت مشاہدہ نکند و بقول محققان مؤید مضمون ثمرہ
مکتوب فیہا است فرد منکہ امروزم بہشت نقد حاصل میشود وعدۂ فردای زاہد را
کجا باور کنم ثمرہ می فرمودند یعنی کہ پیر در دل مرید موصوف گردد بصفتی کہ در معرفت وی
معروف شود ہمان صفت نقد وقت مرید گردد مریدی کہ سر خود را بحری مملو از درر اسرار
و معانی و تجلیات انوار ربانی داند حق سبحانہ لآلی حقیقت و معرفت خویش در درج
سینۂ او مندرج گرداند و مریدی کہ پیر را عابد و مرتاض گمان کند حق سبحانہ طی مراتب مجاہدہ
بر وی آسان کند مریدی کہ پیر را متشرع و متورع اعتقاد کند حق سبحانہ وی را بر احکام علیہ
شرعیہ منقاد کند و مریدی کہ داند پیر او دام تزویر گسترده است و ہمت راہگی بر تحصیل
لوازم معیشت مصروف کرده او حاصل خود ہمان بیند و بادام حرام تلبس مبتلا بوده بہزار بہانہ
دانہ از خرمن رزق خود بچیند رباعی ای برادر تو ہمین اندیشۂ مابقی تو استخوان و ریشۂ
گر گلست اندیشۂ تو گلشنی ور بود خاری تو ہیمہ گلخنی نیز می فرمودند کہ اگر مریدی پیر
خود را بصفاتی مذکور کند و بکراماتی مشہور گرداند کہ وی بدان صفت متصف نباشد روز
محشر آن مرید را در محاذی پیر وی حاضر سازند و رب الارباب از وجہ عتاب خطاب کند
کہ آنچہ ما بنابر حکمت صالحہ در ہر تو لعبیہ نفرموده بودیم و وی را مظہر آن نموده تو در دنیا
بوی منسوب کردی اگر صادق بودی بران مقال الحال کجتی پیش آئی و از ان اوصاف
در موصوف صفتی ہمان دنیا در زمرۂ کاذبان در آئی طرفہ دونخ بہ ہمائی پس مقرر است
کہ نباشد دران ساعت آن مرید الا مدعی خجل مصری منفعل ثمرہ می فرمودند ہر دل خستہ
را بعد از مرور سی سال تا چہل سال از عمر حسرت طلل نخم ازین مرہم شفا ہم آید یعنی طلب
حق روی نماید و وی بوسیلۂ علم و عبادت تحصیل مطلوب گراید اگرچہ بتشریف یادداشت
گرد از چون علما و ابرار مشرف و مخصوص شود غایتا از خلعت خاص معرفت و اختصاص

محروم و مایوس ماند زیراکہ در ایام تحصیل سعادت از سرمایہ عمر غافل بود و هنگام تکمیل محبت
از یاد غفلت لا یعقل و فرمودند کہ از حضرت شیخ برکات شنیدہ شدہ کہ الصوفی لعبد لطلین بارد
بیت ہر کہ اول ترا وسعود شد ✤ ہر کہ آخر چنین ترا وبدرود تر ✤ و نیز ہمی فرمودند کہ اگر از
اتفاقات حسنہ و عنایات ذوالفضل والمنہ کسی را در آخر عمر این عطیہ اعظم فراہم آید نادر نا ست
وحق سبحانہ بر الیفا قادر است ثمرہ می فرمودند ہر کرا انداد ہی طلب کردنی بر رخ
زرد نشستہ باشد و او با دل شکستہ در جست و جو مطلوب کمر ہمت تنگ و پوی لبستہ
مطلبش منظور باید ساخت و نظر از تعصب بر مذہبش نباید انداخت زیراکہ در مذہب مقصد
ہر کہ طالب ست ہمانا کہ بسوی مقصد متجددہ ذاہب ست بیت کہ پیر مغان مرشد باشد
چہ تفاوت ✤ در ہیچ سری نیست کہ سری خدا نیست ثمرہ می فرمودند بہترین عبادات
و نیکو ترین طاعات در جمیع احوال و اوقات ذکر است زیرا کہ ذکر مافی ناسوی دوست
و مشت ذات اوست بعدہ طلاوت قرآن بعد از این سایر عبادات و ہر کدام شیح
حسنا ست مقصود ازین بیان این بود کہ اگر بعضی اوقات کہ سالک مشغول باشد و
نفس بنماز بطوع یا نوافل دیگر دلالت کند وی را باید کہ در القای عمل نیک از اعدا عدو ک
بین چنین استمالت کند چہ ضد آن خواہد بود کہ این را از ذکر و شغل کہ طرفہ ادنی وافر است
باز دارد و بمقتضای تصرف خویش در قعدہ و قیام نماز آرد و نیز می فرمودند کہ کیفیت فنا
مر سالک را از ہیچ عملی مترتب نمی شود الا از ذکر و فکر پس ترجیح و تفضیل اذکار و اشغال بر
سایر اعمال اگر انجہت تواند بود زیرا کہ نتیجہ ہر عملی کہ در آتش ست حسن پاداش است
و ثمرہ این شجرہ چیست برجوع باصل یعنی الانیت خود فصل و بہویت خود وصل بیت
تو ز خود گم شو کمال اینست و بس ✤ تو ہمان اصلا وصال اینست و بس ✤ و نیز ہی فرمودند
کثرت طاعت و عبادت وسیلہ در باب جنت اسما و صفت و حور و قصور را ولی و اعلی و اشتغال
بذکر و استغراق بمذکور و تحلیۂ باطن از ماسوی باعث تحبب و تقرب حق است جل و علی
آن قاعدۂ عباد و صلحا ست و این فایدۂ عشاق و احبا آنجا حصول الفاست اینجا وصول
ہنیئم ان جماعتہ را نظر بر بہرا نسبت این طایفہ را منظور ربکرم مخروقو و طوبی لہما و قامت یار مع

فکر هر کس بقدر همت اوست **نقلست** یکی ابنای روزگار از پریشانی دل و عدم جمعیت
بخدمت حضرت ایشان بر سبیل استرشاد بیان نمود فرمودند حلقهٔ ذکر بر در دل زنید تا از
پریشانی و تفرقه باز آیند و گردن و سینه را اندک کلفتی و مشقتی جایز دانسته بر ذکر نفی و اثبات
مداومت نمایند و بدرجه درجه عدد حلقه در مراد اندازید تا بحدی که هشت هزار حلقه
ذکر در روزی میتوانید رسانید و فرمودند والا اندر درویشی اذن گرفته ثانیاً بعمل پردازید **بیت**
چه حلقها که زدم بر در دل از سر شوق * ببوی صبح وصال تو در شبان دراز و از ثمره می فرمودند
تلوین ثبات و تعمیر خانقاه استدعای او و تربیت لوازم استدعا و مثل هذا از جمله اسباب
درویشی است و اسباب درویشی مستلزم حقیقت درویشی و وصول بمطلب درویشان
بطریقهٔ سلوک این طایفه چیست خود را هیچ و هیچ گرفتن و احوال خویش از همه نهفتن و پیوسته
طریق شکستگی پیمودن و بحق دلبستگی نمودن و نیز می فرمودند که روزی در مبادی احوال
حضرت شیخ جبهٔ بخیه زده و کلیم سیاه در بر کرده بملازمت شاه شاکر محمد عارف قدس الله
سرهما رسیدند حضرت شاه رحمة الله دیدند و فرمودند عیسی بهائی امروز در نظر ما مانند شیخ
شیوخ مینماید جامهٔ یکتائی بروغن گل آگنده بپوشید و در طریق تحقیق باید شنید بهار و
حضرت شیخ جبهٔ مذکوره را بدرویشی بخشیدند و از آن روز اکثر اوقات یکتائی میپوشیدند
تا آنگاه که حضرت شاه بپوشیدن پیرهن امر نمودند مقصود ازین بیان این بود که اگر چه
اصلاح اوضاع ظاهری نیز مستحسن است ولیکن شان الطالب شان باخبر یعنی ولیکن شان
طالب حق شان دیگر است و او را شانی دیگر **بیت** راه دین صنعت عبادت نیست *
جز خرابی و عمارت نیست ثمره می فرمودند سالک را باید که از مدح و ذم اهل عالم اصم
بوده بسلوک اشتغال نماید زیرا که هر که بر قول خلایق گوش نهاد از طریق تحقیق و اقبال
باز ماند و در ورطهٔ تعطیل و اهمال افتاد چنانچه **نقلست** که پیر مردی با فرزندی مراهق
مسافر شد و یک مرکب داشت خود بران نشست و آن پسر پیاده میرفت ناگاه در راه
با جمعی ملاقی شد او را دیدند و زبان ملامت کشیدند گفتند عجب مردیست سنگدل خود راکب
است و پسر خورد سال راجل چون گوش بر قول آن قوم نهاد پسر را سوار ساخت

وخود در رکابش افتاد تا فرقهٔ دیگر از پیش رسیدند و آن درویش را باین کیش دیدند گفتند شیخ خصیست
غریب واز قانون ادب بی نصیب پسر خود را سوار ساخته وخود در رکابش پیاده تاخته چون این
سخن استماع نموده خود با پسر راکب شد و بسوی مقصد واهب تا گروهی دیگران حال را مشاهده
نمودند و زبان بسرزنش کشودند که ظالمیست جاهل واز محنت این بیچه زبان غافل بیکبار بار
دو سوار برین ستور نهاده واز طریق انصاف برطرف افتاده چون بدین کلمه اصغا
نمود خود با پسر پیاده شد عنان مرکب بی سوار از روی اضطرار در دست گرفته می کشید (کشیدن ۱۲)
تا بجماعهٔ دیگر رسید چون آن فریق بدین طریق معاینه کردند و گفتند طرفه پیریست خرفت (احمق ۱۲)
واز جادهٔ عقل منحرف فعلش بر مادهٔ حمق معترف خود با پسر پیاده راه میبرد و مرکب بر
اشتر آماده همراه می برد چون این سخن بشنید سر تحیر در جیب تفکر کشید و فهمیده که از اصغا
ومعاملت بر اختلاف اقوال مردم باین حال رسید و با وجود مطاوعت قول ایشان
ملامت شنید و دید آنچه دید بیت کس از دست جور زبانها نرست * اگر خود نمایست
و گر حق پرست ثمره می فرمودند سالک را در ابتدای سلوک بمطالعهٔ کتب یقینی و تحصیل
علم دینی بقدر اشتغال باید زیرا که او در مبادی احوال از دو حال خالی نیست اگر مشغول
بما لا یعنی است افاده و استفادهٔ علمیه از ان بازش میدارد و اگر از استیلای جاذب بیخود
است بخودش باز می آرد و در سلسلهٔ مجانین نمیگذارد و فرمودند که حضرت شیخ می فرمودند
که نباید که سالک را علی الدوام تمام جذبه در رباید زیرا که درین صورت معرفت حاصل
نیاید همانا که مجذوب مغلوبست از مشاهدهٔ جمال مطلوب محجوبست فرد مرا وصال
تو هرگز چگونه دست دهد * که در حضور تو از خویش میشوم غایب * و نیز می فرمودند که
حال بمثابهٔ رنگیست که گاه هست و گاه نیست که اگر صاحب حال را بهره از علم باشد
مقوی حال او گردد و در اوقات زوال حال در زاویهٔ غفلت و اهمال نماند علم دست
اوتیز خویش گرداند ثمره می فرمودند یک میل است که در وجود انسان تعبیه است
و او بادواعیهٔ متنوعه همان میل واحد در گرسنگی طعام خواهد و در تشنگی آب و در زمان
ستیزه بجاست رغبت کند و در آوان ماندگی بخواب و چون از همه مهجور شود جمع کند

الطلب رب الارباب پس هرکه سیر بخورد و آشامد و تن خود را در بستر مباشرت و خواب کشید استیلای او در حق حق مزید طبیعت او بحصول دواعی محظوظ و بهره مند گشت و
آن بیچاره بهمین قدر چون بهایم خورسند گشت **مثنوی تات** چون خردین سرای خراب * تحکم ازنان پرست وپشت ز آب * پای کی برنهی بیام فلک * باده کی در کشی ز جام ملک * وآنکه این داعیه را از حضور مدعای او باز داشت و در خوردن و آشامیدن و مباشرت و خوابیدن اختیار نکرد مگر بقدر ضرورت اشتهای او از جمیع مشتبهات یا بود محروس گشته عنان محبت و زمام همت از مجاز بحقیقت معروف شد **نظم** تا خیالے
میل تو چون هر بود * تا بدان بیر بحقیقت پیر بود * چون هرانداهی شهوة و هرت بریخت آنکه کشتی وآن خیال از تو گریخت * پیر نگهدار و چنین شهوت مران * تا پیسلت برد سوی جنان * خلق پندارند عشرت می کنند * با خیالی بر خود بیری می کنند * ونیز می فرمودند که هرکه تن پرور و فارغ باشد حسب القدور و تحقیق ریاضت او ساعی باید بود و آنکه مرتاض و ضعیف بود و بیرا فی الجمله باستراحت دلالت باید نمود ونیز می فرمودند که سید ی را باید که حقوق نفس او ی رساند و از حظوظ نفسانی پرهیز نماید و منتهی اگر از حظوظ نیز متمتع گردد شاید **نقل ست** شیخ ابراهیم کفش دوز که نعلین کسب پوشیده قدم در طریقه درویشی نهاده بود روزی بخدمت حضرت ایشان بر سبیل استرشاد پیام فرستاد که مرا درین ولا تفرقه روی داده جمعیتی که داشتم بر دیعه م نهاده در جواب وی فرمودند که خلاف عادت و انصراف وجه معیشت کرده باید اگر کسوت درویشی در بر ست لباس خوب باید پوشید و اگر کنج عزلت مقرر است در سیر و سیاحت باید کوشید و اگر نماز معکوس و نوافل کثیره معتاد است بفریضه و سنن موکده اختصار اختیار باید نمود و امیدوار وصول فیض نامتناهی الهی باید بود شاید که بجوی آب رفته باز آید **نقل ست** روزی یکی از معتقدان که مملکت وجود خود را فی الجمله ویران ساخته و بار تکالیف واجبات شرعیه را از دوش انداخته بخدمت حضرت ایشان باز نمود که نماز فرض و صدر اقضا می کنم و غسلی دیگر نیز از ما وجود نمی گیرد و مآل حال با چگونه باشد فرمودند لبیس علی الخراب خراج یعنی

موضعی که ویران باشد سلطان ازان موضع خراج نخواهد و فرمودند که هر که پشتاره را از سر انداخت
از وی عشر که طلب کند **بیت** عاشقان را سر زمان سوزید نیست ٭ برده ویران خراج
و عشر نیست **نقل ست** یکی از اهل تجرید که از فقدان مطلوب دل تنگ شده بیرنگ بیقیدان
برآمده بود روزی در خدمت حضرت ایشان عرضه داشت که هرگاه سالک فانی شود حفظ
مراتب بعد از فنا ازوی از که صورت بندد و فانی چگونه بعمل پیوندد فرمودند چون سالک را
بعد از فنا فی الله بقا بالله حاصل میشود همواره بموجب تصرف حق بر جادهٔ امر میرود و محافظ
مطلق از وی بی وی حفظ مراتب بوقوع می آرد و او را از شایبه خلل و زلل مصئون و محروس
میدارد کما قال جل جلاله کنت له سمعا و بصرا و لسانا بی یسمع و بی یبصر و بی ینطق یعنی چنانچه
فرمود خدای تعالی درکلام قدسی که باشم من آن بنده شنوایی و بینایی و گویایی بمن بشنود
و بمن تکلم کند شمه می فرمودند هرگاه بنده مومن به نیت صدق عزیمت زیادت بر قبر
مومن رساند هفتاد هزار فرشته کمر موافقت بسته استدعای رحمت از حق در حق او
نمایند اگر یکی از اولیای حق باشند مستغرق مطالعه انوار ذات مطلق سایر ملایکه باز ایر
مستفیض شوند و اگر بر خلاف رغم ایشان اتفاق افتد استعانت از مقلب القلوب
نموده باصلاح محبوب او پرداخته بتخانه قلبش را منهدم ساخته بنای مسجد انداخته مراجعت
نمایند شمه می فرمودند چون عبادت و ریاضت سلف بی شایبهٔ غرض و داعیه عوض
می بود بنابران باسرع الزمان عقدهٔ باطن ایشان می کشود الحال هر که ریاض نفس
بآرام است طالب کشف و الهام است، جرم اگرچه از تاب ریاضت سوخته است
بشرط کاران خام ناتمام است **فرد** تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن ٭ که دوست
خود روش بنده پروری داند ٭ شمه فرمودند که شیخ مجدالدین بغدادی اربعین اول
را باخر رسانیدند و نتیجه آن مرتب نشد بخدمت پیر خود شیخ نجم الدین عرض نمود در جواب
فرمودند اما در نیت تو خللی خواهد بود شیخ مجد الدین عرض کردند که نیت من آن بود
که بحق واصل شوم بعد ازان مهجوران را نیز واصل سازم پیر فرمودند که در نیت شما
خلل است زیرا که بر عرض مشتمل است اکنون اربعین دار بنشین و نیت کن که حجره بمنزله

قبر است و پیراهن بخشاید کفن و مجد الدین مرده است و از هیچ و نمی یابد چون حسب الامر شیخ نیت کرد اربعین کشید یافت آنچه یافت و دید آنچه دید **ثمره** می فرمودند آنکه سلطان العارفین گفت الٰہی کیف الطریق الیک خطاب آمد دع نفسک و تعال مراد از گذاشتن نفس بالطبع است نه تابعین اشارت به انخلاع صفات بشری است که حجاب راه هست نه با نقطاع جوهر عنصری که خاک درگاه است **فرد** جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی * غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد **ثمره** می فرمودند که فقرا نام در ضرب معاش بر سه نوع اند یکی آنکه عطیه الٰہی را از خلق بپوشد و در اظهار افلاس کوشد او منافق باشد دوم آنکه مطابق آنچه از اسباب دنیوی دارد در معیشت بظهور آرد او موافق باشد سوم آنکه مجاری احوالش بفقر و فاقه جاری باشد او در مقام ستاری این از همه فایق باشد و بحکم اظهار الغناء فشکر شریعت شکر را فایق شود **ثمره** می فرمودند چون بر درویش توکل کیش ابواب فتوح کشاید آنچه بی خطره دل و احتمال شبه و منت حاصل و واصل آید باید که اقبال نماید و اگر بر در استغنا زند و از اخذ آن اباکند هم بمثلش محتاج شود زیرا که بنده را بنده باید بود و صفات بندگی احتیاج و افتقار است و استغنا و بی نیازی صفت ذات ملک الجبار است و قول شیخ ابوبکر همدانی قدس سره که در نفحات الانس مسطور است تائید این معنی میکند که گفته درویشی سه چیز است ترک الطمع و المنع و الجمع یعنی از کسی طمع مکنی و اگر چیزی بتو رسد منع مکنی و چون بگیری جمع مکنی **ثمره** می فرمودند که از شیخ جنید قدس سره منقول است که خطوتان قد وصلت یعنی یک قدم بر نفس خود نه و آن دیگر در کوی دوست * هر چه بینی دوست بین با این و آنت کار نیست * **ثمره** فرمودند که حضرت شیخ می فرمودند که مراد از قدم نهادن بر نفس شناختن اوست که واسطه رابطه معرفت بدوست **ثمره** می فرمودند در نماز سهوی که از مصلی واقع می شود بر دو قسم است . عامه و خاصه سهو عوام نتیجه آنست که دل ایشان از ذکر تعلقات و فکر اسباب و آلات پریشان شود این معنی باعث انعدام حضور و استلزام قصور نماز ایشان شود و سهو خواص ناشی از آن است که چون باطن ایشان در حالت نماز از غایت نیاز مستغرق شود و اصول بر فروع عرض نمایند

آید و قلب التفات بحرکات قالب نه نماید آن سهو محض غفلت است و این سهو عین صحو آنجا لهو و لهوا است و اینجا محو و محو بیت در نمازم خم ابروے تو چون یاد آمد + حالتی رفت که محراب بفریاد آمد شمره می فرمودند هر که مذهب او مخالف مذهب شما نماید صحبت و اختلاط او نشاید زیرا که دران مصاحبت مذاهب نموده آید و آن بقاعده اهل نفاق گراید فرد سخت موعظه پیر صحبت این حرف است + که از مصاحب ناجنس احتراز کنید + شمره و فرمودند که از صحبت مجاذیب نیز محترز باید بود اما از هر گونه اما داد و اعانت این جماعت باید نمود زیرا که در خدمت مجذوب فایده است و در صحبتش نقصان عاید شمره می فرمودند اگر مرشد طالب خویش را اختلاط با مشایخ دیگر منع نماید شاید زیرا که طریقه سلوک این طایفه مختلف است یکی خلوت میگزیند و یکی در جلوت می نشیند یکی ریاضت می فرماید و یکی رعایت قوت مینماید چون سالک مبتدی بر خلاف پیر خویش مسالک متنوعه مشاهده کند محتمل که مذبذب شود و در ورطه تعطیل افتد بیت هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی من قبله راست کردم بر سمت کج کلاهی شمره می فرمودند درویشی منحصر به هشت صفت است کم خوردن و کم خفتن و کم گفتن و کم با خلق بودن و دوام صوم و دوام طهارت و نفی خواطر و ذکر و ارتباط قلب بمرشد پس در ذات هر که این صفات موجود است اگرچه از ابناء دنیا ست محمود است و در هر که صفتهای مذکوره معدوم است اگرچه فقیر است گرانشره فقر محروم است و فرمودند که حضرت شیخ ازین صفات ثامنه دو صفت انتخاب کرده اند که درویش را کافیست و عمل او را شافی یکی نفی خواطر دوم ربط قلب زیرا که چون دل پیر کامل قابل قبول تجلی حق جل و علا است دل مرید نیز بطفیل ارتباط بدان عکس آن تجلی را سزا است چنانچه نیر منیر چون بر آب تابش می یابد و فرمودند این مصرع دو دل یک شود بشکند کوه را + مبنی برین معنی است + چون دل طالب با دل مرشد یکی شود کوه نفسانیت را بشکند و فرمودند که در طریقه شطاریه درویش را یک صفت باید فقط و آن اشتغال است بدین شغل که الله و ما سواه بیت هر چه بینی یار هست اغیار نیست + غیر حق جز و هم خبردار نیست شمره می فرمودند طالب که بلند همت

باشد چنانچه پدر یافت هیچ مقامی از مقامات قانع و خورسند نشود و پای طلبش بدان بند
نگردد و او را به پیر چندان احتیاج نباشد چه پیر نسبت همین مطلوبست که سالک مبتدی و متوسط نماند
و بارشادوی خود را بانتهای مطلب رساند بیت گر شود این درد دامنگیر تو بد لبس بود
این درد دایم پیر تو نقل ست روزی یکی بعرض رسانید که با آنکه حضرت ایشان در
جوار مزار متبرکه پیر خود سکونت دارند و بزیارت مرکز طهارت کم میروند چه معنی دارد فرمودند
حضرت شیخ نیز بزیارت مرقد منور شاه شکر محمد رحمة الله علیه در ایام عیدین می نمودند و میفرمودند
که قبر پیر وجود مرید است پس بمعنی قریب است اگرچه بصورت بعید است فـ در جهان
هستی ز راه معنی * چون یافته ام جهات جویم ثمره می فرمودند قبض نسبت با حوال مبتدی
بمثال ابر است در فصل تابستان که متلاشی میگردد با سرع الزمان و نسبت بحال منتهی بمثابه
ابریست که متراکم میشود هنگام باران یعنی آفتاب دلش مدتی مقبوض میماند در آن موانع
و نیز می فرمودند که خوف و رجا عبارتست از مقام عابد و قبض و بسط اشاره بمقام عاشق
و هیبت و انس کنایت از مقام عارف ثمره می فرمودند حیرت را دو صورتست یکی مذموم
و یکی محمود آنکه مبتدی را پیش آید مذموم است و آنکه منتهی را روی نماید محمود زیرا که حیرت
مبتدی مستلزم آن سد راه است و حیرت منتهی مستوجب استغراق فی الله آن باعث
زوال طریقت است و این نتیجه کمال معرفت و نیز میفرمودند مبتدی را بر حقیقت ریا
که جزوی از ان طالب عقبی و ما فیها ست بتمامی اطلاع نباید داد مبادا که بالکلیه دل
از عمل بپردازد خود را در ورطه بطالت اندازد ثمره می فرمودند فواید بسیار در سفر
مندرج است زیرا که دل از محبت اولاد و اموال منقطع میشود و فایده اول که در ادای
حج وجود میگیرد مهاجرت است از وطن و فرمودند که طرفه وجود اقامت در وطن رابطه
محبت از عیال و اطفال صورت انقطاع نپذیرفت بیت نیست برلوح دلم جز الف
قامت یار چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم * این کمترین فضل الله محمد وجیه الله بعرض رسانید که فی مهربان
بیت الحرام از زیارت حرم محترم مشرف گشته مراجعت می نمایند و بعضی تعلقات دل سے
افزاید از چه باشد فرمودند خانه مبارک بمثابه سنگ مقناطیس است نقد طالب را بکعبه جذب

وصول آن در معرض امتحان می آید و عیار خالص و مغشوش کماهی می نماید فرمودند خوش
بود و در محک تجربه آید بیان تا سیه روی شود هر که در وغش باشد و نیز می فرمودند
هر که بسعادت حج مستسعد گردد وی را باید که خود را بحاجی ملقب نکند و بوسیلهٔ این لقب
مال و جاه طلب نکند چه صفات دینیه را وقایهٔ تحصیل اسباب دنیویه ساختن ضلالت
محض و جهالت صرفست چنانچه بعضی سادات و علما و حفاظ و فقرا که سیادت یا علم یا حفظ
قرآن یا درویشی خویش را بهر اظهار کمال و حصول جاه و مال وسیله می سازند
ثمره می فرمودند که حقوق والدین در ذمهٔ فرزند بمرتبه ایست که اگر مادر و پدر یکی
کافر باشند و فرزند را بفرمایند که برای ما گوشت خوک بیاور بیارد و اگر بطبخ آن امر نمایند
پخته و مهیا ساخته پیش ایشان بیارد لیکن اگر باکل تکلیف کنند نخورد زیرا که درین صورت
مخالفت فرمان ایشان متضمن مطاوعت امر رحمن است و فرمودند که شیخ ابو الحسن
خرقانی را قدس سره برادری بود که چنانچه شیخ مدام در مراتب طاعت و مجاهده او کوشیدی
وی علی الدوام در خدمت والده گذرانیدی روزی الهام ربانی بشیخ خرقانی در رسید
که این دولت که ترا سناده ایم یعنی مرتبه که تبو داده ایم بطفیل آن برادر است که در خدمت
مادر است شیخ چون این پیام شنفت در مناجات گفت خداوندا وی خدمت مخلوق
اختیار کرده من بعبادت خالق روآورده تکلیف نفسانی کشیده ام حال من بطفیل وی بود
جواب یافت که مخلوق بخدمت و امداد محتاج است و حضرت الوهیت از عبودیت شما مستغنی و
محقق است که خدمت نیازمندی از عبادت بی نیازی اهم باشد و فایده آن اتم
فرد طریقت بجز خدمت خلق نیست بتسبیح و سجاده و دلق نیست ثمره می فرمودند
بر جرم در سماع جلوس نمودن مورث صفات بهیمه است در طبیعت سلیمه انسانیه
و بر پوست آهو نشستن باعث عدم تمکین و اطمینان و وجود خطرات سیاحت و سرگردانی
است و فرمودند که حضرت شیخ در بعضی اوقات پوست گوسفند بجهت جلسه اختیار می
نمودند و می فرمودند که در وقت جلوس صفت عزت و مسکنت در طبیعت سرایت میکند
ثمره می فرمودند چون کسی از مقربان سلطان یا از طایفهٔ ثنا خوانان می خواهد که ارادت بمن درست

نماید بر دلم بغایت گران می آید اگرچه این عطیه آیست از عطیات الهی و موهبت است از مواهب
نامتناهی که بنده مقبول دلها شود و خلایق بنیت انابت بملازمت وی روند غایت این بدان
ماند که سلطان ابراهیم ادهم را رحمة الله علیه شبی از شبهای زمستان غسل واجب شد چون در آب
سرد غسل کرد از مهر برودت آب و خشکی هوا وجوش بغایت متاذی گشت رنده که وقت
در سر کشیده و پهلو بر زمین نهاده دران حال نسیم متعال اژدهای را بهم خوابگی وی فرستاد
خدمت سلطان علیه الرحمة والغفران چون در خواب بود پهلوش بمجاور نرم و
گرم احساس فرمود شانی بدان استراحت نمود بعد از انکه سر از خواب کشید و صورت
واقعه بدید گفت خداوندا اگرچه تو از لطف عمیم باصلاح این بندهٔ سقیم پرداختی و بجهة ازالت
ایذای برودت از تن من این مخالف را موافق ساختی لیکن چون با من مناسبتش نیست
دلم را طاقت مصاحبتش نیست بمجرد خطور خطرهٔ مذکور در خاطر خطیر سلطان علیه الرضوان
آن ثعبان جدا شد و برفت و نیز می فرمودند که از کلمات فایض البرکات مولانا نورالدین
عبدالرحمن جامی قدس سره السامی منقولست که هرکه صاحب حسن و جمال و خداوند ملک
و مال نباشد و خلایق بزیارت وی رجوع نماید علامت آنست که اشعهٔ انوار آفتاب تجلی
الوهیت بر آئینهٔ اش یافته دلش بدان وجه قبول قلوب یافته **ثمره** چون کسی از ارباب
ارادت ترک می نمود و بعرض حضرت ایشان میرسانید در جوابش میفرمودند که ترک اسباب
مستلزم فتح باب نیست این طریق بغایت دقیق است و سلوک آن وابسته بتوفیق که بعضی
را بعد از ترک اشتغال غلبه حال بمنوال نمی نماید و رطوبت تعب حرارت طلب فرو می
نشانند و بعضی را ترک تعلقات چون خاریست که از پای دل بر آید و بدو کام سلوک این راه
مشکل بسر آید **فرد** یک قدم بر نفس خود نه وان دگر در کوی دوست ✚ هرچه بینی دوست
بین با این و آنت کار نیست ✚ و نیز می فرمودند که در سلسلهٔ شطاریه طالب را ترک نمی فرمایند
و تغیر لباس ظاهری نمی نمایند بلکه در هر شغلی که باشد بهمان حال مشغول می سازند و
تبدیل باطن وی می پردازند لنک و لوک و خفیه شکل و بی ادب ✚ سوی او می غیژ و او را
می طلب **ثمره** می فرمودند اعطای خلافت مستلزم حال جستجوی کمال نیست یعنی الا کرم

گر پیر کامل مریدی را خلافت دهد که صاحب حال باشد چه هر که را که خلیفه سازند جمعی باردات
او پیر دارند هر آئینه ایشان را بر وفق استعداد خویش رهنمونی خواهد کرد مثلاً شخصیست
که شرائط طهارت و احکام نماز بواقعی میداند و بادای آن مشغولست اگر خلافتش دهند
گنجایش دارد زیرا که چون تارک الصلوتی دست بیعت وی دهد یقین که بتلقین
نمازش هدایت خواهد نمود و اینقدر ارشاد به نسبت باستعداد آن مرید کفایت خواهد بود ثمره
می فرمودند چون از حضرت شیخ شنوده بودم اشتغال تسخیر اجنه طالب حق را لائق نیست
نباید آن هرگز التفات بدان نکردم بیت گر دیو مسخر تو گردد ٭ زین هر دو چه حاصل
تو گردد ٭ اما هر سال در اربعین نشستمی و بنیت حصول کمال معرفت بدعوت اسما اشتغال نمودمی
مگر هیچ موکلی در نظرم نیامدی و مریدان دیگر را چون حضرت شیخ جلوس اربعین فرمودندی
و بخواندن اسما امر نمودندی در حجره بعضی موکلان حاضر شدندی و با ایشان مکالمه کردندی
من اینمعنی را از ایشان شنودم و بخدمت حضرت شیخ باز نمودم که اصحاب در حین قرائت
اسما موکلان را می بینند و تکلم می کنند و مرا هیچ نمی نماید فرمودند بهتر آنست که ظاهر نشوند
و چیزی در نظر داعی نیاید ثمره می فرمودندی که روزی در اربعین بخواندن اسما مشغول بودم
ناگاه جمیع اعضای من بنام من ذاکر شدند و بزبان فصیح اسم برهان بیان میکردند چون صورت
حال بخدمت حضرت باز نمودم فرمودند بسیار خوبست گفتم اگر باسم حق ذاکر شدندی اولی
بودی فرمودند این اتم و افضل ست و فرمودند که سر مضمون کلمه سابق که حضرت شیخ فرموده
بودند بهتر آنست که چیزی در نظر داعی نیاید بعد از چندگاه بظهور پیوست اما بهتر این کلمه صورت
ظهور نبست و نیز می فرمودند که درویشی را حضرت شیخ ذکر نفی و اثبات تلقین کرده بودند
چون وی روزی بذکر مذکور اشتغال نمود بعرض حضرت شیخ رسانید که بهنگام ذکر هر چند
در نفی ممکنات میبایم و میخواهم که اثبات ذات متعالی صفات واجب الوجود نمایم وجود خود را ثابت
می یابم در جواب وی فرمودند که مقصود همین ست دیگر چه باید بیت بر نقش خود است فتنه
نقاش ٭ کس نیست درین میان تو خوش باش ٭ و نیز میفرمودند که حضرت شیخ در سال سه
ماه در اربعین نشستندی و نه ماه مجلس داشتندی و درس گفتندی و فرمودندی که عمل

موافق این بیت خواجه حافظ شیراز است که گفته فرد کمیت آن همه سال می پرستی کن با
سه ماه می خور و نه ماه پارسا می باش + روزی این کمترین عقیدت آئین بعرض رسانید که ذکر
نفی و اثبات خطوه خطرات محل حضور دل میشود و دریاس انفاس فی الجمله امان میدهد از چه
باشد فرمودند از کار و اشغال متعدده است و غیر متعدده سالک را باید که در آنچه جمعیت دل
خود مشاهده کند بران مواظبت نماید بلکه در جمیع امور دیگر نیز مناسب وقت و حال است چون
جلوه و خلوه و قامت و سیاحت و غیرها مراقب دل باشد بهر جا اقبال کند دست دران زند چه
ذکر و شغل و چه تلاوت و نماز همه وسیله دل بود که مقصود مشو غافل اند + گرد دل گرد که مقصود شود
حاصل اند + روزی دیگر بعرض رسانید که درین ولا در خلا دل را جمعیت فراهم نمی آید لاجرم
صحبت و اختلاط اختیار مینماید فرمودند فرض بر دو قسم است که دلهای سالکان از آن مستفیض
میشود یکی فیض نبوت دوم فیض ولایت فیض نبوت آنست که جلوه مستلزم جمعیت باشد و فیض
ولایت آنکه خلوه مستوجب ملاقات گردد + همسایه و همنشین و همره همه اوست + در دلق گدا
و اطلس شه همه اوست + در انجمن فرق نهان خانه جمع + بالله همه اوست ثم بالله همه اوست
تکرر فرمودند که اولیاء الله موافق کشف خود با عامه مؤمنان سخن گویند مستمعان بدان
ایمان نیارند بلکه در طریق تکفیر و انکار پویند و همچنان اگر اقطاب با اولیا موافق مکاشفات خویش
رمزی در میان نهند ایشان تصدیق آن نکنند و لذلک اگر غوث که آنرا قطب الاقطاب
نیز خوانند با اقطاب بطریق علم خود دقیقه بیان سازد وجه صدق آن در آئینه حوصله ایشان پرتو نیفگند
اند و غایتاً عرفا خطاب کلم الناس علی قدر عقولهم شنیده وقت خود ساخته اند و با هر کس بقدر استعداد
وی پرداخته کما قال المولوی المعنوی فی المثنوی + باهمی جان دل را طاقت این جوش
نیست + با که گویم در جهان یک گوش نیست + آنکه میگویم بقدر فهم تست + مردم اندر
حسرت فهم درست + و نیز میفرمودند که چون مجلس است که سخن خواص را عوام معلوم کنند باید که
آن سخن را از شائبه قصور و فتور مبرا و معرا دانسته بدرک ناقص خویش با مذموم نکنند چنانچه
نقل است که مردی را از اهل نیاز در وقتی از عشق مجازی بدل سلیم شکستی الیم انداخته بود
در معشوق ... آن مجذوب بیچاره را در بادیه مهاجرت از دل صد پاره آه و ناله خاسته عاشق

مسکین بجناب ولایت مآب سلطان العارفین ابواب احوال حسرت مآل خود را بر سبیل
استفتاح معروض داشت جواب یافت که نقوش دوئی و حروف منی و توئی را بگزلک
غیرت از لوح ضمیر بتراش و خود را معشوق تصور کن و با او باش سایل را چون حجاب انیست
حایل بود تفهیم جواب با صواب نتوانست نمود زیرا که سلطان العارفین دران حین
بمقتضای حال خویش زبان حقایق بیان بپاسخ کشودند بقدر حوصلهٔ او تکلم فرمود بعد
از اختتام این کلام فرمودند مرا نیز مضمون این قول عزیز در ابتدای حال محال می نمودند
تا آنکه روزی بعزم ملاقات فایض البرکات شیخ فرید که از خلفای رشید حضرت شیخ اند
می شتافتم و بهنگام عبور بر بازار عدم شهود اغیار آئینهٔ دل را بیغبار یافتم ناگاه جوانی با ابرو
چون کمانی دستار معصفر بر سر منظوم گشت و راست چون تیر در نظرم از من درگذشت
خواستم که او را ببینم خود را بجو داو دیدم داد را بی او خود مشاهده میکردم تا بمقصد رسیدم آنگاه
حقیقت آنچه از زبان یزید شنیده بودم فهمیده فـ و پرسیدیکی که عاشقی چیست * گفتم که
چو من شوی بدانی * این کمترین حقیقی از تنزل احوال خود نسبت بایام ماضی بعرض رسانید فرمودند
چنانچه در مسالک ظهوری بلندی و پستی پیش می آید و راه رو را در طی آن مراتب صعود
و هبوط روی می نماید و او در فروشدن به پستی خود را معطل نمیداند و از رفتن راه باز نمی ماند
زیرا چه آن نیز از جملهٔ انقطاع راهست همچنان در طریق معنوی نیز عروج و نزول نسبت
با حوال دل سالک وجود میگیرد و در هر دو حال سلوک صورت می بندد فـ و ز مشکلات
طریقت عنا متاب ای دل * که مرد راه نیندیشد از نشیب و فراز * و فرمودند سالکی
که بر یک حال باشد ویرا ترقی محال باشد ثمره می فرمودند چون از حال هدایت فرجام
سید الطایفه شیخ جنید رحمة الله در جای نبشته یافتم که طالب حق را باید که آلودگی استعمال
نماید بنا بران هرگز بجز ظروف خاک ظرفی قیمت ناک در جملهٔ املاک خویش نگاه داشتم چنانچه
در مبادی احوال دو کرت دزد در حجره در آمده یکمرتبه محروم مطلق بازگشته و مرتبه دیگر چادری
که چندان بچیزی نیرزد بجا یافته بر داشته و گذشته و نیز می فرمودند که چون دزد در خانهٔ
درویشان در آید و چیزی از امتعهٔ خانهٔ ایشان برباید بر صاحب خانه شکرانه این معنی لازم آید

که حق و جل و علا دیر اقاسغ البال نخواهد و خاطرش را متعلق بچیزی نمیگذارد ثمره می فرمودند که
نماز جماعت بصف اول نشستن و نظر بتحصیل ثواب جزیل داشتن مطابق مذهب فقهاست
و در صف آخر جلوس نمودن و ثواب بسیار به برادر مؤمن ایثار فرمودن موافق مشرب فقراست
و نیز می فرمودند که آن جماعت یعنی ارباب شریعت رعایت جماعت کنند و پیرو این طایفه
یعنی اصحاب طریقت تبعیت جمعیت نمایند ثمره میفرمودند مرا علم عروض و قافیه مهارتی نبود
روزی حضرت شیخ فرمودند که اگر بعد از فراغ تدریس در خلوه حاضر شده استفاده این فن
نیز نمائید رخصت هست من بعرض رسانیدم که هرگاه حضرت در خلوت تربیت میفرمایند
شنوند چرا در آن وقت دقیقه از دقایق حقایق معروض دارم و بجواب آن ستفید گردم فرمودند
که اگرچه آنساعت مقتضی این جواب شد اما بعد آن بخاطر رسید که بهتر میدانستی که بمقام تسلیم
مستقیم بودمی و آنچه فرمودند بلاعذر ارتکاب نمودمی بیت چون گزیدی پیر نازک دل مشو
همچو موسی زیر حکم خضر رو + و بیتی موزون که از حضرت ایشان در حالت وجدان شرف صدور
و عز ظهور یافته اینست بیت سر نازکتر بگویم بشنوای جان پدر + در خود نگران و جهان مطلق
تا نگردی دربدر + و حضرت شیخ را تصانیف و اشعار بسیار است از آنجمله یک غزل درین
محل از وجه تبرک تو ارد نموده شد و آن اینست غزل ای طوطی خوش گوی بمنقار
دو عالم + شد آئینه رو تیو رخسار دو عالم + خواهی بمخ خویش نه گوشه تماشا + ورنه غرض
چیست باظهار دو عالم از زلف بیت و تتق غیب نهان بود + ظاهر شده در کسوت اغیار
دو عالم + آن جان جهان گر خود در غیب نهان بود + گشتست عیان بر سر بازار دو عالم
چیندی بنشین سبب می و معشوق زمانی + چون هست دلت مخزن اسرار دو عالم + ثمره
می فرمودند که حضرت شیخ تخلص خویش را چیندی بنابر این اختیار نموده بودند که چیندی یعنی
لشکریت و ایشان در سلک خادمی شاه شکر محمد قدس الله سره با انتظام داشتند
ثمره میفرمودند از فرزندان مشایخ که در حین حیات پدر بمرتبه کمال و تکمیل رسیده اند و بعد
از آن غیر خود را مرشد می دیگر متعلق نمی سازند و باراده پیری نمی پردازند و توجه بفقر
آبا و اجداد خویش نموده و بمقام ارشاد می نشینند غلط میکنند زیرا که رشد می وقائم باید

تا تربیت و توجہ ظاہری و باطنی وی عقدہ مریدان و مستفیدان بوجہ احسن کشاید و فرمودند کہ
اگر استفاضہ استرشاد از قبور جایز بودی ہیچ مرید با پیری حاجت نیفتادی جمیع طالبان
حق رجوع بمدینہ شریفہ نمودہ بودند بمرقد منور روضہ مطہر آن سرور کردندی و ملازم آن
آستان قدسی مکان گشتہ بمطلب رسیدندی فرد چو ممکن نیست رفتن بی دلیلی
بباید مصطفی را جبرئیلی و سیفرمودند سماع حقیقی را کہ در ضمیر انسان مضمر است بظہور می آرد
و نقاب از جمال شاہد بی مثال در حال بر میدارد ع مطرب عشق عجب ساز و نوای دارد
نقش ہر نغمہ کہ زد راہ بجای دارد ولہذا قال ابو طالب مکی فی قوۃ القلوب من انکر السماع
فقد انکر سبعین صدیقا من الصحابۃ والتابعین یعنی ہم برای این معنی گفت ابو طالب مکی
در کتاب قوت القلوب کہ ہر کہ انکار کرد سماع را پس تحقیق منکر شدہ ہفتاد صدیق را از صحابہ
و تابعین رضوان اللہ علیہم اجمعین بیت ہر کہ شد محرم دل در حرم یار بماند و انکہ این
کار ندانست در انکار بماند و در نفحات الانس مسطور است کہ روزی خدمت مولوی
معنوی جلال الدین محمد الرومی قدس سرہ فرمودند آواز رباب صریر باب بہشت ہست
کہ ما شنویم منکری گفت ما نیز ہما آواز می شنوم کہ چنان گرم نمیشنویم کہ مولانا خدمت
مولوی فرمودند حاشا و کلا انچہ ما می شنویم آواز باز شدن آن در است و انچہ وے
می شنود آواز فراز شدن در است قطعہ میگریم راز دیار گوید رزقست چون
رزق بود ولی کہ در خون غرقست تو پنداری کہ جملہ دلہا دل تست فی نی جانا میان
دلہا فرقست و ثمرہ میفرمودند چون مشایخ طریقت را حین سماع وجد وار دمیشود و رقص
صورت می بندد در ان حالت لکد غنا بر زمین و زمان میزنند و آستین ہمت از دو جہان
فشانند اما بعد از فراغ آن تجدید وضو لازم نمی دانند و ہمان طہارت نماز میخوانند اگر منکری
برین حرف انگشت اعتراض نہد و گوید کہ اگر سماع ایشان از نتایج بیخودی است پس مستلزم
نقض طہارتست و اگر در ان حالت با خود حاضراند پس مستدعی ما غیست جوابش آنست
کہ اسقاط شعور ایشان از ظہور جذبات بمثابہ سقوط نور چراغست در حضور آفتاب
نہ بینی کہ چون چراغ را در آفتاب گذارند کیفیت ضیا از لمعاتش ضایع نشود بلکہ در مقابلہ

تجلیات آفتاب جهانتاب متحمل و متلاشی نماید باز چون در خانه باز کیش در آرند احتیاج تا بامر
نیفتد همچنان بر حوافق اصلی تابان باشد کما فی المثنوی المعنوی نظم چون زبانه شمع
پیش آفتاب + نیست باشد هست باشد در حساب + هست باشد ذات او تا تو اگر +
بر نهی پنبه بسوزد آن شرر + نیست باشد روشنی ندهد ترا + کرده باشد آفتاب او را فنا + چراغ
آنجاکه خورشید منیراست + میان بود و نابودی اسیراست + و نیز میفرمودند که صوفی
ما قبل ازان که وجد مستولی شود اگر به نیت حصول آن تواجد گراید شاید کما قال علیه السلام
اورائیتم اهل البلاء فابکوا وان لم تبکوا فتباکوا یعنی چنانچه فرمودند علیه السلام که چون ببینید شما اهل
درد و بلا را پس گریه کنید و اگر گریه نیاید شما را پس بتکلیف بیارید گریه را و بروایتی دیگر شان
درود انیحدیث چنانست که فرمودند علیه السلام صحابه را که چون تلاوت قرآن کنید بگریید
اگر گریه نیاید بتکلیف بیارید بعده چون پیوسته بزبان هند گفتن میفرمودند این بیت فرمودند که
هندی جهوته سوته کهیلی سچ مچ هوئی + سچ مچ کهیلی لاکوئی فــرد
اگرت نیست تحقیق بتقلید + چاک گریبان زن و خاک بسر انداز + و نیز میفرمودند که حضرت
شاه شکر محمد رحمة الله مریدان خویش را آنگاه رخصت مجلس سماع میفرمودند که روزه طی
بداشتند فرد وغسل و اشک ندم کاهل طریقت گویند + پاک شو اول و پس دیده بران
پاک انداز نقل ست روزی یکی از فقرای چند بخدمت حضرت ایشان اظهار نمود که
درویشی مسافر میگوید که مدت چهل سال است که سیاحت میکنم و همه جا سیری کشیده ام
غایتاً مشرک محرمات در دنیا قطعاً ندیده ام یعنی هیچ نفسی را این گناه خوا نیست که مشرک
باشد و هیچ شی بهتر مخیره در نگا نیست که حرام و مهلک باشد در جواب وی فرمودند که صاحب
این کلام یا صدیق باشد یا زندیق زیرا که صدیق چون خرقه ترکیب عنصری بر ساحل فنا
افگند و مستغرق بحر مجاهده شد و او سر مشاهده بکف آورد هیچ ذره از ذرات مکونات بی
احاطت ذات بلا الکنه و جهات ندید و جز یک وجود حقیقی انقلابات عامی در نظرش نیامد
هر آئینه در آئینه شهودش تجلیات آفتاب وحدت صرف تافت و او در تقاضای توحید بی
پرداخت غبار اغیار گذر یافت آنجا کفر و ایمان همرنگ دید و حلال و حرام هم سنگ یافت

درین مقام نہ کفر است نہ دین نہ شک است نہ یقین نہ آنست نہ این اگر بلی پیری ای دوست
دوغی بی یا بی پی دوست دانی چہ نیکوست مثنوی پیش توحید او نہ کہنہ نہ نوست + ہمہ ہیچ
است ہیچ اوست کہ اوست + در دوی عقل راست ہیچا ہیچ + چشم ایمان دوی نہ بیند ہیچ
اما زندیق چون در طریق مخالفت افتاد بر متابعت نفس امارہ قدم فسق و فساد او سر از
جیب اباحت بدر کرد و سبیل الحال خود از بند صورت خلاص نشد و بحقیقت اشیای نیز و ناچار
بواسطۂ اضمار مخالفت و انکار شریعت مختار بسبیل تقلید بدین کلمہ دوی استظہار آورد نظم
از مقلد تا محقق فرقہا ست + کین چو داود است و ان دیگر صدا ست + کافر و مومن خدا گویند
لیک + در میانی ہر دو فرقی ہست نیک شجرہ میفرمودند در تفسیر آیات متشابہات چنانچہ
کریمہ اینما تولوا فثم وجہ اللہ و ید اللہ فوق ایدیہم اعتقاد علمای سنت و جماعت بر سہ نوعست معتقد
بعضی چنانست کہ حق سبحانہ را وجہ ہست نہ چون وجوہ خلایق بل وجہی کہ مراد راست لایق
و دست ہست نہ چون دست ما تو بل دستی کہ سزاوار انست بحضرت کبریای او و جماعہ را
عقیدہ بر آنست کہ از وجہ مراد ذاتست و از ید قدرت و ہمچنین ہر آنچہ متشابہتہ را تاویلی است
مطابق علم و حکمت و طایفہ را اعتقاد آنست کہ برین آیات و اعتقاد درست باید نمود و از
ادراک کنہ آن عاجز باید بود شجرہ میفرمودند در تفسیر آیہ کریمہ و ما خلقت الجن والانس الا
لیعبدون بعضی مفسران مثل حجت الاسلام گفتہ اند کہ لیعبدون ای لیعرفون و این معنی را
از وجہی چارہ نیست زیرا کہ ہرگاہ خلاق علی الاطلاق جن و انس را برای معرفت خلق کردہ
بود اگر ایشان عارف نباشند کمال قدرت ثابت نشود و ظہور خلقت بطبق مشیت صورت
نبندد و غایتاً توجہ این معنی چنین باشد کہ جمیع اجنہ و انسان را بر وفق استعدادات ایشان
فی الجملہ نصیبی از معرفت نا متناہی الٰہیہ ہست چہ ہر فردی از افراد جن و انس عارف
بر انیست کہ حق سبحانہ خالق یگانہ و جان بخش جہان آفرینست مصرعہ در ہیچ
سری نیست کہ سری ز خدا نیست + در تفسیر آیہ کریمہ ان اللہ لا یغفر ان یشرک بہ و یغفر
ما دون ذلک لمن یشاء شجرہ میفرمودند کہ نزدیک محققان کلمہ لمن یشاء در شان ہر دو طایفہ
محتمل است یعنی از مشرکان نیز کسی را کہ خواہد بیامرزد یا آنکہ سوای شرک معاصی ھمہ گرا

که خواهد از اهل عصیان عفو سازد و دیر از وفور رحمت و بحور مغفرت انداز د مثنوی بی
نیازیش را چه کفر و چه دین + بی نیازیش را چه شک چه یقین + چه مسلمان چه گبر بر در او +
چه کنشت و چه صومعه بر او + و نیز میفرمودند که در تفسیر انوار الاسرار که حضرت شیخ نوشته اند
در بیان آیه کریمه یا ایها الذین امنوا امنوا بالله یعنی ای آن کسانیکه ایمان آورده اید ایمان
بیارید بخدا ای نهصد وجه تحریر فرموده اند قدس سره در تفسیر آیه کریمه و ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها
ان ربی علی صراط مستقیم یعنی نیست هیچ یک از جنبنده مگر آنکه حق سبحانه گیرنده است موی
پیشانی او بدرستی که رب من بر راه راست مستقیم است میفرمودند که چون اخذ بر صراط
مستقیم بود مقرر شود که ماخوذ نیز بر همان صراط رود زیرا که ماخوذ را از طریق انقیاد و اتحاد
اخذ انحراف و اختلاف صورت نبندد بیت در طریقت هر چه آید پیش سالک خیر اوست +
بر صراط المستقیم ای دل کسی گمراه نیست + و فرمودند که این صراط المستقیم اسمائیست و آنکه
در سورة فاتحه مسطور است که اهدنا الصراط صراط المستقیم انبیائیست قدس سره در تفسیر آیه کریمه
نون والقلم و ما یسطرون میفرمودند که نزد محققان نون کنایت از ذات است و قلم عبارت از
صفات و ما یسطرون اشارت بموجودات مکونات و لهذا الشیخ بن خلق الله محمد رحمه الله در رساله خود
در منقبت حضرت ایشان بیان کرده و این معنی را در قید این دو بیت در آورده مثنوی
زعرفانش رقم بستن محالست + که این معنی ورای قیل و قالست + نصیب او زعرفان عین
نونست + قلم را علم بر ما یسطرونست + از آن عارف بجز حق کیست آگاه + که سیر او بود بالله
فی الله قدس سره میفرمودند چون حضرت رسالت پناهی از تائیدات الهی در شب معراج در مقام
قرب رسیدند از کلام ملک علام شنیدند که قف یا محمد ان ربک یصلی یعنی توقف کن ای
محمد که پروردگار تو نماز میکند و فرمودند توجیه این آنست که اگر چه نسبت نماز بحضرت
بی نیاز مجازیست غایتا اینجا مراد از صلوة تعین همین متعالست چنانچه حدیث رایت
ربی فی لیلة المعراج علی صورة امرد شاب قطط یعنی ... و شیخ خلق الله محمد رحمه الله در آن حین العین ساعتیکه
که قادر به یکحال را در تعیین تعین توقف چه احتیاج در بودند این معنی را از حضرت شیخ نیز استفسار
کرده بودند و ایشان در جواب فرمودند که اظهار توقف بمقتضای حکمت است چنانچه ایجاد عالم

در مدت شش روز با آنکہ قادر بود بر آنکہ دران واحد موجود و مہیا گرداند کقولہ تعالے
ہو الذی خلق السموات والارض فی ستۃ ایام یعنی اوست آنکہ بیافرید آسمان و زمین
را بقدرت کاملہ در مدۃ شش روز تا ملایکہ مشاہدہ کنند حدوث آنہا را چیزی پس از
چیزی ثمرہ دربیان این حدیث قدسی کہ قال اللہ تعالیٰ الکبریاء ردائی والعظمۃ ازاری
یعنی کبریا ردائیست و بزرگی ازار من میفرمودند نزدیک محققان ردا اشارۃ باسماء
الٰہیہ است و ازار عبارت از اسماء کیانیہ است ثمرہ دربیان این حدیث قدسی کہ
قال اللہ تعالیٰ اولیائی تحت قبائی لا یعرفہم غیری یعنی اولیاء من کہ مستور اند زیر
قبہ ہای من نمی شناسد ایشان را کسی سوای من میفرمودند کہ این قباب غیرت کہ احباب
رب العزت در تحت آن مستور اند چہار قبہ کو رنگی قبہ علم است گروہی مالک انبوہی در
مدرسہ بحسب حواس خمسہ مقید بمطالعہ ورق اند و بدیدۂ بصیرت در مشاہدۂ جمال مطلق
مستغرق دوم قبہ دنیا ست بعضی مرکب اشباح در عرصۂ دنیویہ تاختہ اند و دران غبار
خود را از ابصار اعمی مخفی ساختہ و با دل آگاہ لحظہ بما سوی اللہ نپرداختہ بیت ظاہری
با این و آن در ساختہ ❊ باطنی از جملہ واپرداختہ ❊ و نیز میفرمودند کہ دنیا ملک و مال نیست
دنیا اشتغال است باسباب از سبب بیت چیست دنیا از خدا غافل بودن ❊ نی
قماش و نی زن و فرزند و زن ❊ سوم قبۂ بلاست و برخی بانواع مرض مبتلا گشتہ متنوعہ ما
چون برص وغیرہ بر صفحۂ جسمیہ نمودہ اند ظاہر پرستان را از ان نفرت طبیعت بغفلت
افزودہ و در دار الشفاء انس بر روی دل سلیم کشودہ چہارم قبۂ دغاست و این سبیل
مغناست فہم من فہم فرقۂ آتین کاس نوشیدہ و خود را درین لباس پوشیدہ بیت
بر آستان نمیخوانہ گر سر بینی ❊ مزن بپای کہ معلوم نیست نیت او نقل ست روزی
درویشی از معنی این حدیث قدسی سوال کرد کہ در رسالۂ غوثیہ مسطور است کہ قال اللہ
تعالیٰ من اراد العبادۃ بعد الوصول فقد اشرک باللہ العظیم یعنی ہرکہ ارادہ کرد عبادت
را بعد از وصال محبوب لا یزال پس تحقیق شرک آورد بخدای کہ بزرگ است در جواب
وی فرمودند کہ عبادت مستلزم اثنینیت است چون بندہ بر خود بندگی اطلاق کند و

و خود را عابد و حق را معبود داند هر آئینه دوئی حاصل آید و شرک وجودی روی نماید غایتاً بعد ازان
که حجاب دوئی مندفع شد و نقاب منی و توئی مرتفع گشت ساجد و مسجود یک وجود مشهود میشود
آنگاه هر طاعت که از عارف واصل بفعل می آید آنرا عبودیت میگویند بضم عین که عبارت از
وحدتست بر خلاف عبادت که اشارت باثنینیت است بعده این بیت خواندند بیت
هر سرکه گاه سجده نباشد ز تن جدا + هر طاعتش بحیث کنه در برابر است + و نیز میفرمودند که
روزی حضرت شیخ در خلوت بودند و من در خدمت حاضر بودم و دران ساعت نصاب
ایشان یا رب العزت تقرّس مینمودم ناگاه فرمودند این که زهاد و عباد عبادت میکنند و
میگویند انا عبد وانت رب وانت مالک وانا مملوک بیچاره نمیدانند که شرک می آرند چه
اسناد عبودیت بخود و ربوبیت بحق اثبات دو وجود است و اطلاق وجود بغیر واجب الوجود
شرک محض و جهل صرفست رباعی بد کردم و عذر بدتر از گناه + چون هست درین عذر
چه دعوی تباه + دعوی وجود و دعوی قدرت و فعل + لاحول ولا قوة الا بالله + ثمره
میفرمودند بعضی احادیث نبوی که محققان در مصنفات خود درج فرمودند و مضمون همون
آن استشهاد نموده و محدثان اسناد آن صحیح نیافته اند و در طریق معارضه شتافته هر دو طایفه
درین اختلاف محق اند و لیکن نوشته از صدق منطق نیاک میتوانند بود که ارباب تحقیق هر
حدیثی در کتب مسایل خود نوشته اند آنرا از پیغمبر علیه الصلوة والسلام در حالت واقعه یا منام بی
واسطه استماع نموده باشند و بدان تمسک فرموده و اصحاب حدیث چون اسناد آن در کتب
احادیث درست نیابند بیقین که صحیح ندانند و ضعیف یا موضوع خوانند ثمره در بیان این
حدیث که قال النبی صلی الله علیه وسلم الرویا الصالحة جزء من ستة واربعین جزءا من النبوة
میفرمودند که چون حضرت رسالت پناهی صلوات الله علیه بعد از چهل سال بدعوت مبعوث
شدند و تمامی عمر مبارک ایشان شصت و سه سال بوده پس بست و سه سال از بعثت تا آن
بجای وحی خوابهای صالح میدیده اند و بعد ازان بیست و دو و نیم سال دیگر جبرئیل علیه السلام
می آمده و نصوص قرآنی نازل میشد پس بنا بر این قاعده صورت نبود که خواب صالح یک
جزو است از چهل و شش جزو نبوت زیرا که شش ماه یک جزو میشود از چهل و شش جزو نبوت

وسه سال ثمره در بیان این حدیث که قال النبی صلی الله علیه وسلم ایاکم والنظر الی الامارد فانهم
یوکلون الله پیغمبر مودند که یکی چه آنست که کلمهٔ ایاکم مشعر باعتبار وانتباه باشد یعنی بر
شما باد و نظر عبرت و بیشه بسوی امردان ای عشاق بدرستی که ایشان را رنگیست بمثال رنگ
معشوق علی الاطلاق بیت درین سر نیست زاسرار خدائی ✦ کز آب وگل نیاید دلربائی ✦
وجه دوم که زبان شرع قابل بر آنست اینست که لفظ ایاکم مبنی بر تحذیر یست یعنی بر شما باد که حذر
کنید از نظارهٔ امردان پس درینصورت معنی انهم یوکلون الله چنین باشد که تحقیق ایشان در
دلربائی با خدا همرنگ اند یعنی چنانچه در تجلیات حق سبحانه دل از متجلی له میربایند همچنان نظارهٔ
امردان نقد دل از کف نظارگیان سلب بنماید و نیز پیغمبر مودند که متبدیان را در اشتغال بمشاهدهٔ
جمال حقیقی و مطالعهٔ آیات معنوی توسل بمظاهر صوری و بعشق بمعاشق مجازی خالی از شهوت
خفی نیست بیت شاهدان زمانه خورد و بزرگ ✦ دیده را یوسف اند و دل را گرگ ✦ ثمره
در بیان این حدیث که قال النبی صلی الله علیه وسلم من رآنی فی المنام فقد رآنی ان الشیطان
لا یتمثل فی صورتی یعنی فرمود رسول علیه السلام هر که بیند در منام پس تحقیق دید مرا بدرستی
که شیطان متمثل بمثال من و متشکل بخیال من نمیشود پیغمبر مودند که اگرچه شیطان بصورت منور آنسرور متمثل
شدن نمیتواند نمود فاما تا رویت حضرت نبوت مآب در حالت خواب بسبیل توهم و تخییل سا
میتواند بود چنانچه نقل ست که امام محمد غزالی قدس سره العالی مر برادر خود را امام احمد
قدس سره العزیز هرگاه گفتی که من پیغمبر را در خواب دیدم وی لقی ان کردی و گفتی که آنچه
دیده توهم و تصور ست نه ذات عالی صفات سرور کائنات تا روزی امام احمد آنسرور را
در واقعه دید آن علیه السلام خوشهٔ خرما بوی ارزانی داشت در الوقت بعرض رسانید
که برادرم شغف رویای لقای مبارک بغایت دارد میخواهم بدین سعادت مستسعد
گردد این خوشه تبرکی بوی عطا شود تا دلش متسلی شود آنسرور دو خرما از آن خوشه جدا
گردد خود را در خواب امام نموده بوی عطا کرد چون امام احمد تصدیق گرد و خوشهٔ مذکوره را که دو خرما
از آن جدا شده بود ظاهر ساخته صورت واقعهٔ خویش تقریر فرمود پس محمد بعد از انتباه صورت احمد
را به برادر باز نمود فرمودند که اگرچه شیطان بجای حضرت رسالت مآب خود را بجز

در جواب گفته‌اند نمودند بجای حق سبحانه و تعالی نتوانند نمود یعنی ابلیس بیرون تخت قدرت و اراده که خود را
بنوعی در دنیا فرا نماید که هر که وی را ببیند پندارد که خدای را دیده **ثمره** در بیان این حدیث که قال
النبی صلی الله علیه وسلم الشیطان مع الواحد وهو من الاثنین ابعد میفرمودند که محتمل است بر دو معنی
یکی آنکه هر که مجرد است شیطان با او مقید است و هر که متاهل و کدخداست از وسواس خلاص
جداست دوم آنکه هر سالکی که تنهائی راهبری وا نخواهد که درین طریق رود بپای اغوای شیطان
رفیق شود و آنکه بمتابعت مرشد کامل سلوک نماید از تلبیس ابلیس دور برآید **بیت** بگوی عشق
بیدلیل راه قدم مزن که گم شد آنکه درین ره برهبری نرسید **ثمره** میفرمودند که حضرت شیخ میفرمودند
که چون باید تدریس کتاب مشکات المصابیح اشتغال نمودیم این نیت کردیم که اگر از جملهٔ احادیث
علیهٔ نبویه بر مضمون هدایت مشحون یک حدیث نیز عمل توان نمودیم آن وسیلهٔ نجات ما خواهد بود
چون بدین محل رسیدیم که رسول علیه السلام از حق جل و علا استدعا نموده که اگر در حق کسی بر
زبان من نفرین رود آن در شان وی مبدل بادعیه شود ما نیز بمتابعت رسول خدا دعا کردیم
که خداوندا اگر در حق یکی از مریدان و طالبان کلمه که متصدی نقصان و خذلان وی بود
باشد گفته شود نپذیری و او را بدان نگیری بلکه از وجه لطف و بی نیازی نفرین را بدعا مبدل
سازی و فرمودند که حضرت شیخ را هم در اثنای تعلیم کتاب مذکور جذبه در گرفته بود **ثمره** در بیان
این حدیث که عن ابی هریرة جاء ناس من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
الی النبی فسألوه انا نجد فی انفسنا ما یتعاظم احدنا ان یتکلم به قال او قد وجدتموه قال نعم قال ذاک
صریح الایمان یعنی از ابا هریره رضی الله عنه مرویست که گفته اند چند کس از یاران رسول
صلی الله علیه وسلم بسوی نبی صلی الله علیه وسلم آمدند پس سوال کردند او را بدرستی که ما می یابیم
در نفسهای خویش چیزی را که تعاظم میکند هر یک از ما آنرا که متکلم شود بآن پس گفت رسول علیه الصلوة
والسلام آیا تحقیق می یابید شما آنرا گفتند بلی گفت این صریح ایمانست میفرمودند چیزی که صحابه
رضوان الله علیهم اجمعین در نفسانی خویش در می یافتند و بسبب عظم داشتن آن بزبان
نمی آوردند آن وسوسه وجود بود و لهذا حضرت نبوت مآب در بیان آن باب ذاک صریح الایمان
فرمودند **ثمره** در بیان این حدیث که عن ابی هریرة قال حفظت من رسول الله صلی الله علیه وسلم

دعائین فاما احدهما فبثثته فیکم واما الآخر فلو بثثته قطع هذا البلعوم یعنی از ابا هریره رضی مرویست که گفت حفظ کردیم من از رسول خدا صلی الله علیه وسلم از دو ظرف سر پوشیده فاما یکی ازان دو پس پراگنده ساختم آنرا درمیان شما واما دیگری ازان دو ظرف اعنی ازان دو علم اگر پراگنده کنم آنرا منتشر سازم مضمون آن بریده شود این حلقوم من میفرمودند مراد از دعائین دو علم است یکی که منبث و منتشر ساخته علم شریعت ودیگری که مخفی داشته علم توحید با وفور رحمت رب العزت وعموم شمول آن نسبت بحال اصحاب اطاعت وارباب معصیت قدس سره میفرمودند قاعده درس حقایق در زمانه سابق بنا بران نبود که سالکان را بعد از مواظبت بر ریاضت اسرار وانوار توحید خود بخود واضح ولایح می باشد الحال چون طالبان از قلت استطاعت کما ینبغی از عهده ریاضت وطاعت نمی برآیند وابواب حقایق بمفتاح مجاهده نمیکشایند لاجرم محتاج اند بانکه برایشان ازین علم چیزی خوانده شود وبیان کرده آید تا سر از ربقه تقلید برآرند ومقام توحید راسخ دارند بیت گر تنگ شکر خریده می نتوانم ٭ باری مگس از تنگ شکر میرانم ٭ وفرمودند که از سید الطایفه شیخ جنید رحمة الله علیه منقولست که هر که معتقد عقاید است داخل زمره اولیاست ونیز میفرمودند که حضرت شیخ درس حقایق در مدرسه میگفتند جماعت بر همین انکار کردند واظهار نمودند که چون مشایخ سلف کتب حقایق را در ملا نخوانده اند وعلم تصوف را در مجالس مذکور نکرده اگر حضرت شیخ نیز آنچنان نمایند انسب باشد حضرت شیخ در جواب فرمودند که لازم نیست که طریقه سلوک جمیع مشایخ متحد بود بیت هر کسی را اصطلاحی داده ایم ٭ هر یکی را سیرتی بنهاده ایم قدس سره میفرمودند که از بندگی شاه شکر محمد عارف قدس سره پرسیدند که کسی تواند که کتاب فصوص الحکم را موافق شرع بخواند فرمودند که اگر مدرس منصف باشد تواند ونیز میفرمودند که در وقتی که بندگی شاه شکر محمد در احمدآباد بودند وبمطالعه فصوص الحکم اشتغال مینمودند دران وقت شیخ علی متقی نیز در انجا بوده و ابواب احتساب مفتوح داشته اهتمام تمام مینموده چون شنیده که حضرت شاه رحمة الله وجماعتیکه بایشان مخصوص اند معتقد احکام فصوص اند ودرپی ایشان با کتاب مذکور مطالبه شود حضرت شاه بی تکلف شتافتند وشیخ را دریافتند وفصوص الحکم در دست

مبارک ایشان بود شیخ گفتند که شما ازین کتاب انکار نمائید ایشان فرمودند که درین
کتاب آیات و احادیث مندرج هست مگر شیخ میفرمودند که از آیات و حدیث منکر شوم شیخ گفتند
که از آنچه غیر اوست منکر شوید ایشان فرمودند که مدتیست ما منکر غیر او شده ایم چون سخن شاه
بر کرسی نشست شیخ برخاستند و با حرام ایشان را وداع کردند و بعده با صحاب و تلامیذ خود
گفتند که این قسم مردم را علم حقایق شایانست و نیز میفرمودند که مطالعهٔ کتب حقایق از جمله
شغلی بهتر است ثمره میفرمودند بحکم الطرق الی الله بعدد انفاس الخلایق اگرچه راه بسوی
مقصد حقیقی و کعبهٔ تحقیقی بعدد انفاس بی عدد است و این لاتعد ولاتحصی است غایتاً سه راه
اقرب و اولیست که سلوک محبوبان و اولیا ست اول جادهٔ شرعست که منبع اصل و فرعست
دوم طریق تقویست که مستوجب کرامت مولیست کما قال جل جلاله ان اکرمکم عند الله
اتقیکم سوم سلوک سالکان شطار است و آن اشتغال است بتفکر معنی لا حول ولا قوة الا بالله
از وجه تصرف تحقیق آن معنی در خود بی تکلف **مثنوی** از ما همه عجز و نیستی مطلوبست +
هستی و توانائیش ز ما مسلوبست + این اوست پدید آمده در صورت ما + این قدرت
و فعل از ان نما منسوبست + و نیز میفرمودند که شرعست و در ع است و فرعست یعنی
چون بنده بتوفیق سبحانی متشرع گردد و اگر تائید یزدانی از ان مقام ترقی کند متورع گردد و اگر
تجلیات ربانی از ان مرتبه نیز فرع نماید ثمرهٔ حقایق اسما آئینه و کنایه بمثمرهٔ روحانیه وی
متفرع شود **ثمره** میفرمودند اگرچه سر رشتهٔ اعتقاد جمیع مؤمنان همین یقینیست که حق و
سبحانه کلیست اما هرکه این صفت را عین جمیع صدا داند و سماع کند در حروف و اصوات ممکنات
بمظاهر آن کلام بحرف و صوت داند عارف کامل است و هرکه ازین معنی جاهلست غافلست
نظم عشق در پرده می نوازد ساز + عاشق کو که بشنود آواز + همه عالم صدای نغمهٔ
اوست + که شنید اینچنین صدای دراز + و نیز میفرمودند که کثرت برهم زدن مشرکان
علامت نزول فتنه است یعنی چون طالب حق را ببیند که پیوسته چشم بهم میزند بدانید که بوی
از نفحات مشام جانش رسیده است و قطرهٔ از سرچشمه و حیدان در کام اسمانش چکیده
... [illegible] دوق آن بمرغان [illegible] آن [illegible] خلق [illegible]

رسانیدکہ ہرگاہ زبان حال این طایفہ قایل بوندی وجوداست ودر نظر وقت شان
غیر مقصود نیکیف درکتب ورسایل خود نوشتہ اندکہ سالک راباید کہ دل از مزاحمت
اغیار خالی نماید فرمودندکہ ہر جا لفظ غیر تصنیفات ومکتوبات این طایفہ صورت درود
پذیرفتہ مفہوم آن مجازیست نہ حقیقی بیت گفتی کہ حافظ این ہمہ رنگ وخیال چیست
نقش غلط مبین کہ ہمہ لوح سادہ ایم + مراد آنست کہ اسم غیر وسوی مر ممکنات رابنا بر
امتیازات نسبیہ وذاتیہ است بخصوصیات اصلیہ فہی من ہذا الوجہ اغیار بعضہا مع البعض
چنانچہ مخدوم الانامی مولانا جامی در دیباچہ نقد نصوص شرح نقش الفصوص توضیح اینمعنی
پرداختہ وتفصیل جزیل مبین ومبرہن ساختہ ونیز میفرمودند کہ صوفی راباید ہمیشہ این
بیت بخاطر داشتہ باشد وہمت بمضمون آن گماشتہ بیت حق جان جہان ست
وجہان جملہ بدن + توحید ہمین ست دگر شیوۂ وفن شعر میفرمودند تا آنکہ ہمارہ شرارہ
آتش در تنگ مضمر است باک وجود شک فی الحقیقۃ ہما شرار است اما چون شرری از
حجری بروز نماید وظہور فرماید وترتیب یابد واشتعالش گردد اگر ہما سنگ راکہ منشای
آن آتش بودہ درو می افگند بسوزد بیت سینہ ام ز آتش دل درغم جانانہ بسوخت +
آتشی بود درین خانہ کہ کاشانہ بسوخت + مقصود ازین بیان این بود کہ جذبۂ من جذبات
الحق از باطن سالک مستغرق سربرزند بعد از استقرار ظاہر وجود پیداکہ بسبب شہود انہ و
ناشی شدہ است فراگیر و مستہلک سازد واینجا خطاب شد طلوع الحق بنور الحق نقاب
از رخ برانداز دبیت بگرفت مرا عشق نگاری خوش خوش + گفتا چومن آمدم تو پا بیرون
کش + القصہ چنان سوختم اندر غم او + کاتش ہمہ ہیزم شد وہیزم ہمہ آتش + شعر
میفرمودند اہل اللہ را قدرتی دست میدہد واتفاقی متحقق میگردد کہ از صفات الٰہیہ بہر
صفتی کہ میل نمایند متصف گشتہ در نظر ہر کہ خواہند متجلی شوند چنانچہ نقل ست روزی
در مجلس حضرت شاہ عالم قدس سرہ سرہ الاعظم حافظی این آیہ قراۃ مینمود کہ ہو اللہ الذی
لا الٰہ الا ہو الملک القدوس السلام المؤمن المہیمن العزیز الجبار المتکبر اسمی از ین آیۂ کریمہ
خواندمی حضرت شاہ رحمۃ اللہ بدان صفت متصف شدہ متجلی گشتی تا آنکہ قاری باسم جبار

رسید و شاه بصفت تبارزی تجلی دید بی اختیار رو بفرار نهاد و هیچ وجه نتوانست که خود را
در حضور قرار دارد ثمره میفرمودند هر که از کافهٔ انام بتوفیق ملک علام بمرتبهٔ کمال میرسد
و انسان کامل میشود یکی ازین دو صفت متصف میگردد یا آنکه طریقهٔ حفظ مراتب را پیش
نهاد خاطر فیض ماثر خویش ساخته و حلال و حرام و امر و نهی و کفر و اسلام امتیاز میفرماید
یا آنکه نظر بر وحدت صرف گماشته اصل را منظور داشته بفروع التفات نمینماید بیت
اینهمه رنگهای پر نیرنگ + خم وحدت کند همه یکرنگ + و فرمودند که صفت ثانی از تجلی
اسم رحمن است و صفت اول از تجلی اسم رحیم و اعتبارات نیست و نیز میفرمودند که از شیخ
جنید رحمة الله تعالی علیه سوال نمودند که ممکن بود که عارف مرتکب زنا شود ایشان در
جواب ساعتی سکوت نمودند بعده این آیه خواندند که کان امر الله قدرا مقدورا ثمره میفرمودند
روزی یکی از محارم شهر مجلس ترتیب داده بود و اقسام انام جمع آمده جمیع اقوام مجتمع گشته
من نیز بنیت تفرج کمر بسته و بدانجا رفته بگوشه نشستم دیدم که از هر طرف قوالی بنغمه پردازی
بود و در هر صف صاحب جمالی در ناوک اندازی و در صحن مجلس مطربها در رقاصی و کرشمه
سازی هر یکی در لباسی مختلف و هر کسی بصفتی متصف چون ساعتی بنظاره مشغول بودم
و آن تعینات متعدده و شیونات متعدده غیر متعدده را ملاحظه نمودم اتحادی مرتب گشت
و اتصافی متحقق شد که در هر سوے خویش را بچشم یقین یافتم در کسوت جمیع ملبوسات بوقلمون
منم و من در حق این معاملات گوناگون منم و فرمودند که قبل ازان روز حالت اند در بعضی
اوقات خاطرم متردد بودی در آنکه از لباسها کدام لباس اختیار کنم که کمر بآن بسته بهیئت و ثبات
باشم چون در ان مکان آنچه معاینه افتاد بعد ازان خطرهٔ تردد لباس و تعیین آن از خاطرم
بر افتاد و اکنون هرچه از غیب میرسد میپوشم و در هیچ باب نمی کوشم و نیز میفرمودند که لباس
مرید بموجب فرمودهٔ پیر باید و اما چون مرشد اما هر یکی را بمقتضای مناسبت وی التباس فرماید
ثمره میفرمودند انسان کامل را بعد از ترقی از درجهٔ فنا تحقیق مرتبهٔ بقا بجمیع اسما و کنایات
و آلیه اتصاف حاصل میشود و دران حالت بجمیع اشیا متصف میگردد چنانچه حضرت
شیخ میفرمودند که در بعضی اوقات خود را بصفات فیل و شیر متصف می یابم چنانچه یکی با

بحر طوم اندازم و معدوم سازم و بریکی پنجہ زنم و ریخته کنم و دران آن استعدادم میکنم که خداوند این صفت ازمن بر هر که دی مفوض تست واقع باد والله اعلم بالرشاد شرح میفرمودند تجلیات ذات حق سبحانه تعالی بر قدر استعدادات متجلی بود یعنی آن ذات مقدس تعالی و تقدس لاتدرکه الابصار صفت اوست کما هو هیچکس تجلی نکرده نکند واحدی از انبیا و اولیا اورا چنانچه اوست ندیده و نه بیند لیکن بروفق استعداد هر یک از عباد متعین گشته بروی متجلی گردد پس چون استعدادات متفاوت ست تجلیات نیز متغیر باشد چنانچه در لمعات آورده که تجلی راتکرار نیست **فرد** تراچنانکه توئی هر نظر کجا بیند * بقدر دانش خود هر کسی کند ادراک **شرح** میفرمودند هر بیننده بروفق مقام خویش نظر میکند و بصفتی که خودش اتصاف یافته اشیار مرئیه را نیز بهمان صفت متصف می یابد چنانچه زنان مصر که بان لعنہ بر تفتیش زلیخا کشاده بودند چون جمال عدیم المثال یوسف علیه السلام مشاهده نمودند از تسلط سلطان عشق صفات بشری و جسمانی آنها محو گشت و بنظر ملکی روحانی نظاره کردند بنابران منظور را هم بدان صفت متصف یافتند قلنا حاش الله ما هذا بشرا ان هذا الا ملک کریم پاکست خدای از صفت عجز در آفرینش چنین مخلوق نیست این غلام آدمی زیبا که چنین جمال معهود بشر نباشد نیست این مگر فرشته گرامی نزدیک خدای اما اگر نظارگیان ازان مقام فراتر شدندی و بصفات الٰهیه متصف گشتندی هر آئینه ان هذا الا ملک کریم گفتندی **شرح** میفرمودند حضرت شیخ در کتاب عین المعانی که از جمله مصنفات حضرت ایشانست این بیت درج فرموده بودند که **فرد** واین سر عشق تست که میخیزد از رباب ورنه بچوب خشک مرا این گمان نبود * روزی از من استفسار معنی بیت مذکور نمودند چون من از غایت رعایت ادب در امتثال آن امر توقف نمودم هم خود بیان کردند و فرمودند که هیچ ذره از ذرات موجودات نیست که حق سبحانه با آن بالذات نیست و رباب نیز از جمله موجودات است پس هر سری که از و ناشی میشود از صفات آنذاتست که محیط تمام مکتوبات است وهو بکل شیء محیط چه اگر نظر بماهیت رباب کنم جمادی بیش نیست و چون جماد از صفت تکلم معراست پیداست که نغمه اش از خوایش سست و فرمودند که هیچ شی موجود نیست

پس هر شئ بسبب سریان ذات در او جامع جمیع کمالات است شعر با من بدا حبا لک
فی کل بادیه + بادش ارجان مقدس تتراقیا + و نیز میفرمودند که حقیقت اشیا از جهت مفهوم
نمیگردد که حقیقت الحقایق حق است مثنوی عالم بود ازو ز غیر عاری + نهری جاری [illegible]
طارسے + و اندر همه طوبای نهر جاری + سریست حقیقة الحقایق ساری + و [illegible]
این بیت مولانای جامی قدس سره السامی که گفته بیت باشد که وارهد بار از نیاز [illegible]
روشن ضمیر پیری یا خوب جوانی ثمره میفرمودند که حضرت شیخ میفرمودند که تعریف پیر روشن
ضمیر معلوم است اما مراد از خوب روجوانی طالب خداست و تعریف وار [illegible]
بنابرین قاعده صادق افتد که چون طالب رب بصدق طلب نزدیک مرشد [illegible]
می آید مرشد را نیز از مشاهده وی حلاوت بی نهایت روی مینماید و میفرمودند که صحبت
اصحاب مطالعه مطلق انوار ارباب مراقبه است ابیات یاد [illegible] ولی دوش آمیز [illegible]
ده چه خوش میگفت از روی طرب + ایها القوم الذی فی المدرسه + کلما حصلتموه
وسوسه + فکرکم ان کان فی غیر الحبیب + مالکم فی النشاة الاخری نصیب ثمره میفرمودند
روزی حضرت شیخ درس اذکار میگفتند و کتاب جواهر خمسه در میان بود درانوقت شیخ
عبدالحق نام عزیزی سوال نمود که اگر اعتقاد طالبی به پیر مرشدی [illegible] نیاید [illegible] میخواهد که
باسم ذات مشغول شود در وقت اشتغال چه تصور کند فرمودند صورت مرشد سابق گفت
من اول عرض کردم که اگر او را بر مرشدی عقیده نیاید و خواهد که اشتغال این ذکر [illegible]
آنگاه چه تصور کند فرمودند که تمام موجودات مکونات را ذات حق پندارد و غیر موجود [illegible]
انکارد بیت هرچه هست یا هست اغیار نیست + غیر حق جز وهم و پندار نیست
آن عزیز گفت که این تصور وظیفه منتهی است در حق مبتدی چگونه صورت بندد فرمودند
که پس ذات متعالی صفات حق را از انچه در حیطه وهم و فهم و آید منزه داند
بیت هرچه در فهم تو بیش از آن ره نیست + غایت وهم است الله نیست + ابدا ازان
بیان حضرت ایشان فرمودند که این کلمه ایست جامع بین التشبیه والتنزیه ثمره میفرمودند
چه به بیرنگی که با اصل ذات است تشبیه ست با تشبیه [illegible] با خود و مانند [illegible]

که مراد از نگاهداشت آن در اصل این خواهد بود که از تصور نقش این شغل صورت بندد که درمیان
وجوب و کون که معتبر از الهیت و عبدیت است یک حقیقت است که جامع هر دو مرتبه است
و یا آنکه اصل واحدیت ناشعب به و شعبه است صفات الهیه شامل و شعبهٔ اعتبارات
کیانیه را حامل این کمترین خلق الله محمد وجیه الله در خدمت رسالهٔ اوراد میگذرانید چون
سابق بدین محل رسید که گفته عاشقی بیکاریست فرمودند که تعریف بیکار بر عاشق بنا بر این
قاعده صادق افتد که عاشق حقیقت را اندیشه هیچ کار بجا طلبی اعتباری نماند
و هرگز همت عالی را مصروف امری از امور دنیویه و اخرویه نمی گردانند تمامی اوقات
گرامی در استغراق معشوق علی الاطلاق میگذرانند خلق وی را درین حالت بیکار
میخوانند و نیز روزی میفرمودند که مریدی یکی را از مریدان شیخ بها و الدین ذکریا قدس
سره پرسید که هیچ متنفسی بود که یک نفس از یاد حق غافل نشود وی گفت نخواهد بود چون
شیخ از جواب سوال مذکور آگاه گشت آن مرید رسید که چون در جواب سایل نگفتی که این چنین
شخصی که یک نفس از عمر وی بی یاد حق گذرد پیر منست مرید بخدمت حضرت شیخ باز نمود که نزد آنچنان
پرکاری سخن اینچنین بیکاری توان گفت همانا که اینجا پرکار کنایت از مبتدی باشد که وی را
بسیار است و او همیشه در کار و بیکار حکایت از منتهی بود که وی خود را از جمیع امور متعلقه
فارغ ساخته و لحظه از خود بخود و کار خود نپرداخته علم من علم رباعی تا روی ترا بدیدم ای
شمع طراز ✤ نی کار کنم نه روزه دارم نه نماز ✤ چون با تو بوم مجاز من جمله نماز ✤ چون بی تو بوم
نماز من جمله مجاز ✤ ثمره این کمترین خلق الله محمد وجیه الله بخدمت باز نمود که هرگاه ذات متعالی
صفات حق سبحانه و تعالی نهایتی متصور نیست پس محقق است که سیر فی الله نیز لا یتناهی است
فکیف تعریف منتهی بر سالک طریق تحقیق صادق افتد فرمودند که درویش منتهی ازین وگویند
که سیر وی بمنتهای ذات بلا اکنه و جهات پیوست بل بدینوجه گویند که بمنتهای تحقیق شان رسیده
و سیر سلوکش بر طبق مراتب و مقامات وی متناهی گردید ٥ شکر خدا که انچه طلب کردم از خدا
بر منتهای همت خود کامران شدم ✤ رمز آنست که ما منا الا له مقام معلوم یعنی نیست از هیچ
یک از ما مگر آنکه مر او را مقامیست معلوم که از آن تجاوز نتوان کرد بیت [illegible]

ملنہ اور دنیست عقل و جان از کمالش آگہ نیست شمرہ میفرمودند کہ حضرت شیخ فرمودند در سر
وقت شام تجلی آفتاب الوہیت بر اندیشۂ دلم تافت بعد ازان حالت بخاطر راہ یافت کہ اگر
چنین است پس از چہ رو خلایق سجدہ می آرند چون نماز شام خواندم و از مسجد بخانہ متوجہ
گردیدم مردم را دیدم کہ سر بر قدمم میگذارند و لوازم عبودیت بجا می آرند ہمانا کہ از
اتفاقات حسنہ آن روز سلخ ماہ بودہ و بوقت شام ماہ نو طالع شدہ و ہر یکی از مریدان و
مستفیدان بوسیلہ بارکہ تقبیل اقدام آن کیمیا اثر می نمودند و این صورت سر صدق تجلی
الوہیت ظہور فرمودہ و نیز فرمودند کہ حضرت شیخ در حالت تجدید طہارت تازہ می مسواک میفرمودند
و میفرمودند کہ بعضی اوقات در حین استعمال مسواک تجلی ذات پاک واقع میشود و فرمودند کہ
سر این کلمہ در حق من بالمعاینہ بظہور پیوست روزی خانہ خالی بود و من مسواک میکردم
ناگاہ تجلی بلا کیف صورت بست شمرہ این کمترین خلق اللہ محمد جلیل شریف نوشت کہ چون از انفاس متبرکہ مرشد بدایت
مال مقدمۂ چند بر سبیل اجمال در قید تحریر آمدہ و مجملی از خوارق عادات ظاہرہ و کرامات باہرہ
ما اقوال و افعال حضرت ایشان از مکمن غیب بمنصۂ عیان آمدہ نیز املا نماید اگرچہ این مقولہ
از وصف بیان مستغنی است و مضمون ملفوظ مسطور بر آن مبنی اما بجہت ارتیاح ارواح طالبین
و اطمینان اصلاح مذبذبین اگر نوشتہ آید شاید تا کرہ باطن کردہ تحسن و ثقات ظاہر ارباب
ظن بودہ حسن کشاید شعر و گرچہ حسن تو از عشق غیر مستغنی است من آن نیم
کہ از عشقبازی آیم باز چنانچہ بعضی را بعرض رسانید فرمودند افضل الکرامات و اکمل المقامات
آنست کہ طالب را از بند کمند طبیعت و تقییدات بشریت آوردہ شود و سالک را بمقصد
حقیقی و کعبۂ تحقیقی ہدایت کردہ شود بحیثیتی کہ حجاب از چشم محجوبش برکشد و نقاب از جمال محبوبش
اندر کشد فرمودند کہ آنچہ در مبادی حالات کرامات میشود الحال وہم و خیال مینماید و موہوم
و تخییل اظہار را نشاید و این مقدمہ متضمن شہرتست و فقرا را اشتہار نباید غایتاً اگر شمہ از
مقامات علیہ و کرامات جلیہ حضرت شیخ املا نماید گنجایش دارد بنا بران مقدمہ چند از خوارق
عادات حضرت شیخ از آنچہ کہ حضرت ایشان باحسن البیان نقل فرمودہ بودند این کمترین
خلق اللہ محمد جلیل اللہ سمیع صدق اصفا نمودہ نوشتہ می آید اللہ ولی التوفیق و ہادی الطریق و علیہ اعتمادی

بالتحقیق اول آنکه روزی متصل محراب مسجد خانقاه خویش نشسته بودند تجلی روحانی بنهایت نورانی
در محراب ظاهر شد چه مصافحه نمودند تلاقی تمام و ملاقاتی ما لا کلام مترتب گشت و چنان معاینه افتاد
که پنجهٔ یدالله امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بود و فرمودند که این حال اشتمال بعینها اگرچه نسبت
ارادات بحضرت شاه شکر محمد عارف قدس سره الله تعالی روحه درست نموده اند چنانکه
بالا ذکر رفته است اما نصیبه از طریقه اویسیه نیز داشته اند نقل ست آنکه روزی
در خلوت نشسته بودند ناگاه سنگی سیاه از گوشهٔ حجره غلطان شد و متوجه بایشان شد چون
استفسار احوال او نمودند بزبان حال تکلم فرمود و گفت که منم کلام الله تا جمعی گمراه مرا وسیله
تحصیل اسباب دنیوی ساخته اند و قدر مرا نشناخته زیر نقل نهاده در بدر ساخته اند از
قباحت شناعت معاملت ایشان حیرانم و بدین عنوان درین زمان میگذرانم فرد
حافظا میخور و رندی کن خوش باش ولی ٭ دام تزویر مکن چون دگران قرآن را نقل ست
آنکه روزی در حجره تجدید اراده وضو کردند چون دست فرا آفتابه بردند مس بی حس بزبان
فصیح گفت که ازین آب طهارت نکنید زیرا که در جوف من موشی افتاده حضرت شیخ چون
آبش کشیدند آنچه باز نموده بود همچنان دیدند بیت بیش تو این سنگ ریزه ساکن ا
پیش ما جمله فصیح ناطق ست ثمره آنکه روزی یکی از خلفای شاه شکر محمد قدس سره
که شیخ اولیا نام بخدمت حضرت شیخ اتحاد و اعتقاد تمام داشت التماس نمود که چون در زمان
سابق خلایق تقلیل باران دیدندی مشایخ وقت رجوع کردندی و استدعای استسقا نمودندی
بطفیل دعای ایشان کامران گشتندی امسال نیز باز ایستاده و بعلت قلت آب خوف
قحط در دلهای مردم افتاده توقع آنست که حضرت شیخ دعا کنند تا لب تشنگان را عت
و دل خستگان بی بضاعت شاداب و کامیاب گردند حضرت شیخ بموجب درخواست
آن عزیز فی الحال در مجلس مستغرق مراقبه شدند بنوعی که از آثار آن بر جبهٔ مبارک
ایشان گلگونه ظاهر می شد بعد از ساعتی سر بر آوردند که از حضیض ترکیب عنصری حرکت نموده
تا آسمان هفتم عروج کردم و ملتمس شما را درخواستم باجابت مقرون گشت و ...
هنگام تنزل ما و تا آسمان دنیا همراه آمدیم آب خواست ...

شدم چون خانهٔ شما بعید مسافت واقع است ببرکت خود ابر سانید ترشحات فیض رحمان
یعنی قطرات باران رسیده و انید آن عزیز چون صاحب تمیز بود و اعتقاد تمام بحضرت
داشت قبل از آنکه آثار باران ظاهر شود از همانجا تحیهٔ اسباب خود از آب نمود و روانه شد هنوز
بخانه رسیده بود که باران در رسید و ابر رحمت دامن افاضت بر سر عالمیان کشید نقلست
آنکه روزی در بدو گل نسبت مذکور شد مستدعی بعرض رسانید که من ندیده ام حضرت شیخ
عبد القدیر نام صوفی را امر نمودند که بصحرا برود و قدری از گل مذکور بیارد مردم خدمت باز
نمودند که موسم آن نیست فرمودند اگر گل بر درخت موجود نباشد شاخی چند از آن درخت
بیار صوفی بنوعی که اشارت رفته بود رفت و دو سه شاخ از درخت گل مطلوبه حاضر کرد
حضرت شیخ بدست مبارک خویش شاخها را در صحن خانقاه نصب نمودند و بران مکان
وضو نمودند روز دیگر اصحاب را گفتند که برین شاخها گل نمودار شده هیچ می بینید اگرچه
دران ساعت چیزی نمی نمود لیکن همه از غایت شگفتگی و طراوت بران شاخها ظهور فرمود و اهل
خانقاه تفرج نمودند و صورت واقعه انتشار یافت مردم از شهر و کوچه غلو آوردند و تماشای
آن حدیقهٔ علیا میکردند تا آنکه دیواری از خانقاه بران جایگاه ریخت و مدفون ساخت
و فرمودند که حضرت شیخ بعد از وقوع مقدمهٔ مذکوره میفرمودند که بسبب اظهار این کرامت
تا چهار ماه جمعیت باطن از من سلب شده بود و بعد از مرور مدت مذکور رجوع نمود نقلست
آنکه روزی بین النوم والیقظه حضرت رسالت علیه الصلوة والتحیه را دیدند که آنسرور
سینهٔ مبارک خود را بر سینهٔ ایشان مالیدند و فرمودند ترا حق جل و علا مقام خاتم الولایت
عطا کرده بعد از انتباه تعبیر این معامله چنین کردند که چون خاتم الولایت یکی بیش نیست و
قبل ازین نیز بعضی اهل اشارت بشارت بخصوصیت این مقام یافته اند پس میتوان
بود که در عصری خاتم الولایت بجناب رب الارباب استفسار نمود فرمودند حق جل و علا
یکی را از اولیا بمرتبهٔ مخصوص میکند که جمیع انبیا و اولیا فیض ازو اخذ میکنند و مستفیض میشوند
او را خاتم الولایت میگویند و اینمقام امام دوازدهم مهدی صاحب الزمان است و فرمودند
اگر کسی از طریق استبعاد در آید و سوال نماید که هرگاه کمالیت اولیا از متابعت انبیاست

چگونه ممکن باشد که یکی از اولیا بهر چیزی مخصوص آید که خاتم الانبیا نیز از وی استفاضه نماید جواب
این نیست که علمای طریقت رحمهم الله گفته اند که اخذ فیض خاتم النبوة از خاتم الولایت
بمثابهٔ هیچ زآل صاحب المال نیست از خزینهٔ دار خویش آنکه روزی وقت ظهر در
حجرهٔ خلوت رجوع ساخت و حضرت ایشان در خدمت حاضر بودند زمانی بر درختی
که قریب بدان حجرهٔ مطهره واقع بود آوازے کشید فرمودند که از سید ابن شیخ خبر میکنید
هماندم بعد از نماز عصر یکی در رسید و یازده روپیه در کاغذی پیچیده بحضرت شیخ بگذرانید
در انوقت حضرت ایشان ما نزد خود خواندند و فرمودند که شیخ برهان از آنچه آن مبلغ
اخبار نمودند این بود نقل است آنکه روزی در عالم دیدند بمقام موسی علیه السلام
رسیدند چون صورت معامله را به پیر خود باز نمودند ایشان در جواب فرمودند که اگر
چنین لابد است از فرعونی که در مقابله سر بر زند و معارضه کند اندک زمانی را بتقدیر
حضرت شاه رحمة الله بظهور پیوست و یکی هم از قبیله حضرت شیخ بخصومت ایشان
بر خاست و در مقام معاندت نشست غایتاً چون حضرت شیخ فاعل مطلق حق را
دیدندے همه را در همه باب معذور و معاف داشتندی و فرمودندے که بر انبیاء
صلوات الله علیهم اجمعین مصایب متواتر صادر شدی بنابر آنکه بسبب خوشخوئی و دلجوئی که صفت
جبلی و خصلت ذاتی ارباب نبوت است خلائق از مخلص و منافق بایشان آمدندی و هم
همه خویش را در زمرهٔ اصحاب و احباب شمردندے تا آنکه مصیبتی نازل شدی و محققی
شامل گشتی بعد از نزول مصیبت و شمول کربت اصحاب وفاق بر جراءت سابق بودندے
و ارباب نفاق اعراض و انکار نمودندی همانا که ایزد دانا بدین بهانه اهل آن زمانه را در
معرض امتحان انداختی و صادق را از کاذب ممتاز و مستثنی ساختی ثمره میفرمودند که الٰهی تو
قادری یا الله الٰهی تو حاضری یا الله الٰهی تو ناظری یا الله الٰهی من عاجزم یا الله الٰهی عجز ا
ولمن بر گیر یا الله بحق لا اله الا الله محمد رسول الله حسبی الله یا ذا الجلال والاکرام بحق یا غفور
یا غفور یا غفور یا غفور یا غفور یا غفور یا غفور برحمتک یا ارحم الراحمین این مناجات پیغمبر خدا محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم است برای فتح مهمات دینی و دنیوی هر کسی که بخواند بروقت

بار بخواند حاصل گردد و ثمره می فرمودند هر کسی که بصدق دل بهر حاجتیکه داشته باشد این دعا را هفت
بار بخواند حاصل گردد و ثمره می فرمودند هر کسی که بصدق دل بهر حاجتیکه داشته باشد این دعا را بخواند
بخود بر آورده شود بسم الله الرحمن الرحیم اعتصمت بالله الذی لا اله الا هو الحی القیوم القائم
الدائم لا تاخذه سنة ولا نوم له ما فی السموات وما فی الارض قادر و مقتدر علی کل مخلوق
من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه کریم رحیم یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم لا اختلاف ولا کذب حیاً غفار
ستار ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء الله الرحمن الرحیم وسع کرسیه السموات والارض
ولا یؤده حفظهما حافظ حفیظ رقیب وکیل ناصر یا اسرافیل انصرنی بحق الذی لا زوال لملکه ولا فناء
لملکه حاکم حکم بحق نبی الله حبیب الله محبوب الله اسمه حامد احمد محمود فی التوریت والانجیل
والزبور محمد الرسول الله صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم والفرقان وابو بکر الصدیق رضی
الله تعالی عنه وعمر الفاروق رضی الله تعالی عنه وعثمان ذی النورین رضی الله تعالے
عنه وعلی المرتضی رضی الله تعالی عنه بحق سید عبد القادر جیلانی سخر لی من اهل السموات
والارض بقدرتک یا اقدر القادرین بقدرة الله وبحکمتک یا احکم الحاکمین بحکم الله اغث باذن
الله وهو العلی العظیم یا عظیم ذا الثناء والفاخر والعز والمجد والکبریاء فلا یذل عزه یا عظیم یا قدیر
برحمتک یا ارحم الراحمین ثمره می فرمودند هر که سورهٔ قیامت دائم بخواند و از خدای تعالی حفظ
قرآن مجید بخواهد میسر شود تا آنکه حافظ قرآن مجید شود و اگر در دنیا حاجت بزرگ خواهد حاجت او روا
گردد باذن الله تعالی ثمره میفرمودند هر کسی که سورهٔ لایلاف هر وقت طلوع آفتاب هفت مرتبه
برای دفع شر اعدا بخواند زبان بندی اعدا شود و ثمره میفرمودند اگر کسی برای مهمات دینی و دنیاوی
از اول ماه این اسما بخواند اداء حاجت شود مجرب است روز شنبه یا حی یا قیوم هزار بار روز
یکشنبه ایاک نعبد وایاک نستعین هزار بار روز دوشنبه سبحان الله هزار بار روز سه شنبه یا الله یا رحمن یا رحیم
هزار بار روز چهارشنبه حسبی الله هزار بار روز پنجشنبه یا غفور یا ودود هزار بار روز جمعه یا ذا الجلال والاکرام
یا مالک الملک لا شریک له هزار بار فقط الالتماس بخدمت صدر نشینان انجمن آفرینش یعنی ارباب دانش و بینش آنکه
چون بعقل و ترجمهٔ کلام هدایت نظام اهل الله را مطالعه نمایند باحسن اصغا استماع فرمایند چنان دانند که صدور
ظهور آن بموجب الهام حق است و اعلام علیم مطلق چنانچه در شان ایشان یقینا کلام قدسی وارد است کنت له
سمعا وبصرا ولسانا بی یسمع وبی یبصر وبی ینطق یعنی باشم من دست خود را گوش و چشم و زبان ایشان بمن شنوند و بمن بینند و بمن گویند

بحر وحدت متلاطم شود و آشنای را مستغرق و مستهلک سازد و وی را بانیل او ساخته بیرنگی
آب اندازد و آن غرقه بحر حقیقت از خرقه وجود مجازی عاری شده بموجب تصرف امواج
بر روی آب بی تکلف آب بازی جاری شود آنگاه هر نوائی و صدائی و حرکتی و سکنتی
که از وی مشهود گردد از وی بنسبت آلیست زیرا که وی در لجه تسلیم بمقتضای مشیت
آب چون حباب ست و چون بحقیقت بنگری همان آبست که متعین بتعین
حبابست و اند آنکه ره نبرد احسن ما لیست بیت آنکس که ز شهر آشنائیست + داند
که متاع ما کجائیست + و اگر سهوی و خطائی در عبارت این ترجمه صورت وقوع پذیرفته
باشد آنرا باصل مضمون منسوب نسازند بلکه از سقم طبیعت مترجم دانسته باصلاح
بپردازند زیرا که جناب ارباب ولایت از تهمت قصور و فتور مقدس و مبرا است و ناشیه
احوال عبارت مآل متبرک کلمات واهب البرکات این طایفه از دو قسم خالی افتاده نیست
یا آنکه از جاده انقیاد و قاعده اعتقاد عدول نموده در بادیه فساد در خذلان افتاده یا از طریق
استعداد دور افتاده در زاویه حیران مانده و سعادت دریافت صحبت ایشان از نامساعدی
طالع وی دست نداده فه و تو چه دانی زبان مرغان را + چون ندیدی دمی سلیمان را +
پیش نهاد خاطر این کمترین خلائق الله محمد حبیب الله چنان بود که هر کلمه از بیان معارف بیان حضرت ایشان شنیدی
مصلحت در اظهار سد بندی در سلک تحریر کشیدی نا گاه چون در آن صورت عبارت بطول
انجامیدی و مضمون هدایت مشحون خیر الکلام ما قل و دل دریں محل بعمل نرسیدی بنا برین
آنچه در کتب مشهوره مسطور است استفاده از آنجا مقدور شرک تکرار بیان آن کرده
فایده مجدده را قید تحریر آورده اختصار اختیار افتاده والله اعلم بالرشاد مصرع
در خانه اگر کسیست یکحرف بسست + قوله تعالی ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی
السمع و هو شهید یعنی بدرستی که هر آنچه مذکور شده هر آینه پند و یاد کرد نیست مر کسی را که باشد مر او را
دل متفکر در حقائق و اسرار یا عقلی از خواب غفلت بیدار یا کسی که گوش فرا دارد و بشنود و
بطریق اعتبار و او حاضر باشد بوقت استماع تا فهم تواند کرد و ان شاء الله الموفق و المعین بفضله
و کرمه فقط